



آناطول فرانس [تولد او در ۱۸۴۴ و وفاتش ۱۹۱۴]

داستان

عصیان فرشتگان

تصنیف نویسنده شهیر فرانسوی

آناطول فرانس

عضو آکادمی فرانسه

ترجمه

دکتر قاسم غنی سبزواری

که از روی نسخه چاپ یکصد و نود و نهم منطبعه پاریس

ترجمه شده است

انتشارات آستان قدس

مقدمه مترجم

در ترجمه حال مصنف کتاب

آناطول فزانس مسلماً بزرگترین رجال علم و ادب و فکر و تحریر
رن اخیر فرانسه محسوب است و برای اینکه از هر نوع مبالغه‌ئی احتراز شده
اشد میتوان گفت که یکی از اعظم حکما و متفکرین و نویسندگان قرن
خیر تمام ممالک دنیا است :

یکی از مختصات سبک تحریر وی سادگی کلام و روشن نویسی است و
ین سبک که مشکلترین جمیع طرق تحریر است از صفات مخصوصه آثار قلمیه
مه بزرگان است زیرا برای ساده و روشن نویسی مطلب و مواد و سرمایه
فکری لازم است .

علت مغلط نویسی غالباً آن است که کاتب از جهت فکر فقیر و ناتوان است
و چون بدقت در آثار مغلط نویسان بندگیم و الفاظ و معانی را با یکدیگر
مقایسه نمائیم میبینیم که فکر آنها رتبه نازل تر از الفاظ و کلمات است. وقتی که
قائل بجهات مختلفه مسئله‌ئی بخوبی واقف نیست و از تفهیم و شرح و بسط
قضیه بنحو ساده و روشن عاجز است قهراً بیان او مبهم و مغلط و مشکل میشود
برخلاف نویسندگان قوی‌الفکر توانا که از هر قسم تصنع و تکلفی برکنارند و
در عین آنکه جمیع نکات لطیفه محسنات بدیعه و صنایع جمیله نویسندگی را



رعایت مینمایند بسا نهایت سادگی و وضوح معانی را در قالب الفاظ میریزند و هیچگاه جانب سهولت و سلامت را وانمیگذارند آنگونه که عالم از آن بهره ور شود و عامی از فهم آن عاجز نیاید .

دیگر از خصائص ~~تجربیه~~ آناتولیه فرانس ~~سبک~~ ~~ملتی~~ استهزاء است . کمتر نویسندگانی مانند او از عهده برآمده که در مواضعی که معمولاً با کمال سنگینی و احترام و قیافه عبوس و خشن مورد مباحثه واقع میشود با آهنگ مضحکه و مسخره و وحجات آمیخته به لبخند و شوخی صحبت کند و باشیرینی بی اهمیتی از قضایا را اثبات نماید ولی استهزاء و طنز آناتول فرانس عموماً بی گناه و ساده است اساساً لبخند و طنز همیشه خالی از کینه و خشم است و اگر هم فرضاً مقرون بکینه و خشم باشد ظاهراً احساس نمیشود .

طنز و استهزاء آناتول فرانس در قضایا و مباحث حاکی از شفقت و محبت و دلسوزی است نوع اشرف را حقیر و ضعیف و بنوا و بیچاره میشمرد و آنها را نازیجه امواج حوادث گوناگون می بیند این است که با آنکه صورتی میبخشد د داشت بحال آنها سوخته قاراً آنها را دوست میدارد . سر مهم زور دسنی آناتول فرانس همین رأفت و دلسوزی نهان مردمان است . بخیر او مگوید : نویسندگان بزرگ روح پستی ندارند سر جناح آنها است که از جسم فلس هم جسان خود را دوست داشته از متاعده مصائب و آلام آنها مائز و منالام میشوند و میکوشند بلکه بتوانند از بدبختی های مردم نگاهدارند است بقدر و بسویان که بازی کنندگان وقت آور ملعبه حیات یا مملین مضحك مسخره نم انکیز سرفروشت خود را در رحم و شفقت دارند اساس مهم حسن قریحه مرون است .

در کتاب پیر نوژییر (Pierre Nozière) مینویسد

* * رنج * *

« رنج و درد بزرگترین مری بشر است زیرا که پیدایش اقسام هنر و شعر و اخلاق بر اثر احساس رنج و الم بوده است اگر درد و غم نبود هیچگاه حس شهامت و شفقت بروز نمیکرد و زندگی که بهترین مصرف آن فداکاریست قدر و قیمتی نمی‌یافت. خلاصه عظمت مقام و جلالت قدر رنج و الم است که عشق را نامحدود کرده و موجب بیکرانی او قیانوس ان شدماست »

در کتاب عقاید (ژروم کوانیار) از زبان این شخص بدیگری می‌گوید :

« فرزندان سخنان مرا آویزه گوش کن حقایقی که زاده فکر انسانی است عقیم و بلا اثر است تنها قلب میتواند گلهای اسرار خود را در عالم خارج شکوفاند زیرا که هر چه را طرف محبت خود قرار دهد بجان می‌آورد و در او روح حیات می‌دمد. تخم نیکی را اجسادات در عالم پاشیده است این فضیلت و هنر هیچوقت از فکر ساخته نیست. برای طی طریق خدمتگذاری بنوع باید همیشه عقل را دار سنگینی پنداشت و ازان صرف نظر کرده ببال شوق این مرحله را بيمود کسانی که در بونه فکر فرو میروند در مقام این پرواز سخت عاجز میمانند. »

در بسیاری از موارد بعدی بشر را ضعیف و بیچاره می‌بینند که بتمام بدی های او چشم عفو و اغماض مینگرد و آنچه را سایرین شرور و مفاسد می‌دانند او بدبختی و اینوائی مینامد و چون در میدان بحث سخافت آراء مردم را می‌بید بعوض آنکه غضب درآید تا نهایت دلسوزی با حکیم ایرانی حافظ شیرازی هم آواز شده با لحن طنز و استهزائی چنین میسرآید که « جنک همتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند » زیرا از جمله عقاید ثابتة راسخه آناطول قرانس که مکرر بعبارات گوناگون اظهار داشته این است که در محوطه افکار بشری هیچوقت حقیقت مطلق و یقین قطعی وجود ندارد جمیع

مباحث بشری مورد نامزدی است و هیچگاه مفید قطع و یقین نیست و بقول عمر خیام
چنان که محیط فضل و آداب شدند گفتند نسانه بی و در خواب شدند چون
چنین است باید نسبت به طایفه و هر فکری مدارا و مماشاة داشت و از هرگونه
تعصب و تحزبی برکنار بود .

آناتول فرانس مطالعات بسیار نموده و پیشب مختلفه معارف و مباحث بشری
آشنا شده بر اوضاع و احوال جمیع قرون اطلاع حاصل نموده از آثار قدمای
نویسندگان یونان در شرق و لاهوتیون و استدلالیون و مجادلات قرون مختلفه
گرفته تا آخرین مباحث و مواضع علمیة معاصرین همه را جلاهی نموده است
در نتیجه همین زیاد دانستن است که ساقه الامر هیچ چیز ندان شده و گفته « تا بدانجا
رسید دانش من که بدانم همی « بدانم » این معنی که در صحت جمیع قضایا
شک و تردید کرده حتی بسیاری از بدیهیات و قضایایا که سابقین از مسلمیات میدانسته
اند او از غواض و امور مشکوک که شمرده است

آناتول فرانس پسر یک کافر تنها روش پاریسی است و از صغر سن در محیط
کتاب نشوونما بافته و شاید قبل از خواندن همان قفسه های پر از کتاب
منظره عجب و اسرار آمیزی برای او تولید نموده و این قفسه ها را منابع اسرار
و رموز اندکاشته باشد بی آناتول فرانس از این قفسه در قضای تمدنهای از میان
رفته و محیط مذاهب علمی فراموش گشته و زیر کمان گذشته و احواء خاموش شده که در آن
قفسه های غبار آلود آثاری از خود یادگار گذاشته اند شد یافته است علاوه بر آنچه از کتب
آموخته یکی دیگر از اموری که اثر بسیار در رخی قوای معقول و شد و نمو روحانی
آناتول فرانس داشته این است که در پاریس زندگی نموده است این معنی که نه
فقط کتاب خوان و کتاب دوست بوده بلکه علاوه پاریسی و پاریس دوست

هم بوده است و در آن شهر عظیم که بقول خود او تمام کوچه های انرا می شناخته و هر سنگ انرا دوست میداشته لاینقطع مطالعات مهمه داشته است و مردم بعجائبی بر میخورده است. عبارة اخیری توانسته است که قسمت مهمی از تحصیل و مطالعه خود را در مدرسه بزرگ جهان بنماید و در الوان و اشکال گوناگون آن پایتخت بر هامو هزاران سیر و سیاحت کند و علاوه بر مطالعه دقائر نویسندگان سلف در کتاب بزرگ حیات اسراری بیاموزد و شگفتی ها بیابد. بالجمله آنطول فرانس هر نوع کتابی را بدقت خوانده است اما متأسفانه در بین انهمه کتب متنوعه حتی يك کتاب هم نیافته است که با هزاران دلیل و برهان محتویات سایر کتب را رد نماید بالاخره واضح است که کسیکه همه این کتب را دیده در صحت تمام انها شك نموده هیچ فکری را مقنع نمی یابد و از غایت دانستگی بفریاد میاید که در محوطه افکار حقیقت مطلق وجود ندارد و مانند عمر خیام ایران از همه مباحث اظهار افسردگی نموده و « عمری بگذشت و هیچ مفهوم نشد » میخواند این است سر طنز و استهزائی که همه جا از وی دیده میشود بلی مصنف کتاب « طائیس » و داستان « عصیان فرشتگان » هر وقت نظری بدنیا و مافیها میافکنند نمیتواند خود داری نماید و بی اختیار میخندد و در هر مبحثی که بدقت مینگرد از روی کمال دلسوزی و حسن یت باقیافه استهزاء تبسمی نموده میگوید « چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند » ولی باید دانست که با آنکه اهل شك و تردید است و از ماشکین شمرده میشود در عقاید خود ثابت و راسخ و غیر متزلزل است. ترجمه حال آنطول فرانس چندان مفصل و مبسوط نیست و دوره زندگیش از حوادث و سرگذشتهای عجیب خالی است در شانزدهم ماه آوریل ۱۸۴۴ میلادی مطابق ۲۷ ربیع الاول ۱۲۶۰



هجری قمری در شهر پاریس در منزلی در ساحل رودخانه سن و قسمتی از آن ساحل موسوم به ساحل مالاکه (Quai Malaquais) متولد شده است. نامش آناتول فرانسوا فرانس (Onatole François France) و نام اصلی خانوادگی او تیبو Thibaut است مقالاتی را که در اوایل عمر مینوشت آناتول تیبو امضا میکرد و فرانسوا نام اول یعنی نام شخصی پدر او است و چون پدر او را همشهریانش از ابتدای جوانی با اسم فرانس که مصغر فرانسوا است میخواندند بتدوینج باین اسم شهرت یافته و پسرش نیز کلمه فرانس را اختیار کرده و باین نام مشهور آفاق شده است.

پدر آناتول فرانس یک نفر کتابفروش پاریسی بوده که در ساحل [مالاکه] منزل و دکان داشته و شخصاً نیز هنرمند و اهل تتبع و ذوق بوده و غالباً شبها در دکان کتابفروشی خود اهل علم و ادب و تاریخ را گرد خویش جمع می آورده و با ایشان از هر در سخن میگفته است. شاید لسان آناتول فرانس این باشد که الولد سرایبه سرمایه من و پدر هر دو کتاب بوده است با این فرق که پدرم کتاب میفروخته و من کتاب مطالعه میکنم و میویسم علاوه او غالباً در انجمن ادبی پدر حاضر بوده و مباحثات شیرین و دلکش ایشانرا می شنیده و بحافظه خود میسپرده و این نویسنده ترک از آن ایام خوش خاطره های لطیفی در ذهن داشته که در ضمن بعضی از کتب خود بشکل قصه و داستان از آن یادگارهای دوره طفولیت و آغاز جوانی تا نهایت لطف و شیرینی کلام سخن میگوید و بتذکر آن عهد رنگین خاطر خود و خوانندگان را خوش و خرم مینماید.

آناتول فرانس تحصیلات خود را در مدرسه استانیسلاس Collège Stanislas پایان رسانیده بعد برای گذران معاش دست بکار طبع و نشر چند مجله ادبی

زده از جمله منشی و سردبیر مجله شاسور بیلو گراف (Chasseur bibliographe) شده و در آن مجله تحت عنوان مطالعه کتب (Revue des livres) مقالاتی با مضای انطول تیو مینگاشته و نیز از جمله نویسندگان مجله تئاتر بوده است (Revue théâtrale) همچنین در چند مجله دیگر هم مقالاتی مینوشته از آجمله در سال ۱۸۶۷ میلادی [۱۲۸۴ هجری] در مجله گازت ریمه (Gazette Rimée) دو مقاله برصد امپراطوری ناپلئون سوم نوشته است

این نویسنده بزرگ بمناسبت نشو و نما در میان کتاب از همان ایام کودکی عشق مفراطی بمطالعه و جمع آوری کتاب و خرید و انتخاب و تزیین آنها داشته و تا آخر عمر این عشق هموزان در او باقی بوده و غالب ایام او بخواندن و یاد داشت برداشتن و نصفج اوراق گذشته است و خود او میگفته که بهترین لذت من در زندگی جمع آوری صور و افکار و احساسات است و این کار با جمع و مطالعه کتب بهتر صورت میگیرد. در اینجا بی مناسبت نیست شرحی را که آنطول فرانس در باب کتاب نوشته عینا ترجمه نمائیم و آن این است: «بقول لیتره Littré لغوی معروف کتاب مجموعه ایست از چندین جزوه حاوی صفحاتی خطی یا چاپی این تعریف بهیچوجه مرا قانع نمیکند سلیقه من کتاب در حکم کارخانه بوالعجبی است که هرگونه صور سحر آمیز از آن خارج میشود و موجب اضطراب اذهان و تغییر حال قلوب میگردد عبارت واضعتر بگویم کتاب بمنزله دستگاه فانوس سحری است که مارا در صور ایام گذشته فرو میرد و اشباحی از عوالم فوق طبیعت از پیش چشم ما میگذراند کسانیکه زیاد کتاب میخوانند عادت استعمال کنندگان حشیش همه وقت دستخوش خواب و خیالند این سم لطیف که بمرور در مغز ایشان ریشه میدواند درک محسوسات عالم حقیقی را از ایشان میگیرد و در مقابل صور خیالی چندی را در مد نظر ایشان

جاری می‌سازد که بعضی از آنها مخوف و بعضی دیگر دلکش و سرتا یا لطف و جالبند کتاب افیون مغرب زمین است و قاتل جان ماست روزی خواهد رسید که تمام ما کتابدار خواهیم شد و آن روز دیگر روز خاتمه کار همگی است .
« همانطور که عاشق دلسوخته بدرد ورنج خود علاقه مند است ما نیز باید کتب را دوست بداریم چون کتاب قاتل ماست و برای ما گران تمام می شود محبت آنرا از این نظر بر خود واجب بگیریم من که این کلام را میگویم و بمهلك بودن آن عقیده دارم آنرا میپرستم و بدون هیچ ملاحظه قسمت عمده عمر خود را صرف آن کرده ام .

« بلی کتاب کهنه ماست زیرا که هم عدد آن روز افزون است و هم انواع آن . انسان ندتها را بی کتاب سر کرده و این ایام درست همان دوره هائی بوده است که بانجام کارهای بزرگ و مفید موفق آمده و از توحش به تمدن قدم گذارده است .

« این مردم با اینکه هرچگونه اوراقی در دست نداشتند باز از شعر و اخلاقیات خالی نبودند سرودها از حفظ داشتند و احکام دینی و اخلاقی خود را از بر میخواندند در ایام خردی پیرزنها برای ایشان قصه پوست خر و گربه کفش دار (۱) را که بعدها از آن برای دوستداران کتب طبع ها کرده اند نقل می نمودند .

« اولین آثاری که از کتاب دیده میشود سنگهای بزرگی است که بر روی آن با اسلوبی اداری و دینی کتیبه هائی نقش کرده اند
« از آن تاریخ مدتی دراز میگذرد چه ترقی موحشی در کار انسان پیش آمده در ظرف قرون شانزدهم و هجدهم عدد کتاب مضاعف شده و حالیه از

(۱) از قصه های قدیم فرانسه

صد برای نیز گذشته است امروز در پاریس تنها بغیر از جراند روزی پنجاه جلد کتاب طبع و نشر میشود و این خود نشانه هرج و مرج مهیبی است که تصور عاقبت آن انسانرا دیوانه میکند انسان محکوم است که هیچوقت بحال اعتدال نماند بلکه پیوسته از افراط بتفریط یسا از تفریط بافراط بیفتد. در قرون وسطی جهل عمومی موجب وحشت عامه بود و تولید یک سلسله امراض فکری میکرد که حالیه از آنها اثری بجا نیست. امروزه میتوان گفت جامعه بشری در نتیجه مطالعه بطرف یکنوع قلیج عمومی سیر مینماید آیا رعایت اعتدال بحکمت و تناسب مقرون تر نیست ؟

«دوستداری و مطالعه کتاب بجاست ولی نباید از هر دستی کتاب گرفت بلکه در این کار هم لازم است دقت و لطف طبع را از دست ندهیم و کتبی را که برای مطالعه میخواهیم انتخابات نمائیم و زبان حال ما بیان آن امیری باشد نه شکسپیر در یکی از تئاترهای خود از او سخن میگوید یعنی مثل او کتابدار خود نگوئیم. « میلم این است که کتابهایم را بدقت صحافی کنند و صحبت آنها با من از عشق باشد » آنطول فرانس در نتیجه مطالعه شب و روز مخصوصاً معاوست در قرائت آثار زیبای نویسندگان فصیح یونان و روم قدیم و اساتید ادبا و شعرای فرانسه و حکمای دوره حدید مثل مونتینی (Montaigne) و داروین Darwin و اسپنسر Spencer و تین Taine ورنان Renan هم باسلوب درست کلام آشنائی تمام پیدا کرده و هم نافکار حکمتی قدیم و جدید معرفت حاصل نموده است میتوان گفت که هر قدر تزلزل او در قبول افکار و آراء زیاد تر میشده و در عقاید گذشتگان شك میکرده بستگی او بالفاظ جمیل و اسطقس کلام قدما بیشتر میگرددیده مخصوصاً چون دل بستگی فوق العاده بجمیع آثار زیبایی و جمال داشته و طبیعت را سراسر محاسن و لطائف مینداشته

سخن میگردد است که سبک تحریر قریباً و داریابی قدما را که به طبیعی نثر میگفتند
 بوجه تقلید نمایند و مثل ژنیور هسل از نوشته های شیرین ایشان شهید لطف
 و ذوق بگیرد و آنها را در نگارشهای خود بکار ببرد اصناف این است که آناتول
 فرانس بتصدیق دوست و دشمن از عهده اینکار بخوبی بر آمده و در روان
 نویسی و استحکام کلام و فصاحت سخن بمقامی رسیده است که در عصر خود
 نظیر نداشته و در انشاء لغت فرانسه ثالث ولتر (Voltaire) و راسین
 (Racine) شده است و ژول لوماتر (Jules Lemaître) ادیب نقاد معروف
 او را بهمین مناسبت عالی ترین گل حسن قریحه لاتینی Extrême fleur
 du génie latin لقب داده است .

آناتول فرانس اولین کاریکه در ادبیات شروع کرده نوشتن رساله ئی بوده
 است در باب شاعر معروف آلفرد دو وینی Alfred de Vigny یعنی در سال
 ۱۸۶۸ میلادی (۱۲۸۵ هجری) دیوان اشعار بنام « ابیات زرین » (Poèmes Dorés)
 از وی منتشر کرده است نثر از این اشعار و مجموعه اشعار دیگری که بنام
 « نوس کورنتین » (Noces corinthiennes) در ۱۸۷۶ میلادی (۱۲۹۳ هجری)
 از وی طبع و نشر شده است و چند فقره اشعار متفرقه که در جرائد بطبع
 رسیده جمیع آثار قلمیه او به نثر است شاید در چهل سال اخیر عمر خود
 ابداً شعری نگفته باشد بقول خود او شعر و شاعری يك نوع نغمه سرائی
 است که باید بحکم طبع بخودی خود از قلب صادر شود و این از مختصات دوران
 جوانی است پس از سپری شدن عهد شباب دیگر نغمه سرائی حاکی از شود
 قلبی نیست بلکه یکقسم تصنع و تکلف است و اولی آن است که شعر و شاعری
 متروک شود که : و دع الذکر لایام الصبی فایام الصبی نجم اقل
 خلاصه در نثر نویسی در طراز اول نثر نوبسان قرون مختلفه فرانسه بشمارد



بلقب «پادشاه نثر» ملقب است.

چندی در کتابخانه سنا مشغول کار بوده و از ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۱ (۱۳۰۴) در روزنامه «تان» (Temps) پاریس مقالات مینوشته باینمندی که هر هفته بعنوان تخریظ و نقد ادبی و اظهار عقیده راجع باثار ادباء و سایر مواضع مقاله نوی در آن روزنامه منتشر می نموده است این مقالات در چهار مجلد بنام «حیات ادبی» (La vie littéraire) در سنین ۱۸۸۸ و ۱۸۸۹ و ۱۸۹۱ و ۱۸۹۲ م هر سال یک جلد آن چهار مجلد بطبع رسیده است. مقدمات و تخریظ بسیاری بر کتب سایر نویسندگان و مؤلفین معاصر خود نگاشته است. خلاصه سنین اول جوانی را به تعلم و تحریر مقالات تاریخی و نقد ادبی و اشعار و قصص و غیره گذرانیده بعد از اخری دوره تلمذ را تمام نموده تا آنکه در سنه ۱۸۸۱ (۱۲۹۹) یعنی در سن سی و هفت یکی از بزرگترین تصنیفات خود را بنام «جنایت سیلوستر بونارد» Le Crime de Sylvestre Bonnard که لفظاً و معنأً از شاهکارهای جاوید بشمار است منتشر نموده بانوسیله برهن ساخته که آغاز استادی او فرا رسیده است و از آن تاریخ بعد بطور متوسط هر سال یک جلد کتاب از قلم او صادر شده است.

فهرست آثار آناتول فرانس مفصل و در مواضع مختلفه است از قبیل قصص و حکایات و تاریخ و تخریظ و نقد و اظهار نظریه راجع باشخاص و ادوار و آثار مختلفه و غیره

ذیلا فهرست تصنیفات مهمه وی با تاریخ صدور هر يك نگاشته میشود:

عنوان کتاب	تاریخ صدور
Jocaste et le chat maigre	1879
Balthazar	1880

* يب *

عنوان كتاب	تاريخ صدور
Le crime de Sylvestre Bonnard	1881
Les désirs de Jean Servien	1882
Le livre de mon ami	1885
Thaïs	1890
L'étui de nacre	1792
Les opinions de M. Jérôme coignard	1893
La rôtisserie de la reine Pédauque	1893
Le lys rouge	1894
Le jardin d'Epicure	1894
Le puits de Sainte - claire	1895
L'orme du Mail	1897
Le mannequin d'oisier	1897
L'anneau d'améthyste	1899
Monsieur Bergeret à Paris	1901
Pierre Nozière	1899
Clio	1899
Histoire comique	1903
Crainquebille Putois Riquet etc.	1904
Sur la pierre blanche	1905
Les contes de Jacques Tournebroke	1907
L'île des Pingouins	1908
Les sept femmes de la barbe - bleue	
Nautres contes	1909
Les Dicux ont soif	1912
La révolte des anges	1914
La vie littéraire (چهار جلد)	1888 - 1889 ^{9/8} 1891 - 1892

* بیج *

عنوان کتاب	تاریخ صدور
La vie de Jeanne d'arc (دو جلد)	1908
Le génie latin	1913
Le Petit Pierre	1918
La vie en fleur	1922

بسیاری از این کتب اگرچه بکلی خیالی و افسانه‌ای بنظر میاید ولی آمیخته باحقیقی است باضافه در هر یکی از این کتب یکی از اشخاص کتاب شخص آناتول فرانس است یعنی یک نفر انسان حال مصنف و مترجم افکار و عقاید و احساسات شخصی او است در چهار جلد از این کتب یعنی

Petit Pierre و *Livre de mon ami*, *Pierre Mozière* و *La vie en Fleur*

یادگارهای ایام طفولیت و اوائل جوانی خود را مذکور داشته و هر یادگار را باشکال مختلفه تجزیه و تحلیل نموده است

در ۲۴ دسامبر ۱۸۹۶ میلادی (۱۸ رجب ۱۳۱۴) عضویت آکادمی

فرانسه منتخب شده است در ۱۸۸۶ (۱۳۰۳ - ۱۳۰۴) مادر و در ۱۸۹۰

(۱۳۰۷ - ۱۳۰۸) پدرش فوت کرده است و آناتول فرانس از این پدر و

مادر در طی کتب خود یادگارهای شیرین نقل میکند و نسبت بانها اظهارعلاقه فوق‌العاده مینماید .

در سی سال اخیر عمر خود بافکار اجتماعيون و افراطيون تمایل بوده

ولی از همان حد تمایل خارج نگردیده و هیچگاه داخل حزبی نشده و در تمام

عمر از دخول در مشاغل عمومی و هیاهوی زندگی احتراز داشته است با آنکه

قویاً با افکار اجتماعيون و از آن میان افکار افراطيون تمایل داشته از انقلاب و

خونریزی اظهار نهایت وحشت میکرد است . در کتاب « خدایان تشنه اند » که

در ۱۹۱۲ (۱۳۳۰) نوشته این قضیه بخوبی مبرهن میشود عقیده آناتول
قرانس بر آن بود که افکار افراطیون برای محافظه کاری و کهنه پرستی در حکم
ممدل و بمنزل خمیر مایه ترقی است.

در آغاز جنگ عمومی از پاریس مولد و منشا خود مهاجرت نموده در
دهی موسوم به « بشاری » (La Bechellerie) در ایالت « تور » (Tours)
اقامت گزید و در همانجا در شب ۱۲ اکتوبر ۱۹۲۴ (۱۳ ربيع الاول ۱۳۴۳)
در سن هشتاد سال و چند ماهگی وفات نموده و ۱۸ اکتبر (۱۹ ربيع الاول)
همان سال بانفقه دولت فرانسه با مراسم عزای ملی در پاریس مدفون شده است

۱۷ تیر ۱۳۰۹ مطابق ۱۱ صفر ۱۳۴۹ مشهد دکتر قاسم غنی

عصیان فرشتگان

فصل اول

فصلی که در طی چند سطر تاریخ یک عائله فرانسوی از ۱۷۸۹

تا ایام حاضر را در آن، هندرج است.

مژول اسپارویو در جنبه کلیسیای سن تولپیس (۱) واقع نومه طبقه عمارت شامخ آن بین خیابانیه از جلوی وقوع معجزه میزند و باغی که آنسلا بعد نسل بواسطه بناهای مرتفع و نزدیک بهم متدرجاً از فندای آن کاسته شده بنا شده است. هنوز هم سرفهائی پرمرده دو درخت شاه بلوط نزدیک که از آن سر برافراشته اند دیده میشود. در این منزل است که از ۱۸۴۰ تا ۱۸۵۷ میلادی آلکساندر بوشارد اسپارویو که مرد صانع عشیره بزرگی بود زندگی نمود. آلکساندر بوشارد اسپارویو در حکومت ژویه (۲) نایب رئیس مجلس شورای دولتی بود و در دارالعلوم علوم اخلاقی و سیاسی عضویت داشت و مصنف کتابی است موسوم

۱ - Saint Sulpice ، کلیسیائی است که در محله سن ژرمن در شهر پاریس واقع است این کلیسیا در قرن هفدهم میلادی بر روی خرابه های کلیسیائی که از سدهای قرن دوازدهم بوده بنا شده و بالاخره در ۱۷۴۵ میلادی بدست معماری موسوم به سرواندونی بشکل حاضر ساخته شده است.

۲ - Le gouvernement de Juillet : مقصود سلطنت لوی فیلیپ است که در نتیجه انقلاب ماه ژویه ۱۸۳۰ میلادی در فرانسه پیدا شده است.

به « بحث راجع بمؤسسات مدنی و مذهبی ملک » که کتابی است در سه مجلد و متأسفانه ناتمام مانده است .

این مرد عالم متبحر که یکی از علمای خیال باف سلطنت مطلقه آزاد است وارث نام و ثروت و منفعتش عبارت بود از فولژانس آدولف بوسارد اسپار ویو که در ایلم امپراطوری ثانوی (۱) عضو مجلس اعیان شد و او بسیار بر میراث پدر افزود و اراضی خریداری نمود که بعدها خیابان امپراطریس [۲] میبایستی از آن بگذرد و خطابه مشهوری بر له سلطه دنیائی پاپا القا نمود .

فولژانس سه پسر داشت که اکبر آنها مارک آلکساندر در قشون داخل شد و در خدمت نظام شهرتی بستا یافت زیرا سخن پرور ماهری بود . پسر دوم گیانتان که هیچ قسم استعداد مخصوصی بمعرض شهود نیآورده بود اکثر اوقات در دهات زندگی میکرد و در آنجا وقت خود را بشکار و تربیت اسبان و موسیقی و نقاشی میگذرانید . سومی رنه که گویا از طفولیت قبای ولایت و حکومت باندامش دوخته شده بود از شغل قائم مقامی استعفا داد تا شریک اجرای قوانین قری (۲) که بر علیه مجامع مؤمنین بود نشده باشد و بعد ها در زمان ریاست جمهور مسیو فالیر (۴)

۱ — Le Second Empire ، مقصود امپراطوری ناپلیون سوم است که از ۱۸۵۲ تا ۱۸۷۰ در فرانسه توأم داشته است .

۲ — مقصود ملکه اوژنی Eugénie زن ناپلیون سوم است .

۳ — Jules Ferry ، یکی از رجال سیاسی فرانسه که در سنین بین ۱۸۳۲ و ۱۸۹۱ م. میزیسته و از جمله مفاخر او خدمات شایانی است که در دوره وزارت معارف خود در راه تشکیلات معارفی و ملی نمودن تعلیمات ابتدائی نموده است .

۴ — Armand Fallières ، یکی از رجال سیاسی فرانسه که از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۳ رئیس جمهور آن مملکت بوده است .



چون رجعت ایام دس (۱) و دیوکلسین [۲] را مشاهده نمود تمام علم و حمیت خود را وقف بر خدمت کلیسا که مورد صدمه و آزار بود نمود. از ابتدای معاهده (۱۸۰۱ م) بین پاپ و دربار فرانسه (۲) تا آخرین روز های امپراطوری دوم تمام اسپارویو ها برای اینکه اسوه حسنه محسوب شوند مرتباً به کلیسا میرفتند بآنکه باطناً اهل شك و ریب بودند معذلك دیانت را وسیله حکومت می پنداشتند. آقایان مارك و رنه اولین اولاد عشیره خودشان بودند که علائم صدق و ایمان از اعمالشان ظاهر بود سرتیب مارك از وقتیکه هنوز سرهنگ بود فوج خود را فدائی قلب مقدس مسیح قرار داده و با يك حرارت فوق العاده ای اعمال مذهبی را بجا می آورد که با آنکه نظامی هم بود ناز حلب توجه میکرد در صورتیکه مسلم است عبادت و تقوی که رانیده عرشش باید نامید قلب صاحب منصبان جمهوری سوم (۴) را محل ظهور ترابی خود قرار داده است. بلی

۱ — Décius یا Déce — امپراطور روم که از ۲۴۹ تا ۲۵۱ میلادی سلطنت نموده و در دوره سلطنت خود بسیار مسیحیانرا در شکجه و عذاب داشته است. دس در حنك یا گوت ها کشته شده است.

۲ — Dioclétien — امپراطور روم که از ۲۸۴ تا ۳۰۵ میلادی سلطنت کرده و هشت سال آخر عمر خود را از سلطنت کناره کرده بانزوا گذرانیده است و در ۳۱۳ م فوت نموده است — دیوکلسین یکی از جباره ایست که بسیار مسیحیانرا در معرض صدمه و آزار داشته بطوریکه مسیحیان سالهای آخر سلطنت و عمر او را دوره شهدا مینامند.

۳ — Le Concordat de 1801. معاهده ایست مشتمل بر هفده ماده که در ۱۵ ژوئیه ۱۸۰۱ بین پاپ و بی هفتم و ناپلئون تپارت منعقد شده است این معاهده تا سال ۱۹۰۵ میلادی بلی روابط بین حکومت فرانسه و دربار پاپ و کلیسه کاتولیکی بوده است.

۴ — La Troisième République — مقصود جمهوری فعلی فرانسه است که در ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ میلادی اعلان شده است.

دیانت و عقیده هم دستخوش تغییرات و تبدلات است در عهد قدیم عامه مردم عقیده مند بودند ولی طبقه اشراف و اغنیای تحصیل کرده و باسواد عقیده نداشتند. در زمان امپراطوری اول (۱) قشون از صدر تا ساق بکلی لامذهب بود امروزه عامه مردم بهیچ چیز عقیده ندارند طبقه اغیا میخواهند با عقیده باشند و گاهی هم موفق میشوند که آنکه آقایان مارک و ربه دو اسپارو و موفق شدند ولی برعکس برادرشان مسیوگائتان که جوانمرددهانی محسوب میشد هیچوجه باین سعادت نائل نشد. برای اینکه عبارت زشت «آزاد فکر» استعمال بشود با اصطلاح متعارفی میگوئیم مسیوگائتان «لاادری» بود و خودش هم بر خلاف رعایت حفظ ظاهر که بحکم آن میبایستی عقیده درونی را مکتوم و مستور داشت خود را لاادری مینامید. بلی در این قرن که ما در آن زندگی میکنیم طرف عقیده داشتن و بی عقیدگی هر دو بعدی متعدد است که تاریخ نویسان آینده در تعداد و طبقه بندی آن سرگم خواهند شد و جای عجب نیست زیرا منصفانه از خودمان میپرسیم که آیا ما هیچ توانسته ایم بنحو خونتری چگووکی عقائد زمان سیماک (۲) و آمبرواز (۳) را تشخیص دهیم؟

رنه داسپارویو در حالیکه مسیحی متعصبی بود قویا به افکار آزادیخواهان نی

۱ — Le Premier Empire — مقصود امپراطوری ناپلیون اول است که در ۱۸۰۴ تشکیل یافته و در ۱۸۱۵ سرنگون شده است

۲ — Symmaque — یکی از قسولهای رم و آخرین مدافع و نیت روم غریمی در مقابل دیانت مسیحی است در ۳۴۰ میلادی متولد شده است و در ۴۱۶ فوت نموده است. سیماک باسن آمبرواز کشیش میلان مشاخرات بسیار داشته ولی عاقبه الامر سن آمبرواز موفق شد که از نالار مجلس سنای مجسمه فتح را بردارد

۳ — Saint Ambroise — یکی از آباء کلیسه لاتییه و رئیس اساقفه شهر میلان ایتالیایا که در سنین بین ۳۴۰ و ۳۹۷ میلادی میزیسته است سن اوگوستن بدست او تعمید یافته است این اسقف قویا ضد سیماک بود که میخواست در سنای روم با و مدیح نام فتح را بیا بدارد.

هم که اجدادش مانند میراث مقدسی برایش گذاشته بودند، علاقه مند بود.

اگر چه ناگزیر شده بود که بر ضد جمهوری لامذهب و پیرو ژاکوبین‌ها (۱) قیام نماید ولی هنوز خود را جمهوری طلب معرفی مینمود و بنام حریت بود که استقلال و سلطهٔ کلیسای مسیحیه را مطالبه میکرد.

در ایام مناظرات طویل و راجع بافکاک مذهب از حکومت و روزهای مصادمات راجع صورت برداری اشیاء و تأمین ذخائر کلیسه، [۲] مجامع کشیش‌ها و مجادل مومنین در منزل او انعقاد می‌یافت.

در موقعی که در تالار سبزرنگ بزرگ عمارت بزرگترین رؤسای حزب کاتولیک از اخبار و اساقفه و صاحب‌منصبان قشونی و اعضاء مجلس اعیان و وکلاء و روزنامه نگاران مجتمع میشدند و قلوب همه حضار بایک اطاعت رؤفانه یا تسلیم مجبورانه ئی متوجه رومیة الکبری بود و آقای داسپارویو نمرمر بخاری تکیه داده در مقابل قانون عرفی قانون شرعی را بیچشم ناظرین میکشید و فصیحانه از غضب حقوق کلیسای فرانسه اظهار تفر میگرد دو صورت ص و ن کم قدیمی هم باین جمعیت جدید چشم دوخته بودند صورتیکه در طرف راست بخاری بدست داود (۳) نقاشی شده بود صورت «رومن بوسار» کارگراسپارویوئی

۱ — Jacobins — اعضاء جمعیت انقلابی که از جملهٔ رؤسای آن روس پیر خونریز معروف انقلاب فرانسه بوده است این جمعیت در ۱۷۹۹ پس از سلطهٔ ناپلیون بنا بارت نکنی از میان رفته است

۲ — کلیهٔ آرقانون ۹ دسامبر ۱۹۰۵ فرانسه است که معاهدهٔ ۱۸۰۱ را لغو نمود تمام روابط بین مذهب و حکومت را مقطوع ساخت و موجب آن قانون دولت فرانسه هیچ مدهی را رسماً مذهب رسمی مملکت نمی‌شمارد.

۳ — Louis David — نقاش معروف فرانسوی که در ۱۷۴۸ م در پاریس منولد شده و در

بود که باقیافتن خشن و محلی که اندکی آثار خدعه هم از آن ظاهر بود باقیم
ته و شلواری پیچازی دیده میشد اینصورت مثل این بود که خنده ثی در لب
داشته باشد و شاید خنده اش هم بجا بود زیرا همین مرد رند بود که اساس
ثروت عائله خود را بواسطه خریداری املاک کنیسه تأمین نموده بود. صورتیکه
در سمت چپ بخاری بدست « ژرار » (۱) تصویر شده بود صورت پسر آن مزددهقان
یعنی سرکار « بارن امیل و سار داسپاریو » بود و مشاهده میشد که به البسه مثل لباس
ولائم و اعیاد مجلس و یکسلسله نشان زن است. این سرکار بارن از ولایه دوره امپراطوری
و در سلطنت « شارل » دهم (۲) از اعضاء مجلس اعیان و مهر دار مملکت فرانسه بود در سنه
۱۳۰۸ در حالیکه وکیل کنیسه بود و اوراد و اذکار « ژان دارک » (۳) عذراء بر زبان جاری
داشت از دینار وقت . رنه داسپاریو در ۱۸۸۸ « ماری انطوانت کوئل » دختر بارن

۱۸۲۵ در تبعید در شهر بروکسل فوت نموده در دوره انقلاب فرانسه رئیس قنون مستظرفه و بعد
در دوره امپراطوری اول نقاش ناپلیون کیر بوده است .
۱ — Gérard — نقاش معروف فرانسوی (۱۷۷۰ — ۱۸۴۲) است که از جمله
شاهکارهای او تابلوی « پسی شه » و تابلوی جنگ « اوستراتیز » ناپلیون کیر است .
۲ — Charles X — پسر لوی شانزدهم و برادر لوی شانزدهم و لوی هجدهم پادشاه فرانسه
است که در سنه ۱۷۵۷ متولد و در ۱۸۳۶ فوت نموده است . بعد از فوت برادرش لوی هجدهم
در ۱۸۲۴ پادشاه فرانسه شد ولی بواسطه سوء تدبیر که از جمله تعرض آزادی مطبوعات و
مطلق العنان ساختن کشیهای یسوعین و تقویت تشکیلات روحانیون مسیحی است منقرض شد
بر او شوریدند و لوی فیلیپ را سلطنت انتخاب نمودند شارل دهم از فرانسه مهاجرت نموده در
قرت هم مرد

۳ — Jeanne d'Arc — دختر فرانسوی که در ۱۴۱۲ میلادی متولد شده و در ۱۴۳۱ یعنی
در سن نوزده سالگی در شهر رونی فرانسه در آتش سوزانیده شد. است در آن ایام انگلیسها در خاک



کویل صاحب معامل آهن ، بلن ویل ، (۱) «ایالت لوآر علیا» (۲) را ازدواج نموده بود .
 مادام رنه داسپارویو از ۱۹۰۳ رئیسۀ جمعیه مادران مسیحیه است .
 این زن وشوهر کامل العیار که دختر بزرگ خود را در ۱۹۰۸ م بشوهر داده
 بودند هنوز سه طفل دیگر در منزل نزد خود داشتند (یک دختر و دو پسر) ،
 جوان ترین همه «لئون» که طفل شش ساله ئی بود اطاقش در جنب اطاقهای
 مادر و خواهرش «برت» واقع بود . مورس که بزرگترین اولاد بود در یک عمارت
 کوچک مرکب از دو اطاق واقع در آخر باغ منزل داشت و در این عمارت با اندازه ئی
 حریت داشت که حیات خانوادگی برایش قابل تحمل باشد . مورس روی هر فته
 پسر قشنگ و زیبائی بود تصنع زیاد و خود سازی هم نداشت تبسم کمی که بیشتر
 از یک گوشه لبش را خبر نمیکرد شاید خالی از دلربائی نبود .
 مورس در سن بیست پنج سالگی جا افتادگی سالخورده گانی را داشت و حکمت
 سلیمانی را متمثل مینمود .

از آنجا که یقین نداشت که از همه اتعاب و زحماتی که انسان در زیر این گنبد
 کبود متحمل است ادنی تقعی نوبی عاید شود هیچوقت هیچ قسم زحمتی بخود

فرانسه فرانسویان مشغول جنگ بودند ژاندارک که دختری بسیار مؤمنه و صادقه بود و اغلب حال خلسه و
 انجذاب باوروی میداد وقتی در حال خلسه ندای میکائیل را شنید که ناو امر کرد که بر نجات فرانسه
 قیام نماید ژاندارک از طرف پادشاه وقت « شارل هفتم » بفرماندهی عهدی معین شده با انگلیزها
 جنگید و مکرر فتوحات نموده و « اورلئان » را از دشمن باز گرفت عاقبت الامر گرفتار قبایلی شد
 که او را با انگلیزها فروختند انگلیزها ژاندارک را در محکمه مذهبی که در تحت ریاست اسقف « بوه »
 تشکیل شد او را محاکمه نمودند و حکم تکفیر او از محکمه روحانیون صادر شده و پرا زنده در آتش
 سوختند این دختر که به باکره اورلئان ملقب است از جمله قدیسات مذهب کاتولیک است .

۱ - Blainville - نام محلی است در فرانسه ۲ - Haute Loire - نام مقطعه ایست در فرانسه

نمیداد . از قدیمترین عهد طفولیت این آقا زاده بر خود فرض دانسته بود که از تحصیل و تعلم احترام بجوید و ببرکت همین بیگانگی بتعالیم مدرسه‌ئی بود که دکتر در علم حقوق و محامی محکمه استیناف شده بود .

موریس نه در محکمه مدافعه از حقی مینمود و نه اقامه دعوائی میکرد نه هیچ میدانست و نه میخواست هیچ بداند و از این نظر نهایت تناسب را با استعداد فطری خود داشت و ساعی بود که دماغ کوچک خود را در زیر بار دانستنی‌ها بتعب نیندازد گویا تمیز فطری و هاتف درونی خوشی چنان بوی پند داده بود که کم بفهمد بهتر از آن است که بدیفهمد .

بقول آقای بانویل کشیش خداوند تمام خیرات و مواهب تربیت مسیحیه را باو تطاق فرموده بود . از صغر سن در طی تربیت خانواده گی نعمت ایمان و عقیده باو اضافه شده و پس از تخرج از مدرسه متوسطه و دخول در مدرسه حقوق نیز در کمالات چون مجتهدین علوم در فضائل مانند اقرار کنندگان بمعاصی و در صبر و تسلیم چون زنان مرضعه مجملات از هر جهت آراسته و پیراسته بود . بعد از دخول در حیات اجتماعی و سیاسی در موقعی که کنیسه فرانسه شدیداً در مورد عقاب و نکال بود موریس در تظاهرات جوانان کاتولیک از دیگران عقب نبود و همگام حجز و تسعیر اموال کنیسه در سد معابر عمومی و سنگری بندی مجله خود همتی سرا نمود و تکمیل و همدستی رفقایش اسپان عرابه رئیس اساقفه را که از قصر خود رانده شده بود باز کرد . با این وصف باید گفت که در اینگونه پیش آمدها ابراز غیرتش بحد اعتدال و میانه روی بود و هیچوقت در صفوف اول دسته شجاعی که سران را به بی اطاعتی مفتخرانه و عصیان شرافتمندانه تحریض میکردند و بحمال خزانه پلیدی و ناسزا القا مینمودند (۱) دیده نمیشد .

بدیهی است که اگر زنان خود طرق اجبار ویرا بپول خرج کردن نمیدانستند او بخودی خود دیناری صرف آنها نمی نمود . درحالیکه تصور میکرد زنان را عقیر میشمارد آنها را پرستش مینمود و درجه شهوت پرستیش بسیار بیشتر از آن بود که خود بدان واقف باشد . چیزها که سایرین نمیدانستند و خودش عمیقانه بان تجاہل بود ولی معدالک ممکن بود از برق آبداری که گاهی درچشمان قنار میشی آتش میدرخشید حدس زده شود این است که جوانی خون گرم و قادر و مستعد بر محبت و دوستی بود از اینکه گذشت دیگر در شئون عادی زندگی آتش دهان سوزی نبود.



فصل دوم

فصلی که حاوی اطلاعات نافعہ راجع کتابخانہ ایست کہ قریباًحوادث
عجیبہ درآن وقوع خواهد یافت

بارن آلکساندر داسپارویو در عالم حرص و ولعی کہ بکسب تمام معارف
بشری داشت و برای اینکه عملاً کمال و تنوع قوای دماغی خود را بمعرض
شہود رساند و ہم برای ابراز اہمت و تجملی کہ متناسب باوسائل مادی و مالی اش
باشد کتابخانہ فی ترتیب دادہ بود کہ حاوی سیصد و شصت ہزار مجلد کتاب مطبوع
و نسخ خطی بود و قسمت اعظم آن از بندیکتن های (۱) لیگوژہ (۲) بدست آمدہ بود.
در وصیت نامہ خود مخصوصاً قید کردہ و وراثت خود را مامور کردہ
بود کہ پس از فوت او بمروور زمان بمقدار کتب بیفزایند و ہر کتاب مهمی کہ
در علوم طبیعی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، فلسفی و یا مذہبی نظہور برسد در کتاب
خانہ اضافہ نمایند مخصوصاً مصالح مکفیہ تعیین نمودہ و پسر ارشد خود « فولزاس
آدولف » را وصی قرار دادہ بود کہ بلوازم تکثیر کتب کتابخانہ قیام نماید.

فولزاس آدولف ہم ماہضرام پدر نامدار کاملاً وصایا را اجراء نمود
پس از او این کتابخانہ عظیم کہ بیش از سہم الارث یک نفر اولاد ارث لر
بود بین سہ پسر و دو دختری « لارن » مشاع ماند و «رنہ داسپارویو» کہ منزل

۱ — Bénédictins — پیروان مذہب سن بنوا Saint Benoît کہ در ۵۲۹ میلادی

را ایتالیا تاسیس شدہ است عنناء و آدنای بزرگ در این مذہب پیدا شدہ و غالبی از ہنمای

تروون وسطی از پیروان این مذہب اند.

۲ — Ligugé — نام ناحیہ فی در فرانسه کہ در نزدیکی بوآنیہ واقع است.

کوچه « گارانسیر » (۱) سهمی اش شد برای حفظ و نگهداری کتابخانه معین گشت ، دوخواهر او « خانم پوله دسن فن » و « خانم کویسار » چندین بار تقاضای فروش کتابخانه و تصفیه حساب آنرا نمودند و چنان عقیده داشتند که کتابخانه دارای مهم ولی بیفایده و عقیمی است ولی رنه و گائتان سهم دوخواهر را خریده و کتابخانه را از اسب تفرق محفوظ داشتند . حتی رنه داسپارویو کوشش داشت که مطابق نوایای مؤسس چیزی بکتابخانه بیفزاید اما سال بسال از مقدار و اهمیت خریدهایش کاسته میشد زیرا چنان معتقد بود که محصول دماغی و آثار معقوله در اروپا رو بقصان است .

باوصف این گائتان بنفقه شخصی خود روز بروز برغنائی کتابخانه می افزود و مقداری کتب منطبه در فراسه یا در معالک خارجه که بذوق خود خوب میدانست خریداری میکرد و اگر چه برادرانش ادنی قضیلتی هم برای او قائل بودند ولی انصاف این است که خالی از حسن قصاوت نبود و بیسکت وجود این مرد بیکار و کنجکاو مجموعه های کتابخانه بارن آلسکسندر تقریباً مطابق مفتضیات و حوائج عصره بود .

کتابخانه اسپارویو هنوز هم در عام لاهوت و شرابع و تاریخ یکی از قشنگترین کتابخانه های خصوصی تمام اروپا محسوب است . انسان در این کتابخانه میتواند علم حکمت طبیعی یا عبارت اصح علوم حکمت طبیعی را با انواعها تحصیل نماید کذلک عام ماوراء طبیعت یا علوم ماوراء الطبیعه را یعنی چیزیکه متصل و مربوط بطبیعیات است و سرحد شروع آن همان طبیعت است منتهی باسم دیگری نمیتوان موسومش ساخت بعلم آنکه غیر ممکن است چیزی را که ماده ندارد و جز خواب و خیال چیزی بیش نیست باسمی موسوم ساخت . و نیز در این کتابخانه ممکن

رنگ آمیزی جلد و یا هنر نمائی مذهب که رشته های فلزی در جلد بکار برده و نقوشی بشکل شاخه های درخت و یا دسته های گل در آن منقوش ساخته و علائم و رموز و شمار های مخصوصی در آن ترتیب داده و بواسطه تلالو و درخشش چشمان علماء را خیره و مسحور میسازد مهم تر و نفیس تر و مشهورتر باشد و نیز بعضی کتابخانه های دیگر ممکن است دارای عدده بیشتری نسخ خطی باشند که بقلم يك نفر «ونیزی» (۱) یا «فلامانندی» (۲) یا «تورنی» تزیین شده یا ریزه نقاشی

انسان در اعمال خود قاعلم محقر و آزاد است دیگر آنکه بگوئیم برعکس انسان در اعمال خود مجبور و دستخوش قضا و قدر است و هر چه سر نوشت اوست باو خواهد رسید. آیا کدام يك از این دو فرض برای ترقی و سعادت بشر انفع است پیروان فلسفه صلبه میگویند که فرض اول انفع است زیرا که اگر انسان را محقر و آزاد فرض کنیم سعادت و شقاء او را متوقف بر خودش بدانیم بیشتر به تعظیم و تربیت و بکار واداشتن او خواهیم کوشید پس حقیقت همان فرض حریت و آزادی است .

مثال سوم : راجع بجلود دو عقیده در دنیا اظهار شده است و پیروان هر يك عقیده خود را حقیقت شمرده اند . فرض اول : آنکه گفته اند روح شئی مادی است و آثار ظاهره از آن فرع اعمال جسدیه است و مرگ آخرین صفحه زندگی است و نقائی در کار نیست فرض دوم آنکه روح شئی مستقل الوجودی است و مرگ از انعدام و فنا است و مرگ مقدمه حیات دیگری است . از این دو فرض بزرگ کلام نافع تر برای جامعه بشریت است باید حقیقت شمرده شود . ولیم جیمس میگوید : « يك فکری صحیح است بهلت آنکه نافع است و تابع است بهلت آنکه صحیح است » غیر از ولیم جیمس سه نفر از کبار متأخرین فلاسفه فرانسه یعنی برکسون (Bergson) و لوروا (Le Roy) و هاری پوانکاره (H. Poincaré) نمایان

باین فلسفه اند

۱ - Venise - از بادر معروفه مملکت ایتالیا . ۲ - Flamand - یعنی از اهالی فلاندر Flandre ۳ - Touraine - نام یکی از ایالات فرانسه که حاکمشین آن شهر تور (Tours) است

های ظریف تر و فتان تری داشته باشند ولی هیچیک از حیث نسخ نفیسه زیدای مصنفین قدیم و جدید مذهبی یا غیر مذهبی تفرقی بر این کتابخانه ندارند. در کتابخانه اسپارویو تمام آثاریکه از قدما باقی مانده دیده می شود حمیم آباء کنیسه جمیع مصنفینی که در انبات حقیقت دیانت مسیحیه رسائل استدلال نگاشته اند تمام محدثین، تمام معلمین ادب عصر تجدد، تمام دائرةالمعارف نویسان، جمیع فلسفه ها، جمیع علوم، مشاهده میشوند. از اینجهت بود که کاردینال مران موقعی که بتماشای اینکتابخانه نزول اجلال نموده بود فرمود:

« ممکن نیست که مغز بشری و کله انسانی بحدی قوی باشد که بتواند تمام علوم را که در این قفسه ها انبوه شده است جامع شود گو اینکه خوشبختانه این کار لزومی هم ندارد. »

قضائل ماب کاشیو در ایامی که نایب اسقف پاریس بود و اغلب در این کتابخانه کار میکرد بسیاری از اوقات میگفت

— اگر مشاعر مردم آن حدت و حرارتی را که برای بدی کردن و حوی نمودن لازم است و در قدیم دارا بود امروز فاقد نشده بود و هنوز هم قادر بر عمل خیر یا شر میباشد بعقیده من مواد لازمه برای بار آوردن چندین « طوماس داکن » [۱] و چندین « آریوس » [۲] در این کتابخانه موجود است.

۱ — Saint Thomas d' Aquin — بررگترین عالم ربانی کیسه عرب درسه ۱۲۲۶ میلادی در حدود ناپل ارساذر ایتالیا مولد شده و در ۱۲۷۴ فوت نموده است. طوماس ار اکار استدلالیه نویسان دیانت مسیحیه بوده است — Arius — کشیش اسکندریه نی که از مشاهیر متدعین دیانت مسیحیه و مؤسس فرقه ایست که آریوسیه نامیده شده است (۳۳۶ — ۲۸۰ میلادی)؛ طریقه آریوس که مکر وحدت اتقائم لانه بود یعنی ماده اب و این و روح القدس را متمایز از یکدیگر میشمرد و در سنه ۱۲۵ میلادی در مجمع اساقفه در شهر بقیه باطل خوانده شده و پیروان آن طریقه تکفیر شده اند.

بدون شك نسخ خطی لزوگترین غنای این مجموعه عظیم را تشکیل میداد مخصوصاً از چیزهای قابل توجه مکاتب غیر معروف «گاساندی» [۱] و اب «مرسن» (۲) و «پاسکال» (۳) بود که بیش از پیش روح قرن هفدهم را آشکار می ساخت همچنین کتب توراة عبری و کتب احادیث و سنت بنی اسرائیل و رسائل خانام های یهود اعم از مطبوع یا خطی یا کتب اصل آوامی و سامری که روی پوست گوسفند یا روی ورقه های درخت انجیر آدم نوشته شده نباید از نظر محو شود تمام این نسخ نفیسه قدیم و گرانبها را که در مصر و سوریه بدست عالم شهیر موسای دنیائی جمع آوری شده بود اسکندر اسپارویو در ۱۸۳۶ در موقعی که آن عالم لغت و معارف یهود در اواخر ایام خود با تیری و بدبختی در پارس جان میداد بقیمت ازللی خریداری کرد.

کتابخانه اسپارویو در طابفة دوم منزل کهنه واقع بود. کتبی که لزعم انها اهمیت زیادی نداشت مانند کتب تفاسیر پروتستانت های قرن نوزدهم و قرن بیستم توسط مسیو گائتان هدبه شده بود بدون صحافی و جلد در اعماق اطاقهای زیر

۱ — Gassendi — عالم ریاضی دان و فیلسوف مادی فرانسوی (۱۵۹۲ — ۱۶۵۵) که معروفترین حرالفکرهای قرن هفدهم است — گاساندی از تاسس فلسفه ابيقوری و از معارضین شدید فلسفه ارسطو است فلسفه مادی وحسی گاساندی را میتوان سنای فلسفه تجربه و اختبار فلسفه معاصرین شمرد.

۲ — Mersenne — عالم مذهبی فرانسوی (۱۵۸۸ — ۱۶۴۸) از دوستان دکارت که دارای تحریبات علمیه در حکمت طبیعی است

۳ — Blaise Pascal — عالم حکمت طبیعی و ریاضی و فیلسوف فرانسوی که در ۱۶۲۳ متولد و در ۱۶۶۲ دیس ۲۹ سالگی فوت نموده است پاسکال که یکی از تراجم و معاصر فرانسوی محسوب است علاوه رافکار فلسفی در حکمت طبیعی و ریاضیات صاحب اکتشافات علمیه است.

سقف انداخته شده بود . فهرس کتابخانه بصحیفه چند نسخه متمم عبارت از ۱۸ مجلد بزرگ بود که بطبع رسیده و کتابخانه از هر حیث دارای نظام کاملی بود ، مسیو ژولین ساریت کتابدار که عالم بخطوط طبعیه و مردم فقیر واقفانه تی بود و برای امرار معاش در خانواده ها درس میداد در ۱۸۹۵ تا بتوصیه اسقف « اگرا » (۱) بسمت معلمی موریس جوان معین شد و در ضمن کتابداری کتابخانه اسپارویو نیز باو محول گشت . مسیو ساریت که شخص فعال ناطریت و نظم و دارای حوصله فوق العاده تی بود شخصاً تمام کتب این مجموعه عظیم را طبقه بندی کرد ، طریقه تی را که مسیو ساریت مطابق سابقه خود برای طبقه بندی کتب معمول میداشت ، فوق العاده مبهم و پیچیده بود علائمی را که کتب میگذاشت مرکب از آن همه حروف درشت و ریز و حروف لائینی و یونانی و آنقدر از قام عربی و رومی و نشانهای يك ستاره و دو ستاره و سه ستاره بود و آنهمه علائم مختلفه که در حساب برای بیان مقادیر و جنور بکار میرود اضافه می نمود که تحصیل آنها بیشتر مستلزم وقت و کار بود تا تحصیل یکدوره کامل جبر و مقابله . تنها مسیو ساریت بود که میتواندست این نوع طبقه بندی را بفهمد و از خود او که گذشت دیگر کسی پیدا نمی شد که مایل باشد برای فهم این رموز و اشارات تاریک و مبهم ساعات طولانی صرف کشف قوانین عدد نماید . از اینجهت از محالات اندی بود که کسی بدین کمک ساریت در این سیصد و شصت هزار مجلدیکه تحت اداره او بود نتواند کنایه را که بان احتیاج داشت بیابد ، این بود نتیجه همه مواظبتهای ساریت اما خود او نه فقط از این وضع ناراضی بود بلکه کمال خرسندی را هم از این ترتیب داشت ، مسیو ساریت کتابخانه اش را دوست میداشت و با عشق مفرطی هم دوست میداشت .

هر روز صبح ساعت هفت تک کتابخانه میرفت و روی میز تحریر بزرگی که از

چوب درخت کابلی ساخته شده بود مشغول طبقه بندی میشد . یاد داشت هائی که بخط خود نگاشته بود و تمام جعبه عظیم البجه اورا قی را که در نزدیکی دستش واقع بود پر کرده بود ، روی آن جعبه مجسمه گچی آلکساندر اسپارویو گذاشته شده بود که موهائی پریشان و قیافه عالی و دهانی گرد و سینه ئی عربان و مانند « شاتو بریان » (۱) در هر طرف صورت نزدیک بناگوش قطعه ریشی داشت .
 ظهر تمام میوساریت برای صرف باهار بکوچه تنک و تارینک « کانت » (۲) میرفت که در دکان شیر فروشی مشهور دکان چهار کشیش (۳) چیزی نخورد . در این دکان بود که در قدیم « بودلر » (۴) « تئودر د بانویل » (۵) شارل آسلینو ، (۶) « لوی منار » (۷) و یکفر از اعظم آسیای که کتاب « اسرار پاریس » (۸) را بزبان اسپانیولی ترجمه نموده بود

۱ — Chateaubriand : — نویسنده شهر فرانسوی مصنف کتب روح البصر ایه آنالا — آخرین این سراج ها و غیره علاوه برهنر تجریر مشاغل سیاسی هم از قبیل سفارت و وزارت امور خارجه و غیره داشته است (۱۷۶۸ — ۱۸۴۸) .

۲ — Rue des Canettes : — نام کوچه ئی ارکوچه های نزد یک کلیسای سن سولیس .

۳ — Quatre Evêques, — در میدان مقابل کلیسای سن سولیس سقاخانه تاریخی است که مجسمه چهار کشیش و خطیب در آن فرانسوی در آن سقاخانه حجاری شده است و آن چهار خطیب عبارتند از « بوسوه فلون فلتیه و ماسیون » این سقاخانه این مناسبت سقاخانه چهار کشیش نامیده میشود — این دکان بواسطه وقوع در قرب این سقاخانه شیر فروشی چهار کشیش نامیده میشده است .

۴ — Charles Baudelaire — نام شاعر فرانسوی است (۱۸۲۱ — ۱۸۶۷)

۵ — Théodore de Banville — شاعر فرانسوی است (۱۸۱۳ — ۱۸۹۱)

۶ — Charles Asselineau — نام ادیب و محقق فرانسوی است (۱۸۲۱ — ۱۸۷۴)

۷ — Louis Menard — عالم شیمی دان و نویسنده فرانسوی که کولودیون را کشف کرده و باضایه اشعار فلسفی و تاریخی اراو باقی مانده است

۸ — Les mystères de Paris — کتاب معروف اوژن سو که در سنه ۱۸۴۲ بطبع

رفت و آمد داشته‌اند ، شاید مرغابی هائی که بزبائی روی لوحه سنگی اعلان در دکان نوک میزدند و بدان مناسبت آن کوچه را کوچه کانت یعنی کوچه مرغابی مینامیدند ساریت رامی شناختند ،

سه ربع از ظهر گذشته بکتابخانه بر میگشت و تا ساعت هفت بعد از ظهر از آن بیرون نمیرفت ساعت هفت دوباره خارج میشد و قدری در دکان شیرفروشی چهارکشیش در سر میز محترمی که چند دانه آلوی خشک زینت آن بود می نشست ، هر شب بعد از شام رفیق ساریت میشل گیناردون که عموماً بابا گیناردون مینامیدندش و وردی تقاش و مران بود و پرده های تقاشی را مرتب میکرد و برای کلیساهای کار میکرد از اطاق کوچک زیر سقفی که در کوچه پرنسس (۱) داشت باین دکان میامد و صرف قهوه و شراب میکرد و بعد آندو رفیق یکدست دومینو باهم بازی میکردند .

بابا گیناردون بقدری سرسبز و خرم بود که انسان گمان نمیکرد که بان پیری باشد که درك زمان شناوار (۲) را کرده باشد . از آنجائیکه مردزاهد خشک و خشنی بود و لاف پارسائی میزد دائماً با عبارات فوق العاده و قیحانه از پلیدی های ات پرستی شصت جدید مذمت و بدگوئی میکرد . آدمی بود بسیار پرگویی ولی ساریت با گمان رغبت سخنان او گوش میداد ، بیشتر سخنان بابا گیناردون راجع به مبدفراشتگان کلیسای سن سولیس بود که میگفت بعضی از تقاشیهای آن کلیسا خراب شده و او میبایست هر وقت خدا بخوهد و مقدر باشد آنها را مرمت نماید زیرا پس از انفکاک کنیسه از حکومت کلیساهای تعلق بخداوند پیدا نموده احدی عهده دار ترمیم ضروری ترین مرمت ها نمیشد بابا گیناردون هم اندک تقاضای اجبر و مزد نداشت و مکرر میگفت :

۱ — Rue Princesse — نام کوچه‌ئی است در ناحیه ششم شهر پاریس .

۲ — Chenavard — نقاش فرانسوی (۱۸۹۵ — ۱۸۰۸) .

لکتابخانه میافتاد از این نگاههای مدوزی [۱] مستثنی نبودند. و اگر اتفاقاً بی‌اهمیت ترین کتاب کهنه‌ئی را کسی میبرد مثل این بود که قالب او را بکنند برای اینکه از دادن کتاب حتی باشخصایکه کاملاً ذیحقی بودند امتناع نموده باشد مسیوساریت هزار دروغ بزرگ و کوچک بقالب میزد و معنی هم نبود که حسن اداره خودش بدنام شود و یا در مواظبت او شکی بهم‌رسد مثلاً کتابی را که لحظه‌ئی قبل باکمال علاقه زیر و رو کرده و روی سینه فشرده بود میگفت حالا معلوم نیست کجاست یا اصلاً گم شده‌است و اگر ناگزیر و لاعلاج کتابی را میبایست بکسی بدهد بیست‌بار قبل از تسلیم قطعی عاریت گننده آنرا پس میگرفت دائماً بر خود می‌ریزد که مبادا یکی از اشیائی که او سپرده شده مفقود شود بلی حافظ سیصد و شصت هزار مجلد کتاب سیصد و شصت هزار دلیل دائمی برای خوف و واهمه و دغدغه خاطر داشت، گاهی شب غرق در عرق سرد از خواب میرید و باله‌های وحشتناک میکشید و عادت این بود که مثلاً در خواب دیده روزه‌ئی در یکی از طبقات قفسه‌ها باز شده است. مختصر از نقطه نظر مسیوساریت نکلی مستهجن و خلاف حق و مجزون بود که کتابی از محل خود خارج شود، این محل ممدوح ساریت‌گاهی مسیورنه داسپاریو را که تفصائل کتابدار جامع خود کاملاً واقف نبود بخصب ورده ساریت را کهنه دیوانه می‌نامید.

۲ — Méduse — یکی از غولان افسانه‌های یونان است و در اساطیر یونان مذکور است که در اندام مدور بسیار خوش سیما بوده و موهایی قشنگی داشته ولی بعدها رفته‌رفته می‌برد و او را رنجیده موهایی او را بدل بماران مهربی نمود و پشمیان او قوتی داد که هر کس نظر می‌نمود او را تبدیل بسک می‌ساخت بعدها پرتو پهلوان افسانه سر او را برید.

اگرچه سیوساریت باین بی عدالتی اریاب خود مستحضر نبود ولی بر فرض اطلاع هم محققاً تحمل سخت ترین عذاب و شدید ترین قحش و ناسزا برای حفظ کتابخانه بر او گوارا و پسندیده بود . بی رذت این مواظبت و هوش و غیرت و یا عبارت اوضح لیمن این عشق در مدت شانزده سال یعنی از ابتدای کتابداری ساریت تا ۹ سپتامبر ۱۹۱۲ کوچکترین ورقی هم از کتابخانه داسپارویو گم نشده بود .



(فصل سوم)

* فصلی که در آن وارد امرار عجیبه میشویم *

شب این روز ساعت هفت پس از آنکه بر حسب معمول تمام کتابهاییکه از قفسه ها خارج شده بود مجدداً بجای خود گذاشته شد و پس از اطمینان باینکه هر چیز مرتباً سر جای خود قرار دارد ساریت از کتابخانه خارج شد و در راه محکم بست . حسب العاده در دکان شیرفروشی چهارکشیش غذائی خورد روزنامه «صلیب» را خواند و ساعت ده بمنزل محترم خود واقع در کوچه رگار (۱) برگشت و از آنجا که پدر مرد ساده لوح بیخیال و سبکروحي بود با کمال راحت خاطر خوابید صبح ساعت هفت بعادت دیرینه نکتابخانه رفت و در دهلیز کتابخانه مثل همیشه کولچه قشنگش را از تن کید و ستره کپنه ئی را که در دولابچه بالای دست شور بمایخ آویخته بود برداشته بدوش گرفته اطاق کاری که مدت ۱۶ سال شش روز در هفته در آن اطاق در تحت نظر مجسمه آلكساندر داسپارویو مشغول طبقه بندی کتب بوده داخل شد و خواست قبل از شروع بکار سرکشی از همه حجرات بماید این بود که رو بحجره اول که از همه بزرگتر بود رفت قفسه های بزرگ این حجره حاوی علوم لاهوت و ادیان و خروحي های آن حامل مجسمه های گچی مفرغی شکل شعرا و خطبای عهد قدیم بود و در درگاه های دو حجره دو کره بزرگ که نقشه زمین و آسمان بودند قرار یافته بود خلاصه مسیو ساریت وارد این اطاق شد ولی در اولین قدمی که برداشت بحال تعجب و انده اش متوقف شد بنحوی متعجب بود که نه میتواندست در آنچه می بیند شك کند و نه میتواندست قبول نماید و آن این بود که در روی پارچه آبی رنگی که بر روی میز منسبط بود مقداری

یکی از اساقفه یا کشیش قدس شریفی را که فعلا مسافر پاریس است یا عالم مستشرق مولم بکتب مقدسه ئی را با خود بکتابخانه آورده و یا بکتابخانه فرستاده است . دیگر از فرضیات مسیو ساریت این بود که یحتمل آقای (باتویل) کشیش که کنجکاویهای علمی مخصوصی داشت و دو قرائت کتب معتاد بود صفحات را تاه کند بخت در تحت تأثیر هیجان آگاهی و کنجکاوی باین همه متون توراتی و تلمودی حمله ور شده باشد که در طی مطالعه آن متون بکشف روح سام بن نوح موفق شود . دیگر از فکر هائی که کرد این بود که شاید هیپولیت خادم عمارت که مدت يك ربع قرن مشغول جاروب کردن کتابخانه و روفتن گردوغبار مجلات بوده و در این مدت طولانی در نتیجه مسموم شدن بعبار علوم و معارف بمنتهای درجه کنجکاوی رسیده است آن شب در نور مهتاب ناگهان بچشم و عقلش آسیبی فرسوده و در پی فهم این علائم غیر مفهوم حنوش اوج نگرفته باشد . دائرهٔ مرض را تا آنجا هم کشانید که شاید موریس جوان پس از خروج از حوزه که عمو آن بود یا بعضی از مجامع ملیون دیگر بواسطهٔ کینه و غضبی که نسبت بیعقوب عهد حقیق و نسل معاصرش داشت این کتب آثار یهود را از جاهای خود بیرون نکشیده و درهم و درهم بر زمین نریخته باشد واستعدادی هم نداشت زیرا این آقا زاده خود را ضد یهود معرفی نموده حزبا یهودیانی که مانند خود او ضد یهود بودند معاشرت نمیکرد شاید گفته شود که این فرض بسیار بعید است ولی چه میتوان کرد فکر مسیو ساریت نمیتوانست راحت بعاند و بین هزاران فرض دور و دراز متحیر و سرگردان بود بالاخره در عالم کم صبری که آن کتابدار غیور بفهم حقیقت داشت هیپولیت خادم را طلبید

هیپولیت هیچ اطلاعی از این موضوع نداشت . از در بان منزل پرسید او هم مانند هیپولیت بی خبر صرف بود کذاک سایر خدمه احدی خبر دار نبود

و کمترین صدائی در آن موضوع بگوشش نخورده بود عاقبة الامر مسیو ساریت وارد اطاق کار مسیو رنه داسپار ویو شد تا قضیه را بعرض او برساند مسیو رنه داسپار ویو بالباس داخلی اطاق و شب کلاه و وحناتی که حاکی از آن بود که مردی است جدی و از شنیدن ترهات خسته و دلگیر شده و تاب شنیدن نمیآورد و برا پذیرفته و پس از اصغای عرایض با این کلمات که حاکی از رحم و دلسوزی و هم آمیخته بطمن و بی محبتی بود او را مرخص نموده گفت :

— آقای ساریت خونم از زیاد خود را نزحمت نیندازید و یقین بدانید که کتابها امروز صبح در همانجائی بوده که دیروز جنابعالی گذاشته اید.

مختصر کلام شاید آنروز مسیو ساریت بیست دفعه تحقیقات نموده و چیزی دستگیرش نشد و نحوی مضطرب الحال و مشوش بود که شب نکلی خواب از سرش پریده بود صبح روز بعد ساعت هفت چون وارد اطاق مجسمه ها و کرات شد از اینکه همه چیز را بجای خود یافت خوشوقت شده آه طولانی که دلیل بر استراحت خاطر بود از نهاد بر آورد ولی چه فائده که باز ناگهان بقسمی قلبش شروع بطپیدن نمود که نزدیک بود بترکد زیرا بغتاً کتابی را بنظر آورد که روی رف بخاری افتاده بود و آن کتاب صحافی شده تازه‌ئی بود و هنوز کارد چوب شمشادی که با آن ورقهای آن بریده شده بود در درون آن کتاب جای داشت و اما موضوع کتاب بعضی بود راجع بدوآیه از آیات سفر تکوین تورات که مسیو ساریت آنرا در اطاق زیر شیرانی انداخته و هیچوقت از آن بیرون نیاورده بود این کتاب که از جمله هدایای مسبوگائشان بود تا آنوقت مورد مطالعه واقع نشده بود بعبارة اخری هنوز کسی که جکاویرا بانمقام نرسانیده بود که راجع بکتابی که در خصوص سفر تکوین نوشته شده تحقیق و تفایش نماید نایبند هر یکی از این دو برادر شریک در کتابخانه یعنی برادر موحد و برادر مشرک چه سهمی دارند ، این کتاب دارای این علامت

[۸/۳۲۱۴ ر] بود ، و چیزی که بیش از همه چیز ساریت را بتعجب انداخته بود این بود که میدیدم دقیق ترین سبک نمره گذاری هم از پیدا کردن کتابی که در جای خود نیست عاجز است .

متعاقب آنروز در مدت یکماه روزی نبود که روی میز مملو از کتب مختلفه نباشد ، بدون ترتیب و نظام مجلات یونانی و لاتینی یا کتب عبری مخطوط و در هم بود .

گاهی مسبوساریت باخود میاندیشید که این حوادث تا گوار بدست بد کارانی واقع میشود که شبها برای دزدیدن نسخ نادره و گرانبها از منازند کتابخانه بدرون داخل میگرددند ولی نه اثر منفی در کتابخانه میدید و نه با وجود دقیق ترین جستجوها چیزی گمشده میافت بلی همان انبوه شدن کتب روی میز بود و بس و هیچوقت هیچ چیز از کتابخانه گم نشده بود وحشت واضطراب فوق العاده ساریت را نمیتوان بتعبیر و توصیف آورد باخود میگفت ممکنست بوزینه ای از همسایگان از سقف از راه بخاری بکتابخانه بیاید و تشبه بکتاب خوانها نماید و در تایید این فکر بخود میگفت که واضح است بوزینه ها قادر بتقلید در آوردن تمام اعمال انسانی هستند .

مخصوصاً از آنجائیکه بواسطه نقاشی های «واتو» (۱) و «شاردن» (۲) بخوبی باخلاق و عادات این حیوانات آشنا شده بود چنان می پنداشت که بوزینه ها در صنعت در تقلید حرکات انسان یا تظاهر باخلاق بشری شبیه اند به «ارلکن ها» (۳) و واسکارا

۱- Watteau نقاش و حکاک فرانسوی (۱۶۸۴-۱۷۲۱) .

۲- Chardin - نقاش فرانسوی (۱۶۹۹-۱۷۷۹)

۳- Arlequin مقلدی که لباسی مرکب از قطعات شکل ملنگ و رنگ داشته و نقاب بصورت

میزه و شمشیر چوبی نکر می بسته ، ابتدا این نوع مقندها در تئاترهای ایتالیا بازی میکردند

بعد سایر ملل هم تقلید نموده اند .

موش‌ها [۱] و بازیگران و اساتید کمدی ایتالیائی [۲] تا آنجا که در عالم خیال مجسم میکرد که بوزینه تخته شستی نقاشی و قلم در دست گرفته مشغول نقاشی است یا در هاونی دوا میکوبد یا نزدیک گوره ئی رساله کهنهٔ کیمیاگری را ورق میزند. خلاصهٔ کلام یکروز صبح نحسی روی یکی از صفحات مجلد سوم تورانی که بچند لغت نوشته شده بود جلد آبی رنگی داشت و نشانهای «کنت دومیرابو» [۳] بر آن مرسوم بود لکن درشت مرکبی دید دیگر شك و تردیدی برایش باقی نماند و یقین حاصل کرد که بوزینه ئی عامل این عمل قبیح شده است باین معنی که در حالیکه میخواسته تقلید یاد داشت نویسی کند دوات مرکب را واژگون ساخته است و البته این میمون میبایستی متعلق بمرء عالمی هم باشد که همیشه سروکار ارباب خود را با قلم و دوات دیده است.

مسیوساریت در حالیکه غرق در این افکار بود با کمال دقت شروع بتحصیل چگونگی اوضاع محله نمود تا آنکه کاملاً حدود منازل را که عمارت اسپارویو در جزو آن بود معین کند پس از آن بچهار گوشه محیط بعمارت رفته از هر خانه ئی پرسید که آیا میمونی در آنجا هست یا نه. از دربانها کلماتی چندین زن رخت شور و خادمه یکتیر وصله دوز یک زن میوه فروش یک نفر شیشه بر چند نفر شاگرد کتاب فروش یکتیر کشیش یکتیر صحاف دو آژان پلیس چند طفل از همه

۱ — Scaramouche — نام یکتیر مقلد ایتالیائی که معروفست معلم مولیر بوده است

(۱۶۰۸ — ۱۶۹۴)

۲ — Docteurs de la comédie Italienne — در قرن ۱۶ میلادی هنر کمدی در ایتالیا

ارجاهای دیگر پیشتر رایج بوده و اکثر ممال از جمله فرانسویان در فن کمدی غالباً ماسها تقلید نموده اند ایتالیائیها خود از یونانیان و رومیان اقتباس کرده اند.

۳ — Comte de Mirabeau — معروفترین خطبای دوره انقلاب فرانسوا ۱۷۴۹

(۱۷۹۱ میلادی)

سؤالاتی کرد و از هر يك جواب مخصوصی شنید و از اختلاف اجوبه دانست که تنوع اخلاق يك قوم تا چه درجه است و چه رنگهای گوناگون در سبك و روش افراد يك يك ملت موجود است زیرا دو جواب شیه بهم نشنید و هر قسم پاسخ که بتصور آید داده شده بود از جمله جوانهای تلخ و شیرین خشن و ملایم مؤدب و مسخره آمیز مفصل و مختصر بعضی هم اصلا جوابی نداده بودند ولی ما اینهمه تفصیل از حیوانی که سراغ آنرا میجست اثری نیافت تا آنکه بچلوخان منزل کهنه ئی که در کوچه «سرواندونی» [۱] واقع بود رسید در اینجا دختر ك سرخ پوستی را که روی پر از لکه ئی داشت دید که پاسبانی منزل مشغول است . دختر ك در جواب پرسش ساریت گفت :

بلی بوزینه «مسیو اردنو» اینجا است ... میخواهی؛ بینی اش ؟

و بدون اینکه کلمه ای بگوید مسیو ساریت را با خود باخر حیاط بکالسه که خانه ئی برد که در اینجا روی مقداری کاه و جل کهنه بوزینه حیوانی که از وسط بدن مقید بزنجیر بود و از سر ما میگذشت خوانیده بود این حیوان از طفل پنجساله ئی بزرگتر نبود صورت کبود پیشانی پرگره و لبهای نازکش هم از حزن و اندوه خطرناکی حکایت میکرد احداق زرد رنگ خود را بطرف پیر مرد متوجه ساخته نگاه تندی بوی انداخت آنگاه زردکی را بدست گرفته بدهان برد و فوراً آنرا دور انداخت و پس از آنکه آن بیچاره سرگون از وطن لحظه ئی واردین را نگریست روی از آنها بر تافت مثل اینکه چشمش از دنیا و نوع بشر آب نخورده باشد و از احدی متوقع امید نجات نباشد با اینجالت دوزانو در دست گرفته روی خود تاه شد و دیگر هیچ تکان نمیخورد جز آنکه گاهی سرفه خشکی سینه اشرا بحرکت میاورد .
آن دختر ك گفت :

عاجز بود ، بعلاوه کار آنها در کتابخانه چه چیز است ؟ بیچه دلیل همه حملانشان بانار مقدسه عهد عتیق و منابع عیسویت است ، مشغول طرح چه نقشه های کافرانه آن هستند ؟ ابر غلیظ غامض و مبهمی همه این مسائل مدهشه را قرا داشت ساریت کتابدار که کاتولیک متدینی بود پس از آنکه احساس نمود سروکارش با قران ما سونهاست سخت بو حشت آمده از خوف در استر مرض افتاد .

تازه رمقی یافته بود که مصمم شد شیرا در کتابخانه که محل وقوع این معماهای وحشت آور است بگذراند باشد که این شیدان زاردست و مخیف را بتواند بغفلت بگیرد . البته این اقدام متهورانه بسیار از آن پیرمرد جبون گران می آمد و جای عجبی نیست که آن بینوای علیل مضطرب الروح با چون طبیعی که داشت مقهور خوف و وحشت باشد . خلاصه ساعت به بعد از ظهر هشتم ژانویه در حالیکه تمام شهر از برف پوشیده بود او آتشی در تالار مزین به مجسمه های شعراء و فلاسفه قدیم بر افروخته در کرسی نزرگی در کنار بخاری جا گرفته لحافی روی دو زانو گسترانید . روی میز مدور که در پهلویش واقع بود چراغی میسوخت و يك فنجان قهوه سیاه و يك طیانچه که از موربس استعاره شده پهلوی چراغ گذارده شده بود . ساریت سعی کرد چند سطر از روز نامه « صلیب » بخواند ولی بطوری شش دانك حواسش پرت بود که خطوط روزنامه زیر چشمش میرقصیدند مدتی در جلو خود خیره خیره لگزیست و چون حز سایه چیزی ندید و بغیر از هزه باد آوازی شنید حواسش برد . وقتیکه بیدار شد آتش خاموش شده و لوی کر به چراغ کشته شده فصارا متعفن ساخته بود تاریکی های اطرافش مثل این بود که پر از روشنی های شبیه به شیر و درخشش های متعلق باشد و چنان احساس نمود که چیزی در روی میز در حرارت است . اگرچه

تس از طرفی و سرما از طرف دیگر تا مغز استخوانش کارگر شده بود ولی معذالك چون قوت تصمیم و اراده بر خوف و هراس غلبه داشت پسا خاسته نزد يك ميز رفت و دست بر روی ميز ماليد راست است که نمیتوانست چپری به بند حتی روشنی های معلق و شیر مانند هم از میان رفته بود ولی در زیر انگشتان چنان احساس نمود که کتاب حجیمی باز است چون خواست آنرا به بند کتاب مقاومت نموده از روی ميز برجست و سه نوبت سخت بسر کتابدار غیر مختلط فرود آمد ساریت از هوش رفته بر زمین افتاد

پس از این حادثه روز بروز بروخامت اوضاع افزوده میشد مجلدات بیش از پیش از قفسه های معین خود بیرون میامد و گاهی مستحیل بود که بتوان کتب را بجای خود برگردانید باینمعنی که مفقود الاثر میشدند هر روز سیوساریت بضایعات جدیدی واقف میشد کتب « بولاندى » [۱]ها بکلی ناجور شده سی مجلد از مجلدات تفاسیر ناقص بود . لینوا ساریت که دیگر شناخته نمیشد صورتش چنان خشك شده بود که از نجافت بزرگی مشتی و از زردی مانند لیموئی بنظر میامد گردنش خارج از اندازه قد کشیده شان هایش پائین افتاده بود . لباسهائی را که در تن داشت مثل آن بود که بمیخی آویخته باشند چون بدان شیر فروشی چهار کشیش مبرفت هیچ اشتها بخوردن نداشت و با چشمی نمک سر بزرافکنده بدون اینکه قادر بدیدن باشد چشم بطرف شربت تیره و تاری که چند دانه آلوچه در آن شاور بود میدوخت و سخنان نانا گبنار دون را که میگفت بالاخره بترمیم

۱ - Bollandistes - یعنی پیروان بولاند که عبارتند از جماعتی کیش و مذهبی که غالب آنها از یهوئین هستند این جماعت از قرن هفدهم مشغول نوشتن تاریخ حیات تدیسین مسیحیه شده و حوادث روزانه آنها را جمع نموده اند مناسب آنکه ژان بولاند یکنفر یهوئی از اهالی بلژیک اولین کسی است که در قرن هفدهم شروع باین کار نمود اینستکه بعدی ها بولاندى نامیده شده اند .

تقاشی های « دلا کروا » [۱] در کلیسای سن سولپیس موفق شده است اصلا
نمی شنید .

مسیورنه د اسپار ویو چون عراض غم انگیز و وحشت آور کتابدار بدبخت
خود را میشنید با برودت در جواب میگفت :

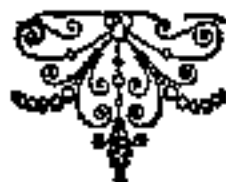
— مسیوساریت این کتابها فقط معلوم نیست کجا گذاشته شده ولی گم نشده
است درست جستجو کن بدقت تفتیش نمایدا خواهی کرد .

و چون بر میگشت برود آهسته میگفت :

این ساریت بینوا بد نخی میرسد .

آقای باتویل کشیش هم می فرمود :

بمقیده من دیوانه شده و شعورش بجای نیست .



(فصل پنجم)

فصلی که معبد فرشتگان کلیسای سن سولپیس سبب تعمق و تفکر در صنایع مستطرفه و علم لاهوت میشود

معبد فرشتگان مقدس که در ورود بکلیسای سن سولپیس در دست راست واقع است در عقب چوب بستها محفی از اطار بود آقای پاتویل کشیش و مسیو گائتان و برادرزاده اش مسیو موریس و مسیو ساویت چون عقب سر یکدیگر از در کوتاهی که در دهلیز واقع است وارد آن معبد شدند، ناگیناردون را روی نردبانی دیدند که انواع و اقسام مواد و ابزار گرد خود جمع نموده مشغول ترمیم تابلوی « هلیودور » (۱) است و در کار است که خمیر سفید رنگی در شکافی که کشیش بزرگ تابلو « اویلیاس » [۲] را ندو قسمت مقسم نموده بود داخل نماید، زفرین که سرمشق مخصوص نقاشی « پول بودری » (۳) بوده و گسوان نور و شاهانه های صدف آسایش برای ساختن آن همه مجسمه ها و تصاویر « مجدابه » [۴] و « مارگریت » [۵] ها و حور و بریان میزان و مقیاس و سرمشق واقع شده بود زفرین که علی قول مشهور

۱ — Héliodore: وزیر سلوکوس فیلیپاتور پادشاه سوریه است در تورات مذکور است که هلیو

دور چون خواست ذخایری از معبد قدس شریف ریاید سه فرشته او را ممانعت نمودند این موضوع را «رافائیل» نقاش معروف ایتالیائی و «دولاکرو» افراسوی نقاشی نموده اند

۲ — Onias، نام چندین نفر از علمای بزرگ مذهب یهودیان

۳ — Paul Baudry نقاش فرانسوی که نقاشیهای تزیینی او برای پاریس بدست او درست شده است (۱۸۲۸ — ۱۸۸۶).

۴ — Marie Madeleine (مریم مجدلیه) زن تدکاری بوده که بمسیح ایمان آورده توبه نمود و ابراه خدمت بمسیح و دیانت نصرانیه از قدیسات شده

۵ — Sainte Marguerite: باکرهائی که در حدود سنه ۲۷۵ میلادی در شهر ایتالیایی از پلاه سوریه در راه دیانت مسیحیه شهید شده است *

محبوبه امپراطور ناپلیون سوم بوده حالا همان زفرین با گیسوانی انبوه و درهم برهم و صورتی شمزده و خاك آلوده و چشمانی سرخ و پلك برگشته و چانه پراز موهای بلند درپائین نردبان سرپایستاده و سبک کوچکی در دست داشت که خوراکی نقاش در آن بود زفرین که از بابا گیناردون پیر تر بود متجاوز از نصف قرن بود که با وی زندگی میکرد.

با آنکه نور بخط منحنی و بنحو بسیار ضعیفی از درز پنجره تیغه دار و مشبك ندرون معبد میتابید معذک رنگ آمیزی نقاشیهای « دلا کروا » تالو و درخشش مخصوصی داشت و الوان بدیع گوشت و پوست مردمان و نرشتگان تابلوها از صورت سرخ و براق و قره بابا گیناردون سوی سبقت میر بود. این نقاشیهای دیوار معبد فرشتگان که در ابتدای پیدایش مورد ملامت و تحقیر واقع شده بود حالا در زمره آثار اساتید درآمده قرین کارهای فنانا پذیر « رونس» (۱) و « تاتوره» (۲) شمرده میشود.

بابا گیناردون آن پسر مرد ریش بلند و پرموشیه بزرگوار که شغلش مجو و اباده آثار هوش و قریحه بشری است تابلورا میتراشید که بعد مرمت نماید.
گائتان بوحت آمده فریادزد:

آقا گیناردون مواظب باش احتیاطان زیاد تراش.

گیناردون اورا مطمئن ساخته گفت:

آقای اسپارویو ابدأ و اومه نکید من باین اسلوب نقاشی نمیتکنم هر من

۱ - Rubens : نقاش «لامبدي» (۱۵۷۷ - ۱۶۴۰) که یکی از بزرگترین اساتید نقاشی است.

۲ - Tintoret : نقاش ایتالیائی از اهالی ونیز (۱۵۱۳ - ۱۵۹۴) که از جمله اساتید نقاشی ونیز محسوب است تصاویر مذهبی و تاریخی بسیاری از او باقی مانده است.

باقی مانده است. بابا گیناردون بالاخره سکوت نموده مشغول صمغ چسبانیدن اشکاف شد. گائتان که سیر تابلو قرورفته بود گفت :

واقعاً چقدر این تابلو استادانه و مطابق اصول ترکیب شده است ! سابقاً آنچه در این تابلو میدیدند مواضع نو در آمد و جالب توجه بود در صورتیکه امروز می بینم بسیاری از رموز قدیمه نقاشی ایتالیا در آن بکار رفته است بابا گیناردون از بالای نردبان بلند خود گفت :

بلی من میتوانم با کمال مفاخره صحت نظر خود را ابراز نمایم زیرا بر زندگی آنرا دارم دلا کروا در عصر کفر و زندقه زندگی مینمود از آنجائی که از صنعتگران دوره تمدنی و انحطاط بود هم با عظمت بودوهم از خرد راضی رویهمرفته از قرن خود بیشتر می ارزید ولی نقصی که داشت این است که لامذهب بود صفای قلب نداشت عیاف نبود و ندیهی است برای اینکه قادر بر وثیت و تصویر ملائکه باشد لازم بود فضائل و مکارم فرشتگان و تماشای اعصار اولیه را دارا باشد بعبارة اخری صفت پاکدامنی یعنی آن فضیلت عالیهئی را که من در همه عمر حتی القوه و بعون الله دارا بوده ام اوفاتد بود

زفیرین که همانروز بابا را در دوی پلکان دیده بود که اوکتاوی جوان دختر نانوا را که دختری چرکین و در عین حال نورانی و فتان بود و حکم تاباوی معروف به « عروس نامزد » را بران (۱) را داشت میبوسید و از حسد میسوخت تاب نیاورده فریاد زد

... حقه شو میشل توهم مثل سایرین خریری ندش بایستی *

۱ — Rembrandt : نقاش بزرگ هلندی که در لید متولد شده و در شهر آمستردام فوت نموده است (۱۶۰۶ - ۱۶۶۹) — را بران یکی استبد ملا معارض دنیا محسوب است و تصاویر او از گرانها ترین تابلوها است

زفیرین که در روزهای چون شکر عهد قدیم که حالیا سالیان دراز از آن میگذشت مفتون و دلپاخته میشد بوده هنوز هم شعاع عشق جوانی در قلبش خاموش شده بود .

با گیناردون مثل اینکه تعارفی شنیده باشد این ناسزا و سرزنش زفیرین را با تبسم تلقی نموده چشم بطرف سقف بلند نموده نظری بملك مقرب میکائیل انداخت که بازره ارغوانی و کلاه خود گلگون در پرتو اشعه مفاخری که داشت بر خود میبالید .

در این بین آقای پاتویل کشیش برای اینکه نور آفتابی که از پنجره ساطع بود چشمش را نزند کلاهش را حائل چشم قرار داده چشمانرا نازک کرده تند بهم میزد و بدقت به هلیو دور که در معرض تازیانه ملائکه واقع بود مینگریست میکائیل غالب بر شیاطین را نگاه میکرد چنگ بین یعقوب [۱] و فرشته رانماشا می نمود بعد از لحظه ئی گفت :

همه اینها درست ولی چرا تقاض فقط فرشتگان غصب آلوده و خشمگین

۱ — در فصل سی و دوم سفر تکوین مذکور است (آیه ۲۴ تا ۲۴) یعقوب تنها نانی ماد و شخصی تا طلوع فجر اورا مصارعت نمود و هنگام دیدش که (یعقوب) غالب نیامد کف ران اورا لمس کرد و کف ران یعقوب سست شد و وقتی که با او مصارعت نمود پس آن شخص گفت مرا رها نما زیرا که صبح طالع است و یعقوب گفتا که ترا رهایی نمیدهم تا که مرا برکت دهی و آن شخص گفت که اسم تو چیست و او گفت یعقوب پس او گفتا است دیگر ناره یعقوب گفته نشود مگر اسرائیل زیرا که مثل سرور ناخدا بودی و مردمان غیر غالب میائی پس یعقوب از او سؤال نموده گفتا تمنا اینکه اسم خود را بگوئی و او گفتا که از چه سبب است که اسم مرا میبری و او را در آنها برکت داد و یعقوب اسم آن مکان یسویل خواند زیرا که گفت خدا را رو برو دیدم و جام رها یافته است هنگامیکه از یسویل گذشت آفتاب بر او طلوع نمود و بر آن خود می لنگید .

را در این تابلو نمایش داده است ؛ من هرچه بدقت همه این معبد را می نگرم
جز منادیان حرب و حمله غضب آسمانی و عمال قهر الهی چیزی نمی بینم صحیح
است که خداوند از طرفی چنان اراده فرموده که مورد خوف و خشیت باشد
ولی از طرف دیگر هم میخواهد مورد رجا و محبت واقع شود بهتر این بود
که در نقاشی این دیوارها رسل رحمت و سلام هم تصویر میشدند مثلا چقدر
خوب بود ملك سارونیم که لبان یغمبر را پاك و مطهر نمود [۱] یا « رفائیل » (۲)
که « تونی » (۳) پس نا بینار ایهیوت بخشید یا جبرائیل که سر تجسد انی الله را بموریم
بشارت داد یا فرشته ای که حضرت بطرس (۴) را از قیود سلاسل آزاد ساخت یا ملائکه

۱- اشاره بفصل ششم کتاب اشعای نبی که میفرماید فرشتگان سرافیان را دیدم که حمد خداوند
مینمودند « پس گفتم وای بر من که هلاک شدم چون که مرد ایك لبم و در میان قوم نایك لب میشنیم
و حال آنکه پادشاهی را که خداوند لشکر هاست تا چشمم دیدم لکن یکی از سرافیان پرواز کنان
نزد من آمد و در دست خود آخگری که آرا تا ابر از منج گرفته بود داشت و در دهانم مالیده گفت
که اینك این بر لبهایت مالیده شده است و عصیات ردم و گناهت عفو کرده شده است « آیه (۵ و ۶ و ۷)
۲- Raphael — تام یکی از ملائکه مقربین و بعقیده مسیحیان یکی از همت فرشته ای که لدی
الرش حاضرند

۳- Tobie — از قصص کتب عهد عتیق است که یکم یهودی سیار مؤمن و مقدسی از قبیله
نفظالی بنام « تونی » در ایام اسارت نینوا سیار نسبت بهم مده ان خود خیرات میموده است این
شخص در سری کور شد و ملك مقرب « رفائیل » به سرا او ظاهر شد، دستور داد که بچه وسیله دو مار
بدر خود را بیاید.

۴- Saint Pierre « بطرس حواری » اول مؤمن عیسی و اولین ارباب در حدود ده سال
قبل از میلاد متولد شده شغلا صبا ماهی بوده است عیسی مسیح کاربرد ملکوت سموات را باو داد،
اورا رئیس کنیسه خود قرار داد پس از شهادت عیسی بطرس در یهودیه و حلیل و آسیای صغیر و رم
« تبلیغ و نشر دیانت مسیحیه پرداخت و در حدود سنه ۶۷ میلادی در عهد سلطنت نیرون در شهر رم
مصلوب شده است »

گرو بونی که جسد قدیسه کاترین (۱) را بقله جبل سینا [۲] بردند هم دیده میشدند مخصوصاً بسیار مستحسن بود که انسان در اینجا فرشتگانی را که خداوند برای مردمی که بنام او تعهد یافته اند موکل قرار داده است به بیند زیرا بر هر یکی از ماها ملات حافظی موکل است که مواظب تمام اعمال و حرکات و مایه تأیید و تسلیت و نگاهداری ماست بلی کاش ممکن میشد این ارواح لطیفه و این صورقتان را هم در این معبد مشاهده نمائیم

گاتنان در جواب گفت :

آقای کشیش هر کس نظر و سابقه ئی دارد و بنحوی در قضایا قضاوت میکند دلاکروا مرد رقیق الاحساس و لطیف العاطفه ئی نبوده است و «انگر» (۳) آن نقاش پیرمرد که میگفت نقاش دلاکروا بوی گوگرد میدهد یعنی خشن و رزمی است حق داشت زیرا این فرشتگان را ببیند که چه جمال در خشان و داربا و ضمناً مرموز و تاریکی دارند این موجودات ذو نسلین را مشاهده نمائید که تا چه حد زمخت و از خود راضی و خود پسند اند این جوانان غضب آلوده را تماشا کنید باچه قیافه و هیئتی تازیانه انتقام روی هلبودور بلند کرده اند ، این نو جوان پهلوان عجیب و غریب را نظر کنید چگونه انگشت بکفل آن نبی عظیم [۴] می رساند

۱— Sainte Catherine — جزو احادیث مسیحیان است که مسیح به کاترین ظاهر شده او را

نامزد خود اختیار کرد و انگشتی بانگشت او کرد کاترین در حدود سنه ۳۰۷ برثبه شهادت رسید.

۲— Sinai — نام شبه جزیره کوهستانی و نله ئی در سرستان درین دوخلج سوئز و عقبه — در

تورات مذکور است که خداوند در میان در وسط رعد و برق قوانین خود را موسی ابلاغ فرمود.

۳— Ingres — نقاش فرانسوی که شاگرد د اوپدوده ولی در نقاشی بیرو و مقلد رافائل نقاش

ایتالیائی است (۱۷۸۰ - ۱۸۶۷) میلادی .

۴— اشاره عصاره فرشته و یعقوب که بشرحی که گفته شد در تورات مذکور است که چون فرشته بر

یعقوب غالب نیامد کف ران او را لمس کرد .

..... پانویل کشیش قطع کلام نموده گفت :

ها را دیگر بس است . آنچه از تورات مستفاد میشود این بهلوان مصارع فرشته‌ئی شبیه بسایر فرشتگان نیست . اگرهم نباشد فرشته محسوب شود فرشته ایست که شغلش آفریدن است باینمعنی که پسر یگانه وابدی خداوند است . تعجب من اینجاست که قدوسی القاب کشیش سن سولپیس که تزین این معبد را باقای (اوژن دلاکروا) واگذار نموده چرا او گفته است که مصارعت وتلاش رمزی نبی با آن ملک بی نام ونشان در شب تاری واقع شده است بنابراین این نقاشی بکلی خارج از موضوع است زیرا این رمزی از تجسد عیسی مسیح است . ارباب هنر هر قدر بزرگ باشند باز برای اینکه بگمراهی نیفتند بایستی از کشیش متبحری علم صور وآثار قدیمه مسیحیت یعنی علم ایقونات [۱] را بیاموزند وکسب اطلاع نمایند والاحتمالاً بر طریق ضلال خواهند رفت . مسیوساریت شکی نیست که شما خوب میدانید که مسئله صنعت مسیحی موضوع کتب عدیده ومبحث مجلدات گیره است .

مسیوساریت مانند کسیکه هیچ نبیند چشمان کم نور خود را میبچرخانید زیرا امروزه سوم آن حادثه شبانه کتابخانه بودیا اینحال چون قدوسی ماب کشیش محترم کلام را باو متوجه ساخت همه فوایشرا جمع اوری نموده چنین جواب داد .
در اینموضوع باید کتاب مولانوس موسوم به « تاریخ صور و آثار مقدسه » چاپ « نوئیل پاگو » را که در ۱۷۷۱ میلادی در شهر لوون (۲) بطبع رسیده است مطالعه نمود یا کتاب کاردینال فردریک بورمه موسوم به « تصاویر مقدسه » یا

۱ - ترجمه لغت Iconographie - کلمه Eikon در یونانی یعنی « صورت » و قدسای اعراب آنرا ایقونیه و ایقونات ترجمه کرده اند . ۲ - Louvain - یکی از بلاد دارالعلم مملکت بلژیک که دارالفنون آن یکی از قدیمترین معاهد علمی اروپا محسوب است .

تأثریانه او را مغلوب ساختند . هلیو دور بنحوی که دلاکروا در این تابلو نمایش میدهد بر زمین افتاد و دودهایی ویرا بلعید . بسیار بجا و مناسب است که این سرگذشت برای ضباط اداره پلیس حکومت جمهوری درس و پندی بشود و سبب تنبه عمال زیانکار حجت اموال مقدسه گردد . بلی همیشه نوع هلیو دورها موجود خواهد بود ولی باید بدانند که هر دفعه‌ئی که دست به مال کنیسه که متعلق بفقرا و بیچارگان است دراز کنند بتازانه غضب الهی سیاست میشوند و فرشتگان آنها را کور میکنند . دلم میخواست که این نقاشی یا بهتر از این مجموعه عالیتری که بدست رافائل در همین موضوع تصویر شده است با تمام جزئیات بشکل تابلوهای کوچکی درست میشد و در مدارس عوض حیوانات بین اطفال تقسیم میگردد .

مورس جوان خمیازه‌ئی کشیده بمسیو گائتان گفت:

عمو من همه این حقه بازبهارا ینمزه و ینمعنی می یابم من از «ماتیس» [۱] و متزینگر (۲) خوشترم میاید .

این صحبت مورد توجهی واقع نشد و باناگیناردون از بالای نردبان دهان باز کرده بدین نحو آغاز سخن نمود:

فقط قدمای نقاشانند که گویا بمشاهده آسمان موفق شده اند . جمال و زیبائی جز در اعصار بین قرون سیزدهم و پانزدهم دیده نمیشود آثار ناپساک صنعتگران عهد و نیت نفوذ شومی بر عقول قرن شانزدهم داشت و افکار جنایات خیز و صور وقیحه و نجاسات مزعجه و کثافت کاریهای غریبی بشعرا و نقاشان القا

۱ — Henri Matisse — یکی از حجابان اخیر فرانسه که در صنعت ارافراطیون محبوب است

(دائرة المعارف برطانیا جلد ۲۴ صفحه ۵۱۱)

۲ — Metzinger — ترجمه حالش ممکن نشد .

نمود. جمیع ارباب هنر عصر تجدد بدون اینکه شخص « میکل آنژ » [۱] هم استننا شود یکدسته خنزیر بوده اند.

بابا گیناردون پس از این صحبت چون دید گائتان در شرف رفتن است هیئت نجیبانه‌ی بیخود داده بالحن محرمیت وصمیمیتی گفت:

آقای گائتان اگر از نالا آمدن پنج طبقه خسته نمیشوید بکوقت بکلبه محفزی بیائید دو سه پرده دارم که در خیال فروش هستم شاید مطبوع طبع شما واقع شود جنس خوب مرغوب خالی از غشی است. از جمله يك « بودون » (۲) کوچکی بتو ارائه خواهم داد که از غایت دلچسبی و نفاست آب بدهانت نخواهد افتاد.

هنوز این حرفها ناتنها بر سیده بود که گائتان از در خارج شد و در حالی که از یانه‌های کلیسا پائین میآمد که داخل کوچه پرنسس شود رو بمسیو ساریت که پهلویش بود نموده مثل اینکه بخواهد تنقیری را که از سخنان و نظریات بابا گیناردون راجع بقون مستظرفه برایش حاصل شده باو اظهار نماید و قسمی تند و بیطاعت شده و دلش بهم آمده بود که اگر مسیو ساریت با او نمیبود ممکن

۳ — Buonarroti Michel-Ange — نقاش حجار معمار و شاعر ایتالیایی که در شهر کاپروز از ایالت توسکان متولد شده و در شهر رم فوت نموده است (۱۴۷۵ — ۱۵۶۴) میل آنرا که تقریباً در تمام شعب فنون جمله و صنایع مستظرفه سرآمد و زبر دست بوده یکی از بزرگترین ارباب هنر تمام ادوار تاریخیه دنیا است شاهکارهای معماری او عبارتند از گنبد کلیسای سن پیر در رم مقبره ژول دوم - شاهکارهای حجاری محسنه حضرت موسی در یکی از کلیساهای رم و مجسمه حضرت داود — در نقاشی تصاویر دیواری معبد میکستین در واتیکان رم از شاهکارهای جاوید بشر میرود. اشعار او نیز از جمله فشگترین اشعار ایتالیایی محسوب است.

۱ — Baudouin. — نام پنج نفر از امرای اروپ و پنج نفر از پادشاهان قدس شریف و دومر امپراتور لاتیینی اسلامبول است که اولی آنها میسی بودون اول امپراتور اسلامبول از جمله قواد چك چهارم صلیبی است.

بود بهر انسان یا درخت یا چراغ خیابان یا سك و یا حتی بسایه خود این اظهار
تقزز را بنماید و گفت :

این باباگیناردون باصنعت مسیحی و سبك قدمائیکه از ن دم میزند خوب
چرند هائی مییافتد بدبخت احمق مگر نمیداند که آنچه از آسمان میفهمد همه
ماخوذ و مقتبس از زمین است خدا، مریم، عذراء، ملائکه، قدیسن، قدیسات، نور، اسرار
همه از زمین اقتباس میشود. «انگر» ان استاد پیرموقعیکه شیشه‌های پنجره‌های
معبد «درو» [۱] را میخواست تصویر کنند تحصیل دقیق و عمیقی از زن و
ساختمان بدن او نمود بطوریکه در بین سایر چیزها یک «درمتحف» (۲) «بونا» [۳]
در «بایون» (۴) ضبط شده است صفحه‌ئی است که «انگر» از ترس اینکه
مبادا فراموش کند در ذیل آن نوشته است : «مادموازل سیسیل ساق و ران
قشنگی دارد» برای اینکه از مادموازل سیسیل يك قدیسه بهشتی بسازد لباسی
بان پوشانیده و حبه‌ئی بر اندام وی انداخته نقای هم باو گذاشت بحارۃ اخری مبلخی
در زشتی وی کوشیده بشکل خجالت اوری مادموازل سیسیل را تنزل داده ناقدیسه
بهشتی ساخته شود زیرا بدیهی است که منسوجات «بایون» (۵) و «ژن» (۶)
در مقابل نسج جوان و جوان دار بدن انسانی که بر اثر دوران خون صافی گلگون

-
- ۱ - Dreux : نام یکی از بلاد کوچک فرانسه که معبد معروفی بنام معبد سن لوی در
آن واقع است .
- ۲ - متحف ترجمه عربی لغت فرانسوی Le musée (ترجمه مصر و بیروت) است . ۳ -
Bonnat - نقاش فرانسوی (۱۸۴۳ - ۱۹۲۲) از اهالی شهر بایون . ۴ - Bayonne .
۵ - نام یکی از بلاد فرانسه است . ۵ - Lyon . حاکم نشین آیات رون که از نقطه نظر
جمعیت و اهمیت سوم شهر فرانسه محسوب است و متجاوز از نصف ملیون جمعیت آن
است - بایون در ۵۱۲ کیلو متری پاریس واقع است . ۶ - Gènes - نام یکی از بلاد
مهمه ایتالیا که در ساحل خلیجی نام خلیج ژن واقع است - ژن در فرون وسطی یا پنتحت جمهوری
ژن بوده فعلا هم از بلاد قشنگ و تجارتی ایتالیا است و جمعیت آن ۲۳۵ هزار نفر است

باشد بسیار کم لها است . بلی قشنگترین لباسها چون باخطوط زیبای اندام موزون بشری مقایسه شود زشت و بی قیمت است زیرا لباس برای بدن رسیده و قابل تمتع انسان درحکم بدترین تحقیرها و شرم آورترین ظلمهاست .

گائتان درحالیکه با کمال بی اعتنائی روی رود خانه کوچه گارانسیر که یخ بسته بود پا گذاشت در دنباله سخنان خویش میگفت :

این باباگینار دون واقعاً مجنون نانکاری است که زبان طمع ارباب هنر عهد وثبت میگذارد و از اعصاریکه خدایان خوب در آن حکمفرما بودند مذمت مینماید و برعکس از عهدیکه نقاش و حجاران محتاج ناموختن همه چیز بودند تمجید میکند . در صورتیکه حقیقت امر اینست که دیانت مسیحیه دشمن فنون مستطرفه بوده است زیرا نمایش و تصویر عریانی را ممنوع ساخته است . صحت حقیقی عبارت از جلوه و ظهور طبیعت است مظهر کامل و عالی طبیعت هم بدن انسانی است و این بدن بدن عریانست نه بدن پوشیده و در نقاب باباساریت بزمزمه آمده گفت :

اجازه بدهید توجه بفرمائید یکدوم جمال روحانی و یا بعبارة اخری حسن باطنی هست که از زمان قرآنثولیکو تا عهد هیپولیت ولاندرن (۱) صحت مسیحی گائتان بدون اینکه حرفهای او را شنیده باشد تا کمال هیچان مثل اینکه سنگهای آن کوچه کهنه یا ابرهای پربرفی را که روی سرش میگذاشت مخاطب خود قرار داده باشد میگفت :

اما موضوع قدما ممکن نیست راجع همه آنها بیک نحو قصاوت نمود زیرا ابداً بایکدیگر شباهتی ندارند این گیناردون کهنه دیوانه بسیار خبط مبحث میکند

۱ - Hypolyte Flandrin : — نقاش مدعی فرانسوی که در لیون متولد شده و در شهر رم

فوت نموده است (۱۸۰۹ — ۱۸۶۴ م) *

« سیمابو » یکنفر « بیزانطینی [۱] » خراب و ناقصی است . «ژیوتو» هوش و فطانت بسیار نشان میدهد بطوریکه میتوان حدس زد استاد بزرگی است ولی قادر باظهار مافی الضمیر نیست و مانند اطفال برای تمام اشکالی که میسازد یکقسم سردرست میکند .

قدمای نقاشان ایتالیا چون ایتالیائی هستند لطف و شاشت مخصوصی دارند قدمای ارباب صنعت «ونیز» ذوق مخصوصی در رنگ آمیزیهای دلربا دارند ولی همه این صنعتگران ماهر طابع اند و چاپ میکنند و کارشان بصنعت تذهیب شبیه تر است تا هنر نقاشی . این «بتاتو آنزلیکو» که تو اسم او را میبری محققا قلب و تخته شستی نقاشی اش بیش از آن حدیکه بسلیقه من بگنجد حساس و لطیف است اما موضوع صنعتکاران فلاماندی بکلی مسئله دیگری است آنها زبردستند و در اتقان صنعت حکم رنگ و روغن کاران چینی را دارند . سبک برادران «وان ایک (۲)» فوق العاده عالی است باوجود این در تابلوی «پرستش بره (۳)» من قادر بکشف لطائف و اسرار بی که بان ستوده شده است نیستم تمام اجزای این تابلو بلاشک کامل است ولی در عین حال همه چیز آن عادی و متعارفی است و

۱ — Byzantin ، بیزانطینی یعنی از اهالی بیزانس یا یرو صنایع بیزانس — و بیزانس نام قدیمی شهر قسطنطنیه است که امروزه اسلامبول نامیده میشود . مدینه بیزانس را اعراب بیزنطیه یا بیزنطیوم گفته اند .

۲ — Van Eyck ، — نام دو برادر نقاش فلاماندی : « هوروان ایک » (۱۳۶۶ — ۱۴۴۶ م) و « ژان وان ایک » (۱۳۸۰ — ۱۴۴۰ م) این دو برادر از پیشروان صنعت نقاشی فلاماندی هستند .

۳ — L'adoration de l'agneau : موضوع یکی از تابلوهای وان ایک نقاش است — اما پرستش بره یا خروف کنایه از پرستش عیسی مسیح است زیرا بمناسبت بیگناهی وهم بدنامست اینکه قرآنی نوع بشر شده و بره و یا خروف نامید اند .

چون خالی از احساسات است بسیار زشت بنظر میاید. « مملنگ (۱) » شاید نقاش مؤثری باشد ولی هر چه میسازد اجسام نحیف و مؤثف و ناقص است و ذرذیر لباس های گرانها و سنگین و بد شکل غداری و قدیساتش بدنه های عربان بسیار زشت و رقت آوری میتوان حدس زد. من از اشخاصی نیستم که چون « روژیه وان درویدن (۲) » خود را « روژه دلا پاستور » نامیده و فرانسوی شده است بر « مملنگ » ترجیحش دهم. این « روژیه » یا « روژه » چندان ابله نیست ولی در عوض بسیار محزن و فجع است و همان خشونت و صلابت خطوط الواح نقاشی اش دلیل محکمی است بر بدی اشکالش. واقعاً خط فاحشی است که با وجود در دسترس داشتن تابلوهای « لئونارد [۳] تی سین (۴) » « کورژ [۵] » و

۱ — Hans Memling ، نقاش فلامانندی که در حدود سنه ۱۴۲۵ میلادی متولد شده و در ۱۴۹۴ فوت شده است — مملنگ یکی از آکار نقاشان فلامانندی محسوب است .

۲ — Van der Weyder. نقاش فلامانندی است که نام فرانسویش Roger de la Pasture است (۱۴۰۰ — ۱۴۶۴ م) .

۳ — Léonard de Vinci ، نقاش ایتالیائی است که در « ونسی » در نزدیکی فلورانس متولد شد، و در فرانسه فوت نموده است (۱۴۵۲ — ۱۵۱۹ م) — لئونارد که مخصوصاً در صنعت نقاشی معروف است و تصاویر بسیار نفیسی از قبیل « لازوکوند » و صیافت عیسی و غیره از او باقی مانده است در سایر فنون جمله هم از قبیل حجاری معماری و شعر و موسیقی از اساتید است و نیز از علمای حکمت طبیعی و مهندسی و فلاسفه و آدما و نویسندگان بشمار است. بالجمله لئونارد از بزرگترین زعمای عصر تجدد و از نوابغ روزگار است .

۴ — Titien — یکی از آکار نقاشان ایتالیا و استاد مکتب نقاشی ونیز که در ۱۴۷۷ م متولد شده و در ۱۵۲۶ م در سن ۹۹ سالگی به مرض طاعون در شهر ونیز درگذشته است .

۵ — Corrège — یکی از اعظام نقاشان ایتالیائی که نظیر ورقیب را فائیل شمرده شده است (۱۴۹۱ — ۱۵۳۴ م)

«ولاسکز (۱)» «روبسن» «رامبران» «پوسن [۲]» و «پرودهون [۳]» کسی باین اشکال که حکم صور بازیچه اطفال را دارد دل خوش کند. این یکنوع سفاقت و خروج از خط اعتدال است و بس... آقای پاتویل کشیش و موریس داسپارویو عقب سرگائنان و ساریت بارامی راه میرفتند آقای پاتویل با آنکه طبعاً چندان رغبتی نداشت که با اشخاص معمولی در الهیات گفتگو نماید حتی با کشیش ها و اصحاب کنیسه هم از این مقوله ها حرفی نمیزد در اینموقع لطافت موضوع بحدی وی را مجذوب ساخته بود که بی اختیار با موریس جوان در موضوع مأموریت فرشتگان موکل مشغول صحبت شد و میگفت که دلیل بر بی سلیقگی دلاکروا است که این صنف از فرشتگان را در جزو تصاویر خود ترسیم نموده است. پاتویل برای اینکه در امثال اینگونه موارد که در مواضع عالیه بحث میکند بهتر موفق بابر از فکر شود جمل و عبارات واستعاراتی از «بوسوه (۴)» حفظ کرده و در طی سخن بکار میبرد زیرا فوق العاده بکهنه پرستی پابند و عقید بود.

مثلا در اینموقع چنین میگفت:

بلی پسرم بلی خداوند ارواح حافظی بر ما گماشته که با عطایا و مواهب آسمانی نزد ما آیند و با مستدعیات و متمنیات ما بسوی حق رجعت نمایند این است آنچه این ارواح بدان موظفند هر ساعتی از ساعات بل هر دقیقه ثی از دقائق

۱ - Vélasquez - بزرگترین نقاش مکتب اسپانیولی و یکی از بزرگترین نقاشان دنیا در شهر

سونیا (اسپانیا) مولد شده است (۱۵۹۹ - ۱۶۶۰ م)

۲ - Poussin - یکی از مشهورترین آساتید نقاشی فرانسه (۱۵۹۴ - ۱۶۶۵ م)

۳ - Pru d' Hon - نقاش فرانسوی [۱۷۵۸ - ۱۸۲۳ م]

۴ - Bossuet - خطیب مذهبی معروف فرانسوی (۱۶۲۷ - ۱۷۰۴ م) خطب مرانی معروفی

از او باقی مانده که در زبان فرانسه از شاهکارهای خطب مذهبی محسوب است.

برای کمک و نصرت ماکم بسته‌اند و مانند حفاظ خستگی ناپذیر و حراس ثقات دائماً نگران احوال مایند.

موریس که در آنموقع احتیاج شدیدی برای بدست آوردن مبلغی داشت و در فکر بود که حيله ئی یاندیشد که حسن شفقّت مادرش را تهییج کند و پولی را که میخواست از او بگیرد در جواب پاتویل گفت:
البتّه همینطور است که سرکار میفرمائید.



فصل ششم

فصلی که دیده میشود چگونه بابا ساریت بیاقتن جواهر نفیسه خود

❀ موفق میگردد ❀

صبح روز بعد مسیوساریت عزم دیدن مسیورنه داسپارویو نموده بدون اینکه برای اخبار در اطاقش را لکوبد وارد شده دست بطرف آسمان بلند کرد و بطوری عصبانی بود که چنددانه موئی که در سر داشت راست ایستاده چشمانش از وحشت درشت شده بود و بالکنت زبان فاجعه حادثه را بعرض رسانید باینمعنی که گفت يك كتاب خطی بسیار قدیم از « فلاویوس ژوزف (۱) » باشصت مجلد کوچک و بزرگ و يك دو گرا ببا یعنی کتاب « لوکرس [۲] » که بعلامات « فیلیپ واندوم [۳] » رئیس دیر فرانسه مزین بوده و یادداشت هائی بدست « ولتر [۴] » در حواشی آن مرقوم شده است يك كتاب خطی از خطیب معروف

۱ — Flavius Joseph — مورخ یهودی قرن اول مسیحیت مصنف کتاب آثار قدیمه یهود (۳۷ — ۹۵ میلادی) .

۲ — Lucrece — شاعر لاتیسی که در سنه ۹۵ قبل از میلاد در شهر رم متولد شده و مصنف اشعاری است که طبیعت اشیاء بامیده میشود . گفته اند که وی در یونان نزد زیتون رئیس روانیون تلمذ نموده است . در هر حال از پیروان فلسفه مادی ایتقور بوده و در سنه ۵۳ قبل از میلاد خود را کشته است

۳ — Philippe de Vençôme — یکی از سرکردگان فرانسه (۱۶۵۵ — ۷۲۷) .

۴ — Voltaire — شاعر و نویسنده فرانسوی که در ۱۶۹۴ در پاریس متولد شده و در ۱۷۷۸ م وفات نموده است . واترینکی از احقر القدرترین نویسندگان قرن هجدهم و از مدافعین بزرگ حقوق

بشریت بشماراست .

ریشار سیمون [۱] «مکاتیب گاساندی با» گابریل نوده (۲) «که مشتمل بر ۲۳۸ مکاتب غیر معروف بوده همه از میان رفته است. ایندفعه صاحب کتابخانه بوحشت افتاده و عجله بتالار فلاسفه و کرات رفت و در آنجا بیچشم خود سعه ضایعات کتابخانه را مشاهده نمود که در چندین قفسه قسمتهای بزرگی خالی مانده است لذا بیچستجو برآمده همه دولایچه هارا باز کرد ولی جز جاروب و حوله های گرد تکانی و قنابل ضد حریق چیزی نیافت آتش را بهم زد کولیجه قشک مسیوساریت را که در جنب غسل آویزان بود تکان داد ولی چه فایده هرچه بیشتر جستجو کرد کم آری اثری حاصل شد مخصوصاً خود آمده فقدان مکاتیب گاساندی چه مصیبت عظمائی است زیرا نصف قرن بود که تمام دنیای علم و ادب باینک بلند و اصرار طبع و نشر این مکاتیب را تقاضا میکردند ولی مسیود اسپارویو جهاتی استدعای عمومی را اجابت نکرده حاضر نشده بود که نه خود باحرای این امر صعب قیام نماید و نه سایرین انجام آنرا محول کنند زیرا در این مکاتیب نکاتی ملاحظه نموده بود که از رشادت فکری مفراطی حکایت میکرد و بسیاری از مواضع بحدی وفیجانه آزاد بود که دیانت قرن بیستم قوه تحمل آنرا نداشت لذا احسن شقوقی که اختیار نموده بود این بود که آن اوراق را مسکوت عمه نگذارد در حالیکه شاعر بود که در قبال معانکت خود و عالم تمدن مسؤلیت عظیمی را عهده دار است مسیود اسپارویو بالحن خشنی از مسیوساریت پرسید:

چطور مواظب نبوده اید که چنین گنج گرانهایی را از شما بدزدیده

• — Richard Simon — یکی از خطا و معسرین معروف کتب مقدسه که در ۱۶۴۸ میلادی متولد شده و در ۱۷۱۲ فوت نموده است — ریشار سیمون یکی از اولین شارحین و معسرین معقول فرانسه است و قویاً مورد معارضه بوسوه بوده است •

۶ — Gabriel Naudé — یکی از ادبای فرانسه که کتابدار پشلیو و مازارن بوده (۱۶۰۰ — ۱۶۵۳ م)

کتابدار بنوا جواب داد .

اقا میفرمائید چطور مواظب نبوده‌ام که چنین گنج گرانبهائی را از من بدزدند
بلی هرگاه سینه مرا بشکافند همین سؤال را در صفحه قلبم منقوش خواهند یافت
می‌شود اسپارویو بدون اینکه از این کلام بر مغز متأثر شود با حال غضب
مخلوط بضبط نفسی گفت :

آخر می‌وساربت آیا قریه نشانه ئی بدست نیاورده‌اید که از انرو بتوانید
بی با اثر سارق ببرید ؟ ایا هیچ گمانی یا کمترین حدسی ندارید که این قضا با
بچه طریق واقع شده است ؟ هیچ ندیده ئی هیچ نشنیده ئی هیچ ملاحظه نکرده ئی
هیچ چیز دستگیرت نشده است ؟ آیا خودت تصدیق میکنی که این مسئله ابدأ
بعقل درست در نیاید ؟

می‌وساربت درست فکر کن تعمق نما که بر این سرقت عجیب و غریبی
که زیر چشم خودت واقع شده چه آثاری ممکن است مترتب شود . یکی از
چیزهائی که غایت نقاست را برای تاریخ معقولات بشری دارد گم شده است آخر
که او را دزدیده است ؟ برای چه آنرا دزدیده است ؟ برقم که این سرقت واقع شده
است ؟ اشخاصی که آنرا بدست آورده اند بدون شك میدانند که ممکن نیست
در مملکت فرانسه آنرا آفتابی نمایند البته برای فروش آن با آمریکا یا بالمان خواهند
رفت . آلمان بر بدست آوردن اینگونه آثار ادبی بسیار حریص است اگر مکاتب
« گاساندی » یا « گابریل نوده » به برلن برود اگر علمای آلمانی قیام بطبع آن
نمایند چه مصیبت و چه قضیحتی که متوجه من نخواهد شد . می‌وساربت آخرین
فکرها را نکرده اید ؟ می‌وساربت که بیش از حد تصور خود را تو بیخ و ملامت
میکرد با حال بهت و شرمندگی ساکت ایستاده بود .

می‌شود اسپارویو بر تلخی سرزنش ها افزوده میگفت :

حالا هم مسیوساریت چگونه بدون هیچگونه اقدامی باقی مانده‌ئی؟ چرا فکرت را بکار می‌اندازی بلکه بتوانی این کنوز ثمینه را دوباره بدست آوری؟ آخر بجانب ، بتکاپو بیا ، تکانی بخود بده ، راه حلی پیدا کن ، موضوع اقدر اهمیت دارد که زحمتش بیارزد .

مسیود واسپارویویس از همه این سرزنشها نگاه خنکی بساریت انداخته از کتابخانه بیرون رفت .

مسیوساریت از نو در تمام جاهائی که تا حال شاید صدمرتبه تفتیش کرده بود ب جستجوی کتب و نسخ خطی مشغول برآمد جاهائی را گشت که معان بود در آنجاها احتمال کتاب پیدا کردن داده شود حتی سطل زغال سنگ را و قطعه چرم کرسی اش را هم رسیدگی کرد بعد چون صدای توپ ظاهر بگوشش رسید حسب العاده مثل آلت مکانیکی بیرون رفت در پای پله کان شاگرد قدیمی خود موریس برخوردده سلامی بهم زد و بدل کردند ولی ساریت بحالتی بود که مردم و اشیاء را مثل آنکه از پس ابرها به بیند میدید .

کتابدار غمزده هنوز در مدخل عمارت بود که موریس ورا خوانده گفت:

— مسیوساریت تا فراموشم نشده است خوب است گوئید کتاب کهنه هائی را

که در اطاق من ریخته اند بردارند .

ساریت پرسید .

— چه کتاب کهنه هائی موریس؟

موریس جواب داد:

— مسیوساریت بمنوانم بگویم کدام کتاب کهنه هائی یک مقدار کتب پوسیده

عبری است نایک پشته کاغذ کهنه ، اسباب زحمت شده است بطوریکه دیگر کسی

در اطاق جلو قادر نیست بخود تکانی بدهد .

فصل هفتم

فصل جالب توجهی که امیدوارم عامه خوانندگان آنرا پسندند زیرا این فصل باین فریاد دردناک تعبیر میشود. « بکجا میکشایم ای فکر ؟ » در صورتیکه از حقائق مسلمه مقبول نزد عامه و متفق علیه است که فکر کردن امری است مصر و غیر مسلم و حکمت واقعی حقیقی عبارت از آنست که انسان بهیچ چیز فکر نکند تمام کتب دوباره بتصرف مسیوساریت درآمد ولی افسوس که این قرآن سعادت چندان دوامی نیافت و دولت مستعجل بود. شب بعد لیست مجلد از کتابخانه خارج شد. که از جمله آنها یکی لوکرس رئیس دیر و اندوم بود هفته‌ئی نگذشت که مجلدات عبری و یونانی کتب عهد عتیق و جدید دوباره در عمارت موریس سرجمع شد ماه بعد همه شب علی‌الاستمرار این کتب از قفسه‌های خود خارج شده مخفیانه همان راه را پیش می‌گرفتند بعضی کتب هم اصلاً معلوم نبود بکجا می‌رود.

مسیورنه داسپارویو چون این سرگذشتهای مبهم و مرموز را استماع نمود اجمالا و بالحبسی که از کراهت خاطر حکایت میکرد نکتا بردار خود گفت:

مسیوساریت بدبختم حقیقه این قضایا همه عجیب است عجیب.

چون مسیوساریت چنان اظهار عقیده کرد که بر رئیس پلیس شکایت کند یا خبر داده شود مسیو داسپارویو فریاد زده گفت.

مسیو ساریت این چه پیشنهادی است که مبنی ؟ افشای اسرار خانوادگی ا
راه انداختن سروصدا ... هیچ تعقل نمیکنی ... من دشمنان دارم گویانکه
از داشتن دشمنان مفاخره دارم زیرا مستوجب آن بوده‌ام

آنچه بیش از همه چیز مرا مشوش دارد اینست که در حزب خودم باخشوتی

که بوصف نیاید مورد ملامت خواهم شد . صمیمی ترین اشخاص حزب شاه پرست که سلیمان کاتولیک های خوبی هستند ولی مسیحیهای بسیار بدی میباشند بمن حمله ور خواهند شد . . . خلاصه مسیو ساریت من تحت مراقبت و مواظبت عده ثنی هستم که جاسوس صفت در کمین منند و شما پیشنهاد میکنید که این معمای مضحک این فاجعه عجیب و غریب این امری را که من و شما هر دو در آن مورد سخریه ایم بدست روزنامه نویسهای بدجنس بدهم باریک الله پس میخواهید مرا ملایه و مضحکه قرار دهید ؟ . . .

در پایان این گفتگو هر دو بر آن متفق شدند که تمام قفلهای کتابخانه را تغییر دهند و در این زمینه بر آورد ها کرده یکعده عماله طلبیدند و مدت شش هفته از صبح تا شام بانك چکش و صفیر پرما و صریر سوهان بود که از عمارت داسپارو بر گوش میرسید .

آتشی در تالار فلاسفه و کرات شعله ور بود و بوی روغن داغ دل اهل منزل را بهم میزد . بعضی قفلهای قدیمی و مستعمل قفلهای عجیب و غریب و مشکلی بدرهای تالار و گنجینه ها زده شد . قسمی که جز قفلهای تو در تو و دارای حروف و رموز کلونهای احتیاط تیرهای آهنین زنجیرها و وزنك اخبار های کهر بائی چیزی دیده نمیشد تمام این نازك کاریها و حشمت میاورد زیرا از هر طرف لوحه های قفل بود که میدرخشید و از هر سمت غریب و صریر زبانه ها که گوش را می آزد برای باز کردن هر تالار و هر گنجینه و هر قفسه ثنی منبایستی بعدی آشنا بود که جز مسیو ساریت احدی بر آن وقوف نداشت ، کله ساریت بلغات عجیب و غریب و اعداد مفصل انباشته شده بطوریکه در ایسجروف و نوشنجات مر مورد و اعداد مریم و مکعب و مثلث سرگم شده بود . در صورتیکه خودش قادر به باز کردن درها و قفسه ها نبود هر روز صبح آنها را بکلی مفتوح مینیافت کناپا هم بهمان حال آشفته گوی

گفت که نه خواب داشت و نه خوراک زیرا هر ساعت از ساعات شبانه روز خواه باد باشد خواه باران در مقابل منزل داسپارویو دیده میشد و هیچ چیز ممکن نبود از اشعه نافذ نگاههای او مستور بماند چون مین یون چشم بکسی میدوخت آن شخص چنان مینداشت که نگاه او با عمق وجودش نفوذ نموده تا مغز استخوانش تحت نظر و در معرض شهود واقع شده است و چنان تصور میکرد که به ققط عربان است بلکه استخوان بندیش هم دیده میشود . این بود اثر یکی از لحظات همین یون که آنی توقف ننموده دائماً در حرکت بود، دیگر طاقت همه طاق شده زبان به شکایت گشوده بودند . موریس جوان سالحن تهدید آمیزی اخطار میکرد که هرگاه این وضع و ترتیب ادامه یابد و منصل مثل این باشد که عکس ویرا بر میدارند ناگزیر خانه پدری را ترک خواهد گفت ، مادر و خواهرش برت شاکلی بودند که این نگاههای تند فروتنی و عفت روحی آنها را مجروح میسازد مادموازل « کاپورال » پرستار « لئون داسپارویو » ی کوچک قسمی آزرده خاطر بود که بوصف نمایاند، مسیوریه داسپارویو خود نیز بآنک آمده دیگر قادر نبود از آستانه در منزل بگذرد مگر آنکه کلاه را روی چشمان فرود آورد از آنکه از نظر کنجکاو آژان پلیس محفوظ بماند و هر دم بر ناانسانیت که سبب و علت همه این مصائب شده است نفرین میکرد. دوستان محارم خانواده از قیدیل پانویل کشیش و عمو گائتان بسیار کم رفت و آمد میکردند زائرین قطع مرادده نموده بودند کسبه در تسلیم مال التجاره شان تردید داشتند ققط کالسه های تجارتخانه های بزرگ آنها هم نزحمت و اشکال حرئت میدردند در مقابل منزل ایستند ولی طبقه ئی که بیش از همه رنجیده خاطر بودند خدمه بودند که بواسطه این تفتیش دچار زحمت بسیار شده بودند . پیشخدمت میترسید که در تحت نظر پلیس بعد از ظهرها بزن کفش دوز در موقعیکه تنها نزد خود نار میکرد ملحق شود و از این

این جایت ممکن خواهد شد این بود که در موقع مناسبی نیمه شب کف کتابخانه و پله ها و دهلیز و خیابانی که از کتابخانه رو به عمارت موریس میرفت و قسمت مدخل عمارت همه را با گرد طلق پوشانید و علی الصباح یکنفر عکاس مخصوص اداره پلیس با خود آورد تا بصحبت مسیورنه داسپارویو و مسبو ساریت آثار و علائم را جمع نماید در باغ بعلت آنکه باد گرد طلق را برده بود چیزی نیافتند در عمارت موریس هم اثری پیدا نشد زیرا بطوریکه موریس اظهار میکرد بتصور آنکه خواسته اند شوخی بدی با او بکنند تا جاروب آن گرد سفید را رفته بود در صورتیکه حقیقت مسئله این است که خواسته بود آثاری را که بواسطه اقدام او دبل کلفت مادرش در گردها پیدا شده محو نماید اما در پله ها و در کتابخانه بفاصله های معین اثر بسیار خفیف پای عریانی را یافتند و چنان بنظر میآمد که صاحب آن پدر هوا میسریده است و بفاصله های بسیار طولانی و بانهایت خفت پائی بر زمین گذاشته است از همه حیثه از این پا هیچ اثر دیده میشد که واضح ترین آنها در تالار مجسمه ها و کرات در نای میزی که کتابها روی آن آید شده بود مشهود بود عکاس اداره پلیس چندین صفحه عکاسی از این اثر تهیه نمود.

مسیو ساریت چنین زمزمه کرد:

- سبحان الله این دیگر از هر چه گذشته عجیب تر و وحشت آور تر است مسیو دزویل هم نتوانست تعجب خود را از اظفار محتملی ندارد.

سه روز بعد شعله مخصوص اندازه گرفتن اعضاء مختلفه جسد انسانی چند نمونه از عکس ها را از اداره پلیس بر سر گردا بند و پانگام داده بود که آن شعبه سر رشته و اطلاعی راجع باین قسم پاندارد و سابقه ئی هم در اداره موجود نیست که ندانوسیله بتوان تشخیص داد که این چه قسم پائی است ، مسیورنه داسپارویو بعد از صرف شام این عکس ها را برادر خود مسیو گائتان نشان داد . گائتان بادقت

عمیقی بانیا نگرسته پس از مدتی سکوت گفت :

البته از اینکه اداره پلیس از شناختن این پا اظهار بی اطلاعی نموده است نباید تعجب کرد. این پا بایستی پای یکی از خدایان یا پای پهلوانی از پهلوانان قدما باشد خدائی که این علامت را منطبع ساخته است یکقسم کف پائی است که کمال و جمال آن برای نژادها و اقالم ما مجهول است انگشتان این پا در نهایت تمسکی است و این پاشنه جعدی زیباست که باید گفت پاشنه پای یکی از خدایانست مسیورنه داسپارویو بفریاد درآمد خود را دیوانه خطاب نمود.

مادام داسپارویو آهی کشیده گفت :

آقا شاعر است.

موریس گفت :

عموجان اگر اتفاق بیفتد که این بار را بینی عاشق آن خواهی شد.

گائتان جواب داد .

همین قصه بسر « ویوان داون (۱) » که در محضر مصاحب « بوناپارت [۲] »

بود آمد باینمعنی که در « طلس [۳] » در یکی از دخمه های مقابری که اعراب

۱ — Vivant Denon : — حكاك فرانسوي که در دوره امپراطوري اول يمني حکومت

نایلیون کرد مدیر کل موزه های (متاحف) فرانسه بوده است (۱۷۴۷ — ۱۸۲۵) میلادی .

۲ — Napoléon Bonaparte — امپراطور فرانسویان که در ۱۷۶۹ میلادی در شیر

آژاکو و در جزیره کورس مقولاد شده در مدارس نظامی فرانسه تحصیلات نظامی نموده و پس

از یکسلسله فتوحات و موفقیت های فتوئی رآب و در حیات متعددی سیر عوده بالآخره در

۱۸۰۴ امپراطور فرانسویان گشته ناپلئون اول نامیده شد و بعد از یک سلسله حروب با اکثر

مقاطعات آرو پا که در غالبی موفق و منصور بوده در ۱۸۱۵ م در واتر لو (واترلو) مغلوب گردیده

باکاستان بناه آورده و به جزیره سنت هلن تبعید شده و در ۱۸۲۱ م در آن جزیره در اسارت

مرده است . ۳ — Thébes : — یکی از بلاد مصر قدیم که یکی از معروفترین بلاد قدما و

بشهر صددروازه مشهور بوده است قراء « مدینه ابو » و « اوکسور » بر روی خرابه های

این شهر واقعند — کشفیات بسیار در این خرابه ها شده و میشود

فصل هشتم

اصلی که در آن از عشق سخنی می‌رود و از این جهت فصل دلبستگی خواهد بود زیرا قصه بدون عشق مثل جگر کی است که بدون خردل و فلفل خورده شود و البته چیز بیمزه است

مورس از هیچ چیز متعجب نمیشد برای فهم دلائل اشیاء طلب و کوششی نداشت و در عالم صورت و ظواهر راحت و آرام زندگی مینمود و بدون اینکه حقیقت ابدیه را انکار نموده باشد پیرو صور باطله و اهواء نفسانیه بود.

چون بالعاب ریاضیه و ورزشهای سختی که اکثر ابناء زمان معاصر بدان راغبند چندان میلی نداشت من دون شعور در سنت شهوت رانی که از خصایص نژادی وی محسوبست منهک بود. معروفست که فرانسویها ظریفترین و پر غنچ و دلال ترین اقوام و ملل بوده اند و واقعاً مایه تأسف بسیار خواهد بود که این صفت نیک در آنها گم شود. مورس این ظرافت مآییرا حفظ کرده بود و اگر چه عاشق هیچ زنی نبود ولی بسیار میل داشت عشق بورزد و بقول « سن اوگوستن [۱]، دوست داشتن را دوست میداشت پس از آنکه مدتها چنانکه باید شکر نعماء جمال تغیر ناپذیر و بدایع فنون لطیفه مادام دلاور دلیر را سرأ بجا آورده بود چندی هم از اشفاق و مهربانی های گرم و نرم مغنیه جوانی مسماة به لوسیول بر خوردار بود. اخیراً بدون اینکه احساس خوشوقتی و لذت مخصوصی نماید جواب شیطنت کاریها و شهوت پرستیهای مقدمانی او دیل خادمه مادرش را میداد و همچنین تسلیم

۱ — Saint Augustin — معروفترین آباء کیسه لاتینی که تصنیفات او در قبیل کتاب

« مدینه الله » و کتاب « آقاریر » که در آن خطایا و معاصی جوانی و شرح تقلیب خود را نگاشته از معروفترین و معتبرترین کتب مذهبی کاتولیک ها است (۳۵۴ — ۴۳۰ میلادی)

دلباختگی های مقرون باشک مادام بواتیه رعنا شده بود . اما باطناً چنان احساس میکرد که قلبش بسیار خالی است و کسی متصرف آن نیست تا آنکه روز چهارشنبه ئی وارد تالار پذیرائی مادرش شده ویرا پذیرائی یکعده خانم هائی که اکثر گریه و بی جاذبه بودند مشغول یافت . مجلس مخلوطی بود از پیرمردان و اشخاص بسیار جوان تنها کسیکه از حاضرین این مجمع خصوصی مطمح نظر موریس واقع شد مادام دزوبل بود یعنی زن همان مستشار عدلیه ئی که مسیورنه داسپارویو عبث او را در موضوع غارت شگفت آور کتابخانه محل مشاوره قرار داده بود از انصاف هم نباید گذشت که موریس حق داشت این خانم جوان مسماة به ژیلبرت را صاحب جمال و دلربا بیابد ، گویا ژیلبرت مصنوع بد قدرت ربه النوع جنس زن بود و بس و جز این رنه النوع قوه دیگری دست در کار خلقت او نبوده است از اینجهه همه چیز او الهام و القای میل و شهوت میکرد و هیچ چیزش هیکلا و روحاً جز میل و شهوت احساس دیگری تولید نمی نمود . موریس در تحت تاثیر قانون تجاذبی که مدیر و مدبر اکوان است باین موجود دلکش و فتان نزدیک شد و در ساعت صرف چای بازوی خود را باو عرضه داشت که ویرا بسر میز چای کمک و راهبر شود پس از آنکه ژیلبرت فنجان چای نوشید موریس باو گفت .

- آیا ممکن میشد که ما دو نفر باهم کنار بیاییم آیا برای شما ممکن هست ؟

موریس مطابق مقتضیات عصر حاضر باین وضوح حرف میزد و از تعارفات بی مزه احتراز داشت مبدا خانم از شنیدن مغاللات کهنه ئی که جز چیزهای مبهم و غیر معلوم چیزی نمی پروراند و بالنتیجه مستلزم هیچ جواب صحیح و صریحی نیست مازعج شود ، همین که موقعی بدست آورد که بتواند چند لحظه محرمانه با مادام دزوبل صحبت کند از موقع استفاده نموده تا توانست با ابرام

و سماجت پیشنهاد هائی کرد و از اصرار و خواهش چیزی فروگذار ننمود اما ژیلبرت تا آنجا که حدس زده میشد برای القای میل و شهوت بیشتر و بهتر ساحقه شده بود تا احساس میل با وصف این خوب میدانست که سرنوشت او عبارت از دوست داشتن و نرد محبت با حقن است این بود که بطیب خاطر و با مسرت سرنوشت خود را پیروی میکرد ، موریس هم بنظر خصوص طرف کرهش نبود ولی البته اگر موریس یتیم میبود بیشتر طرف توجه او واقع میشد زیرا بحکم تجربه میدانست که دلباختگی به پسر عاقله با نام و نشانی گاهی موجب چه زبانهائی است و تا چه حد ممکن است اشتباه شمرده شود .

موریس برسپیل ختم مقال و اخذ نتیجه گفت :

— میل دارید ؟

ژیلبرت چنان وانمود کرد که اصلاً گفته او را نمی فهمد و در حالیکه با دست قطعه کوچک نان قندی را بین لبان آویخته بود با وضع متعجبانه ئی چشمان خود را بموریس دوخته پرسید :

— چه میگوئید ؟

موریس گفت .

— خودتان خوب میدانید مقصودم چه چیز است .

مادام دزونل چشم پائین انداخته قدری چای خورد و جوانی نداد زیرا هنوز عفت و پاکدامنی اش در مقابل وسوسه مغلوب نشده بود .

معدلك موريس در بين آنكه فنجان خالی را از دستش میگرفت گفت :

— شنبه ساعت پنج نمره ۱۲۶ کوچه رم (۱) طبقه روی زمین در دست راست

زیر طاق سه‌نوبت انگشت بدر گوید.

مادام دزوبل با امانت و وقار نظری باین آقازاده انداخته با قدم عزم و اراده بحوزه زنان محترمه‌ئی که مسیو «لوفول» عضو مجاس شیوخ (سنا) طریق بکار انداختن جعبه‌های تفریح مصنوعی مستعمرات فلاحتی «سنت ژولین» را برایشان تشریح میکرد منضم شد.

شبیه بعد موریس در اطاق کوچه رم بانظار مادام دزوبل نشست ولی عبث منتظر و معطل بود زیرا اندک آنگشتان ظریفی سه نوبت بدر زیر طاق نکوید چندانکه موریس بغضب آمده زنان بسب و لعن او گشوده ناخود اورا نیم‌عنی و شتر مینامید. بلی چون موریس عبث انتظار برده و امیدش بی‌اس مبدل شده بود غیر عادلانه این کلمات را بر زبان میراند ولی انصاف اینستکه مادام دزوبل مستوجب این ناسزاها نبود زیرا ابداً وعده‌ئی نداده بود که خلف نموده باشد اما چه میتوان کرد ما مردم مفسور بر آنیم که اعمال دیگران را از نقطه نظر سرور یادردی که شخصاً از آن احساس میکنیم تضادت نمائیم.

پانزده روز از آن محاوره که کنار میز چای بین موریس و مادام دزوبل واقع شده بود گذشت که بار دیگر موریس وارد تالار پذیرائی مادرش شد و قدری هم دیر آمد زیرا موقعیکه اورسید تقریباً نیم‌ساعت از ورود مادام دزوبل گذشته بود موریس چون اورا دید بسحو برودتئی سلام نهوده دور از او نشست و چنان تظاهر مینمود که بدقت بسخنان مطرح در آن جمع گوش میدهد.

بانگی رسا و دلکش در تالار بلند بود که میگفت

... دودشمن هم آورد قوی پنجه بطوری هر دو در عملیات جنگی شایان

تمجید بودند که نتیجه جنگ غیر معلوم و وحشت آور بود. سرتیپ بول که در

صلابت رأی از نوادر شمرده میشد مثل این بود که بزمین کاشته شده باشد ژنرال
میلپرتوی که در چابکی حرکات فوق عادت بشری محسوب میشد با سرعتی در
اطراف حریف قوی عزم و عنود خود مشغول حرکات مختلفه بود که ناظر را
خیره ساخته گیج مینمود.

جنك باخونریزی موحشی ادامه داشت و همه ماها غمگین بودیم . . .

گوینده این حرفها ژنرال داسپارویو بود که مناورات عسکریه پائیز و ابرای
خانمها که از کثرت هیجان بلرزه آمده بودند حکایت میکرد و با مهارتی که در
سخنوری داشت همه را مجذوب ساخته بود. بعد گفتگو را بمقایسه اسلوب
جنك فرانسوی و طریقه آلمانی سوق داده خصوصیات هر یکرا شرح میداد و با
کمال بیطرفی محاسن هر یک از دو طریقه را تبیین میکرد از جمله بدون واهمه
و تردید اظهار داشت که هر یک از دو سبک دارای محاسباتی است و نیز در آن
مجموع با حضور بانوان حیرت زده و متعجب که چنان مضطربانه بسخنان او دلداده
بودند که صورتهای عبوسشان بلند و طولانی شده بود گفت که فرانسه و آلمان
متساوی القوه اند ولی پس از آنکه تدریجاً نحوه و اضحتی جزئیات دو طریقه
را شرح داد معلوم شد که طریقه فرانسوی چابک، زیبا، قوی، بالطف، خوشمزه
و سرور بخش است در صورتیکه طریقه آلمانی واضح بود که سنگین و غیر ماهرانه
و مقرون بجهن است. چون سخن بدینجا کشید صورت خانمها گرد شده و با
تبسم پر از فرحی روشن شد. ژنرال برای آنکه در پایان مقال این امهات و
زوجات و اخوات و عشیقات را مطمئن البال نماید چنان افاده مرام نمود که وضع
و ترتیب ما فراسویان طوری است که عند الحاجة میتوانیم طریقه آلمانی را هم
بکار برده از آن استفاده نمائیم در صورتیکه آلمانها قادر بمبادله بمثل یعنی اجرای
طریقه فرانسوی نیستند.

صحبت با اینجا رسیده بود که مسیو « لو تروك دو روفك » که در آنموقع مشغول تاسیس جمعیه وطنیه بنام (شمشیر بازی برای همه) بود و علی قول خودش مقصد از تاسیس آن چنان بود که فرانسه جوان شود و مزیتش بر همه دشمنان آشکار گردد و میگفت که باید اطفالرا از مهد بان جمعیه وارد ساخت از در درآمد و ژنرال را بگوشه ای برده اورا بریاست افتخاری این جمعیت دعوت نمود . در طی اینمجاورات موریس چنان وانمود میکرد که ششداك حواسش متوجه مکالمه ایست که بین عجزه بسیار شیرینی با لایت کشیش مرشد خانمهای اعضاء جمعیه (خون مقدس) دایر بود . خانم عجزه که چندی بود بواسطه عزا های پی در پی و امراض گوناگون در معرض امتحان و افتتان واقع شده بود میخواست بداند بچه سبب انسان در این دنیا بد بخت است و ناین عبارت از جناب لایت کشیش پرسید :

این بلایا و رزایای آسمانی را که سبب اتلاف نفوس کثیره بشر است بچه نحو تعلیل میفرمائید ؟ دلیل این همه طاعون و قحطی و سیل و زلزله چیست ؟

لایت با تبسم آسمانی جواب فرمود :

ولی لازمست که حقتعالی گاهگاه خود را بخاطر ما بیاورد . از وجنات چنان ظاهر میشد که موریس بسیار مایل ناستماع این مجاوره است ولی بعد معلوم شد که مفتون و دلباخته مادام فیلو - گراندن شده است این خانم جوان رعنا بود ولی طرتاوا و با کدانتی و سادکی طعم جمالشرا از میان برده و من حیث المجموع بی نمکش ساخته بود زن بسیار پیر و سلیطه و بد گوشتی که در لباس سیاه رنگ فقر و بینوائی تکبر و خود پسندی یکی از زنان بزرگ عالم سرمایه داری مسیحیت را نشان میداد با آهنکی مکرگفت .

- خوب! سرکار خانم داسپار ویو پس شما هم گرفتار یهائی داشته اید
روز نامه ها سر بسته از اختلاس و سرقت هائی که در کتابخانه نفیس مسیو داسپار ویو
واقم شده چیز هائی نوشته اند مکانی بی دزدیده شده است . . .
مادام داسپار ویو گفت :

- سبحان الله! مگر بنا است هر چه روز نامه ها بنویسند قبول کرد . . .
- خوب خانم عزیز عاقبه الامر نقاس خود را یافته اید هر چه عاقبتش
بخیر منجر شود خوب است .

مادام داسپار ویو اطمینان داده گفت :

- کتابخانه کاملاً منظم است و هیچ نقصی ندارد .

مادام دزویل جوان که علاقه مفراطی نسبت نکتب انرا از میداشت پرسید :
- این کتابخانه در طبقه بالائی واقم است . اینطور نیست ؟

مادام داسپار ویو جواب داد که کتابخانه مشتمل بر تمام طبقه دوم عمارت
است کتب کم بها ولی اهمیت هم در حجرات زیر شیر وانی گذاشته شده اند .
مادام دزویل پرسید .

- آبا ممکن است تماشائی بکنم ؟

خانم صاحب خانه در جواب گفت که این آسانترین چیزها است و فی الحال
پس خود را خوانده گفت :

- موریس برو مراسم تکریم مادام دزویل را در کتابخانه بجا بیاور .

موریس پا خاسته بدون اینکه کلمه ای بر زبان براند در عقب مادام دزویل طبقه
دوم عمارت بالا رفت . اگر چه ظاهراً چنان نشان میداد که اعتنای مخصوصی
ندارد ولی در باطن بسیار خوشوقت بود زیرا شکی نداشت که تظاهر ژالبرت
بمیل دیدن کتابخانه فقط و فقط برای این است که ویرا محرمانه ملاقات کند .

این بود که با آنکه صورت لابلایانه حرکت میکرد در باطن بخود نوید میداد که چون ایندفعه تجدید مطلع نماید شاید مسئولش مقرون بنجاح و دستگیری شود در زیر مجسمه نئی افسانه نئی آلکساندر داسپاروو پیر مرد ضعیفی که حکم شبحی را داشت با کمال صمت و سکوت آنها را استقبال نمود این شخص با با ساریت بود که بارنگ و روی پریده و چشمان مجوف و قیافه حاکی از خوف و وحشت که حالت عادی و طبیعیش شده بود نزدیک آنها آمد .
موریس گفت :

مسیو ساریت شما بخود زحمت ندهید من کتابخانه را بمادام دزول نشان میدهم .
موریس و مادام دزول به تالار بزوک که در چهار طرف آن قفسه ها مملو از کتاب بود و روی قفسه ها مجسمه های مفرغی رنگ شعرا و فلاسفه و خطبای قدما جای داشت وارد شدند هرچیز بجای خود و با نظم و ترتیب کاملی بود که کسی خیال نمیکرد هیچوقت خلاف نظامی در کتابخانه واقع شده باشد فقط چیزی که دیده میشد این بود که جائیکه شب گذشته محل نسخه خطی نادری تصنیف « ریشار سیمون » بوده امروز خالی بود و سوراخ سیاهی در آن نقطه مشاهده میشد . مسیو ساریت بارنگی پریده و وجباتی در هم و برهم ساکت صامت در نزدیکی این جفت جوان بارامی راه میرفت .

موریس نگاه عتاب آمیزی به مادام دزول نموده گفت
راستی شما بامن بی لطفی کرده اید

خانم باشاره فهماند که کتابدار ممکن است کلام او را بشنود ولی موریس با این اطمینان بخشی گفت :

- اعتنائی نداشته باشید این با با ساریت است که تکلی سفید شده است .

و تکرار نموده گفت :

« بلی بامن ای لطفی کرده‌اید، مدتی انتظار شمارا کشیدم نیامدید، مرا بدبخت کرده‌اید .

پس از يك لحظه سکوت که دوآن بین زفیر محزون و ملایم خیق النفس از شعب ریوی بااساریت شنیده میشد موریس باحرارت گفت :

- شما تقصیر کارید .

خانم :

- چه تقصیری؟

موریس :

- ازاینکه بامن کنار نمی‌آید.

خانم:

- هنوز هم در فکر آن هستید؟

موریس :

- البته .

خانم:

پس آنچه گفتید جدی بود.

موریس :

- در نهایت درجهٔ جدیت .

ژانبرت ازعواطف صادقانه ووقای موریس اطمینان حاصل نموده نهایت متأثرشد از طرفی هم چنان خیال میکرد که بعد آنفایت و حتی القوه مقاومت کرده است لذا آنچه را پانزده روز قبل مضایقه نموده بود در اینموقع وعده داد قبول کرد .

خلاصه آنکه دو دلپاخته نزدیک پنجرهٔ بی حفریده در پشت کرهٔ بزرگ

فلنگی که روی آن علائم مناطق و صور بروج متقوس بود و در حالیکه نگاهشان به بروج اسد و سنبله و میزان دوخته شده بود با حضور هزار مجلد تورات روی مصنفات آباء یونانی و لاتینی و در مقابل آثار « هومر (۱) » « اشیل (۲) » « سوفوکل (۳) » « اوری پید (۴) » « هرودت (۵) »

۱ — Homère (۱ و میروس) : اشهر شعرای یونان که مصنف ایلیاد و اودیسه فرض شده شرح حال و مولدش معلوم نیست تا آنجا که بعضی از مورخین حدیث حتی در وجود او تردید کرده اند و برخی قسمتی از اشعار منسوبه ناوراً از او دانسته و بقیه را از شعرای غیر معلوم میدانند هفت شهر از بلاد یونان هر یک او را مسبوب بخود دانسته اند شاید در از میر متولد شده باشد و بنا بر آنچه معروف است این شاعر بزرگ نا پیتا بوده و مثل گدایان از شهری شهری مبرفته و اشعار خود را که عبارت از ارجوزه ها و افسانه های ملی و داستان یهلوانان و خدایان یونان میسروده است . هو در یاد شاه شعرای قدما محسوب است و تقریباً تمام شعرای یونان و روم بسیار از اشعار منسوب باو اقتباس و استفاده نموده اند .

۲ — Eschyle : یکی از بزرگترین شرای یونان و دنیا که پدر فن تراژدی یونان ملقب شده است (۳۲۵ — ۴۵۶ قبل از میلاد).

۳ — Sophocle : شاعر بزرگ تراژدی نویس یونانی که در ۴۹۷ یا ۴۹۵ قبل از میلاد مسیح متولد شده و در ۴۰۵ قبل از میلاد در آتن فوت کرده است — گفته اند که یکصد و سیزده یا یکصد و بیست و سه تراژدی نوشته ولی بیش از هفت تراژدی باقی مانده و هر هفت از شاهکار های بزرگ محسوب است .

۴ — Euripide : شاعر تراژدی نویس بزرگ یونانی (۴۸۰ ق — ۴۰۵ یا ۴۰۶ قبل از میلاد) علاوه بر آنکه در شعر از آسائید است در فلسفه و علوم هم مقام عالی داشته . معروف است که کینه مخصوصی نسبت بزنان داشته ولی با وصف این دو ذمه زن گرفته است و معروف است که در تمدونیه سگان او را بلعیده اند و بعضی نوشته اند که زنان او را کشته اند — راسین شاعر بزرگ فرانسوی بسیار سبک او را تقلید کرده است .

۵ — Hérodote : مورخ شهیر یونانی که لقب « پدر تاریخ » ملقب است — هرودوت مسافرت های بسیار نموده و افسانه های بسیاری در طی تواریخ خود از مثل مختلفه ذکر کرده و در حدود ۴۸۴ قبل از میلاد متولد شده و در حدود ۴۲۵ قبل از میلاد مرده است .

« اوسیدید (۱) » « سقراط [۲] « افلاطون (۳) » « ارسطو [۴] » « دمسطن (۵) »
 « سیسرون [۶] » « ویرژیل [۷] » « هوراس (۸) » « سناک (۹) » « ایسکت (۱۰) » از
 یکدیگر عهد عشق و خرام گرفته روی دهان یکدیگر بوسه طولانی آبداری مبادله نمودند.
 بعد از این بیاد مادام نزول آمد که هنوز چند زیارت دیگر دارد که باید

۱ — Thucydide — بزرگترین مورخین یونانی، صنف « تاریخ جنگ پلوپونز » در حدود
 ۴۶۰ قبل از میلاد متولد و در حدود ۳۹۵ قبل از میلاد فوت نموده است.

۲ — Socrate — حکیم معروف یونانی (۳۹۹ یا ۴۰۰ — ۴۶۸ قبل از میلاد)

۳ — Platon — حکیم معروف یونانی شاگرد سقراط (۳۴۷ — ۴۲۹ قبل از میلاد)

۴ — Aristote — حکیم معروف یونانی (۳۲۲ — ۳۸۴ قبل از میلاد)

۵ — Démosthène — معروفترین خطبای یونانی (۲۲۲ — ۳۸۴ قبل از میلاد) که
 پادشاه سخن نمیداد، شده است و شاید بزرگترین خطبای تمام قدها باشد.

۶ — Ciceron — قصیضترین خطبای روم در سال ۱۰۶ قبل از میلاد مسیح متولد شده و در
 ۴۳ قبل از میلاد متولد شده است و از بزرگترین شاعران رومینان قدیم است.

۷ — Virgile — مشهورترین شعرائی لاتی که معاصر و تحت رعایت او گوشت امپراطور
 روم بوده (۷۰ — ۱۹ قبل از میلاد).

۸ — Horace — شاعر معروف لاتینی (۶۴ — ۸ قبل از میلاد) معاصر واردوستان او گوشت
 است « او آواز شاعر فرانسوی در شعر بسیار، او تقلید کرده است

۹ — Sénèque — دوستک در تاریخ معروف است یکی سنک معروف مادیس که در روم معلم علوم ادبیه
 بوده (۶۱ ق م — ۳۰ بعد از میلاد). دیگری سنک معروف فیلسوف که پسر سنک ادیب است
 و در روم معلم « نرون » حبار معروف بوده و وقتی اریطر برون افتاد، او امر داد که رگهای
 خود را قطع نماید و بعد معوشد، رگهای او را و آره بسته اند و چند سال « در این حادثه با حال
 ضعف و کم خونی رسته است — سنک از معاریف هلاسه روا قیون است.

۱۰ — Epiciète — یکی از حکمای رواقیون قرن اول مسیحیت که در افریقا یا فریجیا (آسیای
 صغیر مرکزی) متولد شده و در عهد برون در روم بحال اسارت بزیسه آمد. — کلمه « ایسکت » یعنی
 بنده آسیر و اسم اصلی او معلوم نیست.

بجا بیاورد و لازمست زود بهچاک بزند زیرا عشق باندازه او را ازخود بیخود
نکرده بود که ترک نام و نیک گفته باشد موریس و مادام دزول هنوز قدمی
از سطح سرپله ها فراتر نگداشته بودند که بانک دلخراشی نگوششان رسید مسیو
ساریت را دیدند که باحال وحشت خیزی رو پله ها میدود و فریاد میکشد

- آی بگیرید آی بگیرید دیدمش که میپرد . . . خود بخود از
قفه فرار کرد . . . از عمارت گذشت . آی آنجاست آی آنجاست از
پله ها درکار پائین آمدن است . . . نگاه داریدش . . . از در ورود خارج شد.

موریس پرسید .

- که ؟

مسیو ساریت از پنجره سرپله ها نگاه میکرد و بسا حال وحشت از خود
زمزمه میکرد .

- آی در میان باغ است آی داخل عمارت موریس میشود . . .
نگاه داریدش . . . نگاه داریدش

موریس درثانی پرسید .

- آخر که ؟ بخاطر خدا بگو آخر که ؟

ساریت فریاد کشید .

آی کتاب فلاویوس زوزفر . نگاه داریدش

این بگفت و از عقب بر زمین افتاده غش کرد .

موریس درحالیکه کتابدار بنوا را از زمین بلند میکرد نمادام دزول گفت .

- درست میبینید که دیوانه است

ژیلبرت که کمی رنگش پریده بود گفت مثل ایستکه او هم چیزی در

همان خط سیری که بیچاره ساریت نشان میداد دیده است مانند آنکه چیزی

(فصل نهم)

فصلی که سرگفته شاعر پیر یونانی که در هیچ چیز شیرین تر از ربه النوع « شهوت (۱) زین نیست » در آن آشکار میشود .

با آنکه شش ماه تمام بود که مورس از مادام دزول بر خور دار بود هنوز هم دوستش میداشت بلی راست است که مجبوراً در همان ایام عسلین از یکدیگر جدا شده بودند زیرا از طرفی مورس بواسطه بی بولی مجبور شده بود همراه مادرش بسویس برود و بعد هم در قصر اسپارویو در عائله زندگی کند و از طرف دیگر ژیلبرت تابستانرا نزد مادر خود در « نیور (۲) » گذرانیده و در فصل یائیز با شوهر در یکی از سواحل کوچک « نورماندی [۳] » بسر برده بود و در اینمدت پیش از چهار یا پنج مرتبه بوصول یکدیگر نرسیده بودند . پس از آنکه زمستان که فصل عتاقش باید نامید دواره آنها را در شهر در زیر خرقة ضخیم غیوم شتاگرد هم جمع آورده بود مورس هفته ئی دو بار در عمارت کوچک رم بوصول دلدار خود نایل میشد و جز او احدی را هم آغوش خود نمیساخت . واقعاً هیچ زنی تا این اندازه عواطف دائم و مقرون بوفایوی القا نکرده بود چیزی که مخصوصاً بر لذت مورس مبالغهزود این بود که تصور میکرد مورد محبت و عشق ژیلبرت است و آن دلارام ویرا نمی فرساید نه اینکه بگوئیم قرینه مخصوصی برای این تصور داشت ولی صحیح و طبیعی میسرود که ژیلبرت

۱ — Aphrodite : — ربه النوع حس و جمال و عشق و تامل که به لاتینی « ووس » نامیده میشود است

۲ — Niort . — نام یکی از بلاد کوچک فرانسه

۳ — Normandie . — یکی از ایالات مملکت فرانسه .

با داشتن او دیگر بکسی دل نداد. چیزیکه غالب اوقات سبب رنجش موریس میشد این بود که ژیلبرت عاده ویرا مدتی بانتظار میگذاشت و دیر تر از موقع معهود میامد و کم یابیش ولی غالباً دقائق طولانی ویرا چشم او در میگذاشت. خلاصه کلام روزی از روزها شنبه ۳۰ ژانویه از ساعت چهار بعد از ظهر موریس با کمال تدلل و ظرافت لباس خواب گل دوزی شدهئی در بر کرده از اطاق کوچک سرخ رنگ نزدیک آتش سوزانی در انتظار مادام دزویل نشسته توتون شرقی میکشید و دقائق و ثوانی میشمرد و مثل آنکه خواب ببیند باخود میاندیشید که چون ژیلبرت از در درآید با بوسه های آبدار و اعتناق مخصوص غیر مألوفی ویرا در آغوش کشد چون ربع ساعتی گذشت و از ژیلبرت اثری پیدا نشد جمال عتاب آمیز دوستانه و درشتی درست کرد که بوی القاء نماید و بعد چون ساعتی انتظار بهوده نرد عهد کرد که با تحقیر و برودت ویرا بپذیرد. بالاخره ژیلبرت ترو تازه و معطر چون غزال رعنائی از در درآمد. در بین آنکه ژیلبرت پوست سر دست و کیف خود را روی میز میگذاشت و برقم کوچک را در مقابل آیه دولایحه از صورت برمیداشت موریس بتلخی باو گفت.

- دیگر لازم نبود زحمت آمدن بخود بدهید.

ژیلبرت بموریس عزیزش اظهار داشت که هیچ وقت تا آن پایه در عمر خود جوش نزده و از هم در نیامده است و معاذیری برایشید که موریس همه را با ترش ووتی ولجاحت رد میکرد ولی بعضی اینکه خانم قدری خود را گرفت و ساکت شد موریس لب از ملامت بست و دیگر تمام وجودش اسیر پنجه شهوت و میلی بود که ژیلبرت بوی القاء میدهد.

ژیلبرت که برای دوست داشته شدن و تسخیر مردان آفریده شده بود

خود بخوبی میدانست که برزندگی و زمیندگی آنرا دارد که عریان شده لطافت و رعنائی خود را مشهود و عیان سازد این بود که بطیب خاطر حجاب لباس از تن خرق نمود . مورس در ابتدا باحرص و هیجان وصف نشدنی مردیکه طعمه چنگال دیو احتیاج و ضرورت طبیعی باشد یعنی آن ضرورت طبیعی که سیده بشر و خدایان است ویرا دوست داشت ژیلبرت با آنکه ظاهراً نحیف و ضعیف بود بخوبی در مقابل ضربات ربه النوع لایبدمنها تاب مقاومت میآورد چون مراحل اولیه جبر و ضرورت پیچیده شد مورس در عشق ورزی طریقی اختیار نمود که بیشتر از قاعده مختاری و عامل مایشائی حکایت مینمود باینمعنی که پند های « ونوس [۱] » دانا و روش « اروس (۲) » های خوش قریحه را بکار برد و چنانکه شاخه های رز بدور نیزه (تاکانت (۳)) ها میپیچید مورس هم اختراعات روح شهوایرا بقوت طبیعی خود اضافه نمود چون دید که ژیلبرت از این عملیات خوشش میآید مداومت داد زیرا فطری عشاق است که مایلند معشوق خود را راضی و قانع نمایند . بالاخره هر دو بحال سستی و وارفتگی ملایم و مطبوعی ساکت بریستر افتادند .

برده ها کشیده شده بود اطاق تاریک هوای گرمی داشت و در آن فضای مظلم روشنیهای چند قطعه هیزم نیم سوخته دیده میشد . بدن و باورچه های سفید بستر مثل این بود که نورانی و براق باشند . شیشه های قفسه و بخاری چنان

۱ - Venus = که یونانیان او را Aphrodite منامیده اند ربه النوع جمال و عشق و تناسل و حیات کلی است این ربه النوع زن و نیکن خدای آتش و فلزات بوده ولی با مارس رب النوع جنک سر و سری داشته و رحمانی از خاک نشینان نیز عاشق شده هزارها دستان معاشقه دارد .

۲ - Eros ، - نام یونانی خدای عشق یعنی آمور پسر ونوس .

۳ - Bacchantes ، - نام دخترانی که مرا سم ایجاد یا کوس (خدای شراب) را بجا میآورده اند .

بنظر میرسید که پراز انوار سری و مرموزی باشد . ژیلبرت در حالیکه بیالش تکیه کرده و سر خود را در دست گرفته بود در این موضوع فکر میکرد که یکنفر جواهر فروش که مرد ثقة و بسیار باهوشی بود دستبند فوق العاده قشنگی که از مروارید و یاقوت کبود ساخته شده و بسیار گرانبهاست باو داده و گفته بود که آن زینت نفیس را که بمقت میفروختند ممکن است بهای قرص نانی بدست آورد . اما سبب این ارزانی آنکه زن بدکاری در روز بد بختی مجبور بفروش آن شده بجواهر فروش داده است . البته چنین پیش آمده ها هر روز میسر نمیشود و نهایت بدبختی خواهد بود که موقع از دست داده شود ،
درین این فکرها ژیلبرت گفت :

ـ عزیزم میل داری این دستبند را بینی ؟ اگر خواسته باشی از رفیق جواهر فروشم خواهش میکنم که آنرا امانت بعن بسیار .

گرچه موریس واضحاً از قبول این پیشنهاد ابا نکرد ولی معلوم بود علاقه مخصوصی هم باین دستبند نفیس نشان نمیدهد و در جواب گفت .

ـ وقتی این خرده جواهر فروشان چیز خوبی بدست میاورند برای خود نگاه میدارند و دلشان بحال خانمهای مشتری نسوخته که آنها را در آن تیقع سازند بعلاوه امروز بازار جواهر بسیار کساد است و هیچ حساب میشود زیرا همه سرگرم العاب ریاضیه اند و حالی وجواهر مخالف ورزش کاریست .

موریس عمداً چنین برخلاف حقیقت گفتگو میکرد زیرا دیری بود که جبه پستی ژیلبرت اهداء نموده بود و عجلهئی هم در تقدیم تعارف تازهئی نداشت .

گرچه موریس را نمیتوان خسیس و بخیل شمرد ولی جلو کیسه را محکم داشت و مواظب خرج بود بعلمت آنکه والدینش ماهیانه قابلی باو نمیدادند و روز

روز بر مقدار قروضش افزوده میشد دیگر آنکه اگر بنا میشد زود زود متمدنیات حبیبه اش را اجابت نماید بیم آن میرفت که خواهشهای حادثتری ایجاد شود خلاصه کلام جلوه نئی را که این معامله در چشم ژیلبرت کرده بود در نظر موریس نداشت لکنه دیگر اینست که موریس دلش میخواست در تقدیم هدایا خود بصرفات طبع مقدم باشد و از همه اینها گذشته چنان پنداشت که اگر در تقدیم تحف و هدایا افراط کند بیم آن خواهد بود که دیگر بشخصه مورد حب ژیلبرت نباشد .
 مادام درویش در این پیش آمد نه معنی برایش حاصل شد و نه احساس غضبی نمود زیرا بود بر از اطناف و اعتدال و مردان را بخوبی میشناخت و عقیده اش بر آن بود که نباید با آنها معاشرت کرد و هم میدانست که غالب مردان بطیب خاطر چیزی از زنان نمیدهند و زن میانستی هر وسلوکی داشته باشد که آنها را وادار بچیز دادن بکند .

ناگهان چراغ برقی از چراغهای کوچه اژدرز پرده ها درخشید و اطاقرا روشن نمود ژیلبرت گفت

— ساعت شش و نیم است باید لباس پوشید .

موریس چون متذکر بگذشتن وقت که باید فرار حبران با پذیر عمرش محسوب داشت شد چنان بیجان آمد که دو باره همه میلههایش از خواب بیدار شده قوایش تجدید شد ژیلبرت آن ذبیحه سیم بدن درختان درین آنکه با سری بمقب افتاده و چشمانی بیحال و از خود رفته و لدانی بیم ناز و حالی از خود بیخود شده نفسهای بلند میکشید بغنه بر جا نشسته از سر فریادی کشیده گفت :

— این چه چیز است ؟

موریس در حالیکه ویرا در بازوان خویش میفشرد گفت :

— آخر درست بایست .



البته موریس در آن موقع حسالی داشت که بسقوط آسمیان هم اهمیتی
نمیداد ولی ژیلبرت چون آهوی رمیده جستن نموده خود را در فاصله بین
تخت خواب و دیوار انداخته با چشمانی پر از وحشت و خوف انگشت بطرف هیكلی
که در یکی از زوایای اطاق بین بخاری و دولابچه آینه دار ظاهر شده بود دراز
نموده آنرا نشان میداد. تا آنکه دیگر تاب دیدن آن منظره را نیاورده مشرف به
بیهوشی شد و صورت خود را با دودست پنهان نموده.



فصل دهم

فصلی که از حیث جرأت و جسارت بمراتب مافوق تصورات

«دانت (۱)» و «میلتون [۲]» است

بالاخره مورس سرگردانیده آن هیکل را مشاهده نمود و چون او را در حرکت دید او هم بنوبه خود ترسید ولی ژیلبرت بخود آمده درست مشاهده نمود و چنان پنداشت که آنچه میبیند معشوقه‌ئی است که حبیبش مورس در اطاق پنهان ساخته است تصور خیانت باین بزرگی چنان و را از غیظ و غضب مشتعل ساخت و بطوری از فرط نفرت و اشمئزاز بجوش آورد که از قیبه مفروضه خیره خیره نگریسته فریاد کشید:

۱ — Dante Alighieri — شاعر کبر ایطالیائی که در شهر فلورانس در سنه ۱۲۶۵ میلادی متولد شده و در راون در ۱۳۲۱ فوت شده است . دانت پدر شعر ایطالیا و حتی خالق لغت ایطالیا نامیده شده است کتاب معروف او که بر آثار جاوید بشری محسوب میشود کتاب «کمدی آلهی» است که بنام معشوقه خود اشعار نموده است این کتاب که مدت هیجده سال دانت در آن کار کرده است یکی از بزرگترین شاهکارهای دنیا است و مرکب از سه قسم است جهنم برزخ و بهشت که در طی سیر و مشاهده این عوالم تمام معلومات و علوم قرون وسطی را در آن گنجاییده است .

۲ — John Milton — شاعر معروف انگلیزی از اهالی لندن (۱۶۰۸ - ۱۶۷۴ میلادی) در حکومت کرومول مشی شورای دولتی بوده و در اواخر عمر در حال فقر و بینوائی و کوری اشعار معروف «بهشت گم شده» را اشعار نموده و چون خود بایداشته و ده است زن و دخترش مینوشته اند . داستان «بهشت گم شده» یا بهشت از کف داده شد، lost paradise که موضوع آن سقوط آدم ابوالبشر و رانده شدن او از بهشت و عصیان شیطان است یکی از بهترین زاده های فکر بشری و از شاهکارهای جاوید دنیائی محسوب است و عبارت از دو آرزده نشیده است که از ۱۶۶۷ تا ۱۶۷۴ یعنی هفت سال میلتون در آن کار کرده است .

سوء ظنی پیدا کرد کسی دنبال وی انداخته یا شهودی در کمین گذاشته که مراقب احوال او باشند و یا از رئیس پلیس بنام قانون داد خواهی نموده است اینگونه فکرها سبب شد که در يك طرفه العین واضحاً يك آینده طولانی درد ناکی را از نظر نگذرانند و نیز از نام افتادن طشت رسوائی و تحقیر و کناره جوئی رفقا و سخریه و طعن بجا و مورد جامعه همه را بچشم عیان دید زیرا از همه چیز گذشته بسیار مضحك است که کسی خود را ندانم بیندازد و طوری رفتار کند که مجش گیر بیفتد خلاصه در آنی طلاقرا در تصور خود مجسم نمود و از میان رفتن نام و نشان و حیثیت خانوادگی را احساس کرد زندگی تك و یرادوه برد مادر را بنظر در آورد و ایخونی مشاهده نمود که دیگر در آيجا احدی پیرامون او نخواهد گشت و در پی معاشقه با او نخواهد افتاد زیرا مردان از معاشقه باز نمانند که وضع زاشوئی و تأهلشان مورد اطمینان باشد احترام دارند بعد از همه تصورات در عالم فکر از خود میبرسید آخر همه این لایا و مصیبت ها برای چه ؟ این بد بختی و ویرانی بچه علت ؟ برای يك خاطر و نادانی برای هیچ . مختصر کلام در يك آن زیارت روزی در عالم صعب و وحشان بان صامن با خود حرفهایی زد .

آهك بسیار شیرین و لطیفی گفتم

— خاتم ترسید .

زیارت قدری اطمینان یافته قوی گرفت و رسید

— شما کیستید

تلك جواب داد

من فرشته ئی هسام .

زیارت .

بعلاوه کار شما چیست؟

بانک گفت:

- ای موریس چون از این بعد بایستی در بین مردم مشغول کار باشم لذا باین هیئت که میبینی در آمده ام باین معنی که لازم شده بشکل مردم در آیم . ارواح آسمانی قادر بر آنند که بشکل محسوس متشکل گردند تا مشاهده و محسوس شوند. این شکل فعلی من حقیقت مسلمی است زیرا محسوس است و در دنیا جز صور محسوسه هیچ حقیقتی وجود ندارد.

ژیلبرت که دیگر آرام شده بود موهای خود را دریشانی ترتیب میداد .
فرشته در دنبال سخنان خود میگفت :

- ارواح آسمانی^۱ بمیل خود میتوانند نریا ماده شوند با در آن واحد و نسلی باشند ولی با وصف این ممکن نیست هر دم مطابق میل و بلهوسی تازه تی خود را بشکلی جلوه دهند تغییر شکل آنها در تحت قوانین ناته ایست که شما قادر بفهم آن نیستید این است که من نمیتوانم و نمیخواهم در تحت نظر شما برای تزییح خود یا سرگرمی مثل شما نوجوان مصری که تاریخش در قبری پیدا شد بشکل شیر یا ببر یا ماکس یا قطعه چوبی در آیم یا چنانکه لوسبوس بمدد مرهم فرتیس جوان (۱) توانست منم خود را بشکل خری در آورم . حکمت و دانائی من قبلا ساعت ظهور مرا بمردمان معین نموده و هیچ امری ممکن نیست دقیقه تی بتواند آنرا مقدم یا مؤخر سازد .

موریس که از سخنان او سر در نمیآورد برای دومین دفعه پرسید:

آخر الامر بگو بینم آمده تی چه بکنی ؟

۱ - اشاره بقصه « خرطلائی » است که يك قسم انسانه سحرماندي است و بنا بر آنچه معروف

است مصنف آن قصه نوپسنده یونانی موسوم به Lucius de Patras بوده است .

مادام دزوبل هم باحبیب شفیق هم آواز شده پرسید:

— ها راست میگوید ، اینجا چه میکند؟

فرشته جواب داد :

— ای مرد گوش فراده ایزن سخن مرا بشنو ، اینك سری را که سرنوشت دنیا متوقف بر آن است برای شما کشف مینمایم . من برضد آنکسی که شما وی را خالق مایری و مالایری دانسته اید قیام نموده درصدد تهیه عصیان فرشتگان هستم . موریس که جوان مذهبی بود تحمل آنرا نداشت که ببیند با اشیاء مقدسه شوخی و استهزاء بکند لذا مختصراً گفت :

— شوخی نکنید .

فرشته با آهنگ عتاب آمیزی گفت

— ای موریس بچه سب چنان انگاشته ئی که من مزاح و ساك باشم و سخنان

بیهوده بسرایم ؟

موریس شانه بالا زده گفت .

— یا الله بس کن ، البته نمی خواهی عصیان ضد بطری سقف اطاق

انداخته جرات تمام نمودن حمله را کرد .

اما فرشته سخن ادامه داد .

— آیا هیچ نمیدانی که دیری است ایناء الله عصیان ورزیده اند و جنك

بزرگی هم در آسمان در گرفته است ؟

موریس در حالیکه جورابهایش را می پوشید گفت

— بلی چنین است ولی این واقعه سیار قدیمی است .

فرشته جواب داد :

— راست است این واقعه قبل از خلقت دنیا اتفاق افتاد اما از آنوقت تا کنون

سن - گرگوار (۱) فصل بیست و چهارم کتاب « اخلاق » . ایزدی دور (۲) . .
در ثانی خانم گفت :

- آقا بگذارید لباسم را پوشم زیرا عجله دارم .
فرشته :

- فصل دوازدهم مجلد اول کتاب « نورترین نعمت » . اند (۳) در کتاب
« در خصوص ایوب (۴) »
خانم :

- آقا خواهش دارم
فرشته :

- فصل هشتم . داماستوس (۵) فصل سوم مجلد ثانی کتاب « راجع نایمان »
بعقیده من اینها از فحول علمائی هستند که اقوالشان عندا لکل محل اعتبار و
اعتماد است بنا براین موریس دیگر چاره‌ئی نداری مگر آنکه بخطای خود اقرار

۱ - Grégoire : - شانزده نفر از یلبها نام گرگوار داشته‌اند که اولین آنها گرگوار
کبیر از ۵۹۰ تا ۶۰۴ میلادی و آخرین آنها گرگوار شارد هم از ۱۸۳۱ تا ۱۸۴۹ باب
وده‌اند . چهار نفر از این ۱۶ نمونی گرگوار اول و دوم و سوم و هفتم از قدیسیان محسوبند
و سن گرگوار نامیده میشوند .

۲ - Ysidore : - چهار ایزدی دور در تاریخ کیسه معروفند ا شهر آنها ایزی دور
استف سوئل است (۵۶۰ - ۶۳۶ میلادی) .

۳ - Saint Bède : - کشیش و مورخ انگلری (۶۷۵ - ۷۳۵ میلادی) مصنف تاریخ کیسه

۴ - yob : - نام یکی از ایبای سی اسرائیل (در حدود ۱۵ قرن قبل از میلاد) - کتاب

ایوب که حاوی حالات او است یکی از نورگترین شاهکارهای ادبی یهودیان محسوب است .

۵ - Jean Damascenus : - یکی از قدیسیان ائمه کیسه شرقی در دمشق متولد شده و
در حدود ۷۵۴ میلادی وفات کرده است .

نمائی چیزیکه سبب اشتباه تو شده این است که بطبیعت و ماهیت من ناظر نبوده‌ئی که بینی مانند تمام فرشتگان دیگر طبعاً آزاد و فعال و متحرکم بلی عقیده تو این بوده که من فقط و فقط مشمول الطاف و مورد رحمت و سعادت هستم ولی باید دانست که « عزازیل (۱) » کمتر از سایرین مورد سعادت و الطاف نبود

معدالك عصیان ورزید .

موریس برسید .

اما بگو بدانم چرا عصیان میورزی ؟ چرا ؟

پسر نور یعنی فرشته جواب داد :

اشعیا قبل از شما این سؤال را کرده است « ای نیر سحرگاهی چگونه از آسمانها افتاده‌ئی و ای آنکه طوائف را عاجز گردا میدی بچه نوع بزمن افکنده شده‌ئی (۲) » ای موریس چیز نفهم قبل از خلقت زمانها فرشتگان بعزم تسلط بر آسمانها قیام نمودند زیباترین ملک مقرب و قشنگترین فرشته ساروفین یعنی شیطان بعزت تکبر عصیان ورزید اما چیزیکه درمن ملهم این میل پسندیده شده که میخواهم خود را آزاد سازم معرفت و علم است . از آنجا که من همیشه نزدیک تو بوده و در منزلتکه یکی از مهم ترین کتابخانه های دنیا در آن واقع

۱ - عزازیل نام شیطان است قتل از عصیان و سقوط . اسم مطابق عزازیل در لغت

لاتینی و فرانسوی لوسیفر (Lucifer) است که از دو لغت لاتینی ترکیب شده و معنای آن

« حامل النور » است . لوسیفر پس از عصیان و سقوط شیطان نامیده شده است و کلمه

« شیطان » عربی کلمه عبری « هاشاطان » است که در عبری بمعنای « دشمن » یا « ضد » میباشد.

۲ - کتاب اشعیا آیه ۱۲ باب چهاردهم در تورات دیگری « ای نیر سحرگاهی » چنین

ترجمه شده « ای رهرة دختر صبح » و در لاتینی و فرانسوی همان « لوسیفر » ذکر شده که

اسم شیطان است قتل از سقوط و معنای آن « حامل النور » بوده است .

خودتانرا باودادید.

اگر بخاطر داشته باشید این روزی بود که در عقب کره آسمانی شما و موریس بوسه‌ئی از لب یکدیگر ربودید .

مادام دزویل گره بآبرو آورده گفت :

— آقا ! شما اجاره نمیدهم که . . .

ولی فی الحال خاموش شده باخود اندیشید که موقع موقعی نیست که توقع احترام بسیار داشته باشد .

. فرشته باهمان خون سردی که داشت ادامه بسخن داده میگفت :

— من بر آن بودم که اصول و مبانی دین را کاملاً تحت مذاقه در آوردم لذا

ابتدا مشغول تحصیل آثار یهود شدم و تمام کتب عبری (۱) را خواندم .

موریس فریاد زد :

— چطور ! پس تو عبری هم میدانی !

فرشته جواب داد :

عبری زبان وطنی من است در بهشت مدت‌ها جز بهبری باغت دیگری تکلم

نمی نمودیم .

موریس گفت :

— آره ! شما یهودی هستید : درست است من از بی سلیقگی شما میبایستی

ملفت شده باشم .

فرشته بدون اینکه التفاتی بشییدن این حرف نموده با شد دوباره با

آهنگ مطرب خود گفت

۱ — عربی که خواهر زبان عربی محسوب است یکی از السة اقوام سامیه و زبانی

است که پهلویان در ایامیکه استقلال داشته‌اند بدان متکلم بوده‌اند

- شما گفتم این یکی از عقول عماله است که شما در عالم کوری و نادانی خود او را خدای یگانه انگاشته پرستش مینمائید .

مورس :

- شما دیوانه اید و صلاح نمیدانم که از این قبیل یاوه سرائی ها پاتویل کشیش بنمائید .

فرشته جواب داد :

- مورس عزیز من همچو انتظاری ندارم که بر اعماق طلسمات غلیظه فکر شما فائق آیم .

فقط بدانید که من بر آنم که با یالدا با اوت بچنگم و امیدم آنست که بر روی غلبه پیام .

مورس گفت :

بدانید که موفق نخواهید شد .

فرشته پاسخ داد :

- شیطان عرش او را بلرزه در آورد و چندی فتح و فیروزی مبهومی هم نصیبش گردید .

مورس :

- اسم شما چیست؟

فرشته :

- درین فرشتگان و قدسین آبدیل نامیده میشوم و درین مردم زمین آرکاد

مورس :

خوب آرکاد بینوایم از اینکه میبینم بچنین راه بدی افتاده ئی بسیار متأسفم . اما حالا راستش را بگو نه اینست که همه ما هارادست انداخته اید زیرا اگر میگفتی

که برای خاطر زن مهر وئی آسمان را ترک گفته ئی ممکن بود قبول کنیم چرا که عشق انسانرا وادار بارتکاب بزرگترین حماقت ها میکند اما هیچوقت ممکن نیست قبول کنیم که چون توئی که مواجهه خدا را دیده ئی بعد در کتاب کهنه های باباساریت حقیقت را یافته باشی، نه این مسئله هیچوقت بر من فرو نمی رود !
فرشته در جواب گفت :

موریس عزیزم شیطان هم با خداوند رو برو بود با اینحال از خدمت و اطاعت او سرپیچید اما راجع بنوع حقیقتی که ممکنست در کتب بدست آورد حقیقتی است که بوسیله آن گاهی میتوان فهمید که « اشیاء بچه وضع نیستند ، بدون اینکه هیچوقت بتوان « اشیاء چطور هستند » را کشف نمود ، همین حقیقت ضعیف حقیر کافی است که بر من ثابت ومدلل دارد که کسیرا که کورگورانه باو عقیده داشتم قابل اعتقاد نیست ونوع بشر و فرشتگان با کاذب یالدا با اوت فریب خورده اند .

موریس گفت :

— یالدا با اوتی در کار نیست خدا است یا الله آرکاد . حرکتی بخود بده باین دیوانگی ها پشت یا بزن این کفریات را دور بینداز از تجسد و آدمیت بدرآ و دوباره روح خالص مجرد شو وشغل ملک موکل بودن را از سر بگیر بوظائف خود عمل نما منم بشرط آنکه دوباره دیده نشوی از تقصیر تو در میگذرم ،
فرشته گفت :

— موریس دلم میخواهد تو را خشود سازم زیرا چون قلبم ضعیف است

نسبت بتو یلقسم شفقتی در خود احساس مینمایم ولی تقدیر بر آن رفته است که از این بعد کشش قلبم بطرف موجوداتی باشد که قابل تفکر و سعی و عملند .

مادام دزوبل گفت :

— مسیو آرکاد خواهش میکنم بیرون بروید ازاینکه با این پیرهن کوتاه
بین دومیرد هستم بسیار در زحمتم زیرا تصدیق بفرمائید که معتاد باین وضع و
حال نیستم.



فصل یازدهم

فصلی که در آن مشاهده میشود که فرشته بعد از آنکه بوامانده های یکنفر که خود کشی کرده بود ملبس شد چگونه موربس جوانرا ترك نموده ویرا از حافظ آسمانی خود محروم داشت.

ژیلبرت خودرا درروی تخت خواب جمع نموده ولی زانوهای صاف و عاج مانندش درتاریکی از زیر پیرهن کوتاه ونازک میدرخشید بازوان را بطوری صلب وار برسینه چسبانیده که پستانهایش پوشیده شده بود وجزشانه های چاقوگرد و موهای انقری که باشفتگی تمام درهم بود چیزی دیده نمیشد.

فرشته درجواب خانم گفت:

— خانم خاطر جمع باشید حالت حاضر شما بطوریکه اظهار میدارید صعب و مخطر نیست زیرا شما بین دو مرد نیستید بلکه درمقابل یک مرد ویک فرشته واقعبند.

ژیلبرت بدقت چشم بارکاد دوخته درآن تاریکی دقیق شده بود ودرحالیکه از بعضی علائم مبهم ولی قابل توجه مضطرب بود پرسید:

— آقا آیا یقیناً شما فرشته هستید؟

فرشته از خانم خواهش کرد که شکی درآن نداشته باشد واطلاعات دقیقی راجع باصل خود بیان نمود که مجمل آن اینست:

— طبقات ارواح آسمانی عبارت از سه سلسله اند که هر سلسله دارای نه

صفت است.

سلسله اول عبارتند از: ملائکه ساروفین [۱] کروبیان (۲) و ملائکه عرش حملات

۱ — ساروف ساروفین ساروفیم سرافیان.

۲ — کروپ کروبون کروبیان.

آن بواسطه « لامارك » (۱) و « دارون » (۲) کشف شده است بالهای مرغان
متدرجاً در چار پایان یعنی دوپ ذوات اربع قوائم بدو قائمه جلو و در بوزینه‌ها
بدو بازو مبدل شده است و شاید بخاطر مورس مانده باشد که میس کات دایه
انگلیزی که آتقدر خوشش میاید بدر مقعد وی بگوید بر اثر يك حالت و راتنی
اجدادی بسیار جالب توجهی از وهائی داشت که بی نهایت شبهه بدالهای کوچک
مرغ پرکنده شده‌ئی بود ، این است که باید گفت موجودی که در آن واحد
هم صاحب بازو است و هم بالدار موجود عجیب الخلقه ایست و مربوط بهام غرائب
المخلوقات است ، در بهشت کرو بیانی داریم که بشکل نره گاو ان بالدارند ولی
این قبیل اشکال را باید از جمله اختراعات ثقیل و دل بهم زن خدائی دانست
که از فنون مستظرفه سر رشته‌ئی ندارد ، اگر چه این راست است و باید

۱ — Lamarck : — یکی از علمای معروف طبیعات و از مفاخر علمی فرانسه که
در ابتدای حیات در سلك نظامیان بوده بعد بواسطه حراحتی شغل نظام را ترك گفته
تحصل علم طب پرداخته است و علاوه بر طب در سایر شعب علوم حیاتی تحقیقات بسیار
کرده و مدتی در علوم مذکوره تدریس نموده است — لامارك یکی از مؤسسين بحث‌شده
و ارتقاء موجودات حیه بشمار است (۱۷۴۴ — ۱۸۲۹) و طریقه او Lamarckisme
(لامارکیزم) نامیده میشود .

۲ — Charles Robert Darwin : — یکی از علمای نزرک علوم طبیعی و علوم
حیاتی و یکی از نزرگترین نواع علمی قرن نوزدهم در ۱۸۰۹ در انگلستان متولد شده
در ۱۸۸۲ وفات کرده است مصمم کتاب « اصل انواع بطریق انتخاب طبیعی » را
سلسله کتب و رسائل دیگر که امای آن مشاهدات و تجربیات علمی بشمار است و مؤسس
طریقه علمی است که طریقه « تغییر انواع » یا تکامل Transformisme یا داروینیزم
(Darwinisme) نامیده میشود .

مردیق نمود که مجسمه های فتح و ظفر معبد « آتنا (۱) » « نیکه » (۲) که
 رقله « آکروپل (۳) » شهر آتن (۴) مصوب است با آنکه هم بازو دارند و هم
 ل تشنگ و ظریفند بهم چنین صحیح است که مجسمه فتح « برسیا (۵) » که
 روان باز اجنحه طولانی بر دو طرف اندام قویش قرار گرفته زیباست ولی
 ن قبیل آثار فقط از جمله معجزات کله یونانیان است که بخلاق عجائب المخلوقات
 من التناسب قادر بوده اند بلی یونانیان هیچ وقت بر غلط نمیدرقتند . معاصرین
 متاخرین اند که همیشه راه خطا می پیمایند .

مادام دروایل گفت .

— بعد از اینهمه تفصیل شما بیک روح خالص شباهت ندارید .

فرشته جواب داد :

— ولی خانم با وصف این اگر فرض شود که هیچوقت روح خالصی وجود
 داشته باشد من یکی از آن ارواح مجرده هستم سرکار خانم که تعجبید یافته اید

۱ — Athéna . — خدای یونانی حکمت و عقل و فنون و جنگ که رومی هامیزو

مینامیدند — شهر تن پیام رنه لوع است.

۲ — Nika یا Nikè : — نام یونانی خدای فتح

۳ — Acropole . — مرکب از دو کلمه یونانی Akros یعنی مرتفع و Polis یعنی شهر

اکروپولیس یعنی شهر مرتفع مقصود قسمت مرتفع شهر های یونانی است که قلاع و حصون

شهر در روی آن واقع بوده است (اکروپل شهر آتن که مشهورترین اکروپل ها است

روی صحره ئی با ارتفاع ۵۰ متر واقع بوده و نماید و ابدیه بلند ر قلله آن بنا شده است.

۴ — Athénes . — پایتخت یونان قدیم و یونان فعلی .

۵ — Brescia : — نام یکی از بلاد ایتالیا در مقاطعة لومباردی .

حق شك و تردید ندارید چندین نفر از آباء کنیسه از قبیل « سن ژوستن (۱) » و « ترتولین (۲) » و « اوریزون » و « کلیمان (۳) » اسکندریه می « چنین گفته اند که فرشتگان روح مجرد نیستند بلکه دارای جسدی هستند که از ماده لطیفی ساخته شده است . سن اوگوستن معتقد است که ملائکه جسم نورانی دارند این عقیده مورد قبول کنیسه واقع نشده است بنا بر این من روح هستم . اما باید دانست که روح چیست و ماده کدام است ؟ سابقاً روح و ماده را مثل اینکه دو شیئی متضاد باشند متمایز از یکدیگر دانسته در مقابل یکدیگر ذکر میکردند ولی امروز علم بشری شما متمایل بر آن است که این دو را دو وجه مختلف شیئی واحد بداند و چنان تعلیم میدهد که کل ما فی الكون یعنی همه چیز از ماده اطری (کره ائیر) یا هوا الاصفی خارج شده و بان بر میگردد و تنها حرکات جوهریه ذرات است که امواج آسمانی را با حجار و معادن مبدل ساخته است و اجزاء لایتجزای منتشره در این فضای لایتناهی بواسطه اختلاف سرعت مدار است که تمام موارد اجسام دنیای محسوس را تشکیل داده اند .

ولی مادام دزویل باین حرفها گوش نمیداد و فقط يك فكر بود که شش دانك حواس او را مشغول ساخته بود و عاقبة الامر برای اینکه دامن خالی شود پرسید :

۱ — Saint Justin le martyr : — فیلسوف و استدلالیه نویس مسیحی که در

حدود ۱۶۵ میلادی در روم شهید شده است .

۲ — Tertullien : — یکی از علما و مجتهدین کنیسا در قرطاجنه متولد شده

(۲۴۰ — ۱۶۰ میلادی) یکی از اصول نویسندگان و استدلالیه نویسان مسیحیت محسوب است .

۳ — Saint Clément d' Alexandrie : — از مجتهدین و علمای مسیحیان (در

حدود ۲۲۰ میلادی مرده) معلم اوریزون و از استدلالیه نویسان بزرگ قرن سوم میلادی بوده است .

- از چه وقت شما اینجا هستید ؟

فرشته جواب داد :

- من با موریس وارد اینجا شده‌ام .

ژیلبرت سری تکان داد گفت :

- درست ا پس حالا خوب شد .

ولی فرشته با بشاشت وجه آسمانی در دنباله سخنان گفت

- آنچه در عالم دیده میشود عبارت از دوائر و اهلیج و خطوط هندلوی

است و همان قوانینی که مدبر اجرام سماویه است براین ذره غبار هم حاکم است

اگر حرکات اولیه یعنی حرکات غریزی ماده اولیه منظور باشد جسد من روح

است ولی بطوریکه مشاهده مینمائید این روح بواسطه تغییر وزن و نسق عناصر

مفرده خود میتواند بحالت ماده در آید .

فرشته این بگفت و در کرسی بر روی جوراب های مادام دژوبل نشست .

ساعت دیواری زنگ زد .

ژیلبرت قریاد زد :

- ای وای ! ساعت هفت است ! خدایا بشوهرم چه جواب خواهم داد ؟

او خیال میکند که من حالا در چای خانه کوچه « ریولی (۱) » هستم . امشب در

منزل لاوردیس ها باید شام بخوریم . مسیو آرکاد زود بیرون بروید زیرا نباید

لباس پوشم . یک دقیقه هم زیاده براین وقت ندارم .

فرشته در جواب گفت که اطاعت اوامر سرکار مادام دژوبل را از قرائض

میشمارد ولی با این وضع عربانی ممکن نیست خود را آفتابی کند یعنی تواند

بدون لباس خارج شود بعد گفت

- اگر بی لباس بکوچه بروم ملتی را به عادات پوسیده خود در صورتی که هیچوقت بنکر تحقیق اساس این عادات نیفتاده اند علاقه مند است آزردن خواهم ساخت بلی این است یاب و مایه اخلاق و عادات . سابقاً فرشتگانی که چون من عصیان میور زیدند باشکال غریبه مضحکه بمسیحیان ظاهر میشدند یعنی سیاه و شاخ دار و پشم آلود بادمی بسیار دراز و پاهائی متشعب و گاهی با صورت انسانی که در پشت آنها واقع بود جلوه گر میشدند و این سفاهت و بلاهت محض است . . . این فرشتگان باین شکل و هیئت مورد سخریه صاحبان ذوق واقع شده جز پیره زنان و اطفال خردسال کسی از آنها نمیترسید و موفق بانجام هیچ کاری نمیشدند .

مادام دزوبل انصاف داده گفت :

- صحیح است با این شکل نمیتواند بیرون برود .

موریس جامه خواب و کفش های سریائی خود را بطرف رسول آسمانی انداخت از آنجا که این جامه و کفش برای شهر لباس حساب نمیشد ژیلبرت اگیداً بموریس امر کرد که برای خرید لباس بیرون برود . موریس گفت خوب است خود آرکاد نزد دربان رفته از او لباس بطلبد اما ژیلبرت با کمال تشده ویرا از این رأی باطل منصرف نموده گفت که دربانها را در جریان چنان امری وارد نمودن نوعی از بی احتیاطی و جنون است و نهیب زده بموریس خطاب نمود:

- چطور! میخواهی که دربانها هم بدانند که . . .

ژیلبرت با انگشت بفرشته اشاره نموده صحبت را ناتمام گذاشت .

موریس جوان در جستجوی لباس بیرون رفت .

ژیلبرت که دیگر بیش از این نمیتوانست درنگ نماید و هرگاه بیشتر در رفتن

تأخیر مینمود ممکن بود رسوائی حاصل شود چراغ را روشن نموده در مقابل فرشته شروع بلباس پوشیدن کرد و خالی از دغدغه هم لباس میپوشید زیرا زنی بود که میتوانست خود را بمقتضیات موقع و مقام آشنا سازد و البته بخوبی میفهمید که با چنین پیش آمدهای غیرمنتظری که سبب اختلاط زمین و آسمان شده و انقلاب فائق الوصفی ایجاد نموده جائز است که او هم خط نسخ بردقت حیا و عفت بکشد از طرفی هم از عرض اندام خود خجالتی نداشت و بخوبی میدانست که قشنگ و رعنا ساخته شده و اسافل دلکش و زیبایی دارد. از آنجائیکه فرشته بواسطه متانتی که داشت از پوشیدن لباس خواب موریس امتناع ورزیده و بحال عریانی خود باقی بود ژیلبرت در روشنائی چراغها خواهی نخواهی چشمش بچیزهایی افتاد که ویرا در این عقیده « که فرشتگان من جمیع الوجوه بمردان شبیه اند » محکم ساخت و دانست که آنچه حدس زده صحیح و با اساس بوده است این بود که از فرط کنجکاوی دلش میخواست بداند که آیا آنچه را بچشم میبیند حقیقت دارد یا وهم است لذا از پسر او پرسید : نه اینست که فرشتگان هم چون بوزینگانند که برای عشق ورزی بزنان تنها نقصشان نداشتن پول است و س

آرکاد جواب داد :

— صحیح است ژیلبرت فرشتگان میتوانند بردختران زمینی عاشق شوند و صریح کتاب مقدس است که در فصل ششم سفر تکوین میفرماید . « و واقع شد هنگامیکه آدمیان آغاز زیاد شدن بر روی زمین نمودند و از برای ایشان دختران زائیده شدند اینکه فرزندان خدا دختران انسان را دیدند که خوش منظرند پس بجهت خویشتن از هر چه که اختیار کردند زنی گرفتند » .

ناگهان ژیلبرت شروع بنوحه سرائی نمود :

— خدایا چطور لباس را که از عقب بسته میشود دگمه کنم .

موقعیکه موریس ناطاق بر گشت فرشته را دید که بزانو در آمده بند کفش آن زن زانیه را میبندد.

ژیلبرت پوست سردستی و کیفش را از روی میز برداشته گفت :

— چیزی فراموش نکردم ؟ نه . . . شب بخیر مسیو ارکاد شب بخیر

موریس ها ! راستی این روز را در خاطر نگاه خواهم داشت.

ژیلبرت این گفت و چون خواب و خیالی از چشم پنهان شد .

موریس يك بسته لباس گنه جاو فرشته ریخته گفت :

— بگیریید .

موریس از پشت شیشه های دکان سمساری کوچه ئی در روی بساط یکمقدار

لباس کهنه جل مانندی را که با چندین سرنا و اسباب امانه مخلوط بود دید و آن

لباسهای وامانده بیچاره ئی را که بسیاه ملبس بوده و گویا از خجالت خود را کشته

است به نوزده فرانک خریده بود، فرشته با ایت وعظمت طبیعی که داشت آن

لباسها را در بر کرد و چون بر اندام او پوشیده شد گوئیا لطف فوق العاده ئی یافت.

فرشته رو بدر روان شد.

موریس باو گفت :

— باین کار از کار گذشته است بر ما ترك می کنید « از آن میترسم که

روزی بر این بی حزمی خود با کمان تأسف غصه بخورید

فرشته در جواب گفت .

— خدا حافظ موریس گذشته گذشته است و دیگر باید بعقب نگرم.

موریس باهستگی پنج لیره در دست فرشته گذاشته گفت :

خدا حافظ آرکاد

ولی همان دقیقه ئی که فرشته در کار خارج شدن از در بود و جز حرکت

باشه پایش چیزی از او در آستانه دیده نمیشد موریس او را خوانده گفت .
 آرکاد : فراموشم شد پرسم ! من دیگر ملك موكل و
 حافظ ندارم !
 فرشته گفت

— بای موریس صحیح است دیگر ملك حافظ نداری .
 موریس گفت .

— خوب در این صورت من چه خواهم شد؟ ... انسان محتاج بملك حافظ است
 بگو به اینم آیا مشکلات عظیمه پیش نخواهد آمد؟ کسی که فرشته پاسبان نداشته
 باشد در مخاطره نیست ؟
 فرشته در جواب گفت :

— موریس قبل از آنکه جوابی بگویم از شما میپرسم که دلتان میخواهد
 بموجب عقاید شما که وقتی هم عقاید خود من بوده یعنی موافق تعالیم کیسه و
 و مذهب کاتولیک جواب بدهم یا در حسب فلسفه طبیعی .
 موریس گفت .

— من فلسفه طبیعی شما میخندم ، مطابق مذهبی که بان معتقد و امام و
 دام میخواهد در آن زندگی نموده در آن هم نعیرم بمن جواب بده .
 فرشته گفت .

— بسیار خوب موریس عزیزم ! فقدان ملك حافظ ممکن است شما را
 از بعضی تأییدات روحانیه و الطاف آسمانی محروم بگذارد . آنچه در این موضوع
 میگویم عقیده ثابت کیسه است البته شما بی طهیر و مدد کسار و بدون قوت قلب
 و تأیید خواهید ماند در صورتیکه تا بحال ببرکت این چیزها بطریق رجعت راهبر و
 مهتدی بوده اید و یقین است که در آینده کمتر در اجتناب از معاصی قادر خواهید

بود گواهی که تا کنون هم قدرت سیاهی در این موضوع دیده نشده است خلاصه القول درجیه روحانیت خالی از قوت و سرور خواهید بود ، دیگر خدا حافظ موریس چون مادم دزول را به بینید خواهش میکنیم مراهم بیادش بیاورید .

موریس گفت

- دیگر میروید ؟

فرشته جواب داد :

- خدا حافظ .

آرکاد از نظر دور شد و موریس متفکرا نه در کرسی وسیعی فرورفت مدتی سر را بین دو دست گرفته برجای ماند .



(فصل دوازدهم)

فصلی که حاوی سرگذشت فرشته موسوم به «میرار» است و دیده میشود که این فرشته در موقعیکه حامل تأییدات و تسلیت های آسمانی برای محله «شانزلیزه» (۱) پاریس بوده پس از دیدن مغیبه ئی مسماه به «اوشوت» چگونه عاشق و دلباخته او شده است .

آرکاد پس از خروج از اطاق موریس نراه افتاده از کوچه های پرازمه زردفام که اشعه زرد و سفید در آن پیدا بود و نفسهای اسبان چون دود بنظر میرسید و چراغهای اتومبیل ها مانند برق فرار از جلو چشم میگذاشت عبور نمود و درین امواج سیاه پیاده ها که لایتنقطع در حرکت بودند مخلوط جمعیت شده از شمال بحضوب شهر رفت تا بخایان های کم جمعیت ساحل چپ رودخانه «سن» (۲) رسید در نزدیکی دیوارهای قدیمی «پور روالیال» (۳) دکان خوراک بزی کوچکی است که هرشب از بین شیشه های اندوده به بخار نور

۱ — Champs Elysées : — که اصلا از اصطلاحات اساطیری یونان و روم است و مقصود از آن حائی بوده که در آخرت برای ارواح نیکوکاران فائل بوده اند (تتینا هشت سایر ملل) اما محله خایان شانزلیزه و گردشگاه پاریس است که بین طاق نصرت «نوال» و میدان معروف به «کوکورد» است و شاید فشنگترین خیابانهای پاریس باشد.

۲ — La Seine : نام رودخانه ایست که هشتصد کیلو متر طول آن است و در طی مسیر خود از شهر پاریس گذشته بالاخره بین شجر «هاور» و «هون فلور» بندرهای مانش میریزد

۳ — Port — Royal : نام دبر زمانه ئی که تا ۱۷۹۰ میلادی در پاریس دائر بوده بعد موقوف شده است بعضی از قسمت های آن مؤسسه که بانی مانده فعلا مرصحنه فابنکی است و خیابان جاو آن خیابان پورروایال نامیده میشود .

کم رنگی بکوچه میاندازد در آنجا آرکاد با سست کرده داخل تالار این مطعم شد و بوهای چرب و گرمی را که بغایت برای مبتلایان بس و گرسنگی مطبوع است استشمام نمود و چون باطراف نگریست با يك نظر عده‌ئی «نیپیلیست (۱)» روس و هرج و مرج طلبان ایتالیائی و جماعتی از مهاجرین و متامرین و فتنه جویان و یاغیان ممالک مختلفه را در آنجا یافت و نیز پیر مردانی دید که سرهای زیبائی داشتند و گیسوان و ریش چون بر فشان حکم سیل و آبشاری را داشت که از صخره‌ئی منحدر باشد و جوانانی که با صلابت عزوبت و غرور جوانی نگاه‌های غم انگیز و غضبناکی داشتند و با احذاق کم رنگ بر از حلاوت فائقی الوصفی و جناتشان از درد و رنج بسیاری حکایت میکرد .

در گوشه‌ئی دوزن روس را دید که یکی بغایت جمیله و دیگری بی نهایت قبیح المنظر بود ولی هر دو متساویاً نسبت بهیح و جمال بی اعتنا بودند . آرکاد که دنبال گم گشته‌ئی میگشت یعنی در جستجوی فرشتگان بود چون کسی از آنها را در مطعم نیافت در سر میز مرمری که خالی مانده بود تنها نشست فرشتگان در تحت اثر گرسنگی مثل حیوانات زمینی غذا میخورند و خوراکیان بواسطه‌ٔ تاثیر حرارت هاضمه تغییر شکل یافته جزو خمیرهٔ آسمانی آنها میشود چنانکه در تورات مذکور است که ابراهیم سه فرشته را در زیر درختان بلوط

۱ — Nihilise یعنی بیرونی هیلیسم Nihilisme — لغت بی هیلیسم مشتق از کلمه

لاتینی « Nihil » است که معنی آن هیچ و عدم است .

ایما طریقه‌ئی بی هیلیسم که ابتدا در روسیه نشو و نمایامت برانسد که تمام تشکیلات اجتماعی قطعی دنیا را اعم از دیات و سیاست و اصول اجتماعی و مدنی و اخلاق و عادات آنچه هست باید برهم زد و از ریشه بر انداخت و در مقابل طرح تارمئی هم نشان میدهد که پس از بر انداختن تشکیلات فعلیه چه تشبثات ثابته قطعی باید اتخاذ کرد .

معری (۱) مشاهده نموده فی الحال نانهای قدیمی که اندست ساره (۲) خمیر شده بود بایک گوساله تمام و مقداری گره و شیر برای آنان فرستاد و آن فرشتگان از آن تناول نمودند و نیز مذکور است که چون دو فرشته بمنزل لوط وارد شدند لوط (۳) مقداری نان قطیر پخت که آندو ملک خوردند ارکاد از پیش خدمت چرکینی یک قطعه گوشت خشن که حکم چرم را داشت خریده خورد و در بین بیاد ایام خوش بیکاری و استراحت و مطالعات پر که حالا بان پشت پازده است افتاد و متذکر شد که عهده دار چه امر سنگین طاقت رسانی شده چه آتھاب و زحماتی را متحمل گردیده چه مخاطراتی برای خود تهیه دیده است این بود که روحاً افسرده شده قلبش مکز گشت .

تازه غذای مختصر خود را تمام کرده بود که دبد جوان ظاهراً فقیری که بالسه نازکی ملبس بود وارد تالار شده نگاهی بهمه میزها انداخته رو باو آمده نام آندیل او را خوانده و سلام داد این جوان خودش هم فرشته و از ارواح آسمانی بود آرکاد برادر آسمانی خود را همان نامی که سابقاً در آسمان بان نامیده میشد یعنی باسم میرار خوانده جواب گفت

- من بخوبی میدانستم که تو بسراع من خواهی آمد .

ولی میرار که یکی از ملائکه مقربین بود پس از آنکه ترک خدمت حقیتمالی گفته بود دیگر یادش در آسمان از ادهان فراموش شده بود و در زمین خود را شوقیل بله مینامید و برای امرار معاش روزها باطفال خردسال درس

۱ - باب هیجدهم سفر تکوین ۲ - Sarah یا Sara : زن حضرت ابراهیم و مادر اسحق - شرحی که در تورات مذکور است ساره سالماً عقیم بود و کنیز مصری خود هاجر را شوهر داد و از وی اسمعیل بوجود آمد بعدها در ببری آستن شده اسحق را آورد و بر هاجر و فرزندش اسمعیل حسد بورزد و الاخره ابراهیم را مجبور کرد که هاجر و اسمعیل را طرد نماید . ۳ - باب نوزدهم سفر تکوین .

موسیقی میداد و شبها در میخانه های اطراف شهر و یولون میزد .
توفیل گفت .

- آبدیل عزیزم این توفی عجبا بالاخره بار دیگر در این دنیای پرغم و
اندوه باهم مجتمع شدیم . . . واقعاً خوشوقتیم که تورا می پیام ولی دل پردردی
دارم زیرا معاشمان در این دنیا بسیار سخت است .
ارکاد گفت :

- رفیق سرگونی پایان خواهد رسید من نقشه های بزرگی اندیشیده ام
میخواهم تورا هم مسوق ساخته شریک مساعی خود کنم .
آنگاه آرکاد فرشته نگهبان موریس جوان دو قهوه سفارش داده شروع
بکشف اسرار و اظهار نقشه های خود کرد و بتفصیل بیان نمود که بواسطه بودن
در زمین بچه نحو مشغول تحقیقات علمیه می که نادراً ارواح آسمانی پیرامون
آن هستند شده و در علوم لاهوت و مباحث تکوین مخاوقات نغمق و تدبر نموده
منظومات فلکی و فرضیات علمی راجع بماده و عقاید جدیده راجع به تغییر و
گم شدن قوه را تحصیل کرده است . پس از این تفصیل گفت بعد از تحصیل
طبیعت دیدم که تعالیم سید مخدوممان خداوند کاملاً و دائماً متضاد و مخالف با
حقیقت واقع است .

این رب حریص بر تمجید و تسبیح که مدتها معبود من بوده حالا در نظم
حکم یکفر مستبد غنی خرف بی رحمی را دارد . این است که ویرا انکار و سب نموده
در آن آرزو میسوزم که بمخاصمه بانو قیام نمایم نقشه می که طرح نموده ام این است
که عصیان فرشتگان را تجدید کنم خلاصه کلام میام جک و رزوم فتح است .
پس از آن در تعقیب این سخنان گفت .

چیزی که داستان آن مهم است این است که مقدار قوای خود و قوای دشمن

را بدانیم .

و بطریق استعمال پرسید که آیا دشمنان یالدا باوت در زمین بسیار و صاحب قوت اند تئوفیل نگاه متعجبانه ئی به برادر خود انداخت و مثل اینکه حرفهائی که باو گفته شده است نفهمیده باشد در جواب گفت :

هموطن عزیز من دعوت ترا بعنوان اینکه دعوت دوست قدیمی است اجابت کردم ولی نمیدانم چه انتظاری از من داری میترسم کمک تو بکلی از عهده من خارج باشد من سیاست سرم نمیشود و داعیه مصالح بودن ندارم مجعلا من مانند تو روح عاصی حرالفکر انقلاب طلبی نیستم بلکه در اعماق قلب نسبت بخالق خود وفا دارم من هنوز خداوند را اگر چه دیگر خدمتش نمی نمایم ولی پرسشش میکنم و هر وقت بیاد روزی بمانی که خود را با باله ایم پوشیده و با یکدسته از اطفال نور یعنی فرشتگان دیگر چرخنی از نور در حول کرسی مهیمن خداوند تشکیل میدادیم میافتم گریه ام میگیرد عشق و نها همین عشق بگین است که مرا از خدا جدا ساخته و برانم داشت که آسمان را رای خاطر دختری از دختران مردم بدرود بگویم ، بلی چکیم این دختر که در قهوه خانه ها در زمره نوازندگان آواز میخواند صاحب جمال و دارا بود . بعد از این صحت ها هر دو پا خاسته بیرون رفتند آرکاد بهمراهی تئوفیل به در انتهای دیگر شهر در گوشه خیابان « روزه سوار [۱] » و کوچه « ستین کرک (۲) » نزل داشت روان شد درین آنکه از کوچه های خلوت میگذشتند میرا ر آن اشق دلباخته مغنیه سوز و گداز عشق و درد بیدرمان خود را برای آرکاد حکایت کرد .

دو سال از سقوط میرا میگذشت و این قصیه بطور ناگهانی واقع شده بود

۱ — Rochechouart . نام خیابانی از خیابانهای پاریس .

۲ — Rue de Steinkerque . نام یکی از کوچه های پاریس .

میرار یکی از فرشتگان طبقه هشتم سلسله سوم بود و شغلش انزال رحمت بر مؤمنینی بود که هنوز در مملکت قرانسه و مخصوصاً در بین صاحب منصبان عالی قنون برو بحر زیادند .

میرار خود این عبارت نقل میکرد .

- شبی در فصل تابستان برای تقسیم تسلیت و تأیید و افاضه نعمت استقامت در دین و اعطای مرگ مقرون بحسن عاقبت در بین نفوس مختلفه از مؤمنین محله « اتوال [۱] » از آسمان فرود میامدم چشمانم با آنکه بانوار ازلیه معتاد است از دیدن گلهای آتشینی که در شامزلیزه کاشته شده خیره شد چهارچرخ های نزرک که در زیر اشجار در مدخل قهوه خانه ها و مطاعم نصب شده بود نزرک درختان سبز را چنان روشن و درخشان ساخته بود که چون یکبارچه زمرد نظر میاید اکلیل طولانی که چراغهای کوچکی در آن روشن بود و حکم رشته های نورانی مروارید را داشت طارمی دوائری را که در هوای آزاد تریب شده بود احاطه نموده بود و جمعیت زیادی از مردم وزن در حول و بساط موسیقی طرب انگیزی که نغمات آن در هم و برهم بگوش من میرسید جمع شده بودند شب گرمی بود ، الهای من هم در کار خسته شدن بودند لذا در یکی از طرب گاهها فرود آمدم و بطور غیر مرئی در بین مستمعین نشستم لحظهائی پیش نگذشت که زنی روی صحنه ظاهر شد این زن ، لباس کوتاه زر دوزی شدهئی ملبس بود انعکاس انوار چراغهاییکه در جلو صحنه تئاتر بقطار بود و رنگی که صورتش را پوشانیده بود مانع از آن بود که جز رنگاه و تبسمی چیز دیگر از صورتش دیده شود بدن و حرکاتش نرم و شهوت انگیز بود باری شروع بخوانند

۱ - Le quartier de l'Etoile نام یکی از محله های معروف و تئاتر پارس

که خیابان شانزله یکی از خیابانهای آن و چندین خیابان معروف دیگر در آن محله واقعند

ورقصیدن نمود اما چه خواندن و چه رقصیدنی بلی من همیشه دوستدار موسیقی و رقص بوده ام ولی آهنگ جانسوز و حرکات پریدنیج و خم این لعبت طناز مرا بعالم انقلاب زاضطراب غیر معلومی انداخت چندانکه رنگ از رویم پرید خجل شدم مثل این بود که، پرده‌ای جلو چشمم کشیده شده باشد زبان در کام خشک شد و دیگر قادر بر حرکت نبودم.

آنگاه تئوفیل ناگه و آه شرح داد که چگونه گرفتار و دلباخته این زن شده بخاطر او دیگر باسماں عروج نمود و بشکل مردی درآمد به حیات زمینی مأنوس شد زیرا در کتاب است « آنگاه فرزندان خدا دیدند که دختران مردمان خوش منظرند (۱) » .

تئوفیل با آنکه فرشته ساقط شده‌ئی بود و عصمت ذاتی و بصیرت الهی خود را از کف داده بود ولی هنوز هم صفای روحش بحال خود باقی بود القصد پس از تجسد بالبباس کهنه هائی که از ساط کهنه فروش یهودی دزدید خود را ملبس نموده بسراغ معشوقه‌ئی که نامش بوشوت بود و در محله « من مارتر [۲] » مدخل محقری داشت رفته خود را پاهای وی انداخته زبان بر از و نیاز گشود و با عجز و لانه چنین اظهار داشت که او قابل پرستش است لحنش دلرباست و او می‌چون آما عاشق و گرفتار وی است چندانکه برای خاطر او پشت با بیخانواده و وطن خود زده است و نیز به بوشوت گفت که او خود نیز موسیقی دان است و ای مسکین و محتاج دان شب‌است. بوشوت مرحوبی و ساده لوحی و بی‌توائی و عشق او دلش سوخته تاوان داد لباس داد و سونه خود ویرا دوست داشت.

بعد از دوندگیهای طولانی و پر زحمت بالاخره موفق شد که در چند جا

۱ - ناک ششم سفر تکوین .

۲ - Montmartre ، - نام محله‌ای در پاریس .

دروس آواز خواندن بدهد و مختصر پولی جمع کند و بدون اینکه دیناری برای خود نگاهدارد پولی را که جمع مینمود بالتمام بمعتوقه اش میداد از اینوقت دیگر بوشوت مهر و محبت خود را قطع نمود و از اینکه عایدی و در آمد توفیل کم بود وی را تحقیر مینمود و هر دم بی اعتدائی و خستگی و تفر خود را باو آشکار میساخت هزاران سر زش میکرد مسخره ها میسود اسزها میگفت ولی با همه اینها نگاهدارش هم میکرد زیرا با سایرین بدتر از اینها زندگی نموده از طرفی هم بچنگهای خانگی معتاد شده بود بعلاوه زندگی بیرونش از آنجا که زندگی زن و حیات آوازه خوان بود بسیار پر زحمت و خسته کننده و سخت بود اما توفیل در سهم خود مثل شب اول او را دوست میداشت و رنج میکشید .

پس از این صحبتها توفیل برادر آسمانی خود گفت :

- بوشوت زیاد نار میکند اینستکه باین اندازه تک حوصله شده است ولی یقین دارم که باطناً مرا دوست میدارد امیدوارم در آئینه بنوانم بیشتر و بهتر وسائل راحتی او را تهیه نمایم بعد شرح مبسوطی نقل کرد که مشغول ترتیب اوپرتی است که آنرا در یکی از تئاترهای پاریس نمایش دهد و کتابچه آن اوپرت را شاعر جوانی باوداده است و موضوع آن تاریخ « آلین ملکه گولاکوند [۱] » است که از یکی از قصص قرن هیجدهم اقتباس شده است .
آنگاه توفیل گفت :

- تغنیات بسیاری در آن میگجانم من با قلب خود انعام موسیقی میسازم زیرا قلبم سرچشمه حشک نشدنی نغمات دلکش است . بدبختانه امروز فقط

۱ — Aline Reine de Golconde — افسانه‌ای که در ۱۷۶۱ بقلم مارکی

دوغلر فرانسوی نوشته شده و این افسانه موضوع چندین اوپرا شده است از جمله نوالدر

۱۸۰۴ [اوپرایی در آن خصوص نوشته است]

اسالیب عالمانه و اوزان مشکله را دوست دارند ملامتی که بمن میکنند اینست که
 موسیقی بسیار روانست زیاد روشن است آب و تاب لازم بسبب خود نداده‌ام و
 از راه توافق اصوات اترقوی وزیر و ام های واضح به تعنیات خود نمیدهم هی
 میگویند: توافق اصوات ... توافق اصوات ... شکی نیست که اوزان و توافق
 اصوات بجای خود شبان تصدن است ولی درد دلی علاج نمیکند فقط نغمه است که
 ما را بعالم دیگری میبرد و حالی بجالی میکند و چنان میخواند و میسازد که در لبمان
 تبسم پیدا میشود و از چشممان اشک فوران مینماید.
 چون سخن شوقیل نایب جارسید هم خود بخود خندید و هم گریست و دوباره
 بادلسوختگی بسیار گفت.

- من ینبوع نعماتم ولی اشکال در ترتیب و تنظیم انغام موسیقی است !
 آرکاد تومیدانی که مادر پشت جز چنک و سنطور و ارغنون چیز دیگری از آلات

موسیقی نمیشناسیم
 آرکاد اگر چه گوشش سخن او بود ولی حواسش جای دیگر سیر میکرد
 بلی فکرش منوجه نقشه‌هایی بود که سر پای و خودش را مشغول داشته و قلبش
 را مشتعل ساخته بود و از رفیق خود برسید.

- آیا فرشتگان عاصی را میشناسی؟ من شخصاً یک نفر بیشتر نمیشناسم و آن
 برنس ایستار است که چند مکتوب نا هم رد و بدل کرده‌ایم و بمن قول داده که
 مرا هم منزل خود سازد تا آنکه محلی در این شهر برای خود تهیه نماید و گمان
 میکنم که کرایه منزل در پاریس بسیار گران است.

توفیل چندان معرفتی بحال فرشتگان عاصی نداشت و اگر وقتی یکی
 از ارواح ساقطه که قبلاً با او آشنائی داشته‌است بر میخورد از نظر اینکه در دوستی
 با وفا بود فقط دست محبتی با او میفشرد گاهی برنس ایستار را میدید ولی اصولاً

از همه این فرشتگان بد پرهیز میکرد زیرا از خشونت و تندی عقائد و افکار آنها خوشش نمیامد و از مجاورت آنها ملول و افسرده دل میگشت.

آرکاد ناسماجتی که داشت پرسید:

— بنابراین نوع عملیات مرا تصویب نمیکنی.

توفیل گفت.

— رقیق من نه تصدیقت میکنم و نه ملامت من از این افکاری که محرک

تو است هیچ نمیفهمم و گمانم اینست که شایسته هم نباشد که یک نفر موسیقی دان داخل

سیاست شود همان گرفتاری هنر خودش گنایت میکند.

توفیل فن خود را دوست مبداشت و چنان آرزو میداد که روزی موفق

شود ولی از سلیقه تئاتری مردم متاثر بود مثلا میدید که برای بازی کردن

اوپرت خود مجبور است يك يادویاسه نفر همکار بگیرد و آنها بدون اینکه هیچوجه

دستی در ترتیب اوپرت و موسیقی داشته باشند اوپرت را امضاء نموده در قوائد

آن شریک شوند طولی نخواهد کشید که نوشت دیگر بجائی دعوت نخواهد شد

و بیکار خواهد ماند زیرا بعضی اینکه وارد طریقه ای میشود مدیر محل ابتدا

از او میپرسد که چند سهم او را شریک خواهد نمود بعقیده توفیل اینها از جمله

عادات زشت و قبیح است.



فصل سیزدهم

فصلی که در آن سخنان یکی از فرشتگان مقرب یعنی زیبای جمیده که نقشه های عالی خود را ابراز میدارد شنیده میشود و نیز در این فصل دیده خواهد شد که چگونه در جوف دولاچهئی بالهای میرار را گرم زده است.

دو فرشته صحبت کنان بخوابان روزه شوار رسیدند توفیل چون چشمش بدکان آنجو فروشی افتاد که چراغ طلائی رنگش در آن فضای مه آگین کوچه را روشن نموده بود تا گهان ملك مقرب ایتوریل را بخاطر آورد ایتوریل که شکل زن زیبا و فیهری درآمده اطاقی ناانائیه محترمی در محله « بوت [۱] » انتخاب کرده بود هر شب برای قرائت حرائد بایندگان میآمد اغلب اوقات توفیل ویرا در این محل ملاقات میکرد. ایتوریل خود را «زیتا» میامید توفیل هیچوقت کنجکاوئی نکرده بود که عقاید این فرشته مقرب را بفهمد ولی «تا بر آنچه معروف بود «زیتا» را «نیپیلیست» روسی میبایست شمرد عنیده خود توفیل آن بود که زیتاهم چون آرکاد بیدین و انقلابی است.

از حمله چیزهاییکه درباره زیتا شنیده بود این بود که میگفتند دارای دو سل است و دو اصل عامل و معمولی یعنی جبهه انوئیت و رجولیت هر دو نایک تعادل دائمی در وی مجتمع است و بنا بر این زیتا بخودی خود موجود جامع و تمامی بود که لذت کامل و دائمی در خود احساس میکرد ولی در عین این خوشبختی موجود ندهختی بود زیرا از میل و طرب خبری نداشت.

توفیل گفت.

۱ - La Butte - لنت یعنی تپه کوچک مقصود تپه مون مارتر است (یکی از

محله های پاریس).

ز نولی من در این موضوع شك بسیاری دارم و عقیده ام این است که
زیتا زن است و مانند هر جنبنده دنیائی اسر و پابند عشق و محبت است بعلاوه
دروزی در حالیکه علائم دلباختگی نسبت بدهقان تنومندی از او دیده میشده است
ویرا بغفلت گرفته اند .

تثوفیل ارفیق خود پیشنهاد کرد که اگر مایل است او را بزیتا معرفی نماید
دوملك زیتا را در آندكان تنهامشغول روزنامه خواندن یافتند . و چون نزدیک شدند زیتا
چشممان درشت خود را که مثل آن بود که از طلای مذاب برق جستن کند بطرف آنها
بلند کرد دوا برویش مانند دو قوس محکمی بود که در پیشانی « آپولون پیتین (۱) »
دیده میشود بینی قشنگش مستقیم پائین میامد لبانش بهم فشرده شده بتمام صورتش
هیئت عبوس و با ابهتی میداد گیسوان اشقرش با درخشش های تند در زیر کلاه
سیاهی که بدون مواظبت زیاد پرو بال مرغ نرگ شکاری بر آن دوخته شد ،
بود بهم پیچیده شده بود لباسهای تاریکی بدون آنکه توجه بسیاری صرف
قواره و شکل آن شده باشد در بر داشت باری این بود هیئت زیتا که در حالیکه
چانه اش را در کف دست کوچک و طرفی گذاشته در کنار میزی نشسته بود .
آرکاد که قبلا از این رئیس الملائکه توانا اسرار چیزها شنیده بود فوق العاده
بوی احترام کرد و نهایت درجه اطمینان را ابراز داشته بدون معطلی ترقیات
دماغی که در طریق معرفت و حریت فکر برایش حاصل شده شب زنده داری

۱ — Apollon Pythien . — مقصود مجسمه نئی که آپولون را در حالیکه کشته
ازدهائی « Python » است نشان میدهد . اما آپولون خدای غیب گوئی و طب
و شعر و فنون جمیله و گله ها و بر خدای روز و آفتاب است آپولون پسر زویتر رب
الارباب حجاران بزرگ یونان از قبیل فیدیاس سکوپاس ویرا کریتل و عبره هر يك
پشکلی مجسمه ها از آپولون شاهکار های بزرگ باقی گذاشته اند .

هائی که در کتابخانه داسپارویو داشته مطالعات فلسفی که نموده تحصیلاتی که از طبیعت کرده زحماتی را که در راه اطلاع بر متون کتب تفاسیر کشیده و اینک که با کاذب یهوه بر خورده مقدار خشم و تنفریکه برایش پیدا شده اختیار جلای وطنی که بطیب خاطر نموده سکونتگی که در بین مردمان گزیده طرحی که برای ایجاد غصیان در آسمان ریخته همه را منصلاً بیان کرده و گفت برای مخالفت تا این مولای ظالم که با کینه و غضب اطفاء ناپذیری مورد خصومت من است حاضریم به هر امری قیام نمایم و فوق العاده خوشوقتم که بشرف ملاقات مثل شما وجودی مقتدر شدم که قابلیت ارشاد و مساعدت مرا در این اقدام بزرگ دارید.

زینا تبسمی نموده گفت :

- شما هنوز در انقلاب و تحریک دردت کار آرموده و مجرب نیستید .
با وصف این زینا در صداقت و قوت تصمیمی که آرکاد ابراز میداشت شکی نداشت و از جرأت ادبی و جسارت فکر وی تمجید نموده گفت .
- چیزی که نقص بزرگ ملت ما شمرده میشود این است که فکر نیکند ،
فوراً این نکته را بصحت خود افزود :

- ولی حق هم دارند چطور ممکن است در مملکتی که اقلیمش ملایم و زندگی آسان است عقول و افهام ترقی کند و جلالتی بیابد ؟ در صورتیکه در این مملکت فرانسه که احتیاج مستلزم اشخاص هوشمند و فکور است هیچ چیز نادرتر از آدم با فکر نیست .

آرکاد ملك حافظ موريس جواب داد

- با همه اینها مردم علمرا بوجود آورده اند حالاهمه صحبت سراینده که چه تدبیری ناید کرد که اینعام در آسمان نافذ شود سلامت که چون فرشتگان بمواضع حکمت طبیعی و شیمی و عام نجوم و وظائف الاعضاء آشنا شوند و چون

بحث و غور در ماده دنیاها را در دل يك جزء لايتجزی مضمحل نشان دهد و ذره
 ناچیزی را در بین هزاران آفتاب معین و مشخص نماید و برای العین ببینند که خود
 بین این دو لایتهای گم اند و چون بوزن کردن و مقیاس گرفتن اجرام فلکیه و
 تجزیه مواد و حساب مدار آنها قادر شوند یا معتقد خواهند شد که این اجرام عظیمه
 مسخر قوائی هستند که هیچ عقلی قادر بتعریف و تحدید آنها نیست یا خواهند
 گفت که هر یکی از این اجرام واجد قوه و روحی است که خدای محلی و مخصوص
 آن جرم محسوبست و در خواهد یافت که خدایان «الدوران» یا «ید الجوزاء»
 منظومه جبار یا ستاره «الانرق» شعری البعانیه بسیار بزرگتر از بالداباوت هستند
 بعد چون در ایندنیای صغیری که با کمال دایستگی در آن سائند امان نظر نمایند
 و قشر زمین را حاضر کنند مشاهده خواهند نمود که نباتات و حیوانات و سایر اصلیه
 اشتقاق اسان مطیع چه کیفیت نشوء و ارتقاء طئی بوده و خواهند دید که اسان
 در پناه گاههای زیر صخور و در امکنه سواحل بحیرات جز خود خدای دیگری
 نداشته است و قتیکه فرشتگان بنهمنند که بحکم قرأت کلی و عمومی بین نباتات و
 حیوانات و انسانها متوالاً باشکال مختلفه حیات آبی متشکل شده اند و از ساده ترین
 و خشن ترین اشکال شروع نموده بالاخره قشنگترین اطفال آفتاب گردیده اند
 انوقت اذعان خواهید نمود که بالدا باوت حرفه فعاله بکدنای حقیر و صغیری
 که در فضای لایتهای گم است بیش بوده و چون ادعا میکند که سمخ دم خود
 آنها را از عدم بوجود آورده است سخن بر گراوه ما گوید و سریش آنها میخورد
 كذلك چون خود را صفات لایتهای راندی قادر علی الاطلاق وصف میکند
 دروغ میگوید و علاوه بر اینکه دنیاها را خالق نکرده است به عدد دنیاها را میداند
 و نه بقوانین آنها آشناست باری چون فرشتگان همه این رموز و افعال شوند خواهند
 دانست که بالدا باوت هم چون یکی از احاد آنهاست و مسلمست حقیرش شمرده

یوغ استبداد و جباری او را دور خواهند انداخت و در همان دار البواری که
اواز خود پتران را دران انداخته است سرنگونش خواهند ساخت.

زینا در حالیکه دود سیکارش را هوا میداد گفت:

— کاش چنان باشد که تو میکوئی ... ولی باید دانست معارفی را که تو

برای آزاد ساختن آسمانها کافی بشماری هنوز در روی زمین موفق بانهدام
احساسات دینه نشده است در همان ممالکی که این حکمت طبیعی و این شیعی
و این علم قلك و این علم معرفة الارض بدون شده و تعلیم میشود برخلاف عقیده
شما که پنداشته اید این علوم دنیا را نجات خواهد داد هنوز در همان ممالک
دیانت مسیحیه تقریباً تمام سلطه و فرمانمائی خود را دارا است در صورتیکه نفوذ
علوم و معارف مثبتة (۱) بر معتقدات مذهبی مردم تا اینجند ضعیف و محدود است

۱ — *Connaissances Positives* یا *Sciences Positives* : یعنی علمی که
تکیه گهشان تجربه و اختصار و حس است و منظورشان جهة مادی اشیاء و حقیقت و واقعیت
آنهاست نه حکم و تعلیل تجربه و حس بلکه معرفت و منبع و حید حقیقت است آنچه بحس
و اختصار تحقق یبیرد علم مثبت محسوب نیست و نباید مورد قبول واقع شود
این نظریه که با اصطلاح علمی *Positivisme* نامیده میشود از مهم ترین مذاهب فلسفی
قرن نوزدهم میلادی شمار است اعراب مصر *Positivisme* را « المذهب الوصعی »
ترجمه نموده اند . بعضی از فلاسفه از قبیل کانت و مون تسکیو و کوبورسه و خصوصاً سن
سیون کم با پیش مستقیم یا غیر مستقیم این نظریه را داشته اند ولی کسیکه مؤسس این
مذهب شمرده شده است اوگوست کونت *Auguste Comte* ، یاصی دان و فیلسوف فرانسوی
(۱۷۹۸ — ۱۸۵۷) است . بعقیده کونت فلسفه باید مثبت شود یعنی عوض آنکه وقت خود را
در تخیلات و نظریات بیهوده راجع بطبیعت و ماده و علت اولی و علل فاعله و عاویه و امثالها
بگذرانند باید منحصراً هم خود را صرف بحث عالم و حدود کما هوینماید و دنیا را با اصول و
ترتیبی منظم و مثبت تحصیل نمایند .

بطور اختصار تبدلی مهمه این فلسفه (مذهب وضعی) منحصر سه مسئله است

۱ — قانون تطور و تکامل فکری در طرف سه دوره مختلف .

چگونه میتوان احتمال داد که تفوذه بر معتقدات فرشتگان بیشتر و قوی تر باشد
زیرا هیچ چیز ارتقوذ و تأثیر تبلیغ علمی مشکوک تر نیست.

۲- ماهیت معرفت

۳- ترتیب و طبقه بندی علوم مختلفه

۱- قانون تطور فکری در طرف سه دوره مختلف که قانون از منة نلانه نامیده میشود
مهمترین مسائل سه گانه است و محلاً تقریر آن قانون بدین نحو است: که علوم مختلفه بشریه
متدرجاً از سه حالت مختلف گذشته اند به باره آخری علوم بشریه سه عصر مختلف داشته اند:
اول- عصر لاهوتی یا اساطیری و افسانه‌ای: در اعصار قدیمه آنچه را که انسان مشاهده می
نموده منسوب و معلول بقوای غیر سرگئی پنداشته آن قوی را آلهه میخواندند اعم از آنکه معتقد
بتوحید یا تعداد آلهه باشد (بعضی از ملل در قرن حاضر هم علومشان در همین درجه متوقف است)
دوم- عصر نظری با عصر تجلیات: پس از آنکه انسان دید که آنای هست که فییر بدیر نیست
و همیشه بیک و تیره حادث میشود و این مناهی با اراده متعیر است معتقد بوجود صفات خفیه
و خواص مخصوصه و قوانین نظری شد.

سوم- عصر علم و صمی یعنی عصر معارف منته که عصر حاضر است با این معنی که انسان پس از
مشاهده اینده قوانین نظری سر تکز بر اساس مینینی دست اتماس و مدار را تخریب و وحس قرار داد.
۲- مسئله ماهیت معرفت: عقیده آگوست کونت مباحث بدو قسمت مقسم اند

چیزهایی که شناختن آن مدن و چیزهایی که شناختن آن غیر ممکن است:
چیزهایی که شناختن آن ممکن است حوادث ظاهره است و چیزهایی که شناختن آن غیر
ممکن است حوادث باطنیه است موضوع علم باید شیئی واقعی باشد که تحقیق آن بتجره
و حس ممکن شود اما بحث در عقل فاعله و غایبه و حکم و امالها غیر ممکن و منافی علم
است تمام معارف بشریه معارف بسی است و شیئی مععلق و خود ندارد از آنچه گذشته
باید چنان استنتاج نمود که علم منجر سادیت و کمروالجاد میشود زیرا علم روح یا خدا
را انکار نمیکند فقط جاهل بان است و از فهم روح و خدا اظهار عجز مینماید -

۳- مسئله ترتیب و طبقه بندی علوم است آگوست کونت علوم مختلفه را بطریقی

طبقه بندی مینماید بعلاوه هر طبقه از طبقه قبل تعمیم و کلیت قوانینش کمتر و مهمی و پیچیدگی
بیشتر است بعلاوه هر طبقه با طبقه سابقه مربوط و قوام آن بسته بان است.

و محکوم می‌شمارد و البته حق هم دارد زیرا در ایام قدیم کایسیا ترکیبی بود مشتمل بر آنچه که فکر بشر عظیم می‌شمرد بنابر این هم بر ابدان حکومت و فرمانفرمائی داشت و هم بر ارواح و به نیروی شمشیر و آتش وحدت مذهب و اطاعت بمردم تحمیل مینمود امروز از قدرت کایسیا شعبی بیش باقی نمانده و نخبه مردم از وی دوری بسته گردن از اطاعت پدید آورده اند، بلی این است حالت کنونی که علم برای کایسیا ایجاب نموده است.

زینا آن ملك مقرب خوش سیما در جواب گفت :

ممکن است و شاید آنچه گفتی صحیح هم باشد ولی بچه آهستگی با چه بیج و خم ها و ناچه تبدلات گوناگون و درازای چه مرارت ها و چه خون جگر خوردن ها .

زینا تبلیغات علمیه را بکلی بی اثر نمیدانست ولی منتظر آثار فوری و یقینی هم از آن نبود عقیده او اساس مطلب تنویر افکار فرشتگان نبود بلکه مقصود اصلی تحریر و نجات آنها بود و بس و چنان مینداشت که نفوذ پیدا کردن در فرشتگان هر که و هر چه باشند ممکن نیست مگر آنکه عواطف و اهواء آنها تهییج شود و منافع آنها سخن گفته شود و میگفت :

در تحت نظر تفتیش محکمه انگلیسیون بوده است و در او آخر عمر کور و نابینا شده است. معروفست که چون در محکمه با او گفتند که یا باید منکر این عقیده شود (که زمین بدور خود می‌چرخد) یا او را در آتش خواهد سوخت گالیله علنا عقیده خود را انکار کرد ولی آهسته آهسته این عارت ابطال بانی را بر زبان راند *Eppur si muove* که معنی آن اینست « ولی معدنک می‌چرخد »

۲ — Alphonse Aulard — یکی از سائید و مورخین فرانسوی که کتبی در تاریخ انقلاب فرانسه نوشته است (۱۸۴۹ — ۱۹۰۶ م) .

۱ — Sentoues — بر حسب افسانه های اساطیر یونان نوعی از عولان که نیمه ادبی سار و نیمه اسب بوده اند .

چیزی که کمال تاثیر را خواهد داشت و باید از آن راه وارد قضیه شد اینست که فرشتگان گفته شود که چون جبار مستبد را واژگون سازند غرق درمفاخر خواهند شد و بعد از آنکه از قید برهند سعادت‌مند و خوشبخت خواهند گردید از این راه ممکنست نتیجه‌ئی بدست آورد من در سهم خود با کمال قوی در آن میکوشم. مسلمست این اقدام امر سهل و آسانی نیست زیرا ملکوت آسمان بکنوع حکومت مطلقه مستبده عسکری است و چیزی که در آن یافت نمیشود احساسات عامه و عقیده عمومی است باوصف همه اینها از نشر و پیشرفت افکاری در آسمان مأیوس نیستم بدون آنکه بخوام خود ستانی نموده باشم میگویم که احدی بهتر از من طبقات مختلفه جامعه فرشتگان آگاه نیست

آنگاه زینا سبگارا بر زمین انداخته لمحہ ئی بشکر فرورفت و درین آنگاه بانگ کرات عاج از روی میزهای بیلبارد بگوش میرسید ورثه فنجانها و گفتگوی آهسته بازی کنندگان که هر يك دفعات برد خود را اعلان میکرد شنیده میشد و از هر طرف جواب يك اهنگ پیشخدمت ها سفارشهای مشاریان مسموع می گشت زینا شروع باحصائیه ارواح آسمانی نموده گشت.

بملائکه انوار قاهره و فضائل و مظاهر قدرت که طبقه اعیان کوچک آسمان را تشکیل میدهند نباید چندان اعتماد کرد زیرا محتاج تآمن نیست خود شما بخوبی میدانید که این طبقات متوسط تاچه پایه خود پسند و دلی وی غیرت و فرومایه اند اما طبقات اشراف و وزراء و سرتیب ها یعنی حمله عرش و کروبیان و ملائکه ساروفین آنها را خوب میشناسید که مانع پیشرفت هیچ امری نیستند و سد هیچ جریان حساب نمیشوند بلکه هر طرف باد باشد چهار شاخ میزند چون ماقوت بگیریم آنها هم همراه خود خواهیم داشت زیرا طبقه فعال مایشاء و مستبد اگر چه باسانی بسقوط و سرنگون شدن تن در نمیدهند ولی بمحض اینکه

از کار یافتند تمام قوای آنها بر علیه خودشان اعمال میشود. البته یکی از اقدامات مستحسنه بکار انداختن عساکر است قشون هر قدر وفادار باشد با يك تبليغ انقلابی ماهرانه قطعاً تغییر خواهد نمود وای ای آرکاد بدان که بزرگترین وقوی ترین کوشش ما باید متوجه فرشتگان طراز تو باشد یعنی ملائکه موکلین که برای حفظ مردم با این کثرت در زمین ساکن اند این طبقه فرشتگان در آخرین درجات صوف ملائکه واقعند واکثری از آنها از سر نوشت خود ناراضی و کم یابیش بافکار این قرن سرشارند.

از بقیه صحبت زینا چنان استنباط میشود که تا کنون با فرشتگان موکل محله مون مارتر و کلیساکور (۱) و فی دو کالور (۲) توافق نظری پیدا نموده و در آرزوی تسخیر آسمان طرح يك جمعیه توریگی که مرکب از فرشتگان زمین باشد ریخته است

و نیز زینا گفت .

برای احصای این مقصود فرانسه را محل سکای خود اختیار کرده ام نه از این جهت که آنقدر ابله باشم که خیال کنم در مملکت جمهوری آزاد تر خواهم بود نادریک مملکت سلطنتی برعکس در دنیا مملکتی نیست که حریت فردی کمتر از فرانسه در آن محترم شمرده شود وای ملت فرانسه در موضوع دین لائالی است و بدینجهت در هیچ جا این اندازه راحت نخواهم بود

زینا از آرکاد طلبید که مساعی خود را شریک مساعی او نماید در واقعاً در دم در دکان صفحه آهن باغریبوی دکار فریود آمدن و بستن در دکان بود و میخواستند از یکدیگر جدا شوند زینا بارکاد گفت

۱ - Clignancourt - -- یکی از محلات پاریس (ناحیه هجدهم شهر)

۲ - Filles du Calvaire - نام یکی از محلات پاریس .

— قبل از هر کاری لازمست که شما با « لکتر » باغبان آشنا شوید من روزی شمارا بخانه دهاتی او خواهم برد.

توفیل که در تمام طول این محاورات خوابیده بود از آرکاد خوااهش کرد که بمنزل او رفته سیکاری بکشد. منزل توفیل در همان نزدیکی در زاویه کوچه ستین کرک که رو بخایبان جلو آمده بود واقع بود و چنان فکر میکرد که چون ریفش ارکاد بوشوت را بید از او خوشش خواهد آمد.

پس طبقه بالا رفتند بوشوت هنوز بمنزل برگشته بود يك قوطی ماهی ساردین روی پیانو باز بود و جورابهای سرخی از کرسیها آویخته بود توفیل رفیق خود گفت .

— منزل محقری است اما قشک و راحت است

و چون از پنجره تیکه در آن شب زرد قام پر از روشنائی باز بود نگاه کرد گفت .

از اینجا کلیسای « ساگره کور (۱) » دیده میشود.

توفیل در حالیکه دستش روی شانه آرکاد بود چندین بار تکرار کرد

— بسیار خوشوقتم که ترامی بیم

بعد رفیق قدیمی مفاخر خود را روندهلیز مطبخ کشاید شمعدان را گوشه‌ئی گذاشته کلیدی از حیب بیرون آورده دو لایحه‌ئی را باز کرد و پرده ئی را بلند نموده دو مال سفید بزرگ بوی نشان داده گفت .

— می بینی اینهارا نگاه داشته ام گاه گاه هنگامیکه تنها باشم میام اینهارا تماشا کنم از تماشای اینها خوشم میاید

بعد چشمان خود را که سرخ شده بود مالیده خشک کرد.
 پس از چند لحظه سکوت حزن آوری شمعدان را نزدیک آن قوادم بلند
 برده دید که بالا در بعضی نقاط پوسیده شده کړك آن ریخته است.
 این بود که بطور زمزمه گفت:

— این بالا در کار پوسیده شدن است،
 آرکاد گفت .

— باید روی آنها قدری قلفل پاشید.

تئو ویل آهی کشیده گفت :

— پاشیده ام قلفل کافور چندین رقم نمک همه چیز پاشیده ام ولی هیچ

چیز اثر نمیکند .



(فصل چهاردهم)

فصلی که نشان میدهد چگونه یکی از کرو بیان برای سعادت عالم انسانیت میکوشد این فصل بوضعی که از قوه بیان خارج است و تا کنون شنیده نشده است شرح کرامت نبی لیکلی خاتمه می یابد .

آرکاد اولین تجسد و آدم شدنشرا در منزل فرشته نبی موسوم به ایستار که احکم کوخ محقری را داشت و در کوچه تنک و تاریک و مازارین (۱) در حواری دارالعلوم کپه فرانسه واقع بود بروز آورد ، ایستار که انتظار او را میبرد قرعهای شکسته و دیگهای ترکیده و خرده ریزه های چند شیشه و نقایای چند کوزه را که عبارت از تمام اثاث الیت او بود بکنار دیوار ریخته بستر کهنه نبی روی کف اطاق گسترانیده نحت خواب سفری با فراش کاهیرا برای مهمان خود نگاهداشت . ارواح آسمانی از نقطه نظر سلسله و طبقه نبی که بان متعلقند و هم برحسب طبیعت مخصوصی که هر یک دارند و حیات و هیئتشان با یکدیگر مختلف است راست است که همه آنها قشک و زیبایند ولی این قشکی باقسام و انواع مختلفه است تمام فرشتگان گردیهای ملایم و لطیف و گودالهای خندان و قشک بدن اطفال را ندارند که مثل صدف متلائلا باشند و بسا درخشش های گلگون بدرخشند همه آنها جوانی ابدی و لطف و زیبائی مبهم و اسرار آمیزی که صفت یونانی در اوان دوره انحطاط فنون جمیله در بهترین مرمرها نمایش داده و چندین بار نمایش مسیحی آنها را نمونه و سر مشق قرار داده صور غم انگیز و پوشیده شده نقاب کشیده اند افاضه شده است اجتماعی از فرشتگان هستند که موی انبوهی در چانه دارند و اعضایشان دارای عضلات

عدی قوی است که تصور میشود یکدسته مارزیر پوستشان بهم پیچیده شده اند
 بعضی عدیم الاجنحه اند بعضی دو یا چهار یا شش بال دارند و نیز فرشتگانی
 ستند که فقط عبارت از یک سلسله بالندوبس . چندین فرشته که دو عظمت
 قام شهرت و کمتر از سایرین هم نیستند مثل «ساتور (۱)» های افسانه غولان عظیم
 شمرده میشوند حتی بعضی در حکم عرابه های جاندار و یا چرخهای آتشین هستند،
 ایستار متعلق به عالی ترین سلسله فرشتگان و جزو صنف کرویدان بود بایمعی
 که تنها صنفی که بالاتر از هم فطاران کروی او شمرده میشد صنف ساروقین بودند
 ایستار مثل سایر فرشتگان این صنف قبلا در آسمان بشکل نره گاو بالدار
 بوده که سرشیه ناسان ریش دار و شاخ داری داشته و در کمرش دلائم و
 و امارات کثرت نسل دیده میشده است در عظمت جنبه و زیادی قوت سر هر
 حیوان زمینی سبقت داشته و چون بر پا میخاسته و عقاب آسانال میگسترانیده است
 شصت ملاحظه که مقرب را در زیر سایه خود مستنقل میداشته است بلی و صم و
 حالت ایستار در وطن آسمانی خود بدین منوال بوده که از فرط قدرت و بسیاری
 ملاحظه میدرخشیده است دیگر آنکه ایستار قلبا شجاع و روحا خیرخواه بوده است
 در سوابق ایام از آنجا که مولای آسمانی را خوب و قابل ستایش میشمرده و
 رادوست میداشته و با کمال وفا خدمتگذاری میکرد است ولی در عین حال که
 حاجب آستائه خداوند بوده دائما در تضرع تنبیه و مجازات فرشتگان عاصی
 و ملعون ساختن «حوا (۲)» تفکر مینموده است فکر ایستار آهسته و عیبی

۱ — Centaures در حسانافسه های اساطیر یونان نوعی از غولان که نیمه آدمی سارونگ

است بوده اند .

۲ — چنانکه در آیه ۱۶ باسبیم سفر تکوین مذکور است حوا با عوای ماراز شجره

منهیه خورد و خوراید خداوند پوئی نه بین نموده گشت آله حمل ترا بسیار اقرون گردانم بال

بود بالأخره پس از مرور قرون طولانی چون یقین حاصل کرد که بالذات بااوت در ضمن آفرینش دنیا درد و مرگ بوجود آورده است دیگر دست از پرستش او برداشت و از خدمتش پسا واپس کشید و عشقی که داشت مبدل بکینه شد تجلیش بشکل تحقیر در آمده مشافهه اشمنزاز خاطر خود را بوی اظهار داشته بزمین فرار کرد .

در زمین اگر چه بشکل بشر در آمده و بهیكل فرزندان آدم جلوه گر شده بود ولی هنوز نشانه هائی از طبیعت و فطرت اولیه اش در وی مشاهده میشد چشمانش درشت و در بالای پیشانی تقریبا در رستنگاه موی سر واقع شده بود بینی اش منحنی لبانش ضخیم و محاط بریش سیاهی که بشکل حلقات روی سینه اش فرود میامد همه این نشانه ها شکل کروی بیان قبة العهد « یهوه (۱) » را که گاوهای « نینوا (۲) » نهایت شباهت را بان دارند بخاطر میاورد در زمین هم بهمان اسم آسمانی خود یعنی ایستار نامیده میشد و اگر چه از بلهوسی منزّه بود و از قیود خرافات اجتماعی رسته بود ولی بحکم صداقت و صحنی که در تمام اعمال داشت هنوز هم آثار ایت مقامی که بحکم ولادت در سلسله ارواح آسمانی داشت از او ناز بود و در ممالکت فرانسه لقب کروی بی خود را بعنوان معادلی مبدل ساخته خود را شاهزاده ایستار میامید ، از آنجا که هجرت گزیده و بین مردم مسکن اختیار نموده بود شفقت و دلسوزی بسیاری نسبت بانها در خود

۱ - قبة العهد یا قبة الشهادة اشاره باب ۲۵ سفر خروج که بموجب آن خداوند موسی خطاب نموده دستور داد که تاوت عهدی برص و طول و شکل معین بسازد و تحت رحمتی بسازد و کروی بیایی ارجلا درست کند و آنها را در آن تحت نصب کند الح .

۲ - Ninive : اشاره بحصه گاوانی که اخیرا در خرابیهای شهر بنوا (پایتخت آسور) در نهر سارگون و غیره کشف شده است .

احساس میکرد و در عین حالیکه انتظار آزاد ساختن آسمانها را میرد فکر سعادت و نجات جهان تازه انسانیت را هم در کلهٔ خود میپرورانید و بی صبرانه انتظار میرد که هر چه زودتر ممکن شود دنبای پوسیدهٔ قدیمی از میان برود و روی بقایا و خاکسترهای آن با نواهای دلکش عود و چنگ عالم پر نور شادمانی و عشق بذا شود. ایستار عالم شیمی دان بود و نزد تاجر کوتاه بار فروشی اجیر شده بود سیار بقناعت زندگی میکرد و باجرائد آزادی خواهان افراطی همدستی مینمود در مجامع عمومی نطق میکرد و بجرم ضدیت با چنگ و تشکیلات عسکری محکوم بچندین ماه حبس شده بود

باری ایستار با کمال صمیمیت برادر خود آرکاد را پذیرفت و از اینکه با حزب جنایت قطع روابط نموده تمجیدش کرد و باو خرد داد که قریب پنجاه نفر از ابناء ملکوت یعنی ترشتگان اخیراً از آسمان ساقط شده فعلاً در نزدیکی محلهٔ « وال دگراس (۱) » مستعمرهٔئی تشکیل داده اند که دارای بهترین روح و مرام است

بعد خندیده گفت .

— فرشته روی پاریس میبارد روزی نیست که یکی از اعظم صاحب مقام قصر مقدس ملکوت بر زمین نیفتد طولی نخواهد کشید که برای سلطان سماوات غیر از کون برهنه های بی سرو پای حظائر مرغانش کسی باقی نخواهد ماند که وزیر و مستحفظ نماید

این اخبار مسرة برای آرکاد حکم لالای خوبی را داشت این بود که با یکدنیا شادمانی و امیدواری خوابید

۱ — Val de — Crace — نام محلهٔئی در پاریس از محلات ناحیه پنجم که در بعضی جاها معروف

نغذای در آن محله واقف است .

هنگام سحر که از خواب برخاست پرنس ایستار را دید که روی گوردها و قرع و انبیق‌ها و کرات پر از هوا سر فرود آورده مشغول کار کردن است بلی پرنس ایستار در راه سعادت عالم بشریت کوشش میکند .

هر روز صبح که آرکاد از خواب بیدار میشود پرنس ایستار را با انجام وظیفه شفقت و عشق خود مشغول می‌یافت یا میدید که چمپاتمه زده سر را بین دودست گرفته به آهستگی بعضی قضایای شیمیائی را ناخود زمرمه میکند گاهی ایستار چون ستون تاریک ابری راست ایستاده سر و نازوان و تمام نصف تنه را از پجیره نزدیک سقف بیرون می‌آورد که دیک چدی را در پشت نام نگذارد زیرا می‌ترسید که منزلش تفتیش شود این مسئله تفتیش دائماً او را مضطرب الحال داشت و بی‌وسه خود را در محل مخاطره میدید ایستار از مشاهده مصائب و انداختن‌های این دنیا که تبعید گاهش شمرده میشد رحم و شفقتی بیکران حاصل نموده بود شهرت و وجاهتی هم که پیدا کرده بود مزید برعات شده تحریکش مینمود از طرفی هم از قضائیل ذاتی که داشت سر مست شده بود محملاً همه این عوامل سبب شده بود که از آنچه موضوع اصلی سقوط او ترمین بوده یعنی آزادی فرشتگان صرف نظر کند و خود را رسول ناجی عالم بشریت بشمارد آرکاد برخلاف او تنها فکرش این بود که بلکه باواند فاتحانه باسمان تسخیر شده برگردد و از آنکه پرنس ایستار وطن خود را فراموش کرده بسیار ملامتش میکرد . پرنس ایستار ناخنده خشم و ساده‌ئی اقرار میکرد که فرشتگان را نوع شر ترحیح نمیدهد .

و در جواب اعتراض برادر خود آرکاد میگفت :

- اگر من حد و جهد میکنم که فرانسه و اروپا را بحرکت و جنبش بیاورم ای‌جهت است که می‌بیم روز فتح و فیروزی انقلاب اجتماعی نزدیک شده است

معلوم است که انسان دلس میخواهد در این زمین مستعد و شختم زده شده نشه
 یثشانده ملت فزانسه که دورۀ ملوک الطوائفی را سیر نموده بسلاطنت مطلقه رسید
 و بعد سلاطنت مطلقه را از میان برده بفرمانفرمائی يك عده سرمایه دارتن در داده اما
 حالا باسانی میتواند از زیر بار فرمانفرمائی مالی و سرمايه هم شاهه خالی نموده به
 حکومتی یعنی بحکومت انقلاب برسد .
 آرهاد میگفت :

اعتقاد باینکه بغته تغییرات بزرگ در نظام اجتماعی اروپا پیدا شود بکلی
 اشتباه است این جامعه کهن سال هنوز از حیث قوت و توانائی جوان است
 وسائل دفاعیه جمعیه وحشت انگیز است . برعکس کارگران و طبقات رنجبر دیری
 نیست که با هزاران زحمت و خون حگر شروع تشکیل جمعیهائی برای مدافعه
 از حقوق خود نموده اند و در میدان تنازع جز ضعف و سرگردانی سودی نبرده اند
 اما در وطن آسمانی ما اوضاع و احوال نکلی شکل دیگری است و آن این است
 که ظاهراً و صورۀ اوضاع و کیفیات آن ممتنع است ولن یتبدل بنظر میاید در
 صورتیکه در معنی و نفس الامر همه چیز آن بحدی مندرس و پوسیده است که
 با جزئی تکانی میتوان این نارا که هزاران قرن دستی ترکیب آن زده نشده
 است سرنگون و واژگون ساخت زیرا وضع اداره آسمان کهنه تشکیلات عسکریش
 قدیمی دوائر مالیه اش مندرس و عتیق مجملا همه اداراتش پوسیده تر و کرم
 خورده تر از دوائر حکومت مستبده روسیه و امثال آن است .

مختصر کلام آرکاد نازنین با کمال اصرار از ایستار خواهش میکرد که ابتدا بکمک برادران
 آسمانی خودشان یعنی فرشتگان که در ماورای ابرهای لطیف با آنهاه بوالهوائی
 و باب و جامهای شراب خوش گوار بهشتی از مردم رنج دیده این زمین حریف
 بدبخت تر اند بشتابد زیرا لااقل مردم زمین میفهمند عدالت چه چیز است

تصور آن را میکنند در صورتیکه فرشتگان در بحبوحه جور و ظلم راضی و شادمانند. در پایان کلام پرنس ایستار را ارشاد و تحریص میگرد که بر تحریر پادشاه نور یعنی شیطان و رتقای او که بصاعقه سوخته شده بودند قیام نماید و آنها را بعبود و مفاخر اولیه شان برگرداند.

ایستار اندک اندک سخنان آرکاد را قبول نموده وعده میداد که خلوت و فریبندگی کلام خود و اسرار و رموز عالیه مواد محرقه و قابل اشجار علم شیعی را بر خدمت انقلاب آسمان وقف نماید، همیشه وعده میداد:

— فردا.

و چون فردا میشد همان تبلیغات ضد جنک را که بان معتاد شده بود در « ایسی لمولیسو (۱) » تعقیب میکرد ولی چه میتوان کرد ایسیار مانند « تیتان پرومته [۲] » ابناء بشر را دوست میداشت.

اما آرکاد که یانند جمیع حوائجی بود که بنی آدم گرفتار آست چون وسایل کافیه برای ارضای خواهشهای نفسانی خود نداشت لذا ایستار او را بمطبعه ئی که در کوچه « وژیزار [۳] » واقع بود و با نایب رئیس آن محل آشنائی داشت داخل نموده طولی نکشید که آرکاد در بر تو هوش آسمانی بحروف طبع آشنا شده در مدت قابلینی حروفچین بسیار قابلی شد.

تمام روز در آن کارخانه پرهیاهو سرپا ایستاده مصفح حروف چینی را

۱ — Issy — Les — Moulineaux — ام مجلی است در ایالت سن در نزدیکهای شهر پاریس.

۲ — Titan Prométhée : - پرومته در اوست یونانی یعنی پیش بین. یکی از خدایان است - پرومته چون دید که در همه مخلوقات زمین هیچیک قوه فهم و درک و استفاده از قوای طبیعت را ندارند انسان را از لای زمین ساخت و برای اینکه مصنوع خود را دوست میداشت و میخواست تسخیلی در کارهایش فراهم نماید آتش را از آسمان در دیده بوی بخشید (اساطیر یونان).

۳ — Rue de Vaugirard - نام کوچه ایست در پاریس که شاید طولانی ترین کوچه باشد.

بدست چپ گرفته بانهایت سرعت علائم کوچک سری مطابق نسخه‌ئی که بگیره
موصول بود از صندوق حروف بیرون می‌آورد در آخر روز دستهای خود را شسته
در دکان شراب فروشی شام می‌خورد و در ضمن صرف طعام روی سنک مرمر می‌زان
مطعم روزنامه را باز نموده می‌خواند .

از آنجائیکه آرکاد از موجودات قابل رؤیت شده بود دیگر نمیتوانست بکتابخانه
داسپاریو داخل شود و عطش فوق العاده‌ئی را که نعلم داشت در آن سرچشمه
تمام شدنی فرونشاند لذا برای مطالعه شبها بکتابخانه سنت ژنویو (۱) که
در روی کوه معروف معارف واقع بود میرفت ولی کندی که در آنجا میدید چندان
نادرنی بود و اکثر مجلدات آن کتابخانه چرکین و پرازدخواستی مضحکه و بسیاری از
صفحات آنها کیده شده بود

آرکاد چون زبان را میدید منقلب میشد و باادام دژول می‌افتاد مخصوصاً
چگونگی درخشش زبان صاف و پرا سجویکه در روی اسنر زولیده دیده بود
بخاطر می‌آورد . اگرچه آرداد خوش سیما و زیبا بود ولی چون فقیر بود و
لباس کار در داشت کسی دوستش نمیداشت و خاطر خواهش نمیشد اغلب نزد
زیتا میرفت و باین خوشدل بود که روزهای یکشنبه باهاتق او در کوچه های
خاک الودی که در طول خندقهای علفزار قلاام اطراف شهر واقع شده گردشی
سعاید و در ضمن آنکه در حوال و حوش میخانه های خارج شهر و باعهای سنی
کاری والاچیق ها راه میرفتند نقشه های سهار بزرگی که تا آنوقت مطلقاً در
روی زمین مورد بحث نبوده مطرح نموده در آن مقاوضه میکرد و دوگانه‌ئی واقع

۱ - Sainte Gèneviève - کتابخانه نیکه در قریه سعید سنت ژنویو و مدرسه سوربون و کواز دو فرانس
و پانتئون و مدرسه حقوق پاریس واقع است - باهاتی مذکور بر روی تله واقع است کدر
قدیم کوه سنت ژنویو نامیده میشده است .

نبوده مطرح نموده در آن مفاوضه میکردند و گاهی هم واقع میشد که در آن
گردشهای اطراف شهر دستجات شهر فرنگ نمایش ده بر میخوردند و صدای
سختان آنها که سموات را تهدید و تخویف مینمودند با موسیقی آن دستجات که اسبان
چولی میرقصانیدند هم آواز میشد.
غالب اوقات زیبا میگفت:

— ایستار صادق القول و شرافتمند است ولی شخص معصوم ساده
لوحی است .

باحسن ظنی که دارد مردم و اشیاء را نیک بشمارد میخواند دیای کهنه را خراب
کند باین اطمینان که هرح و مرج ناشی از آن خرابی خود بخود ایجاد نظام
و حسن تربیت خواهد کرد. اما تو ارکاد تو در حسن عقیده و اعتماد بعلوم مبالغه
مینمائی و چنان مینداری که مردم و فرشتگان قوه ادراک دارند و میتوانند چیز
نفهمد در صورتیکه آدمیان و فرشتگان برای احساس خلق شده اند و پس بدانکه
هرگاه عقل آنها اعتماد شود هیچ نتیجهئی حاصل نخواهد شد گوش عقل مردمان و
فرشتگان گراست فقط بمناقم وهوی وهوس آنها باید حرف زده شود.

گاهی ارکاد و ایستار و زیبا و سه با چهار نفر دیگر از فرشتگان هم عهد و هم
قسم در منزل محقر توفیل ده مجتمع میشدند و نوشوت برای آنهاچای درست
میکرد نوشوت بدون اینکه بداند آنها از جمله فرشتگان عاصی هستند بحکم یکوع
نعمتی از آنها متفر بود و در نتیجه تربیت مسیحی که اگر چه چندان کامل هم نبوده
ز آنها میترسید فقط از برنس ایستار خوشش میامد و او را قطرة نیک نفس و دارای
نزایای طبعی، میشمرد براس ایستار هم بطوری خود را خودمانی میدانست که
بمکت راسوراخ میکرد گرسی هارا می شکست و برای نوشتن بعضی یادداشتها

از گوشه‌های اوراق موسیقی توفیل قطعاتی میکند و آنها را در جیب‌های خود که همیشه بمقداری کتابچه و شیشه انباشته بود می‌گذاشت. توفیل از اینکه نسخه ابرن «آلین ماکه گول کوند» خود را پاره شده میدید غصه می‌خورد. دیگر از عادات پرنس ایستار این بود که همیشه انواع و اقسام آلات و ادوات مکانیکی و مواد شیمیایی و خرده ریزهای آهن یا قطعات فلزات مختلفه و چندین قسم گرد و مایع بدبویه توفیل می‌سپرد توفیل به با احتیاط لازم آنها را در دو لایچه‌ئی که بالهایش را در آن گذاشته بود می‌گذاشت و این می‌خزن دائماً سبب وحشت و اضطراب خاطر او بود.

فرشتگان نابین در عهد چون در موقع رسالت‌های مقدسه خود عموماً ترفیق قدیمی

شان آرکاد بر می‌خورند غضب و بیرحمی مخصوصی بوی ابراز میداشند و با شکلی اظهار غم‌خوری و دلسوزی میکردند که بمراتب از آن غضب ظالمانه تر بود و آرکاد همه این تحقیرها را با کمال دل آزرده‌گی تحمل مینمود.

گاهی از فرشتگان عاصی که پرنس ایستار او نشانی داده بود دیدن میکرد و آن

جماعت عادة با کمال گشاده رویی از وی پذیرائی میکردند ولی بمحض اینکه از قایح و نسخیر آسمان سخنی بزبان می‌آورد آثار حیرت و کراهت در روحیات آنها ظاهر میشد آرکاد می‌فهمید که مایل هستند بکار و سرگرمی و عاداتشان لطمه‌ئی وارد شود خطای نظر و تنگی فکر آنها سبب تعجب او می‌گشت از طرف دیگر حسد و رقابتی که بعضی نسبت ببعضی دیگر ابراز میداشند کاملاً وی را مأیوس می‌ساخت و از اینکه بتواند آنها را بایکدیگر متفق نموده توحید مساعی ایجاد کند نومید میشد.

مخصوصاً از اینکه ببیند مهاجرت و سرگونی از وطن تا چه اندازه سبب افسردگی خاطر

و فساد و مشاعر است بکلی محزون و معموم شده حرأت و جسارتش کم میشد.

شبی بمحاصبت آنکه نزد زیتا اظهار خستگی و افسرده دلی نمود آن فرشت

نیک صورت باو گفت :

یا الله برویم دیدن بکتر زیرا بکتر برای برطرف کردن حزن و خستگی اسرار مخصوصی دارد .

زینا آرکاد را با خود بجزنگلهای « مون موراسی (۱) » برد و در آنجا در آستانه خانه محقر سفیدی که در جوار بستایی واقع بود ایستاد . فصل زمستان باغ را ویران ساخته و تنها چیزی که از دور در اعماق تاریکی میدرخشید شیشه های گلخانه ها و سرپوشهای بلورین ترکیده ئی بود که بر روی خربوزه ها گذاشته بودند .

بکتر در مرروی زائرین گشوده بعد از ساکت کردن عو و ساک لزگی که با سبایی استان باو محول بود آنها را با طاق زیر زمینی که با آب آهک سفید شده و توسط بخاری چینی گرم میشد راهنمایی کرد . مهداری بیاز و حیوانات در کف طاقچه ئی ریخته شده در روی آنها بی لکی که گویا مپپای نوسیدن لبان نوازنده بود ندیوار تکیه داشت . در روی میز گردی که از چوب گردو ساخته شده بود طرف سگی برای توبون و ایک چپق نایک شیشه شراب و چند فیجان دیده میشد . باغبان هر یکی از مهمانان خود را بر کرسی حصیری نشاندند خود بیاز نزدیک آن میز بر سه پایه ئی نشست .

دکتر پیر مردی بود قوی هیکل با موئی سفید و انوه که راست روی سرش ایستاده بود پیمتایی داشت دارای بست و بلندی ها ده باشی اطمس صورتی سرخ و ریشی دوشاخه ساک زرك با سبان باغ هم در پای او افتاده یوزة سیاه و کوتاهش را روی دو پنجه گذاشته چشمهاری است باغبان حمام شرابی مهمانان داد و پس از آنکه همه نوشیدند و صحت هائی کردند زینا رو به بکتر

نموده گفت :

« خواهش میکنم قدری برای ما نی بنوازید زیرا رفیقی را که همراه آورده‌ام مسرور و شادمان خواهید ساخت .

پیر مرد فی الحال این خواهش را اجابت نموده اولاً شبن را که از قرط خشوات تصور میشد خود باغبان آنرا ساخته است بلبان خود نزدیک نموده شروع بنواختن نغمات لطیفه ئی کرد ، شروع پیش درآمد آواز عبارت از جمل عجیب و غریبی بود ، نواختن نغمات لطیفه ئی برداخت که بازگشت و تکرار آن مثل الماس و مرواریدی که روی مخمل بدرخشد جلوه میکرد چون انگشتان ماهری در کار بود و دم جان بخشی در آن نی روستائی میدمید صدای آن حکم صدای نی لبك نقره ئی را داشت اصوات بسیار بلند و حادی از آن بگوش نمیرسید بلکه اهنگ آن دائماً مساوی و صاف بود شنونده گمان میکرد که در آن واحد نوای هزار دسان و تغنیات الهات شوقی (موزها ۱) بالله تمام طبیعت و زاری جمیع نوع بشر بگوشش میرسد نائی پیر مرد مانند آن بود که در طی نغمات دلکش پراز لطف و شجاعت در کار افشای منویات خود باشد و افکار و نوایای خود را مثل خطیب فصیحی مرتب نموده پروراند بلی اهنگ نوازنده از عشق خوف و مجادلات بهوده خنده فاحشه روشنی آرام و ملایم عقل خندک فکر که بنوک زرین خود غولان کینه و جهل و خرافات را هدف قرار دهد

۱ - Muses . — دختران ژوپتر در الاریاب . مورها . خواهر قشنگ و زیبایه ولی هر یک دارای نوعی از صباحت و جهانند و هر یک را نوع یکی از هنر مستطرهاست و آن که بن عبارتند از : تاریخ ، موسیقی ، کمدی ، تراژدی ، رقص ، مریه و شکوی ، عزل سرائی ، ستاره شناسی ، فصاحت و حماسه موزها اراعاون و اصهار آبولون خدای هنر مستطرهاست و مفرشان کوه پارناس است و اینکه به موز خواهر یکدیگرند اشاره لطمعی است قرآنی که شعب مختلفه هنر مستطرها با یکدیگر دارند (اساطیر یونان) .

حکایت میکرد و نیز شادمانی و درد را بیان مینمود شادمانی و در دیکه تواماً
بر زمین مستولیند و هم از میل و طلب که خالق و پدیدارنده دنیاها است
حکایت مینمود .

تمام انشب اهنك دنواز نی لبك نكتر شوندهگان را از پرده هستی بدر
داشت ستاره صبح تازه در افق رنگ پریده در کار جلوه و ظهور بود زینا برای
در نفل گرفتن زانوان دودست خود را بهم متصل نموده بود ارکاد پیشانی
را در دست گرفته بادهای نیم ناز بر جای خود قرار داشت و هر دو بدون
حرکت چون دو جسم بی جان سراپا گوش بودند قبره‌ئی که در صحرای شن زار
آن حول و حوش پیدار شده بود چنان مجذوب این اهنك دلکش شد که
بسرعت پورا پریده پس از آنکه چند لحظه در آسمان مکث نمود ناگهان خود
را به بستان نوازنده انداخت کجشک‌های مجاور احواف کهنه دیوارها را
ترك نموده دسته دسته در کنار بجره‌ئی که اصوات بدیعه از آن فوران داشت
نشسته و مینمودند که طلب و رغبتشان به آواز نی بیشتر است تا به جو وسایر
دانه‌ها . غرابی که گویا اولین ناری بود که از جلال خارج شده بود بالهای
لاجوردی خود را بر درخت آبنالوی بی ناری گسترانید ، موش سیاه بزرگی
که از آب چرب مجاری منجلاب‌ها نکای خیسیده شده بود در نزدیکی منفذ
سر کعب نشسته علامت تعجب و انده‌اش با زوان کوتاه و انگشتان نازک خود
را بلند میکرد در حالیکه موش بیانی که از ساکنین آن بستان محسوب میشد
نزدیک او بود . گره نر اهلی که از اجداد وحشی خود پوستی خاکستری رنگ
و دمی حلقه مانند و پرو بالی قوی نصیرات داشت و از جرأت و تکبر بر خود میساید
از نازدان یائین آمده در نیم باز را با پوره ناز نموده با آهستگی بسیار به سانی
نزدیک شده با کمال وقار نشسته دو گوش خود را که در جنگهای شبانه باره باره

شده بود تیزنموده گریبه ماده سفید رنگ بقال هم بدنبال اوآمده آن فضای مرتعش
آغشته باصوات را بوئید وبعد پشت خودرا مقوس نموده دو چشم آبی رنگ را
برهم گذاشته مثل اینکه مجنوب وازخود رفته باشد گوش فراداد.

موشان خاکگی از زیر تخته کف اطاق بیرون بسته بدون آنکه خونی
ازدندان وچنگال گریگان داشته باشد بهیئت اجتماع اطراف آنها را گرفته بی
حرکت ایستادند ودمتان گدگون خودرا بنحو پرلذتی برسینه گذاشتند.

عنکبوت هائی که از دامهای خود دور بودند با پنجه های لرزان افواج
مسحور خود را در سقف جمع نمودند. سوسمار خاکستری رنگ کوچکی تا
نزدیک آستانه خزیده مثل آنکه مفتون شده باشد نقش زمین شد شب پره اطاق
هم بیک ناخن خودرا آویخته ودرحالیکه ازخواب شتوی خود نیم بیدار شده بود به
آهنگ ان نی لبك بدیع میرقصید.



فصل پانزدهم

فصلی که در آن میبینیم که موریس جوان حتی در اغوش محبوبه هم بر فقدان مالک یاسبان خود تأسف میخورد و نیز در اینفصل دیده میشود که چگونه پاتویل کشیش تصور عصیان دوباره فرشتگان را گزافه و کلام فارغ بشمارد.

پانزده روز از ظهور فرشته در اطاق کوچک میگذرد و این اولین مرتبه است که ژیلبرت زودتر از موریس حاضر شده و بروی سبقت جسته است اما موریس مکدر و محزون است ژیلبرت هم غمگین و اندوهناک بنظر میرسد طبیعت آغاز یک اهنگی و یک نواختی غم اوری نموده نگاههایی که با ملایمت معاوضه مینمایند لایتنقطع بزاونه یس دولاچه اینه دار و بنجره یعنی همان نقطه ئی که شکل رنگ پریده ارکاد ظاهر شده بود و حالاً جز کتان ای رنگ و کاغذهای دیوارچیزی دیده نمیشد لر میگذشت.

مادام دزویل بدون اینکه اسم فرشته را بزبان آورد (احتیاج بذکر نام نبود) از موریس پرسید:

— دیگر او را ندیده ئی؟

موریس اهسته و آرام و با کمال حزن و اندوه سر را از راست بچپ و از چپ راست چرخانید.

مادام دزویل دوباره گفت:

— معلوم میشود سیار افسوس او را میخوری ولی راستی که بسیار ترا نرسانید وی ادیش قوی العاده تکات داد.

موریس بدون اینکه آثار کینه ورنجشی از وجانش ظاهر باشد گفت:

— راست است که بی ادب بود.

ژیلبرت درحالیکه نیمه عریان در وسط بستر نشسته چانه را روی زانوان گذاشته و دستان را روی ساقها بهم متصل کرده بود با یکدنیا کنجکاوی نگاهی بخاطر خواه خود نموده گفت .

...ها موریس دیگر از آنها بودن با من هیچ تغییر حالی برایت پیدا نمیشود؟
... فرشته‌ئی باید داشته باشی که الهامت کند ، وای بحالت در این سن که تو داری ! ...

موریس مثل اینکه چیزی نشنیده باشد بامتانت پرسید:

- ژیلبرت ایا تو حضور ملك موكل خودت را احساس میکنی؟

ژیلبرت خواب داد :

- من ؟ ابتدا ، من هیچوقت فکر ... خودم را کرده ام و معدلك من

دین دارم و چندین دلیل دیندار هستم اولاً آنهائیکه دین ندارند مانند حیواناتند دیگر آنکه بدون دین ممکن نیست انسان شرافتمند باشد این غیر ممکن است

موریس درحالیکه چشم بخطوط بنفش لباس خواب بی گد خود انداخته بود گفت

- بلی صحیح است تا انسان فرشته حافظ خود را دارد فکرش را نمیکند همینکه

او را گم میکند احساس تنهائی و بیکی مینماید.

ژیلبرت گفت

- بنابراین بر فقدان این تأسف میخوری ...

موریس :

- باین معنی که ...

ژیلبرت :

- بلی ! بلی ! تأسف میخوری ... اما عزیزم فقدان ملك حافظی چون

اینکه تو داشتی چندان اهمیتی ندارد. اوه! خیر ارکاد تو اقدر ترفی نبود
 امروز معهود موقعیکه توبجستجوی لباس کهنه ئی برای اورفته بودی مدتی دکمه
 کردن لباس مرا طول داد و هیچ دلش نمیخواست تمام کند و بخوبی احساس
 کردم که دستش مرا باری اعتماد زیادی باو نداشته باش.

موریس سبککاری آتش زده فکر میکرد قدری از مسابقه شش روزه دو
 چرخه سواران که در میدان دوچرخه سواری زمستانی واقع شده و از حوزه
 هوایمائی جمعیه انومبلی بروکسل (۱) گفتگو کردار ولی این صحبت ها
 چنگی بدل نمیزد و مایه تفریح خاطر نبود این بود که بکار معاشقه پرداختند
 زیرا سرگرمی آسانی بود و موفق هم شدند که باندازه کفایت سرگرم آن شوند
 ولی در همان موقعیکه ژیلبرت میبایستی بیشتر هیئت همکاری و احساسات بین انسانی
 نشان بدهد بایک رجفه شیرمنظری فریاد زد:

- ای خدا! موریس این چه بی شعوری بود که بمن گفتی ملك یاسیان
 من مرا می بیند بتصور درنمیاید که این فکر تاچه اندازه اسباب رحمت من است.
 موریس باوضع مشوشی و بالجن خشنی معشوقه اش امر نمود که بهتر
 حواس خود را جمع داشته باشد بعد ژیلبرت گفت که او پیرو مبادی و اصولی
 است که بموجب ان ممکن نیست این تصور را تصدیق کند که فرشتگان در محفل
 لذت بین زن و مرد حاضر و مشارک باشد تنها مل و فکر موریس این بود که
 دوباره آرکاد را بیند و از اینکه در موقع جدائی اثر او را گم کرده است بسیار خود
 را ملامت میکرد شب و روز در این اندیشه بود که ناچه و سایی ممکن خواهد شد
 دوباره ارکاد را بیابد

از آنجائیکه راهی پیدا نمیکرد بر سبیل اتفاق در ستون اعلان های کوچک

موريس با اصرار هرچه تمامتر خواب داد که ابتدا اسپر اضغاث و احلام
نبوده خواب ندیده و خیال نداشت است بلکه با دو چشم و بادو گوش فرشته موکل
خود را دیده و شنیده است و برسدیل تاکید گفت :

- سرکار کشیش خانمی هم که در آنساعت نرذمن بود و ذکر نامش لزومی
ندارد نیز ویرا دیده و سخن او را شنیده است باضافه همان خانم انگشتان فرشته
را احساس کرده که . . که غرق در زیر . . . خلاصه نلام خانم بخوبی
انگشتان او را احساس کرده است که . . . قول نفرمائید و ابتدا تردید
نداشته باشید که پیدا شدن و ظهور این فرشته امری است راست و واقعی و
یقینی ملکی بود نور حوان و بسیار تشنگ ، پوست براقش در تاریکی مثل آن
بود که مانور شیر مانندی پوشیده شده باشد با آهنگ صاف و شیرینی تنگه میکرد .
کشیش به تندی و خشونت کلام او را قطع نموده گفت .

پسرکم تنها همین برای اثبات اینکه شما خواب دیده اید کافی است زیرا
متفق علیه تمام علمای « طبایع شیاطین (۱) » است که فرشتگان بد آواز را
هنجاری دارند که مانند صرصر قفل زنگ گرفته است بر فرض آنکه بنوایدصورة
خود را زیبا جلوه دهند هیچوقت موفق تقلید صوت صاف و دلکش فرشتگان
خوب نخواهند شد این حقیقتی است که شهود بسیار بان گواهی داده اند و از
مسامیات است .

موريس گفت :

- اما آقای کشیش من او را برأی العین دیده ام که عربان در کرسی در
روی يك جفت جوراب سیاه نشسته است . دیگر بیش از این چه میبایست بشما
بگویم . از این تاکید ابتدا تغییری در حال پاتویل کشیش حاصل نشده گفت :

- پسر دوبره هم میگویم این مسئله مربوط بحالت غم انگیز روحی شما است که مولد این توهمات شوم شده اینها اضغاث و احلام روح شخصی است که شدیداً معذب است شاید بتوانم ظروف و موجباتی را که سبب اضلال فکر متزلزل شما شده تشخیص بدهم در این زمستان شما یکروز با حال کج خلقی باتفاق مسیو ساریت و عمویتان گائتان دیدن این کلیسا آمدید و معبد فرشتگان را که در آنموقع مشغول مرمت آن بودند شما کردید چنانکه در آنموقع میگذام معانی نیست ارباب فنون مستظرفه را بقوانین صنعت مسیحی مقید ساخت و بسیار مشکل است که آنها را وادار باحترام محتوات کتب مقدسه و تفاسیر مفسرین متبحر ساخت .

مسیو اوژن دلاکروا نخواسته است فکر مضطرب و پریشان خود را باصول دیانت و کتاب و سنت مطیع نماید و هاشیهائی که کرده با کاه خود آزدانه و مطابق تصور شخصی بعمل آورده است این است که تصاویر این معبد موحش و زنده جلوه کرد بعبارت اوضح همه تصاویرش عبارت است از ترکیب های وحشت اور و تندی که علاوه بر اینکه نارواح ناظرین ملقی صلح و سکون و استراحت خاطر و فراغ بال است برعکس یکدوع انقلاب و خوف و خشیتی القا میکند فرشتگانی که ملاحظه میشود همه وحوه غصیناکی دارند و وجانشان مکدر و خشن است و چنان بنظر میرسد که گویا شیطان و اتباعش در اندیشه تجدید عصیان هستند بلی پسر ایصورت و تعانیل است که در افکار شما که بواسطه انواع و اقسام فسق و فجور ضعیف و فاسد شده آثار شومی ایجاد نموده مایه اضطراب خاطر شده است .

موریس دیگر فریاد آمده گفت .

- اوه ! چنین نیست ، آقای کشیش چنین نیست ، به ! نه ! خیال نکند

که من از دیدن نقاشیهای اوژن دلاکروا مضطرب شده باشم حتی من نگاه هم
بنا نکرده ام من نه از فنون مستظرفه چیزی می فهمم و نه توجیهی بان دارم.

- پسر عزیزم حرف مرا قبول کن و آنچه میگویم بپذیر ما حاصل مقال
این است که آنچه گفتم خواب و خیال است و ذرهئی مقرون بصحبت و حقیقت
نیست و هیچ گاه ملك موکل شما ظاهر نشده است .

اما موريس که شهادت حواس را فوق العاده مهم می شمرد و محسوس
نهایت اطمینان را داشت گفت .

- سرکار کشیش من بچشمان خویش فرشته ام را دیده ام که بند کفش
خانمی را گره زده تنبان شخصی را که خود کشی کرده بود پوشید
موريس درحالیکه از فرط خلق تنگی نه قیرکف خیابان پامیکوید آسمان زمین
تمام طبیعت بروج کلیسا سن سولیس دیوارهای مدرسه برك مذهبی سقاخانه
چهار کشیش مبال عمومی خیابان اطاق ایستگاه کالسکه ها و اتوموبیلهای موقوف
عرابه ها و اتوموبیلهای عمومی درحقیق عارین سکا گجشك ها زن گل فروش
میدان و گلهایش همه را شهادت می طلبد .

کشیش که عجله داشت زودتر مداحته را ختم کند گفت

- پسرم همه اینها اشتباه و خطا و وهم است شما مسیحی هستید مانند يك
نفر مسیحی فکر کنید . مسیحی نباید فریب ظواهر جمععی را بخورد ایمان
و عقیده مانع از این است که مؤمن فریفته عجائب و غرائب شود زود باوری
را باید بلا مذهب ها و حرالفکر ها واگذار نمود زیرا چیز بدی نیست که
توان بخوراك آنها داد ولی مسیحی مؤمن سلاحی مسلح است که نیروی آن
همه این اوهام شیطانی را خرق مینماید و آن صلاح خارق اوهام علامت
صلیب است . باری موريس دل قوی دار شما فاقد فرشته حافظ خود نیستند

بلکه ملك موكل يوسته باسبان شما است ووظیفه شما این است که قسمی سلوک نمائید که شغل پاسداری او را بسیار مشکل و پرزحمت نسازید دیگر شمارا بخدا میسپارم موریس هوا هم در کار تغییر کردن است زیرا در شست بایم احساسی درد سوز ناکی میکم .

مسیو پاتویل کشیش کتاب ادعیه و فرائض کلیسایی خود را زیر بغل گذاشته با ابهتی نه از مقام محترم کشیشی و فضیلت مایه حاکی بود می نگید و می رفت .

در همان روز آرکاد و زیئا در حالیکه بدیواره ئی که دور پلکان بوست واقع است تکیه نموده بودند دود ها و مه هائی را که در آسمان آنشهر عظیم متصاعد بود نگاه میکردید
آرکاد گفت :

- آیا عقل میتواند بهمه اوجاع و اتعابی که در يك شهر بزوك منطوی است بی برد " اعتقاد من ان است که اگر مردی میتواندست انرا در نظر خود مجسم سازد بحدی از ان تصور اشمسزاز و کراهت حاصل مینمرد که چون صاعقه خورده ئی بر زمین می افتاد .

زیئا جواب داد -

معذلك هر جنبنده ئی در این جهنم عاشق زندگی است و این سرعظیمی است! باهمه بدبختی ها تا وجود دارند بی نهایت از عدم هر اسانند و نمیتوانند عدم را نسبتی برای آلام خود بدانند و نیستی رادوای درد ورنج شمارند حتی تصور استراحت هم در عدم نمینمایند و جنونشان سبب شده است که از عدم هم میترسند این است که عدم را با شباح و موجودات خیالی مسکون نموده اند . و اعجاب این سردرها این ناقوس هالین گنبدها این قبه های جرس ها که سر بار میسایند و بهر يك صلیب درخشانی

نصیحت تماشا کنید... مردم عقل فعالی را که حیاتی بانها داده که از مروت بدتر و مرگی داده که از حیات مردم نحس تر است پرستش و ستایش مینمایند زیرا مدتی در فکر بود و الاخره بسخن آمده گفت:

آرکاد لازم است امری را بشما اقرار نمایم و آن این است که تصور نکنید که میل عدالت اقرب به عدلی یا حب قانون حکیمانه نری من را که ایلتوریل هستم بزمن ساقط نموده است خیر چنین نبوده است بلکه حرص ذوق بدسائس و مکائد عشق به ثروت و مفاخر صلح و آرامش آسمان را بر من غیر قابل تحمل نموده در آتش این آرزو میسوختم که نسل پر هیجان بنی ادم مخلوط شوم این بود که بر زمین آمدم و بواسطه دانستن فنون و اسراری که تقریباً در همه فرشتگان مجهول است جسدی اختیار کردم که بمیل خود میتوانستم سن جنس انرا تغییر و تبدیل دهم و این سبب شد که بانواع و اقسام ثروت های هنذفت و شگفت اور آشنا شدم صد بار دو بین زعمای عصر و پادشاهان طسلا و فرمان فرمایان اقوام برتب عالیه نائل گشتیم . آرکاد اسمی معروف و مشهوری را که داشته ام بشما اظهار نخواهم کرد فقط بداید که ببرکت علوم و فنون و قدرت و ثروت و جمال در تمام ملک دنیا فرمانفرمائی و کامروائی کرده ام و اخیراً چند سالی بیش نیست که در فرانسه بعنوان یک نفر اجنسی عالی مقام مسافرت میکردم شبی در بین آنکه در جنگل مون مورانسی می گشتم بانك نی ایکی که از غم های آسمانی حکایت میکرد بگوشم رسید صوت صاف و دردناك این بی لبك جگرم را کیاب کرد و روحم را گذاخت تا انساعت صوتی نابین دلکشی بگوشم بر رسیده بود فی الحال با چشمانی نمناك و خنجرهئی پراز آه و ناله نزدیک شدم و در کنار الاچیقی پیر مردی را دیدم که شبیه به «فولی (۱)» شسته و درونی روستائی میدمد این شیخس نکه بود که من

۱ - Faune : نامی است که اصاطیر رومیان قدیم بنیمه خدایان صحرای و کوهستان و زارع

فصل شانزدهم

فصلی که در آن میرای غیب گو و زفرین و آمده شوم یکی بعد از دیگری به عرض نمایش می‌آیند و نیز بر مثال وحشت ناک مسبو ساریت این فکر اورسید که چون ژوپیتر (۱) اراده کند کسی را معدوم و نابود نماید اول او را از عقل بری می‌سازد مجسم و مصور میشود.

موریس پس از آنکه نتوانست سبب تنویر عقاید مذهبی یکتقر عالم روحانی مشهور بفضیلت روشن فکری شود و از راه‌های معمول از یاققن فرشته خود مأیوس شد بخیال علوم تنجیم و سحر افتاد و تصمیم گرفت که بازن غیب گوئی در آن موضوع مشاوره نماید و البته زنی که در این فن به‌مهارت کامل معروف بود مادام دتب بود اما موریس که در موقع رنجهای اولین معاشقه‌اش سئوالاتی از مادام دتب نموده بود بحدی این زن حکیمانه و عاقلانه جواب داده بود که دیگر موریس اطمینانی بعلوم سحری او نداشت این بود که بافاضات زنی دیگر مسماة بعامادام میرا که در خواب راه میرفت و حرف میزد و بسیار محل توجه مردم بود توسل جست .
مثلهای متعددی از ذکاء و وضوح فوق‌العاده غیب‌گوئی‌های این عالمة الغیب برای موریس نقل می‌کردند و گفته بودند که می‌بایست چیزی را که آنشخص موضوع جستجو ناخود داشته یا لمس کرده است بعامادام میرا ارائه داد تا آن شیئی ملموس جانب نگاههای خارق‌العاده او شود.

۲ - Jupiter . — اسم لاتینی رب‌الارباب است و اسم یونانی آن Zeus است — ژوپیتر در اساطیر یونان و روم پدر و مولای همه خدایان و ارباب اواع است که بریدر خود ساتورن شوریده پس از فائق آمدن عالم را بین خود و برادران خود قسمت نموده از آن جمله حکومت بر نهار راه ببطون و بر ماقرمائی بر عوالم جهنم را به یلو تون سیرده و زمین و آسمان را بر ای خود نگاه داشته است .

موريس در جستجوی آن افتاد که بهیند فرشته نجس اش بعد از تجسد و آدم شدن چه چیزها بر او لمس کرده است و بیخاطر آورد که در حال عریانی بهشتی که داشته در گرسی بزرگی روی جورابه‌های سیاه مادام دزوبل نشسته است بعلاوه این خانم را در رخت پوشیدن کمک نموده است این بود که یکی از این طلسمات را که برای زن غیب گو لازم بود از ژیلبرت درخواست نمود. ژیلبرت به پیدا کردن هیچیک از آن اشیاء قادر نبود مگر آنکه خود او یکی از این طلسمات شمرده شود زیرا فرشته بموضع بسیار محرمانه خانم موضعی که بسیار لغزنده تر از آنست که آنچه را در آن بعمل آمده بتوان اثبات نمود دست زده بود، اگرچه قبلا هم موريس باین قضیه مستحضر شده بود ولی ایندفعه چون اقرار صریح ژیلبرت را شنید بعدی بر اشفت و بر فرشته خود غضبناک شد که با سامی پلیدترین حیوانات او را موسوم ساخت و قسم یاد کرد که چون او را در دست رس خود بیابد لگدی بدرمقه‌اش بزند ولی طولی نکشید که تمام غیظ و غضبش متوجه مادام دزوبل شده او را خاطی شمرده چنان اندیشید که وقاحت هائی را که حالا بروز میدهد خود مشوق بوده است و در حال غضبی که داشت ژیلبرت را بتمام اسامی معروف در علم حیوان شناسی یاد نموده به بی عقنی و فساد اخلاق و صفش کرد و آنش محبتی که نسبت به ارکاد در قلب داشت بیش از پیش زبانه کشیدن گرفت و احساس مینمود که دوستیش از هر وقت گرم‌تر و خالص‌تر است چندانکه بزبانو درآمده با بازوان گشوده با آه و فغان و اشك و زاری فرشته خود را میطلبید.

وقتی در بیدار خوابی های شبانه چنان بفکر موريس رسید که کتبی که قبل از آدم شدن فرشته بدست او ورق زده شده است از جمله طلسماتی است که جستجو مینماید این بود که یکروز صبح بکتابخانه رفته بمسبو ساریت که در زیر نظرات مجسمه الکساندر داسپارویو مشغول طبقه بندی کتب بود سلامی نموده

دید که آن پیرمرد با آنکه رنگ پریدگی مختصری در سیمایش دیده میشد تبسم است بالجهت که دیگر دست غیر مرئی کتابهای سپرده با او را زیور و نمیکرد و همه چیز کتابخانه بجای خود و مقرون بحسن انتظام بود بلی مسیو ساریت خوشوقت بود ولی روز بروز قوایش بتحلیل میرفت و دیگر جز شرح خفیف و ضعیفی چیزی از او باقی نمانده بود با وجود این تسلیت یافته و مطمئن الخاطر بود. چه خوش گفته اند که :

پس از سپری شدن دوره بدبختی انسان در بحبوحه سعادت و خوشوقتی میمیرد. بالجمله مورس گفت :

- مسیو ساریت البته بخاطر دارید که یکوقت کتاب کهنه های شما هر شب زیور و شده اینطرف و آنطرف برده میشد متفرق میگردید بر زمین میافتاد لوله میشد پراکنده میگشت حتی تا رودخانه کوچه « پالاتین (۱) » راه میافتاد واقعاً ایام غریبی بود! خوب مسیو ساریت کتابهایی را که بیشتر از همه زیور و شده بودند بمن نشان بدهید.

این صحبت بطوری مسیو ساریت را دچار بهت و اندوه نمود که هیچ ملفت نبود چه جواب بدهد و برای اینکه درست بفهمد مورس سه مرتبه کلام خود را تکرار نمود بالاخره پیرمرد کتابدار يك جلد تلمود قدس شریفی بسیار کهنه ای را که غالباً داستان غیر مرئی بان زده شده بود نشان داد كذلك يك نسخه انجیل غیر معتبری یعنی يك نسخه مبهم و مشکوکی که عبارت از بیست صفحه پاپیروس (۲) بود و در قرن سوم میلادی نوشته شده مکرر از قفسه محل خود

(۱) — RuePalatine — نام کوچه ای از کوچه های ناحیه ششم پاریس.

(۲) — Papyrus — قسم نباتی شبه نی که از دو تا چهار ذرع ارتفاع آن است و در قدیم مقدار زیاد در سواحل رودخانه نیل میروئیده و اکنون هم در جزیره سیسیل دیده میشود مصریان قدیم از آن روغن سرد و صمغ چندین قسم کاشد میساخته اند.

بیرون آورده شده بود مکاتیب گاساندی هم بسیار ورق زده شده بود .
بعد ساریت گفت :

اما کتابی که بدون شك مورد توجه مخصوص زائران عجیب بوده و برهما
کتاب ترجیح داشته يك جلد او کزس کوچک جلد ندرخی است که علامت فلیپ
دواندوم رئیس دیر فرانسه بران مقوش است و یاد داشته ای - نفلتم و خط کولتر
که بطوریکه همه میدانند در ایام جوانی با جمعیه اخصای معتبد (۱) زقت و آمد
داشت بان حاشیه شده است بای این قاری مهیب غریب که آبمه خون بدل
من کرده است هیچوقت از این لوکرس غفلت نداشت بعد از اخری این کتاب را کلب
بالین خود قرار داده بود و باید انصاف داد که صاحب ذوق بود زیرا واقعا
این کتاب جوهره فریده است . اما افسوس که این دیو لکه مرکبی ایشنا
۱۳۷ کتاب ریخته که معحو ان از قوه هر شیمی دان ماهری خارج است
مسیو ساریت بعد از این شرح اہ عمیقی کشید و چون دید که بسیار و بوی
جوان لوکرس گرابها را میطلبند بسیار متاسف شد و بیشتر تاسفش از این بود
که چرا تا ان پایه در باره ان کتاب سخن رانده است و شروع بعد آورده
نموده گفت کتاب فقط فعلا نزد صحاف است و ممکن نیست خواهش او اجاب
شود ولی موریس ناو فهمانید که این معادیر دست بردار نیست و با کمال سماجا
بتالار معروف به تالار فلاسفه و کرات رفته روی کرسی نشسته گرفت
منتظرم .

مسیو ساریت چاپ دیگری از چاپ های ان کتاب را پیشنهاد نموده بود

(۱) — Templiers : اعضاء جمعیه Temple - تامپل که در قرن ۱۲ میلادی در پارس

ساخته شده قسم دیری بوده که پست وینا گاه بسیاری از مقرونین و مقصرین بوده است
بالآخره در ایام شورش فرانسه از میان رفته است .

چاپهائی هست که متنأ صحیح تر و بنا بر این برای تحصیل انفع است لذا صحبت چاپ
های بمبروف و لوکرس باربو لوکرس کوستلیه با از همه بهتر ترجمه فرانسوی
آن را پیش آورده گفت که برای نسخه فرانسوی لوکرس ممکن است بین ترجمه
بارون دکوتور که شاید قدری کهنه است و ترجمه لاگراشو مجموعه نیزار
و پانکوک و دو نسخه بسیار قشک یکی نظم و دیگری اثر که هر دو از مسیو
پونژرویل (۱) عضو اکادمی فرانسه است یکی را انتخاب نمود .
مورس بالعن متکراه ئی گفت .

- من محتاج بترجمه نیستم . لوکرس رئیس دیروانوم را بمن بدهید .
مسیو ساریت لاعلاج باهستگی رو به قفسه ئی که این گنج گرابها در آن
حای داشت رفته دسته کلید را که در دست لرزانش بهم میخورد نزدیک گنجه
برد ولی فوراً کلیدها را از گنجه دور نموده بمورس پیشنهاد کرد که بهتر از
همه نسخ لوکرس متداولی مجموعه دگاریه (۲) است .
و با تبسم دلرنائی گفت :

- این نسخه کوچک و قابل حمل و نقل است .
ولی از سکوتی که در جواب این پیشنهاد مشاهده نمود فهمید که هر قسم
مقاومتی بهبوده و بلائمر است لذا آرامی کتاب را از قفسه بیرون آورده پس از
یقین باینکه ذره ئی غبار در روی رومیزی نباشد بادیستی لرزان سرا رود بیبره
الکساندر داسپاروبو گذاشت .

مورس شروع بورقی زدن کتاب نموده تا بصفحه ۱۳۷ رسید ولکه مرکبی

۱ - Pongerville : - مؤسسه فرانسوی و مترجم سیاری از آثار قدما زبان فرانسه

(۱۷۹۲-۱۸۲۰)

۲ - Garnier نام کتابفروشی در پاریس .

بتفش که به بزرگی نخودی بود مشاهده نمود.

باباساریت که چشم از لولورس برنمیداشت گفت :

— اما این است لکه مرکبی که این غولان غیر مرئی بر این کتاب گذاشته اند ...

مورس پرسید :

— چطور مسیوساریت مگر چند نفر آورده اند که میگوئی غولان ؟

ساریت جواب داد :

— میدانم ، اما من در این فکرم که آیا این لکه را که مانند لکه مرکبی که

«پول لوی کوریه [۱]» روی کتاب خطی «لورانس [۲] گذاشته و حکم حجت و

سند ادبی را پیدا کرده بود حق دارم پاک کنم

هنوز این حرفها از دهان پیر مرد تماماً خارج نشده بود که زنك اخبار در

ورود صدا کرد و هیاهوی بسیاری از تالار مجاور بلند شد ساریت بهوای بانك

دویده بمترس (رفیقه) بانا گیناردون یعنی زفیرین عیجوزه برخورد و دید که

موهای ژولیده او که حکم اشیاء افاعی را داشت راست روی سرش ایستاده و

از فرط غضب صورتش مشتعل شده است و در حالیکه سینه اش در جدر و مدهیجان

است و شکم پشم الودش مثل انکه در تحت تأثیر طوفانی باشد بالا آمده در کار است

که از بسیاری درد و غضب خفه شود و در این همه این نوحه ها و ندبه ها و آهها و

فریادها و هزاران صوت دیگر که از بدن او خارج میشد و نمونه‌ئی بود از اصوات

۱ - Paule Louis Courier — ازاد نا و کتاب فرانسه و مترجم بعضی از کتب انما

(۱۷۷۲ — ۱۸۲۰)

۲ - Florence : — یکی از بلاد ایتالیا پایتخت قدیم ایالت توسکان که روی رودخانه

آرنو واقع و ۲۴۲ هزار نفر جمعیت آن است این شهر که در قرون وسطی کرسی نشین جمهوری بود،

بواسطه نقاشان و حجاران بررگی که در آن ظاهر شده اند و بواسطه متاحف عالی و کتابخانهها و عبارات

فحیه ئی که دارد آطن ایتالیا نامیده شده است.

مثنوعه‌ئی که عواطف موجودات و مزاحمه و ضجیح اشیاء در روی زمین ایجاد
می نماید نعره میزد :

- این غول رفته است با آن دختر بیرون رفته است آکله را زیرورو کرده و با خود
قل داده و جز يك فرانك و هفتاد ساتیم که در کیف خود دارم چیزی برای
من باقی نگذاشته است

زفرین بشکل درهم و برهمی اما تفصیل تمام حکایت کرده که میشل آیناردون
وی را ترك گفته و با او کتاوی دختر شاگرد نانوا روی هم ریخته بر آن
است که با او زندگی کند و بعد از آنکه سیلی ناسزا بر ضد آن خائن منافق استفراغ
نمود گفت :

این است رفتار مردی که پنجاه سال یا بیشتر با پول خودم از او نگاهداری
کرده ام زیرا من اندوخته داشته ام پول نقد داشته ام اشناهای خوب و همه چیز خوب
داشته ام او را از بدبختی نجات داده ام و حالا این است پاداشی که بمن میدهد
واقعاً این رفیق شمالعبت غریبی است این تنبل بیکاره این تن پرور که باید مانند
اطفال لباس او را هم پوشایند این دائم الخمر . . . این موجود رذل .
سبو ساریت شما هنوز بخونی او را نشناخته اید . . . نمیدانید چقدر نادرست است
رچه چیزهای دروغی میسازد ژیتو تو میسازد بلی آنچه بتواند «ژیونو» و «فرا انژلیکو»
و «گرکو» درست میکند و آنها را با تجارتا بلو فروش جامیزند «فرا گونار» (۲) و «بودون»
هم میسازد ای بیجیا . . . فاسق هرزه‌ئی که بخدا اعتقاد ندارد . . . ها
سبوساریت دیگر از همه چیز بدتر است زیرا که کسیکه از خدا نترسد . . .

۱ - Theotocopuliel Gréco - نقاشی که اصلاً یونانی بوده ولی در وینز تعلیم یافته و
بشتر کارهای خود را در مملکت اسپانی بجا آورده است (۱۵۴۸ - ۱۶۲۵ میلادی) .

۲ - Fragonard - نقاش و حجار فرانسوی (۱۷۲۲ - ۱۸۰۶ میلادی) .

زفیرین مدت طولانی سب و امن میکرد و هر شیعہ و ناسزائی که میدانست بر زبان آورد و چون دیگر نفسش در کار قطع شدن بود مسیوساریت از موقع استفاده نموده به تسلیت وی پرداخت و به آرامی و نوکل دعوتش نموده گفت که البته گیناردون بازگشت خواهد نمود زیرا ممکن نیست کسی پنجاه سال رفاقت و اتحاد را فراموش کند ...

صحبت های ملایم باباساریت سبب شد که دوباره آتش خشم زفیرین تیز شود بقسمیکه قسم یاد کرد که توهین و تحقیری را که دیده و مصیبتی را که کشیده هیچوقت فراموش نخواهد کرد و ناود دیگر آن غول را نزد خود نخواهد پذیرفت و اگر فی المثل بیاید و برای طلب عفو بزانو درآید یا خود را پاهای او بیفکند از او در نخواهد گذشت و اعتنای سگی را نخواهد گذاشت و برای تأکید گفت :

— مسیوساریت پس ملتفت نیستید که چه اندازه او را پست و رذل میشمارم و چقدر از او بیزارم و تا چه حد از او بدم میاید ؟

خلاصه زفیرین شصت بار عواطف متکبرانه خود را بیان نموده شصت بار هم قسم یاد نمود که دیگر پذیرفتن گیناردون مایل نیست و حتی در تابلوی نقاشی هم تاب دیدن روی او را ندارد.

مسیوساریت پس از شنیدن آن عبارت وان اظهار تنفر چون دید تضمین زفیرین غیر قابل تغییر است دیگر در اشتی نگوید و اصراری ننمود و ملامت و توبیخی روا نداشت حتی اقوال او را تصدیق کرد و از درد دیگر داخل موضوع شده بران شد که افق روشن تری بان مظلومه نشان دهد باین معنی که سخن را بجانب سمت نیادی احساسات نشری سوق داده او را برای اعتنائی تشویق نموده چنان نصیحتش کرد که باراده الهی تسلیم و منقاد شود و گفت :

— در صورتیکه رفیق شما فی الواقع با ایندرجه برای دانستگی نا اهل است ... ساریت پیش از این نتوانست چیزی بگوید زیرا زفیرین با او در اینجا

تا کمال خشم گریبان ویرا گرفته تکانش میداد و در حالیکه از فرط غضب در کار خفه شدن نود نعره میزد.

— نا اهل برای دل بستگی ، میشل برای دل بستگی نا اهل است . . . اه بابام ! پس خوب است یکنفر بهتر از او بجوئی یکنفر دوست داشتنی تر از اوئی بشاشتر از اوئی خوشمزه تر از اوئی یکنفر که مثل او همیشه جوان باشد همیشه .. چطور نا اهل برای دل بستگی ، کهنه جانور معلوم میشود که توهیج سررشته‌ئی از عشق نداری !

موریس از اینکه با اسارت بان شدت گیر افتاده بود استفاده نموده لوکرس کوچک را جیب زده حسورانه از مقالی ان پسر مرد مبتلا گذشته و با اشاره دست خدا حافظی نمود

معلومت که موریس با داشتن طلسمی که در جستجوی ان بود با چه شوق و شعفی رو بمیدان «ترن» [۱] دوان شده سراغ مادام میرا درآمد و او را در تالار سرخ طلائی راگی یافت و در ان تالار نه نومی دیده میشد به وزغی و به هیچیک از آلات و ادواتی که در سحر قدیم استعمال میشده است . مادام میرا لباس آلوئی رنگی در برداشت و آئسوان خود را نگرد سفیدی آلوده نموده بود و اگر چه دیگر مراحل جوانی را طی نموده آفتابش رو بخروب میرفت وای باز هم سیعای مطبوعی داشت و از بیائی و لطف حرف میزد و از اینکه بعدد علم و فلسفه و دیانت قادر بکشف اشياء مخفیه و اسرار است مهاخره می نمود ناری مادام میرا در حالیکه چشمان خود را بسته بود دستی بجلد کتاب مالیده از درز پلکها نظری بعنوان لائمی و علائم کتاب انداخت ولی هیچوجه چیزی از آنها فهمید از آجائی که علائمی که معمولابوی

نشان میدادند عبارت از چیزهایی بود از قید، انگشتر و دستمال و مکتب و مو
توانست حدس بزند که این کتاب عجیب و غریب متعلق بچه قسم آدمی باید باشد
معدلتك باز بردستی و مهارتی که بان تمرین یافته بود تعجب واقعی خود را مکتوم
داشته بشکفتی و تعجب تظاهر نموده باخود زمزمه کرد :

- عجیب است سبحان الله... درست تشخیص نمیدهم... زنی را می بینم...
بعد از تلفظ این کلمه سحری زیر چشمی نگاهی موریس انداخت تا بیند چه
اثری د. او تولید مینماید و چون از وجنات موریس فهمید که مثل این است که
دلسرد شده باشد دانست که راه غلط میرود لذا فوراً غیب گوئی را تغییر
داده گشت :

- عجباً این زن هم که فوری گم میشود... سبحان الله... بسیار عجیب است...
شکل غیر معین در هم برهمی می بینم يك موجود غامض و غیر قابل التعریفی...
چون بيك نظر یقین حاصل کرد که این دفعه سخانش کاملاً مورد توجه واقع
شده است تا توانست در میهم بودن شخص منظور و در پیچیدگی قضیه سالئه نمود.
بلی کم کم مکاشفات مادام میرا واضح تر میشد و قدم بقدم بر اثر مکاشف
میرفت و میگفت :

- يك خیابان بزرگ... میدانی تا يك مجسمه... يك كوچه خلوت يك
پله کان، شخص منظور در آنجا است در اطاق ابی رنگی... این مرد
حوانی است رنگ پریده و پر از شم و اندوه، چنان بنظر میاید که بر بعضی
چیزها افسوس میخورد بعضی کارها است که اگر دوباره پیش آید مرتکب
نخواهد شد...
معلوم است که زحمت و تعب این قسم کهانت و غیبگوئی بسیار بود و

خستگی ناتج از آن نمیگذاشت که خانم غیبگو بمکاشفات عالیه و تفتیشات دقیقه خود ادامه بدهد این بود که نهایت درجه کوشش را برای جمع اوری قوای روحیه خود نموده بموریس که رای او را می طلبید اکیداً توصیه نمود که بسیار برخدا متوکل باشد و برای آنکه گم کرده خود را بیابد و در مساعی مبتدوله نجاج حاصل کند با خداوند متحد باشد و از وی سبحانه تعالی جدا نشود .

موریس در موقع خروج از اطاق يك ليروه روی بخاری گذاشت و باکمال تائر و اضطراب خاطر از در بیرون رفت اما مطمئن بود که مادام میرا دارای قوای خارق العاده و ماوراء الطبیعه است منتهی متأسفانه باندازه کفایت واجد این قوی نیست .

چون از پله ها پائین آمد بخاطرش رسید که کتاب لوکرس را روی میز خانم غیبگو فراموش کرده است و از آنجا که میدانست که اگر آنکتاب مفقود شود ساریت کهنه دیوانه درغم آن خواهد مرد بر کشته انرا برداشت چون بخانه مراجعت کرد بابا ساریت را دید که چون شبیح مصیبت زدهئی و با آهنگ شکایت امیزی که حکم باد ماه « نوامبر (۱) » (تشریح ثانی) را داشت کتاب لوکرس را میطلبد . موریس بطور لاقیدی کتاب را از جیب ستره در آورده گفت .

— مسیو ساریت اینقدر خودت را بخور بسم الله این کتاب مسیو ساریت چون دوباره آن در گرابهارا بدست آورد از فرط شوق انرا برسینه خود فشرده بارامی روی رومیزی آبی رنگ نهاد در آن اندیشه بود که برای آن کنج قیمتی که انهمه بر حفظ آن حریص بود خفیه گاه مطمئنی پیدا کند و در عالم تصور نقشه هائی میریخت که شایسته مقام خازن غیوری چون خود او بود و بس ولی هیبت نقش های زمانه حاکی از ائینه تصور بشری

نیست و کدام یکی از ماها میتواند حکمت و دانائی خود مغرور شده مفاخره نماید؟ پیش بینی های بشری بسیار کوتاه و نارساست و مجاری احوال پیوسته بر خلاف رضا آنچه مقدر شده محتوم است و از آن گزیری نه احدی را یارای آن نیست که از سرنوشت خود احتراز نماید و هیچ دقت و مواظبت و احتیاطی بر آنچه دست قضا تقدیر نموده فائق نباید ما لعبتگایمرو فلک لعبت باز زهی بدبختی و بنوائی در کف قوه عظیم العاطفه ئی نه ناظم و مدبر افلاک جسیمه و ذرات صغیره است مقهور و اسیریم در حالیکه قوه قاهره از تحولات و تبدلات ما قانون کلی و نظام عمومی تشکیل میدهد^۱ بلای بدبختی و بنوائی ما در نظام و موزونای دنیاها دارای اهمیت است. باری امروز روز صحاف بود یعنی روزیکه در طی فصول آرمه دو مرتبه در سال در برج تور و میزان واقع میشد امروز از صبح مسیو ساریت سرگرم تهیه کار صحاف بود ناپدمعی که کتابهایی که دوخته شده بود یا کتبی که بتازگی خریداری شده و قابل جلد کردن و صحافی بود یا کتبی که احتیاج به مرمت داشت همه را روی میز جمع نموده بدقت صورت جامعی از آنها برداشت پنج ساعت بعد از ظهر پیرمردی موسوم به آمده شاگرد لژماسیو صحاف کوچه «آبی» (۱) وارد کتابخانه داسپارونو شد مسیو ساریت پس از آنکه دوباره بدقت کتابهایی را که میبایست برای استاد آمده نفرستد رسیدگی نمود آنها را در پارچه نازکی دسته کرده و آمده چهار گوشه آنها گره زده بر شاه بست و در حالیکه میرفت از پله ها پائین رود گفت - شب همه بخیر^۱

قضایا بشکل طبیعی و عادی واقع شد و نازگی نداشت جز آنکه آمده نوکری را هم روی میز دیده و معصومانه آنها هم در حرو سایر کتب در آن است

(۱) - Rue de L' Abbay - نام کوچه ئی در کوچه های ناحیه ششم پاریس

گذاشته بدون اینکه ساریت خبردار شود با خود برد . کتابدار از تالار کرات و فلاسفه خارج شده که او را که در طی آنروز غیبت موقتی آن سبب این همه اضطراب و دغدغه خاطر شده بود نکلی دراموش کرد البته این فراموشی ذنب لایغفری است و هر قاضی جدی آنرا شفلت و ترک اولی دانسته ساریت را بر آن ملامت و توبیخ مینماید ولی آیا بهتر آن نیست که بگوئیم قضاوقدر بر آن رفته بود و آیا نمیتوان گفت که آنچه را تصادف و اتفاق مینامیم فی نفس الامر نظام و قانون عالم طبیعت است و این امر که نتایج آن در نظر مردم بسیار وحشت آور خواهد بود میباشد بدون اطلاع احدی انجام یابد؟ مسو ساریت با کمال آرامی و استراحت خاطر برای صرف شام بدکان شیر فروشی چهار کشیش رفته بر حسب عادت پس از صرف شام روزنامه «صلیب» را خوانده خالی الحال شبی بروز آورده فقط روز بعد بود که موقع ورود بتالار فلاسفه و کرات بیادلو کرسی افتاده برای پیدا کردن آن در هر طرف گردش نمود و نتیجه‌ای حاصل نشد اندک آنفکرش نرسید که شاید آمده سهواً آنرا برده باشد بلکه ذهنش متوجه زائر غیر مرئی شده چنان پنداشت که دوباره دست بکار شده و از آن جهت بسیار مضطرب شد .

در آن بین فریادهائی از روی پله کان گوش کتابدار پیوا رسید چون در را باز کرد دید لئون کوچک گنازه نظامی یراع دوزی شده‌ئی بر سردارد و فریاد میکشد « زنده باد فرانسه » و جاروب‌ها و گورد ناک کن‌ها و موم کف اطاق هیپولیت را بطرف دسمنان خیالی یرباب میکند لئون برای بازیهای نظامی خود این سطح پله‌کارا بسایر قسمتهای منزل ارجیح مدهاد گاهی هم مانند موشی خود را بدرون کتابخانه مینداخت . مسو ساریت آن طفل بیگناه را مورد سوءظن قرار داده چنان تصور کرد که اولو کرسی را برداشته تا از آن

گلوله کاغذی بسازد این بود که بالحن تهدید آمیزی کتاب را از او طلبید چون طفل منکر شد وعده ها داده میگفت .

- لئون اگر آن کتاب کوچک سرخ را برآیم بیاوری من هم بتوشوگولات خواهم داد.

طفل بفکر فرورفت وهنگامیکه مسیو ساریت از پله ها پائین میآمد نزد او آمده گفت :

- این کتاب !

کتاب عبارت بود از مجموعه تصاویر پاره شده « تاریخ گریبوی (۱) » این کتاب را لئون به مسیو ساریت داده شوگولاتی را که وعده داده بود طلب کرد .

چند روز بعد از این قضایا ابلاغیه نوی توسط پست از یک اداره تفتیش برای موریس رسید مدیر آن اداره که یکی از اعضای قدیمی اداره نظمی بود در آن ابلاغیه کلمه فوری و محرمانه قید نموده بود لذا فوراً موریس سراع آن عنوان رفته مرد سیل گنده سیاه چهره اندوهناکی را یافت که مساعده تقاضای مبلغی نموده وعده داد که در جستجوی آن شخص برآید

طولی نکشید که مدیر مؤسسه تفتیش مجدداً کاغذی بموریس گذاشته چنان اظهار داشته بود که تفتیش دقیق و پوزحمتی شروع شده ضمناً مساعده دیگری تقاضا نموده بود موریس از دادن پول خود داری نموده تصمیم گرفت که شخصاً در جستجو برآید

۱ - Gribouille : — یعنی کسیکه سفید مانده و احق نما باشد و هر کاری را که میکند بمورد داشته

مثلاً از ترس اینکه مبادا بپاران ترشود خود را رودخانه بندازد — تاریخ گریبوی حکم نفس

ملا نصر الدین مارا دارد

بقرینه ارکاد بی پول بود موريس حدساً چنان خیال میکرد که فرشته بایستی رفت و آمد و مناسباتی با بینوایان پیدا کرده باشد و نیز بنظرش منطقی میرسید که ارکاد با تبعید شدگان ملل مختلفه که مانند خود او انقلابی هستند سرو سری داشته باشد باین قرائن برای پیدا کردن گم گشته خود خانه های کرایه‌ئی « سن اون (۱) » و « لاشاپل (۲) » و « مون مارتر » و « باربر ایتالی (۳) » و مسکن تنک و کثیف که مردم بقطار دران میخوانند و خوراک نزیبائی که يك بشقاب سیراب دران صرف میکنند مطاعمی که يك طرف آتش شوله قلمکار را بسه شاهی میفروشتند سردابه های « هال (۴) » و نزد نانامومی همه را بدقت جستجو کرد.

و نیز موريس بسراغ رستورانهای رفت که نیهیلیست ها و هرج و مرج طلبان درانجاها غذا میخورند در این قبیل جاها بود که بزنانی بر میخورد که در زی مردان درآمد با مردانی که چون زنان لباس پوشیده بودند و نیز جوانان خشن و افسرده ئی میدید یا پیران هشتاد ساله ازرق چشمی که مانند اطفال خردسال میخندید ملاقات میکرد همه این مردم تماشا میکرد سوالات مینمود این قبیل تحقیق و تفتیش ها سبب شد که او را جاسوس پنداشته زن بسیار قشنگی بضررت کردی او را مجروح ساخت روز بعد موريس بمیخانه ها و خانه های کرایه‌ئی فقرا و قاحشه خانه ها و بیعارخانه ها و قمار خانه های طبقات پست شرابخانه های نزدیک قلاع شهر نزد خرده فروش ها و بدین اجامره و او باش شروع به جستجو نمود.

۱— Saint Ouen — نام یکی از محلات پاریس.

۲— La Chapelle — نام یکی از محلات پاریس.

۳— La barrière d' Italie : نام محلی در پاریس.

۴— Les Halles — بازار و میدان عمومی که در آن مواد خوراکی با انواعها بفروش میرسد و کبک خرده فروش هر روز از آنجا آنچه لازم دارند میخرند.

مادر موریس چون فرزند خود را رنگ پروده و خسته و ناتوان و غالباً ساکت و صامت میدید رقت حاصل نموده میگفت :

— باید دامادش کنیم واقعاً مایه نأسف است که مادموازل دلاوردایر جہازیہ بہتری ندارد .

پاتویل کشیش نیز اظہار نگرانی نموده میگفت
این پسر مبتلا بہ بحران روحی است .

مسیوزنہ داسپاریو در جواب سرکار پاتویل میگفت :

— اما عقیدہ من آنست کہ موریس تحت نفوذ زن بدجنسی است باید کارو سرگرمی برای او تہیہ نموده وقت او را اشغال کرد و اینز باید ہوسائلی تشدث جست کہ سبب ایجاد حس عزت نفس و شہامت شود . ممکن است اورا سمت منشی گری داخل جمعیتہ محافظتہ کلیساہای دہات نمایم و یا محامی مشاور اتدادیہ کاتولیکی تجار سرب فروش قرارش دہم

فصل هفدهم

فصلی که در آن معلوم میگردد که فرشته موسوم به سوفارچکونه مانند «مامون (۱)» بجمع آوری طلا حرص گشته فرانس را که سر زمین مقدس اندوختن ثروت و اعتبار تجارتي است بر وطن آسمانی خود ترجیح داده بار دیگر به خوبی نشان میدهد که مرد ثروت مند و دارا از هر تغییر و تبدیلی گریزان و هراسان است .

در خلال این احوال آرکاد بی نام و نشان ایامی بکار و زحمت میگذرانید در کوچه « سن بنوا (۲) » در مطبعتی کار میکرد و در کوچه « موقتار (۳) » در منزل محفوری مسکن داشت تا آنکه رفقای همکارش اعتصاب نمودند و او بدانجه از کار خانه خارج شده بحرارتی ایام خود را صرف تبلیغات انقلابی نمود که در قلیل مدتی تجاوز از پنجاه هزار نفر از فرشتگان موکل را که چنانکه زیئا قائل بود از وضع زندگی خود ناراضی و بافکار قرن آغشته بودند بطغیان و عصیان وادار نمود تقصی که آرکاد در کار داشت بی پولی بود و هم آنکه آزاد نبود تا بر این نمیتوانست بنحو دلخواه وقت خود را بمصرف تعلیم ابناء آسمان برساند کذاک پرنس ایستار بعلت بی پولی کمتر از آنچه لازم بود و ناقص تر از آنچه میباشد بمب میساخت الله مقدار زیادی از ادوات جیبی کوچک درست میکرد و همیشه منزل تئوفیل را از آنها مملو داشت و روزی نبود که مقداری از آنها را روی نیمکت های قهوه خانه ها فراموش نکند ولی يك بحب خوب و قابل

۱ — Mammon ؛ — نام خدای ثروت و غنا در نزد اهالی سوریه قدیم صدر

انجیل هم شیطان رخارف دیو و گاهی شیطان علی الاطلاق مامون نامیده شده است

۲ — Rue Saint Benoit ؛ — نام کوچه گی از کوچه های ناحیه نشم پاریس

۳ — Rue Mouffetard ؛ — نام یکی از کوچه های ناحیه پنجم پاریس

استعمال و راحت که لا اقل بدرد انهدام چند عمارت بزرگ بخورد از بیست تا بیست و پنج هزار فرانک ارزش دارد و پارس ایستار از این رقم دودانه بیشتر نداشت ناری آرکادو ایستار که هر يك بیش از دیگری در پی تحصیل سرمایه دوان بودند متفقاً نزد صراف مشهوری موسوم به «ماکس اوردنغن» که بطوریکه همه میدانند مدیر بزرگترین مؤسسه اعتبار فرانسه بلکه دنیا است رفتند تا شاید بتوانند پولی از او بگیرند شاید اکثری ندانند که «ماکس اوردنغن» مثل سایر مردم مولود از زنی نیست بلکه فرشته است که از آسمان ساقط شده است ولی حقیقت امر این است که او فرشته است و در آسمان «سوفار» نامیده میشود و شغلش خزانه داری یا الدابالوت که طلا دوست و جواهر جمع کن بزرگی است بود سوهار در طی این شغل عشق مخصوصی بجمع آوری ثروت و غنای پیدا کرد بطوریکه اقناع خواهش های آن عشق و حرص در حایه نئی که از تشکیلات تجارتی و صرافخانه محروم باشد ممکن نبود مدتهای مدید قلب سوفار بساط عشق و محبت خدای یهودیان مشتعل بود و سالیان دراز نهایت وفاداری را نسبت بوی ابراز داشته بود ولی در اوائل قرن بیستم میلادی وقتی از اعالی فلک چشم فراسه انداخته دید که این مملکت با عنوان و اسم جمهوریت عبارت است از حکومت اغنیا و پولداران و با طواهر حکومت عمومی و ملی چیزی که تسلط و فرمانفرمائی کامل دارد قوه عالیة مالیه است و اس و هیچ قسم تفتیش و ضبط هم در کار نیست سوفار از آنوقت بعد اوقات فلک اعالی و شیمگاه عالین را غیر قابل تحمل دانسته فرانسه را وطن منتخب خود شمرد و همه آرزویش فراسه شد خلاصه روزی آنچه توانست جواهر نفیسه با خود برداشته بزمین فرود آمده در پاریس مقر گزید و حریصانه مشغول تجارت شد بعد از تجسد دیگر صورتش مفض لطائف آسمانی نبود بلکه شکل صاف و خالص یهودیان را داشت مخصوصاً

بحکم خدای خودتان که میگوید: «بجهت خود صورت تراشیده مساز» [۱] کم اعتنا هستید زیرا من در اینجا بیک «ابولون» کار «هودن» [۲] بیک «هبه» (۳) کار «لعوان» (۴) و چندین مجسمه کار «کافیری» [۵] می بینم عجباً شما پسر خداوند همچنانکه سلیمان در ایام پیری خود معمول میداشت اصنام ملل اجنبیه را در منزل خود می گذارید (۶) از قبیل

۱ - اشاره به آبه چهارم و آبه پنجم ناسببستم سمر خروج تورات که پس آن این است
 « صورنی تراشیده و هیچ نمثالی از آنچه بالا در آسمان است و از آنچه پائین در زمین است و آنچه در آب زیر زمین است برای خود مساز. نزد آنها سجده مکن و آنها را عبادت مکن زیرا که من یهود خدای تو میباشم خدای غیرم هستم که انتقام گناه پدر را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آتاییکه مرا دشمن دارند میگیرم ».

۲ - Houdon - مجسمه ساز فرانسوی که مجسمه بسیاری از بزرگان از آنجمله «دینرو» و «روسو» و «ولتر» را ساخته است (۱۷۴۱ - ۱۸۲۸) میلادی .

۳ - Hébé . - ربه النوع جوانی که دختر ژوپیتر رب الارباب و ژوون است و در ابتداء در جمع خدایان شغلش سقایت شراب بوده است . پس از آنکه هرکول در عداد خدایان وارد شد همه وی را آردواج سود (اساطیر)

۴ - Clément Georges Lemoine - شاید مقصود این نوان باشد که از مهندسين و علمای فرانسوی قرن نوزدهم است

۵ - Caffieri - نام فامیل ایتالیایی که همه اهل صفت بوده و چندین نفر از آنها در پاریس کار کرده اند مشهورترین آنها ژان ژاک کافیری است که مجسمه های بسیاری از مشاهیر رجال ساخته است (۱۷۲۵ - ۱۷۹۲ میلادی) .

۶ - اشاره بناب یازدهم کتاب اول پادشاهان توراته آریه اول تا آیه دهم و آن است عین عبارات تورات : و سلیمان پادشاه سوای دختر هرعون زبان عرب بسیاری را از جوآبیان و عمویسان و آدومیان و صیدو بیان و حتیان دوست میداشت از امتهایی که خداوند در ناره ایشان بپی اسرائیل را فرموده و در که شما بایشان در یابید و ایشان دشمنان زیانند مبادا دل شما را به پیروی خدایان خود نائل گردانند و سلیمان بآنها محبت ملصق شد و او راهفتصد زن بانو و سیصد زن متعه بود و درناش دل آورا برگردانیدند و در وقت پیری سلیمان واقع شد

این ونوس کار د پوشه (۱)، این ژوپیترا کار «رونس» و این حور یاتی که بر اثر قلم
 «فرا گونا» مرئی انگور فرنگی بین سرین های نورانی شان جاری است. فقط در این
 یک جبهه آینه عصای سلطنت سن لوی [۲] ششصد دانه مروارید گردن ایند [۳] ملکه

که زنانش دل او را به پیروی خدایان عرب مایل ساختند و دل او مثل دل پدرش دارد
 ناپهوه خدایش کامل بود پس سلیمان در عقب عشتورت خدای صید و بیان و در عقب ملکوم
 رحس عمویان رحس و سلیمان در نظر خداوند شرارت و زیننه مثل پدر خود داود
 خداوند را پیروی کامل نمود آنگاه سلمان در کوهی که رو روی او در شلیم است مکانی
 اند بجهه کموش که رحس و آیان است و بجهه موناک رحس بی عون بنا کرد و همچنین
 بجهت همه زبان غریب خود که برای خدایان خویش بخور میسوزانیدند و قرآنی هاسی گنرا اندند
 عمل نمود پس خشم خداوند بر سلیمان ابروخته شد از آن جبهه که دانش از پهوه خدای اسرائیلی
 منحرف گشت که دو سرته بر او ظاهر شده او را در همین باب امر فرموده بود که پیروی
 خدایان غیر را ننماید اما آنچه خداوند با امر فرموده بود بجا نآورد.

۱- Francois Boucher، نقاش فرانسوی (۱۷۰۳ - ۱۷۷۰ میلادی)

۲- Saint Louis، لوی نهم پسراری هشتم پادشاه فرانسه که پادشاهی بسیار مقدس و مصلح
 بوده و در حروب صلیبی داخل گشته بلف ندریس ملقب شده است ۱۲۱۵ - ۱۲۷۰ میلادی

۳- اشاره بموضوعی است (Affaire de Collier) که در اواخر سلطنت لوی شانزدهم
 یعنی از ۱۷۸۴ تا ۱۷۸۶ امر قضیحت آمیزی بوده و بسیار مملکه فرانسه ماری آنتوات
 را در انظار خفیف و بی قدر نموده است احتمالاً تفصیل آن این است که کاردینال دوتی
 (Cardinal de Rohan) همیشه بر آن بوده که بوسایلی مورد توجه و درستی مذکوره و اهم
 شود وقتی مکاره گی از روان دربار مسماء به «گنتس دلاموت» (Comtesse d-la Motte)
 «کار دینال میگوید که ملکه طالب کردن مدگرانهائی است که یک ملبوس و ششصد هزار
 لیره قیمت آن است و پادشاه از خریدن آن امتناع ورزیده است کار دینال درو آن
 آن را از جواهر فروشائی که مالک آن بوده اند خرید و به گنتس دلاموت میسازد که
 از طرف او بلکه تقدیم نماید ولی آن زن کردن بند را بلکه تقدیم نموده از میان مردم از
 طرفی کار دینال چون قادر به نادیده قیمت آن کردن بند بجواهران میشود مسئله به جنجال و

« ماری نتوانت [۱] ، چه سلطنتی ، شارل کنت (۲) ، تاج مصنوعه گئی برتی (۳) ،
 که برای پاپ مارتین پنجم کولونا (۴) ساخته شده شمشیر بوناپارت ، دیگر
 نمیدانم چه را نگاه داشته اید ؟ ...
 ما گس آوردن گفت :
 - چه قدر ترهات میبافی !
 پرنس ایستار گفت :
 - بارون عزیزم حتی انگشتری را که شارلمانی (۵) مانگشت حنیه ئی

« پادشاه و کشیده وی بجیس میافتد بالاخره توسط پارلمان ترکه شده محکوم به تبعید میشود ولی
 کتس دلاموت بضرر تازیانه و داغ شدن مالا بوده است . ناراضان و هنگامه حوآن این
 موضوع را اهماه قرار داده با هزاران پرایه وسیله منفور ساختن ملکه قرار میدهند .

۱ - Marie Antoinette : ملکه فرانسه دختر امپراتور اطریش و زن لوی شانزدهم
 پادشاه فرانسه است که در ۱۷۵۵ میلادی در ۱۷۹۲ م با سر حکومت انقلاب مقتول شده است .
 ۲ - Charles Quint : شارل پنجم پادشاه اسپانی و امپراتور آلمانی مالک مستعمرات
 وسیع اسپانی و صاحب قسمتی از ایتالیا و اطریش و فلاندر و غیره که هوای تسلط بر تمام دنیا را
 در سر داشته و در راه تحصیل آن جنگها نموده از جمله با سلیمان دوم پادشاه عثمانی جنگیده است
 بالاخره چون موفق به تعبیر خواب خود نمیشود از قدرت و سلطنت خسته گشته از سلطنت کناره
 گرفته سه سال آخر عمر را در دبری منروی شده است (۱۵۰۰ - ۱۵۵۸ میلادی)

۳ - Ghiberti : مجار و معمار ایتالیائی از اهالی فلورانس (۱۳۷۸ - ۱۴۴۵ میلادی) .

۴ - Martin V Colonna : یکی از پاپها که از ۱۴۱۷ تا ۱۴۲۶ میلادی پاپ بوده
 است و اسم اصلی او Ottone Colonna است و پس از پاپ شدن مارتین پنجم نامیده شده است -
 از این خانواده کولونا حد در باب و کاردینال وقتند معروف بیرون آمده اند .

۵ - Charlemagne : شارل اول شارل کبیر ، پادشاه فرانکها و امپراتور روم غربی
 در ۷۴۲ میلادی متولد شده و در ۸۴۴ میلادی در آگس لاشاپل فوت نموده است این پادشاه که
 از بزرگترین پادشاهان قرون وسطی است معاصر هرون الرشید خلیفه عباسی بوده و با وی مناسبات

گرفته بود و همه خیال میکردند گم شده است شما دارا هستید ... باری نرس
 بطلب خود مان بزوریم . من و رفیقم آمده ایم از شما قدری پول بطلبیم .
 ماکس آوردن جواب داد :

« انشاء الله خیر است همین فکر را میکنیم خوب همه پول میخواهند ولی
 هر کسی برای کاری شما برای چه مصرف پول میخواهید ؟
 پرنس ایستار صاف و پوست کنده گفت .
 - برای انقلاب درست کردن در فرانسه .
 بارون متعجبانه فریاد زد .

— در فرانسه ؟ در فرانسه ؟ مبارک است ، مطمئن باشید که همین
 دلیل دیناری بشما نخواهم داد

آرگاد نتوانست خود داری نماید و گفت که بیش از اینها از برادر
 آسمانی چون او انتظار سخاوت داشته و بیشتر چشم داشت مساعدت دارد و این عبارت
 را سخن خود افزود .

— نقشه ما نقشه وسیعی است و شامل زمین و آسمان است تمام جزئیات
 این نقشه پیش بلی شده مرتب و منظم است منظور ما آنست که ابتدا در فرانسه
 و اروپا و تمام کره ارض انقلاب اجتماعی سر پا نموده بعد دست بکار جاک

دوستانه داشته است از جمله جنگهایی که شارلمانی نموده جاک با اعراب اسپانی است (اندلس)
 اما انگشتری که در فوق ذکر شده و شاید در ابع ناین امساره باشد که در ضمن افسانه های بسیاری که در
 خصوص شارلمانی نوشته شده مذکور است این ایستگاه نقل کرده اند . بواسطه طلسمی که ماری شارلمانی
 داد پادشاه برین مرده نمی عاشق شد و آن طلسم بالاخره در شهر اکس لاشاپیل (Aix-la-Chapelle)
 که ملاءر بلاد سرحدی آلمان است در چاهی افتاد و بر اثر حادثه این طلسم بود که
 شارلمانی تا آن حد شهر اکس لاشاپیل را دوست میداشت و آن را پایتخت ممالک وسیع
 قرار داده بود .

با آسمان شویم و حکومت ملی صلح جوئی در آن مستقر سازیم اما انهدام قلاع
آسمان و واژگون ساختن جبل الرب و محاصره بیت المقدس ملکوت (۱)
مستلزم عساکر بسیار و ذخائر کثیره و ادوات عجیبه و آلات جمع و جذب
کهربائی [۲] قویه غیر مألوفه ایست که ما فعلا وسائل تحصیل آن مواد را
نداریم البته انقلاب اروپا ممکن است مصارفش کمتر باشد و قصد ما آن است
که از فرانسه شروع نمائیم .

بارون آوردنغن فریاد کشید .

— شماها دیوانه اید دیوانه و سفیه . از من شنوید . فرانسه دیگر محتاج
بهیح قسم اصلاحی نیست آنچه در آن هست کامل و قاطع و تغییر ناپذیر است
می فهمید چه میگویم تغییر ناپذیر است .

برای اینکه سخنش قویتر و مؤثرتر باشد سه نوبت بهمین تحریر ناب
السلطنة مشت زد .

آرکاد بشیرینی و آرامی گفت

— نقطه نظر هر یکی از ماها بادیگری مخالف است من مانند پرنس ایستار چنان
عقیده دارم که همه چیز این مملکت باید تغییر نماید . ولی مجادله چه اثری دارد
بعلاوه دیگر فرصتی هم برای مباحثه در دست نیست . برادرم سوقار موضوع
این است که ما انعام یانصد هزار ارواح آسمانی میگوئیم که تصمیم ما آن است
از همین فردا شروع ناانقلاب دنیائی نمائیم

بارون آوردنغن دوباره فریاد زد که همه این تصمیم گیرندگان گیج و
الله اند و دیباری نخواهد پرداخت و حمله نقشنگترین چتر های دنیا آنچیزی که

۱ — La Jérusalem céleste : در اصطلاح فرانسه یعنی ملکوت و نشنگاه

اولیاء و ابرار ۲ — ترجمه لغت Electrophore

که علامت آن بود که در آن واحد در آن نقاط در زیر دخمه ها و سرداب ها و معابر عمومی باید بمب ها بترکد و یا بوسیله یکدسته طیارات در آنجا ها مواد محترقه منفجر شود نشان می داد تمام مؤسسات تجارتي و مخصوصاً تجارت خانه آورد تفن و شعب و توابع آن علائم صلیب های سرخ داشتند بارون شانه بالا انداخته گفت :

— یا الله بی است ! شما ها یک دسته بدبختان و لگردی هستید که مورد تعاقب تمام پولیس های دنیا ئید . عجیباً شما که یکشاه در جیب ندارید چگونه می توانید همه این اسبابهارا بسازید ؟

پرنس ایستار برسپیل جواب استوانه کوچک مسی از جیب بیرون آورده با کمال لطف آنرا بارون ارائه داده گفت .

— این قوطی ساده را ملاحظه میفرمائید کافی است که همین قوطی ساده بر کف این اطاق زده شود تا فوراً همه این منزل وسیع با جمیع سکان آن مبدل به تل خاکستر پر دودی شود و آتشی بیفروزد که تمام محله ترودارد و نیست و نابود نماید من الساعة ده هزار منل این موجود دارم و هر روز هم سی و شش دانه میسازم .

بارون از ایستار خواست که آن آلت را در جیب خود بگذارد و بالحنی که بوی آشتی میداد گفت :

— رفقا گوش بدهید خوب است فوری بروید و دست بکار انقلاب آسمان بزنید بهتر آنست که اوضاع این مملکت را بحال خود واگذارید من حواله ئی برای شما امضا میکنم با آنحواله ممکن است مواد لازمه برای حمله به بیت المقدس ملکوت نبیه نمائید.

بارون در فکر خود این سودا را می پخت که از تجارت آلات جمع و جذب کهربا و ذخائر حربیه سود بسیاری ممکن است برد .

(فصل هجدهم)

فصلی که در آن سرگذشت باغبان که حاوی سرنوشت و مقدرات دنیا است شروع میشود و در طی آن معلوم خواهد شد که بهمان درجه که مقاله بوسوه راجع بتاریخ عمومی [۱] دنیا در نظریات خود غم انگیز است نظریات این سرگذشت وسیع و عالی است .

باغبان آرکاد و زیتارا در آخر بستان درالاجیقی که از تاکهای دیمی و یابانی پوشیده شده بود نشاند .
زیتای مهوش گفت :

- ارکاد شاید سری را که برای دانستن آن میسوزی امروز نکتر بتو مکشوف سازد از او بطاب صحبت کند .
ارکاد از نکتر خواهش کرد فی الحد ان بمرمد چیق خود را کنار گذاشته بدین نحو آغاز سخن نمود .

- ملی او را شناخته ام . او زیبا ترین ملائکه ساروفین بود و بنور عقل و جسارت میدرخشید . قلب وسیع و کبیرش بتمام فضائلی که زائیده تکبر است یعنی صداقت جرأت صبر در بلایا آرزوی محکم مملو بود . در این زمان که قبل از خلق زمانها است عزازیل در قسمت شمالی آسمان جائیکه هفت ستاره مغناطیسی میدرخشند در قصری که از العاس و طلا ساخته شده و هر ساعت بهره آنها و سرودهای فتح و ظفر مرتعش بود مسکن داشت . بیهوه در کوه خود بی جبل الرب نسبت به عزازیل حسد میورزید .

۱ - اشاره به Le discours sur l'histoire universelle که بوسوه پس از آنکه علمی ولیعهد فرانس را انتخاب شد برای شاکرد خود نوشت .

خلاصه این احساسات سبب شد که بهزازیل تقرب جستم و حس اعجابی نسبت
 باو درمن پیدا شده محبتش را در دل خود جای داده در بر تو افاضه او میزیستم
 تا آنکه امر بر آن دائر شد که بین او و بهوه ناگزیر میبایستی یکطرف را انتخاب
 نمود من لطیب خاطر بحزب عزازیل پیوستم و یگانه آرزو و جهدم آن شد که
 بوی خدمت نموده شریک سرفروشت او شوم .

چون جنگ امری ناگزیر و مسلم شد عزازیل نادوراندیشی و کوششی خستگی
 نپذیر چنانکه شایسته فکر او بود به تهیه آن پرداخت ، ملائکه حملاه عرش
 وفرشتگان انوار قاهره را بدل به «سایب ها (۱)» و «سیکلیپ ها [۲]» نموده
 یکمک آنها از حالی که محیط بمملکتش بود آهن را که بطلا ترجیح میداد
 استخراج نموده در مغارات آسمان ساختن اسلحه پرداخت پس از آن هزاران
 ارواح آسمانی را در حلقه های لم بزوع شمالی جمع نموده آنها را مسلح ساخته
 تعلیم و تمرینشان پرداخت ، تا آنکه این تجهیزات مخمیهانه بعمل میامد معذک
 عظمت و اهمیت امر بحدی بود که در قلیل بدتی دشمن بر آن وقوف حاصل
 کرد ، اگرچه از قرائن ناتوان فهمید که بهوه همیشه این پیش بینی را نموده
 و از آنجهت کمال دغدغه خاطر را داشته است زیرا از قدیم مسکن خود را بدل
 قلعه محصلی نموده فرشتگانش را مشون مسلح کرد ، و خود را هم رب الجنود
 مینامید . خلاصه بهوه هم به تهیه اسلحه پرداخت بیشتر از نصف ابناء سموات
 بر عهد او ثابت و وفادار باقیمانده بودند و مشاهده مینمود که جماعاتی از ارواح

۱ و ۲ Chalybes et Cyclopes -- یعنی ارغولان که در اساطیر یونان مذکور اند سیکلیپها
 در وسط پیشانی یک چشم گرد داشته اند . اما سایب اسامی نام یکی از قبایل کوهستانی است که
 استراون (Strabon) جغرافی دان مشهور یونان آسپاراقبیله وحشی و نومه باربار ذکر کرده
 (دائرة المعارف بریطانیا جلد ۲۲ صفحه ۷۰) .

مطیعه و قلوب صابره در حول وی مجتمع اند . ملك مقرب میکائیل که جسور و خالی از ترس بود زمام فرماندهی این عساکر مطیع و دست آموز را بدست گرفت ، عزازیل بمحض اینکه ملاحظه نمود که دیگر قشونش به عدداً زیاد تر خواهد شد و نه بیشتر از آن ممکن است جنگجو شود بی صبرانه آنها را وادار بحمله بطرف دشمن نموده فرشتگان خود نوید غنا و مفاخرت داده خود در مقدمه الجیش قرار گرفته مستقیماً رو بحبل الرب که عرش عالم امکان بر قلّه آن مستقر است حمله ور شد سه روز در حالیکه برفهای سیاه عصیان بر سرمان موج میزد بدون درنگ در دشتهای کره ابر در طیران بودیم تا آنکه بجائی رسیدیم که ازان نقطه کوه خداوند در قسمت شرقی آسمان گلائون نظر میرسد فی الحال فرمانده کل عزازیل با چشم باندازه گرفتن ابر و بارو های درخشان پرداخت ، خطوط دشمن درین دیوارهایی که از یاقوت کبود ساخته شده بود معتد بود و ملاحظه شد که برخلاف عساکر ما که عرق درمفرغ و آهن بودند جنود یهوه باطلا و حواهرات متلالاند ، رایات سرخ و کبود در هوا موج میزد برق از نوک نیزه هایشان پدیدار بود ، طولی نکشید که دو دسته بهم نزدیک شدیم بطوریکه فاصله کمی ما را از یکدیگر جدا میساخت و این فاصله در حکم قطعه زمین خالی و یکدستی بود که منظره آن شجاعترین اشخاص را بارزه می آورد زیرا فکر میکردند که در آن محلاست که در بین مصادمات خونین سرانوشته همه بوقوع خواهد پیوست .

بطوریکه میدانید فرشتگان هیچوقت نمی میرند ولی چون اجساد لطیفه آنها باهن و مفرغ یا نوک العاس انداز و شمشیر اشبار محروح شود درد ورنجی میکشند که بنی آدم قادر تصور چنان درد هم نیستند زیرا بدن آنها الطیف است هرگاه یکی از اعضاء رئیسه و مهمه آنها معیوب شود بی حس و حرارت ساقط میشوند و

بتدریج بتحلیل رفته بالاخره بشکل ستارگان کم نور لطیف ابر مانند در آمده قرون طویل و نحوی غیر محسوسی در کوه آئین بارد پراکنده و متموجند و چون بار دگر بهوش آیند و دوشکل شوند حیات گذشته خود را بتمامها بخاطر ندارند باین وصف طبیعی است که فرشتگان از درد ترسناکد و حتی رشید ترین آنها از تصور مرگ وندرود یادگارهای شیرین ملول و مکدر میشوند مسلم است که اگر غیر ازین میبود نژاد فرشتگان نه آشنگی تنازع پی میبرد و نه لذت افتخار فداکاری را میچشید و اینهایکه قبل از پیدایش زمانها برله یا بر علیه رب الجنود در سماء علین [۱] داخل کارزار شدند مثل ان بود که بدون هیچگونه شرافت و مفخرتی بجنگهای مصنوعی مباشرت و تظاهر نموده باشند و امروز من هم نمیتوانم درمقال شما برخود آید با مفاخره و تکبر بجا بگویم

« من دران کارزار حاضر بودم »

عزیزیل فرمان شروع بحکم داده خود مقدم بر همه داخل میدان

کارزار گردید

در اولین وهله که بطرف دشمن حمله ور شدیم چنان می پنداشتیم که بزودی ویرا مقهور خواهیم ساخت و بیک حمله در قلعه مقدس دست خواهیم یافت . سربازان یهوه حسود اگرچه کم غیرت تر بودند ولی در ثبات و پافشاری کمتر از عساکر ما نبودند و محکم پایداری میکردند

رئیس الملائکه میکائیل با خون سردی و قوت عزمی که زینده مقام دلاوران است بر فرشتگان خود فرمانهای میگرد . سه نوبت کوشیدیم که خطوط دشمن را خرق کنیم ولی در هر سه نوبت با بیزه هائی که از نوبت آنها اش میسر نرسید و

۱- ترجمه لغت Empyrée ، یعنی عالی ترین قسمت آسمان که نشینگاه خدایان است در اصطلاح

شرعی فلک اعلی

قادر بر گذر کردن از محکم ترین زره ها بود مقاومت نموده جلو گرفتند ،
 هزاران ابدان نازیبین بود که از پا در میامد آخر الامر جناح راست ما جناح
 چپ دشمن را درهم شکافته صفوف امراء و سادات ملائکه و فرشتگان مظاهر
 قدرت و فضائل و انوار قاهره و حمایه ترش پشت بچنگ نموده رو فرار نهادند
 در حالیکه فرشتگان طبقه سوم سراسیمه و پریشان بالای سر آنها بطیران آمده با
 ابری از بلای برف آسای خود که ناران خون ازان میبارید بر آنها سایه می
 گسترانیدند در جبهه آنکه مادرین بقایای عرابه ها و اتلال حر به ها سر گرم
 تعاقب هزیمت شدگان بودیم و آنها هم با سرعت هر چه تمامتر در کار فرار بودند
 . . . نا گهان غریوی شبیه طوفان مگوشمان رسید که دم دم زیادتر و نزدیکتر
 میشد و هر لحظه آه و این نومییدی و نعره و هلهله فتح و ظفر افرونی میکرد تا
 آنکه دانسته شد که میمئه دشمن که از ملائکه مقربین قوی هیکل غول مانند
 پوه ترکیب شده بود بر میسر ما هجوم نرسده ابرا درهم شکسته است پس از
 مشاهده این حال لازم آمد که دست از تعقیب هزیمت یافته گان و فراریان برداریم
 و بکمک دسته های شکست خورده خود بشتابیم . سپهسالارمان عزازیل خود را
 قسمت طیران نموده جنگ را سار نمود و ای جناح چپ دشمن که کار شکست
 و هزیمت او را تمام نکرده بودیم چون دیگر نیزه و تیری در عقب سر خود
 مشاهده نمیکرد بار دگر دل قوی داشته رو جنگ آورده با ما در او بیخت
 چون شب بر سردست آمد جنگی که نتیجه آن معلوم نمود متار که شد و در
 حالیکه در آن فضای تیره و تار هر دم فریاد مجروحین گگوش میرسید و دیگران
 بخواب راحت غموده و دید عزازیل مشغول تهیه جنگ روز دوم بود قبل از
 طلوع فجر غریب و بوق بلند شده همه قیام نمودیم جنگجویان ما در ساعت اعتد
 بدشمن شیبخون زدند و عساکر ویرا منهزم ساخته کشتار بسیار نمودند بقسمی

که لشکر دشمن یا از پا درآمده بودند یا فرار میکردند و تنها میکائیل بود که با چند نفر از همقطاران خود که هر يك چهار نال آتشین داشتند در مقابل جنود لاتجسای ما تاب مقاومت میاوردند و اگرچه عقب می نشستند ولی هیچ گاه پشت بکارزار نموده پیوسته سینه های خود را سپر ما داشتند و هنوز هم میکائیل قباة پراپت و مهمی نشان میداد. افتاب ثلث سیر خود را تمام نکرده بود که شروع بدلا رفتن لرجیل الرب نمودیم. صعود برای این گوه بسیار صعب و دشوار بود غرق از حین مان فرور می ریخت و روشائی تندی چشم ما مانرا خیره می ساخت اگرچه بالهای پری که داشتیم قادر بحمل ما که غرق در آهن بودیم نبود ولی گویا امید وار زود برهای دیگری برای ما ساخته بمدد ان بطیرانمان میاورد عزازیل بایک جهان زیبائی دست نورانی خود را که چنان نظر میرسید که هر دم بلند تر شود لای تقطع در حرکات داشت و بلشکریان خود ارائه طریق مینمود تمام روز از آن گوه بلند که شب مانند آن بود که برنگهای ارغوانی و سرخ و بنفش پوشیده شده باشد بالا رفتیم چون لشکر ستارگان در فلک ظاهر شد چنان مینمود که انعکاس و تانش سلاح ماست سکوت محض حکمفرما بود و در حالیکه از آرزو مرست بودیم راه من یعودیم ناگهان برقهائی در آسمان نازیک جستن نمود نرش صاعقه لگوش رسید و از قله گوه پوشیده در غیوم آتش آسمان ساریدن گرفت و بقسمی که از کلاه خود ها و زره های ما آتش روان شده سپرها واسطه قطعات سانگی که بدسنهای عیس مرئی پرتاب میشد در هم میشکست در مدوحه آن طوفان آتش عزازیل تجسر و اکبر ذاتی خود را از کف میداد و ثلث بی در پی رعد بروی میبارند و ضربات خود را مکرر میساخت زیرا نوز برپا بود و دشمن را نقتال دعوت میکرد آخر الامر صاعقه گوه را بحرکت ورده مارا با قطعات جسم صغیر و با قوت پرتاب کرد چندانکه بیحس و حرکت

پرتاب میکردیم حیوش آسمانی خیره وحیران ماندند و از نشیمن گاههای مجدو
فخر بانك ناله و فریادهای خوف بلند شد . و از طرفی ما چنان می پنداشتیم که
قاتحانه بوطن عالی خود برخوایم گشت ولی جبل الرب موشح ببرق شد و صاعقه
بر قلعه ما باریدن گرفت تقسیمیکه آنرا بیخای و خاکستر مبدل ساخت .

پس از این شکست تازه عزازیل سر خود را بین دودست گرفته مدتی بفکر فرو
رفت و چون سر بلند نمود صورت سیاه شده خود را نشان داد بلی ازین پس شیطان
شده بود که اعظم از عزازیل بود . فرشتگان و فادارش در اطراف وی مجتمع شدند
و شیطان ما را مخاطب قرار داده چنین گفت:

— ای دوستان اگر تا بحال موفق به فتح و فیروزی نشده ایم بدان سبب
است که هنوز نه قابل و مستحق فتح بوده ایم و نه قادر بان ناید بدانیم که نقص
ما از چه جهت بوده است . اینک بشنوید که فرمانفرمائی در طبیعت و تسلط بر
دیا و خدا شدن ممکن نیست مگر بوسیله معرفت و دانائی . چیزی که الزم
امور است و ناید بدون فوت وقت در آن نکوشیم اینستکه بر صاعقه غلبه بجوئیم
بلی تنها جرأت کورکورانه نیست (زیرا در آنروز احدی بیش از شما قادر
نار از جرأت و جسارت بود) که قلاع الهی را تسلیم ما خواهد نمود بلکه تحصیل
و تفکر است . باید در این وادی خاموشانی که نان افکنده شده ایم تفکر کنیم در
بی کشف عالم مخفیة اشیاء بر آئیم در طبیعت تدبر نمائیم و انبساط حرارت و
حدیث باعزم و اراده قوی در پی آثار آن بر آئیم نکوشیم تا عظمت غیر محدود
و کوچکی لایتنای آن واقف شویم تعمق نمائیم تا دریابیم که چه وقت طبیعت عقیم
و چه وقت بار آوراست بچه شکل حرارت و برودت و فرح و درد و حیات و مرگ
تشکیل میدهد و چگونه عناصر خود را جمع و تقسیم مینماید بچه بحو هوای لطیفی
را که استنشاق مینمائیم و صخره های الماس و یاقوت کبودی را که از آن پرت

شده ایم میسازد و چطور آتش آسمانی ما را دود آلود و سیاه نموده و این فکر عظیم و بلندی که وجود ما را بحرکت آورده بوجود آمده است با آنکه ناجروح بسیار شرحه شرحه شده و نانش و بیخ سوخته ایم ناید از سرنوشت خود راضی و خشنود باشیم و به بخت خود دعا کنیم که سبب باز شدن چشمان ما شده است از سرنوشت خود شادمانی کنیم . ولی بواسطه همین درد و رنج است که برای اولین دفعه طبیعت را احساس نموده برای شناختن و مقهور ساختن آن مشور و هیجان آمد، ایم وقتی طبیعت مطیع ما شود ما همه خدایان خواهیم بود ولی قرصاً تا اند هم طبیعت اسرار خود را بر ما مکتوم ندارد و درک و مسائل را از ما مضایقه نماید و سرصاعقه را مجهول و مخفی داشته باشد باز هم ناید شادمان باشیم که بدرد آشنا شدیم زیرا درداست که عواطف جدیدی بر ما مکتوف میسازد که امرانب گراست و شیرین تر از همه اینچیزهاست که در حوازل رحمت ابدی احساس میشود درداست که ما هم عشق و مروت است از عشق و مروتیکه در آسمانها مجهول است .

این بیانات شیطان قلوب ما را منقلب ساخته آرزوهای تازهئی ایجاد نموده مایل فوق العادهئی برای معرفت و محبت در ما پیدا شد .

در حال این احوال زمین متکون میشد مدار فوق العاده وسیع و ابر مسالنه این ساعت ساعت فشرده تر و تنگ تر و معین تر میگشت آنهاست که حزه ها و عرفی اللؤلؤ و اصداق را تغذیه میکردند و جهازات خفیه اصداق دریا را حامل بودند دیگر تمام زمین را نمی پوشیدند و سدر بیخ محل هائی برای خود گود میکردند کم کم قارات شروع به پدید آمدن نمودند و روی این قارات در گل ولای گرم حیوانات عجیب الخلقه دو حیاتیین خریدن گرفتند . حال از جنگها پوشیده شده نژاد های متعدده حیوانی شروع بچریدن علف و طحالب و حبوب و اثمار درختان کوچک و میوه های بلوط نمودند .

بعد آن حیوانی که توانست اسنک نوک تیزی حیوانات وحشی و سبع را مجروح سازد و بجایه و مکر بر ساکنین قدیمی جنگل ها و جلگه ها و حبال قائق آید بر مغاره ها و پناهگا های زیر صخره ها دست یافت . انسان تازه بزحمت شروع ناظها ر حیات نموده ضعیف و عریان بود موی کمی که در بدن داشت برای محافظت از سرما کافی نبود ، دستاش ناخن هائی خاتمه می یافت که برای نبرد با چندان و حوش بسیار ضعیف بود ولی وضع ساختمان شست که در جهت مخالف سایر انگشتان واقع بود وی را توانا ساخته بود که سهولت اشیاء متنوعه را بدست بگیرد از این راه مهارت و زبردستی ضعیف و کم قوتی او را جبران می نمود در صورتیکه اساساً و جوهرأ با ناتی حیوانات هرقی نداشت ولی در مطالعه و مقایسه از هر حیوانی قابل تر و قادر تر بود از آنجا که میتوانست از حلقوم خود اصوات مختلفه خارج کند چنان بطورش رسید که بواسطه تغییر و تبدیل اصوات مخصوصه هر چیزی را که جالب توجهش بود با صوت مخصوصی معین کند و وسیله این تنایع و توالی اسباب اصوات متنوعه به بیان و تفهیم افکار خود توانا شد سر نوشت شوم بینوائی و روحیات مضطرب و دغدغه خاطر انسان جالب محبت و دلسوزی فرشتگان شکست خورده شده بعلاوه این فرشتگان چنان تشخیص دادند که حرأت و حسارتی شه ایچه خود دارا هستند در انسان وجود دارد و آدمیان هم مانند فرشتگان تکبر و عزت نفسی دارند که همان سبب مصائب و مفاخر آنها گشته است از اینجهه عدد زیادی از فرشتگان برای ای که نزدیک انسان باشند آمده و در این زمین حوان که تازه اعرصه وجود رسیده بود ساکن شدند البته بعدد بالهائی که داشتند با سابی می توانستند بزمین بیایند در زمین بطیب خاطر مشغول تیز کردن هوش انسان و نمو دادن قریحه وی شدند . تعلیمش دادند که بدن خود را بپوست حیوانات چه

وحشی پوشاند و برای آنکه مدخل دخمه هابریبر و خرس مسلود بماند
 قطعات سنگ جلو آن بگذارد و نیز بوی آموختند که چوبی را دربرك علف
 های خشك بچرخاند تا شعله ئی جستن کند و آن آتش مقدس را روی سنگ
 اجاق عائله حفظ و نگاهداری نماید بر اثر تلقین شیاطین هوشمند اسباز
 جرأت نمود که در تنه درختان شکافته شده و مجوف قرار گرفته از رودخانه
 ها عبور نماید چرخ اختراع کرد سنگ آسیاب درست نمود محراثت ساخت
 با گاو آهن زمین را در هم شکافت و آنرا حاصل خیز نموده غله ئی را که
 بدست میآورد چون آرد میکرد يك نوع غذای آسمانی محسوب میشد ظرفی
 از گل کوزه گری ساخت و باسنگ آتش رنه اسبایهای گوناگون تراشید خلاصه
 القول در طی سکونت درین مردم بسیار آنها را تسلیت میدادیم و چیرها بانان
 میاموختیم آنها همیشه ما را نمیدیدند ولی شب در کنار راه ها باشکالی که غالباً
 عجیب و غریب و گاهی بر اهت و دلفریب بود بر آنها ظاهر میشدیم گاهی
 بمیل خود بشکل غولان جنگلی یا دریائی یا بهیئت مرد قابل پرسیاش و درخورد
 احترامی یا اشکل طفلی زیبا یا زنی کفل پهن در میامدیم بعضی از اوقات بلند
 میکردیم که نااناشیدی که میخواندیم آنها را ادیت کنیم یا از راه شوخی های
 تندی هوش و دکاوت آنها را بیازمائیم بعضی از ماها که حنبه شطنت و مؤثر
 گری داشتند خوششان میامد که سر سر زبان و کودکان آنها بگذارند ولی دوستی
 بر جای خود بر قرار بود و همیشه در کمک و مساعدت بسدت ناین براده
 حقیرمان حاضر خدمت بودیم بواسطه مواظبت های ما نمو هوش انسانا
 ناندازه ئی رسید که بتواند اوکار ما صحیحی داشته باشد و مناسبات غلطی
 اشیاء برقرار نماید یعنی ولو برخطا هم باشد روابط بین عالم و معالک
 بفهمد . از آنجا که چنان می پنداشتند که روابط سحری صورت و حقیقت را

ژئوس (۱) یالاس (۲) سیبل [۳] دمتر (۴) وتری بتولم (۵) میامیدند شیطان
 لاسمی دیونیزوس (۶) اوان (۷) تا کوس (۸) ولنه (۹) پرستیده میشد و در

- ۱ - Zeus ، نام یونانی ژوپیتر رب الارباب است .
 ۲ - Pallas ، یکی از اسامی مینرو رة النوع دانائی و حذک است و نام یالاس
 وقتی رمینرو اطلاق میشد که جنبه جنگی او مقصود بوده است .
 ۳ - Cybèle . نام مادر ژوپیتر رب الارباب و بیطون و یلوطون در اساطیر یونان .
 ۴ - Déméter . نام یونانی سرس (Cérès) است دمتر خواهر ژوپیتر رب الارباب
 میباشد و این ربة النوع است که منون کشت و کار در زمین و حصاد گندم و یغتن نان
 را مردم آموخته است ژوپیتر رب الارباب شفته خواهر خود شده و از این مناسبات پرورین وجود
 آمده است بعدها برادر دیگرش بیطون رب النوع حار عاشق او شده و دمتر را ی فرا را از بیطون شکل
 بدیابی در آمده بیطون ملقت شده او هم شکل اسبی متشکل شده بر او در آمده و نتیجه
 ن شد که دمتر حامله شده آسی را دیده که نام آن اسب در اساطیر اریون Arion
 است . دمتر پس از این توهین تحقیری که از طرف بیطون دید قهر نموده در دهنه نی
 زوی شد و در غیبت او زمین عقیم شده مردم دچار قحطی شدند بالاخره رب الارباب محل
 زرای او را دانسته او را برون آورد و دوباره مردم بمرکت و خود اونیعمای زمین رسیدند .
 ۵ - Triptolème ، پادشاه اساطیری که بر حسب افسانه های اساطیر یونان
 او این را اختراع نموده و هم او است که از دمتر فن زراعت را آموخته بساکین
 آن تعلیم نمود .

- 6 - Dionysos ، نام یونانی باکوس خدای شراب است
 7 - Euan ، یکی از اسامی است که استعاره خدای شراب و مستی یعنی باکوس
 ، میشد است اوان مشتق از کلمه « Euvohé » است که معنای آن داد فریاد است و
 آره فریاد و عریده ناله او شان است .
 8 - Bacchus ، خدای شراب رو میان که نام یونانی آن دیو ابزوس است
 9 - Lénée ، یکی از اسامی دیو ابزوس (خدای شراب) است در
 یونانیان است .

ظهورات خود بحدی که درخور فهم و ادراک نوع بشر بود ابراز قدرت و جمال مینمود. چشماش شیرینی و لطف بنقشه های جنگلی را داشت لبانش از حقه یاقوت اناری که ترکیده باشد حکایت مینمود هوی کمی که از مخمل هلوها لطیف تر بود گونه ها و چاه اش را می پوشاید کیسوان نورش که شکل تاجی بهم بافته شده و با لطف زیبایی بسیار درقمه سرگرم شده با شاخه های عشقه موشح بود تمام حیوانات سبع را میجذوب ساخته بود و چون در جنگلهای بزرگ داخل میشد جمیع موجودات وحشی همه جانوراییکه از درخت ها بالا رفته از خلال اغصان حدقه وحشی نشان میدادند تمام جبندگان تند و ترسو که با میوجات تلخ تغذیه میشدند و درسیه چون مخمل خود قلب وحشی داشتند نیمه انسانهای جنگلها که خیر خواهی و لطف باها القا شده بود و آنها هم سرمست سرور و جمال از او پیروی میکردند همه را بخود جذب میکرد. شیطان تاك را غرس نموده بمردم فانی تعلیم داد که خوشه ها را با پا خرد کنند و از آن شراب سازند و تاخیر خواهی و جلال و ابهتی که داشت با همراهان بسیار در تمام دنیا سیر و مسافرت کرد برای همسفری با او من اشکل بزی در آمدم دوشاخ تازه از پیشانیم بیرون آمده دماغی افطس و گوشهائی نوک تیز داشتم چنانکه در بزها دیده اید دو قده از گردنم آویخته دم نزی در عقبم در حرکت بود پاهای پشم آلودم اسه سیاه و دو شعبه ئی منتهی میشد که موزون و منظم زمین میکوبید.

دیونیزوس از راه دیا مشی فاصحابه خود را انجام میداد من بهمراهی او از لیدیا [۱] و مزارع افروغیا [۲] و صحاری سوزان ایران و دشت های غرق در

۱ — Lydie : یا Méonie : — یکی از ممالک قدیمه سیای صغر که مشهور

ترین پادشاه آن کرزوس Crésus بوده که مقهور کورس پادشاه ایران شده است

۲ — Parygie : افروغیا یا پریجیا : مقاطعه ئی از مقاطعات مرکزی آسیای

یخ و برف مادی [۱] و عربستان خوشحال و آسیای غنی که در دریای آن بلاد
 برناژ و نعمتی بر ساحل داشت عبور نمودم شیطان روی عرابهائی که شیران و
 یوزان آنها میکشیدند سوار بود و بانغمات فی ودف و جلاجل و طنبور که همه
 برای شرح رموز و اسرار او اختراع شده بودند پیش میرفت. باکانتها [۲]
 و ثیادها [۳] و سادها پوستهای خالدار بچه آهوان پوشیده شده بود چونی را که
 مخصوص اعیاد باکوس بود و شاخه های عشقه بان پیچیده شده بود حرکت
 میدادند. ساتیرها [۴] در عقب وی دوان بودند و من سردسته دستجات مسرور
 آنها یعنی سیلن ها [۵] و یانها [۶] و ساتورها [۷] بودم و آنها را رهبری میکردم

صغیر که شهر معروف آن ایکونیوم Iconium بوده که فعلا در آن محل شهر قوییه
 واقع است و شهر معروف تروا نیز در آنجا بوده که کروزس پادشاه ایدی این
 منطقه را تملک نموده و بعد از کروزس جزو مستملکات ایرانیان بود است .

۱ - Médie مملکت آسیائی که در بین قرن نهم و هشتم قبل از میلاد در تصرف
 نیابلی ایرانی بوده و پایتخت آن اکباتان نام داشته است و کوروش پادشاه ایران در
 حدود ۵۵۶ قبل از میلاد آنرا مسخر کرد. صیغایران بود است اعراب نام اندر ایجان
 و کردستان و عربی بنامی داده اند .

۲ - Bacchantes دختر آبی که رسمیات اعیاد باکوس با انواع شراب را بجای میاورند .
 ۳ - Thyades نام یونانی باکانت .

۴ - Satyres : نیمه خدایان اعوان باکوس با انواع شراب که بسیار
 افسانه های اساطیری آنها را با موهائی زربشان و گوشهائی شبیه بگوش حیوانات و دو
 شاخ و سی چون بز تصور میسودند .

۵ - Silene : یکی از خدایان افروعا و اساطیر یونان که پدر باکوس
 با انواع شراب است و مسخره بزم خدایان المپ بوده است .

۶ - Pan : یکی از خدایان اساطیر یونان که رب انواع گله ها بوده و از
 اعوان باکوس با انواع شراب است شاخ و سم تران داشته و بسیار مهیب بود است .

۷ - Centaures : بر حسب افسانه های یونانی نوعی از عولان که نیمه
 سب و نیمه ادبی سار بوده اند و در تسالی مسکن داشته اند .

از زیر اقدام شیطان ازهار و فواکه متنوعه میروئید و چون عصا بر صخره ٹی میزد
انهار صاف و روان از آن جاری میساخت.

در ایام اقطاف انگور بسریشی یونان میرفت روستائیان با عصاره سبز یا
سرخ نباتات خود را رنگین نموده با استقبال وی میشتافتند و در حالیکه صورتشان
را با نقابیکه از چوب یا پوست درخت یارک ساخته شده بود میپوشانیدند جام
گلابنی در دست گرفته رقصهای شهوانی میکردند. زنان آنها بتقلید انصارالله در
حالیکه سرشان بعلف فشاغ موشح بود بخاطره های لطیف خود پوست بچه غزال
و بزغاله گره میکردند دختران ناکره اکلیل انجیر نگردن آویخته کلوچه های
آردی می پختند و «فالوس [۱]» را در زنبیل های رمزی نقل میدادند. رزبانان
درد آلوده در عرابه های خود سر یا ایستاده با عابرین به تبادل مسخره و استهزاء
میرداختند و بدین طریق تراژدی اختراع مینمودند. [۲]

مسام است که برای تعلیم غرس نباتات و اجبار مردم بر بدست آوردن
میوجات خوشطعم نه فقط دیونیزوس خواب و استراحت در کنار چشمه ها را بر خود
حرام کرده بود بلکه متحمل سخت ترین مشاق شده بود و درین آنکه در بدست
آوردن طریقی برای قلب ساکنین زمخت جنگلها به نژاد چنک دوست و مطیع

۱ — Le phallus — نمثال و محصمه آلت رجولیت که وثیون یونان در صهی

اعیاد ارباب انواع با تشریفات مخصوصه نقل میداده اند.

۲ — این اعیاد و دستجات و تشریفات را که بافتجار دیونیزوس (باکوس) رب النوع شراب

بفعل میامده است Dionysies یا Dionysiaques میگفته اند و در تمام یونان معمول بود در

در اطن دو قسم دیو بزیاک (اعیاد دیو بیروس) داشته اند اعیاد کوچک و اعیاد بزرگ که

شش روز طول می کشیده و در ضمن نمایشهایی شبیه یک قسم تئاتر بدوی میداده اند

یونانی ها مشتق از همین نمایشها است

فصل نوزدهم

❁ بقیه سرگذشت ❁

پس از آنکه مردم کشت زمین و چوپانی گله هارا یاد گرفتند و دانستند چگونه قلاع مقدسه را ندیوارها محاط سازند من در مملکت لطیف پراز جنگل های انبوه که باب « ستفال (۱) » اولیوس (۲) و « اریمانت (۳) » مشروب میشود و هم نهر « کراتیس (۴) » عظیم که آبهای سرد « ستیکس (۵) » بان افزوده شده ازان میگذرد منروی شدم و در دره پراطراوتی دریای تپه غرق در درختان توت (درختان بوخنو) و زیتون و صنوبر در زیر یکدسته درختان چنار و تبریزی سفید در کنار چشمه تیکه با حزیر لطیفی دریای درختان مصطکی انبوه روان بود منزل گزیدم و برای شبانان و نمفها خواندن اناشید پیدایش دنیا و اصل آتش و هوای لطیف و آب و زمین مشغول شدم، ناها میگفتم که چگونه مردمان ندوی قرون اولیه قبل از آنکه سبسطین هو شمند فنون نافع آموخته باشند بدبخت و عربان در جنگل ها متوازی بودند و نیز بانها میگفتم و

۱ — Le stymphale نام اساطیری دریاچه ئی در آرکادی یونان که رتق انواع دیان معینی بر ساحل ان داشته است

۲ — Olbios : نام بهری است در یونان .

۳ — Erymanthos نام اساطیری کوهی در آرکادی (یونان)

۴ — Cratis ، نام نهری در و بان ،

۵ — Styx . نهری که هفت مرتبه در اطراف جهنم دور میرسد و از خواص این اب

ان بوده که هرکس را در آن فرو میرده اند روان بن شده است — در احصاء های اساطیری مذکور است که استیکس يك قسم رتق انواع چشمه ها بوده مخصوص چشمه ئی که در آرکادی در زمین کم میشده است ،

ن می نمودم که دلیل اینکه « سمله (۱) » را مادر دیونیزوس میدانستند اینست
 وگرنه خواهرانه و حسن نیت دیونیزوس در بین صاعقه زائیده شده است.
 در بین همه ملل مائیکه مطبوع طبع و منظور شیاطین بود همین یونانیان بودند که
 از جد و جهد بسیار موفق ایجاد نظامات ایک و فون مدیعه شدند سعادت مند ترستند
 این معبد یونانیان دخمه بود که با شاخه های درخت غار درست شده بود
 لقب تصویری که از خدایان داشتند درختی بود و اولین مذبحشان سنگ تراشیدهئی
 بخون « ایفیژنی » [۲] گلدگون شده بود اما طولی نکشید که حکمت و
 مال را نقطهئی رسانیدند که هیچ قومی قبل از آنها بان موفق نشده بود
 بعد هم هیچ ملتی بدان پایه نرسانیده است ای آرکاد چگونه امری باین خارق
 عادگی و معجز آسایی روی زمین پدیدار شد ؟ چرا سرزمین مقدس « ایونی » (۲)

۱ — Sémélé . مادر ناکوس ربه النوع شراب و دختر کاداموس پادشاه طس
 ژویتر رب الارباب عاشق دختر شده بر روی در آه وقتی دختر ناعوای ژو نون
 زن ژویتر در خراست کرد تا تمام صغات قدرت و الوهیت خود بر روی طاهر
 شود ژویتر خواهش او را پذیرفته ناعصای ربسار لاریایی و صاعقه ظاهر شد سمنه در آتش صاعقه
 سوخت ولی حنین او ناکوس در آن ژویتر قرار گرفت تا در موعد مقرر زائیده
 شد (اساطیر یونان).

۲ — Iphigenie : نام دختر آگاممنون پادشاه یونان و در قصص اساطیری
 مذکور است که چون آگاممنون که در جنگ با اهالی تروا بر سایر پادشاهان یونان سمت
 ریاست داشته دریا بلزبچه امواج شد برای استعانت خود از خدایان خواست دختر خود
 ایفیژنی را در راه ربه النوع دیان قربانی نماید ولی ربه النوع گوسالّه مانده ئی باگوزن
 ماندهئی بجای ایفیژنی برای قربانی فرستاده ایفیژنی را یا خود به تورپرد برد و در اینجا
 نورا از خدمات خود قرار داد .

۳ — Ionie : مملکتی از ممالک اسپانی صغیر قدیم که بر ساحل درنا واقع بوده و
 یونانیان بان مهاجرت نموده و یونانیان ساکنین ایونی جسور ترین و ناهوش ترین مردمان
 یونان بوده اند .

و «آتیک» (۱) میبایست نسبت چنین گل بی نظیر و ماتندی واقع شود ؟ برای آنکه در آن سر زمین نه قسیسیت در کار بود و نه معما و عقیده روحی و الهام یونانیان هیچگاه بیروخدای حسود نشدند و فقط از لطف قریحه و حسن ذوق خود و حسن وزیباتی مخصوص بخود است که یونان خدایان خود را اتخاذ نمود و چون چشم ناسمان میآنداخت جز صورت و مثال خود چیزی نمی یافت هر چیزی را در حد و اندازه خود گماینفی میفهمید معابد متناسب و موزونی بر پا نمود باینمعنی که آنچه در آن معابد دیده میشد لطف وزیباتی و اندازه و حکمت بود و درخورشان و مقام خدایان جاویدی بود که دران مسکن داشتند و در تحت اسامی قشنگ و اشکال کاملی که از قریحه انسانی حکایت میکرد پرستش میشدند . ستونهای که حامل جمال مرمری سقف بودند و آفریز و رقف هر چه بچشم میرسید جذوه و رمزی از انسان در ان نگار رفته و بدانجهت در خور ستایش بود در معابد بعضی شهر ها مثل «آطن» و «دلف» (۲) مجسمه های دختران قشنگ جوانی دیده میشد که مانند آنکه جان داشته باشند با کمال خوش اندامی تبسم کنان سقبنه مخاذن و معابد را بر دوش میکشیدند . عجبا از ان ابهت و حسن تناسب و حکمت !

دیو نیزوس مصمم شد بایطالیا که در انجا ویراناگوس مینامیدند و رغبت بسیار نه تشهیر اسرار او داشتند برود من در کشتی او که مزین بشاخه های مویود نشسته و در تحت نظر دو برادر هان {۲} در مصب رودخانه زرد نام «تیر» (۳)

۱ — Attique : قسمتی از مملکت یوقای که آتنیای تحت ان بوده است .

۲ — Dèlphes - نام شهری اربلاذ یونان قدیم که معبدی بزم آیولون در آن ساخته و از معابد معروفه بوده است .

۳ — دو برادر هان ، کایه باین نصابه اساطیری یونان است که Castor و Pollux دو برادر توام را که مانند خواهرشان هان از برادر ژو پیترب آلاباب بوده اند از خدایان بحر میدانست اژده و شغل آنها را محافظه کشتی در مقابل دزدان بحری تصور میکردند .

تیسره (۱) فرود آمدن . بواسطه تعالیم شیطان سکان « لاتیوم (۲) » یاد گرفته بودند که
 مورا بدرخت نارون متحد نمایند من خوشم میامد که درپای کوههای «ساین (۳)»
 در دره کوچک مکمل باشجاری که باچشمه های صاف و گوارائی آبیاری میشد
 سکنی گزینم و در چمن ها گیاهای شاه پسند و خطمی بچینم و از میوه های
 چرب درختان زیتون کم رنگی که تنه های مجوفشان در سرازیری تپه های
 کوچک بهم پیچیده شده بود متمتع شوم ناری در آن مکان بتعلیم مردمان کاه سخت
 که اگر چه مانند یونانیان روح خفیف و ذکاوت فطری نداشتند ولی داوای قلب
 محکم واستوار و روح صبوری بودند پرداختم این قوم خدایان را تجلیل لازم
 مینمودند درهمسایگی من سربازروستائی بود که مدت پانزده سال در زیر بار اسلحه
 روم خمیده شده و در سابه نسر رومان (۴) خیال و بیچار در هم خوردیده برای
 العین دیده بود که چگونه اقوام و ملل از میدان ان ملت فرمانروا برار اختیار
 مینمایند حالا ان کهنه سرباز دوگلو سرخ قامرا که بین دوشاخ ارهم باز شده
 لکه سفیدی در پیشانی داشتند یوغ نموده زمین شخم میزد در حالیکه همسر عقیف
 و سنگینش در هاون مفرغی سیر میکوبید باروی سنک مقدس اجاق عائله با قلا
 می پخت و من که دوست او بودم در آن نزدیکی در سایه درخت نلوطنی نشسته
 با اهنک نی لبك خود رفم خستگی اورا مینمودم چون فرزندان جوانش مقارن

۱ - Tibre . نام رودخانه ئی که ۴۰۳ کیلومتر طول آن است و در طی سیر خود از وسط
 شهر رم میگردد .

۲ - Latium ، نام منطقه ئی از مقاطعات مرکزی ایتالیا که ساکنین آن لاتن نامیده میشده اند

۳ - Sabine . یکی از مقاطعات ایتالیای مرکزی .

۴ - L' aigle romaine : یعنی بیرق رومیها که شکل عقاب بر ان

غروب آفتاب در ساعتی که سایه ها بسیار طولانی میشود باپشته بارهای هیزم و شاخه های درخت از جنگل مراجعت میکردند من ناگشاده روئی بانها دگر بسته میخندیدم ، نزدیک در باغ جائیکه گلابی ها و کدو ها در کار رسیدن بودند و بگل سوسن و گنگر همیشه بهار مزین و سرسبز بود بریای [۱] [مترس] در تنه درخت انجیری تراشیده بودند که بالت مهیب و مهول خود دزدان را میترسانید و چون باد شاخه های نازکی را که در بالای سر مترس نصب بود حرکت میآورد مرغان غارتگر هوا رمیده فرار میکردند در سر هر ماه پس از رؤیت هلال ان زارع متقی بخدایان حافظ عائله خود که شاخه های مورد و اکلیل الجبل بودند مثنی نمک و جو نثار میکرد .

خلاصه بچکان او را دیدم که ازك شدند بچکان بچکان او را دیدم که همان ایمان و حسن عقیده قدیمی عائله را در قلب خود نگاه داشته قربانی به باکوس و دیان «۲» و ونوس را از خاطر محو نموده از ریختن شراب گوارا و ازهار لطیفه بر چشمه ها غفلت نمی ورزیدند اما بتدریج ان صبر و برد باری و ان بساطت زندگی قدیمی انها رو بنقصان گذاشت چندانکه میدیدم که چون بارانهای فراوان سبب فیضان سیل میکشت و برای حفظ مزرعه موروثی مجبور بساختن سدی میشدند ناله و ضجه میکشیدند . شراب زمخت ساین کام لطیف

۱ — Priape ، — خدای سائین و اکستانها و گله ها و صیادان ماهی که نسب او در اساطیر به باکوس و ونوس میرسد مجسمه این خدا را و نمبون در مدخل بسائین گذاشته حفظ آنها را از او میطلبند یرباب را هم خداي تولد و تناسل هم دانسته اند این است که آلت تناسلی در حال نعوط در مجسمه های او میتراشیدند .

۲ — Diane ، — دختر ژوپیتر رب الارباب و ربه النوع جنگلها که شغل همیش شکار بوده و ربه النوع شکارچیان هم محسوب است .

انهارا آزرده میساخت و بذاتش شان خوش نمیامد و برای نوشیدن شراب های خوشگوار یونانی
 نمیخانه مجاور رفته و اینجا در زیر دار بست مو در پای رقص دخترنی زنی که ماهرانه
 باهنگ زنك خواصر صاف و باوریش را حرکت میداد دنیا را فراموش میکردند
 دهاقین از بیکار بودن و لمیدن در بین حقیف شاخ و برگ درختان و خریچشدهها
 خوش بودند ولی با وجود این مشاهده میشد که در بین درختان تبریزی کناره راه
 مقدس (۱) مقابرو سینه و مجسمه ها و معابد و مذابح سر با میشود و هر روز حرکت عرابهها
 روی تخته سنگهای کهنه و مستعمل بیشتر میگردد وقتی کهنه سر دازی نپال
 آلبالوی آورد و از آن قرینه معلوم شد که در ممالک دور دستی قونسولی (۲)
 فتوحات عظیمه کرده است و نیز از اناشیدی که بنوای چنگ و عود سروده
 میشد دانستیم که رم سیده دنیا پیشرفت های بسیار حاصل نموده است
 تمام ممالکی که دیونیزوس کبیر بقدم عزم یموده حیوانات وحشی آرا
 به آدمیزاد مبدل ساخته و در زیر اقدام میناد هایش قواکه و ازهار رویانیده بود
 در اینوقت نعمت صلح و امنیت و آرامش رومیان متنعم بودند و هوای لطیف

۱ — La voie sacrée — مقصود جا به وسیعی است که ۳۱۲ قبل از
 میلاد توسط کلودیوس آپیوس شروع بساختن آن شده و این مناسبت La voie appienne
 نامیده میشده است این راه از شهر رم شروع میشده و به تبریزی در ساحل بحر ادریاتیک
 خاتمه می یافته است و آدینه فعیمه در طرفن این راه ساخته شده بوده است که تقابلی
 بعضی از آنها فعلا در نزدیکی شهر رم دیده میشود.

(۲) — Consul — در روم قدیم هر سالی یک نفر را میتوان رئیس قوای مجریه و فرماندهی
 قشون انتخاب میکردید و او را قونسول مینامیدند.

« صلح و سلام رومان [۱] » را استنشاق مینمودند بلی « طفلی که شیر گریک نوشیده [۲] » سرباز دلاور و زارع رنجبر شده دوست و خیر خواه ملل مظلومه مظلومه گشته اینک از سواحل مه آلود اقیانوس تا دامنه های و عرفقناز را تحت تسلط و فرمان خود داشت معاند « اگوست (۳) » و رم در همه بلاد برپا بود و «طوری دنیا بعدل لاتینی عقیده مند بود که خواه در تنگه های « تسالی [۴] » باشد و خواه در سواحل انبوه « رن [۵] » هر جا عبد اسیری در زیر بار ظلم طاقت فرسائی فرسوده میشد فریاد میزد . « ای قیصر ! » ولی چراروی این گره آب و خاک بدبخت نحس هر چیزی باید پشمرده شود و از میان برافتد و زیبا ترین چیزها قانی ترین و وقتی ترین اشیاء شمرده شود؟ ای موالید مقدس سرزمین مبارک یونان ای علم ای حکمت ای جمال ای خدایان محبوب قبل از آنکه در معرض آزاد و حقیان و برابردنی که در باتلاق های شمال و در صحاری علف زار بی آبادانی روسیه در کمین نشسته و برای حمله بشما

- (۱) Pax Romana : لغت لاتینی که معنای آن « صلح رومان » است و این عبارتی است که « پلین جوان » در ضمن مدیحه خود نسبت به طرازان امپراطور روم و سلطه رومی و حالت ملل تحت تسلط روم را با عبارت وصف نموده است .
- (۲) اشاره بافسانه رومیان که گفته اند اول پادشاه روم رومولوس (Romulus) و برادر توامش رموس (Remus) شیر گریک خوردند و بعد چوپانی آنها را جمع آوری نموده است رومولوس شهر رم را بنا کرده برادر خود را کشته و سلطنت کرده است امساک های رومیان رمان سلطنت او را هم معین نموده که از ۷۵۳ تا ۷۱۵ قبل از میلاد بوده است.
- (۳) Auguste : یعنی است که امپراطور های روم پس از او کنناواگوست خورد را بان لقب میداشتند .
- (۴) Tessalie — یکی از مقاطعات یونان .
- (۵) Le Rhin : نام رودخانه ای در اروپا که ۱۴۰۰ کیلومتر طول آن است و از جهال آلپ شروع شده بدریای شمال میریزد .

رنج و ابتلای بکنفر معصوم بی گناه جبران هیچ چیز نمیتواند و جز آنکه شری
 بشری دیگر افزوده شود نتیجه نمی‌تواند معذک جماعتی بد بخت پیدا شدند
 که بهوه و پسر کفاره دهنده اش را پرستش نموده امر آنها را برای دنیا بشارت
 عظمائی شمردند. گرچه میبایستی انتظار همین دیوانگی را هم از مردم داشته
 باشیم زیرا نه این بود که گمراهی این بینوایان را در واقعیتی که فقیر و عریان میزیستند
 دیده بودیم که در مقابل همه اشباح خوف و واهمه ساجد شده عوض آنکه از
 شیاطین نیکخواه دروس چاره جوئی اخذ نمایند بیروا امر عقول فعاله ظالم میشدند
 بازی بهوه باین حیل و تدبیر ارواح مردم را بدام انداخت ولی چنانکه انتظار میبرد
 خود او چندان استفاده نمی‌نمود و فخرو مجدی حاصل نکرد زیرا کسی که مورد
 ستایش و تجلیل مردم واقع شد بسرش بود و کیش جدید بنام وی نامیده میشد
 و شخص بهوه تقریباً در زمین گمنام و مجهول ماند.



فصل بیستم

بقیه سرگذشت .

این خرافات تازه ابتدا در سوریا و افریقا منتشر شده در بنادر کنار دریا که به جماعات پلید است نفوذ یافت کم کم در ایطالیارخنه پیدا نموده ابتدئینان بدکار و غلام سرایت کرده بعد در طبقات عوام بلاد ترقیات سریعه نمودولی مدتپادهات از زحم آن خرافات راحت نودند و مثل قدیم هر سال روستائیان درخت صنوبر را که بخون گراز جوانی سیرآب میکردند نذر «دیان» «۱» مینمودند خدای عائلات را بواسطه قرآنی کردن خوک مادهئی نسبت بخود خیر خواه میساخته برای با کوس نیکوئی کننده و دوستار مردم از غالهئی که از سفیدی چون بر می درخشید نثار میکردند و اگر سیدار حقیر و بیچیز بودند لااقل قدری شرا و آرد نیاز خدایان حافظ عائله و تاکستان و مزرعه مینمودند بانها چنانکه داده بودیم که اساس حسن نیت است و حتی کافی است که نادمست طاهر معبد ارباب انواع لمس شود خدایان با نذور بسیار حقیر هم خوشدل شوند در خلال این احوال سلطنت یهوه در صد ها امکانه بواسطه اعما مجنونانه ئی اعلام میشد و پیشرفت حاصل مینمود مسیحیان بحرق کتب و معابد مشغول بودند و شهرها را طعمه آتش میساختند و حتی دامنه مصائب تاصحاری هم کشانیده بودند زیرا هزارها بدبخت در صحراها پراکنده غضب و خشمشانرا متوجه بخود نموده بانوك آهن خواصر و اکناف خودرا شرحه میکردند و از تمام کره ارض اله و زقیر مبتلایان و بینوایانی که ناختمار خود

۱ - در بین و تیبون قرآنی مخصوص به دیان ربه النوع حگکها و شکار گراز ؛

گوزن مادهئی پونه است

در معرض مصائب در آورده بودند بطرف یهو متصاعد میشد و این ناله هارا حمد و ثنا و تجلیل و تسبیح می پنداشتند (۱) گوشه نشینی بی نام و نشان من هم بیشتر از آن ممکن نبود دوام یافته و از غضب و تعرض این بچانین مصون نماند.

در قلعه تبهئی که مشرف بر جنگل درختان زیتون بود و همه روزه ناصوات نی لبك من باهتزار و فرح میامد از اولین سالهای صلح رومان معبد کوچک مرمری که مثل صوامع بناکان مدور ساخته شده بود بر پا بود. این معبد دیوار نداشت و بر روی قاعدهئی که هفت پله ارتفاع داشت واقع شده بود باین شکل که

۱ — اشاره بآن است که در قرون وسطی مسیحیان در طی اعمال مذهبی و توبه و انابه بصورت تازیانه خود را محروح میساخته اقد و آرا یک نوع ریاضت و عبادتی فرص می کرده اند اساساً این قسم عادت تقریباً در تمام مذاهب و ادیان شایع بوده است چنانکه هرودوت مورخ شهیر یونانی نوشته که مصریان قدیم در روزهای اعیاد سالیانه ایام ربه النوع آیزیس خود را میزدند و بسر و سینت میکوبیدند و نیز در اسارت در بعضی از معابد یهودی اطفال را تازیانه میزدند که خون در اندشان جاری میشد. در حدود سنه ۱۲۵۹ میلادی جمعیتی در قسمت معظم شمال ایتالیا تشکیل شد که همین عادت را بدام بدخوع عادت و توبه و انابه و عمل مذهبی معمول نمیداشتند و این عمل مثل مرض مسری بجهه حاسرات بوده و ارجحه در ایالات رن و مقاطعات مختلفه آلمان و بوهم شایع شد و روز بشب دستجات مهصل مرکب از طبقات مختلفه پیر و جوان بر ناست کشیشی که حامل صایب ها و علم ها بودند تشکیل یافته در کوچه ها میگشتند و تمشی کان ادعیه و آوردن تغمی موده و ا تازیانه خون از اندان خود جاری میساختند. کدالك در ۱۳۴۹ میلادی در موضعی که مردم آلمان بواسطه حدوث زلزله های متعدده و شیوع مرض طاعونی که موت اسود (Black death) نامیده شده است بسیار خائب و مشوش بودند همین اعمال خود زبی تکرار شده است و فرانسویان این عمل را Flagellation مینامند فعلا این عبادت از بین اروپائیان منسوخ شده ولی بار هم نادراً در بعضی صوامع مرتاضین معمول میدارند.

در يك دائره‌ئی شائزده ستون كه مار پيچ‌های گدگر دران حجاری شده بود
افراشته شده و روی ان قبه آجری سفیدی ساخته شده بود . در زیر
این قبه مجسمه‌ی خدای عشق را كه مشغول تراشیدن خدك دلدوز (۱) خود
است نصب نموده بودند این مجسمه كه بدست حجار آطی درست شده بود سرور
وشادمانی از لباسش میبجید و چنان متناسب الاعضاء و موزون و دلگش بود كه ناظر
تصور میکرد با طفل جاننداری مواجه است . من همیشه تمثال این خدای قوی
پنجه را كه قادر ترین خدایانش باید شمرد تجلیل میکردم و بروستائیان یاد میدادم
بگل شاه پسند مكلل نموده پراز شراب دوساله كنند و بعنوان نذر ثواب اونمایند .
روزی در این آنكه عادت دیرینه خود در پای مجسمه‌ی این خدای عشق نشسته
و در اصول و تعالیم و اصوات راغالی تكرر میکردم مرد ناشاسی را كه وجنات خشن
وریش خود رو و درهم برهم داشت دیدم كه نزدك معبد آمده باحست و خیز
از پله‌كان مرمر گذشته بایك قسم شادمانی سباعه ئی فریاد زد .

— ای مسموم‌كننده ارواح نابود شو و خدا نكند كه شادمانی و حمال هم ناتو
نیست و نابود شوند .

این بگفت و تیری از كمرش خود در آورده بلند كرد كه خدای عشق نگوید
من نازویش را نگاهداشته سر نكوش ساخته و در زیر سم خود با یمالش كردم .
با جسارت و نومیدی نعره ئی زده گفت

— ای شیطان نگذار این ات را درهم شكاف بعد معان است مرا هلاك
سازی . مسلم است من این خواهش فطیم او را احاطت نموده با كمال قوی چندان
لگد بر سینه‌اش گویدم كه در زیر پایم خرد گردید و چنان گوی آن

۱ — صنمگران یونان و روم آمور (Amour) رب النوع عشق را بشکل طفلی كه
تیروكمان در دست دارد نمایش میداده‌اند .

نابکار را با دودست فشردم که خفه شد.

درین آنکه آن نساج با صورتی کبود و زبانی آویخته در پای خدای خندان بر زمین افتاده بود من بسر چشمه مقدس رای تطهیر خود رفته سپس این سر زمین را که طعمه چنگال مسیحیت شده بود بدرود گفتم و از « گول (۱) » گذشته بسواحل «سائون (۲)» که در قدیم الایام دیونیتروس تانک را بدانجا آورده بود رفتم. هنوز این اقوام خوشبخت بخدای مسیحیان آشنا نشده بودند بلکه درخت تیغ اندوهی را به شاخهای مبارکش تا زمین میرسید چون قشنگ و زیبا بود میپرستیدند و بشاخه های مقدس از نوارهای کوچک پشمی میبستند و نیز چشمه مقدسی را پرستش نموده در دخمه مرطوبی تمائیل سفالین رسم نیاز میگذاشتند قطعات پنیر و صحن شیری نذر نطف های جانگلهها و جبال میکردند اما طولی نکشید که خدای جدید رسول حزن و اندوهی نزد آنان برسالت فرستاد این رسول (۳) که از ماهی دودی خشکتر بود با آنکه واسطه روزه و شب زنده

۱ — Gaule . رومسان این مملکت را بدو قسمت مینموده اند: گول این طرف الپ (است روم) که هارت از قسمت شمالی فعلی ایتالیا است و گول آنطرف الپ که هارت از فرانسه و سویس و نژیک و آستری از آلمان فعلی است یعنی تمام ممالک واقع بین جبال الپ و جبال پیرنه و افغانوس اطلس و رودخانه رن .

۲ — La Saône : نام رودخانه گی در فرانسه که سالآخره در ردیکی شهر لیون رودخانه رن میریزد .

۳ — اشاره بولین مبلغ و مدبری که ساکین فرانسه قدیم را با اشتیاق دیانت مسیحیه مزایت نموده است در تواریخ درست معلوم نیست که اولین بشر که بوده است یکی از اقوال مشهوره این است که در زمان امپراطوری دیسیوس (۲۴۹ — ۲۵۱ میلادی) کش موسوم به Dionysius با شش نفر کشیش دیگر ابتدا بگول آمده اند بعضی دیگر که اندامدار Lazare و مریم مجدلیه اولین ملتین گول هستند .

داری نکلی قوایش لتحلیل رفته بود معذ لك با حرارت برودت ناپذیری اسرار
 مبهمی تعلیم میداد که احدی از آن سر در نمیآورد رنج و درد را بسیار
 دوست میداشت و آن را مستحب میشمرد . نسبت بهرچه قشنگ و طریف و
 طرب آور است غضب شدیدی نشان میداد با تیشه بیداد آندرخت مقدس را
 قطع نمود از نمف ها بجرم اینکه قشنگ و دلریا بودند متفر و بیزار بود و چون
 شب خواص مدور آنها در خلال اغصان و اوراق میدرخشید هزاران ناسزا و
 تفرین میگفت نی لبك پر نغمه و طرب مرا مکروه میشمرد این مسکین بیواجبان
 خیال میکرد که بوسیله او را میتوان شیاطین جاوید را از مساکن خود که عبارت
 از درون مغاره های خرم و اعماق جنگلها و قتل جبال بود دور نمود تصور
 مینمود که با چند قطره آبی که بعضی کلمات خوانده و بان دمیده است و بعضی
 حرکات عجیب و غریب در آورده است میتواند بر ما غلبه بجوید . نمف ها
 برای اینکه از او انتقام بکشند شب بوی ظاهر شده رغبت و شهوتی که آن نالگر
 جنایت مینداشت ناز القا میکردند و بعد فرار نموده صحراها را پر از قهقهه
 خنده خود میکردند در حالیکه آن بیچاره بالا گنافی سوزان روی سترگی بر خود
 میدیچید . نلی نمف های الهی بدین موال بریش قراء عزائم میخواندند و بدین
 شکل بدکاران و عفت بلند و چرکین آنها را مسخره مینمایند .

رسول باندازه نیکه دلش میخواست موفق ندی کردن شد زیرا باشخاص
 ساده و دست آموز طبیعت تعلیمات میداد و یسعوری غالی از این طبعه مرد
 نفسی است که بسیار کم واقع میشود که نتوانند از اصوات که فرا گرفته اند نتیجه
 بگیرند . جنگل کوچکی که من در آن ساکن بودم متعلق به بکفر « گولوا (۱)

۱ - Gaulois - یعنی از اهالی گول که مردمانی بوده اند از راند سنتی که یکی از مرد
 براد بترک هند و اروپائی است .

از خانواده اعیان بود و هنوز کمی از آثار لطیف و زیبایی لاتینی در وی مشاهده
 میشد این مرد گنیز آزاد شده‌ئی داشت که بسیار مورد محبتش بود و او را رفیق
 بستر ارغوانی مزین بگل‌های نرگس خود قرار داده بود غلامانش تا کستان
 و باغ او را زراعت میکردند خودش شاعر بود و بساطک « اوزون [۱] قصائدی
 راجع به ونوس و شرح اینکه چگونه آن ربه انواع فرزند خود « آمور » را تا
 گل تازیانه میزده میسرود اگر چه مسیحی بود ولی مرا خدای آن محل شمرده
 شیر و میوه و سبزی بمن میداد من هم در عوض در ساعات بیکاری با صوت
 نی لبك خود او را شادمان میساختم و خواهی‌خوش بوی الهام میکردم بلی حقیقت
 امر این است که این گولواهای آرام و صلح جو از یهود و پسرش بسیار کم
 اطلاع بودند .

اما ناگهان آتش‌هایی در افق برق میزند و باد خاکسترهایی نقاط بدرخت
 جنگلهای ما میریزد دهاقین يك قطار طولای عراه در جاده‌ها میکشاند یا آنکه
 گله‌های خود را میرانند نهره‌های وحشت آور از دهات نگوشت میرسد همه
 فریاد میزنند . « آی نور کوئندها [۲] . . . » ابتدا یک نفر سوار از دور
 پیدا میشود که بیزه‌ئی در دست دارد و از با تاسر شرق در مفرغ روشنی است .
 و موهای بلند و سرخی که قسمت شده بوی شاهه هایش اتساده است
 بعد دو سوار دیده میشوند سپس بیست و طولی نمیکشد هر اراق سوار خشن

۱— Ausone : شاعر لاتینی که در مورد و متوان شده و در هما بحافوت کرده است و اشعار لطیفی
 از خود بیادگار گذاشته است (۳۱۰ - ۲۹۲ میلادی).

۲— Les Burgnudes : نام ملتی ارمانی ژرمانیک (ساکسن آلمان قدیم) که در ۴۰۶ میلادی
 زنگول (فرانسه امروز) تسلط یافتند و رگوندها از سایر اقوام ژرمانیک کمتر متوحش بوده‌اند و
 بعضی صنایع از قبیل آهنگری میدانسته‌اند و رودی تمدن لاتینی را اخذ نموده‌اند.

و خون آشام پیدا میشوند این سواران وحشی بر مردان و اطفال را قتل عام میکنند و زیاده روی را بحدی میرسانند که حتی بچده هائیکه گیسوان سفیدشان بعل کفش آنها میرسد و از غایت پیری حکم اطفال خرد سال را دارند ابقاء نمینمایند . گولوای جوان و کنیزك رعایش بستر مزین نرگس را بخون خود میالایند . وحشیان برای آنکه گاوآن را بزنند کلیساهارا میسوزانند خم های شراب را میشکنند و چون سرداب غرق در شراب میشود از روی گل آن شراب را بالا کشیده می نوشند . زنان نیمه عربان آن وحشیان در عراه های جنگی هم دوش شوهرانند . بورگوندها پس از احراق اعضاء مجلس اعیان و ساکنین بلاد ورؤسای کنائس در زیر رواقهای « فوروم (۱) » شراب بخرم میاندازند خلاصه پانزده روز از این قصایا میگذرد که بیسیم یکی از آن وحشیان در آستانه درخانه خود اطاقی که روی دست زن بورش بلند شده است با گشاده روئی در ریش انبوه خود میخندد دیگری کوره آهنکاری را روشن نموده منظم آهن میکند یکی دیگر زیر درخت ناپوطی برای رفتائیکه دور او مجتمع شده اند در مناقب خدایان و بهلوانان نژاد خود نغمه سرائی میکند دستهائی دیگر سگهائی که در آسمان افتاده و شاخهای گاو بری ورقی و معویند بر ساطی گسترانیده می فروشند . ساکنین قدیمی مملکت کم کم اطمینان حاصل نموده از جگلهائیکه دوان متواری شده اند بیرون آمده بار دگر بساحتن صوامع محروقه میپردازند و بزرع و کشت اراضی و پرواز و پرورش تاک مشغول میشوند مجملا دوساره زندگی از سر میگیرند .

وای این ایام از پر مشقت ترین و انداحت ترین ادواری است که بر نوع بشر

معدلك قوت قلب و جسارت را از کف نداده باشاقت اخلاق و روح خیرخواه خود را محفوظ داشته در این ادوار ظلم و طغیان دوستان و خیر خواهان حقیقی نوع بشر بودیم پس از آنکه ملاحظه نمودیم که وحشیان اندک اندک از نوحش در آمده تدریج از سببیت می‌کاهدند مصمم شدیم که به تمام طرق ممکنه متشیب گشته بهر لباسی که لازم شود درآئیم تا داخل محاوره و مذاکره با آنان گردیم و با کمال حزم و احتیاط هزاران وسیله برانیزانیدیم و هر حیلتهائی که دانستیم بکار بردیم که این عقیده را « که بهوه مولای معصوم از خطائی است » از کف ندهند و هیچگاه کور کورانه زیر بار اوامر او نروند و ابداً از تخویف و تهدید او نهراسند در مواقع ضرورت حقه نازیهای سحر و جادو هم بکار میبردیم پیوسته آنها را تحصیل طبیعت و کشف بفایای حکمت قدیم تشویق و ترغیب میکردیم .

این جنگجویان ممالک شمال هرچند بسیار خشن و بدوی بودند ولی بعضی فنون میکانیکی آشنا بودند . چنان میپنداشتند که جگهائی در آسمان می‌بینند نوای چنگ اشک از چشمانشان جاری میساخت و سایه چنبا برای کارهای نزرک از گولواها و رومی های فاسد شده ئی که ممالک آنها را تملک کرده بودند قابل تر و مستعد تر بودند . این وحشیان از هر حجاری و صاف کردن مرمر سر رشته ئی نداشتند ولی وادار میکردند که سنگهای سماق و ستونهای روم و « راون » (۱) را بر ایشان بیاورند رؤسای آنها سنگ قیمتی را که یکفر بوئائی در عهد صنعت و فنون جمیله حکاکی کرده بود بجای مهر بکار میبردند با آجر هائی که اشکل زیبائی مانند خوشه گندم ترسب داده شده بود دیوارها می ساختند کلیسا های قشنگی بنا میکردند که افریق آنها بر سر ستونهای واقم بود

(۱) Ravenne — نام یلی از بلاد ایتالیا که پایتخت ایالتی به همین نام است .

بسرهای مهیب و مهولی منتهی میشد و همچنین ستونهاییکه بکار رفته بود
جسمه غولانی داشت که یکدیگر را می بلعیدند .

بالجمله باین وحشیان علوم و ادبیات آموختیم یکنفر حبر اعظم که خلیفه اللهش
بگفتند و «ژربر» (۱) نامیده میشد از مادر و سر حکمت طبیعی و حساب و موسیقی آموخت
ردم میگفتند که او در نهای این علوم روح خود را ما فروخته است باری قرنها
ی گذشت و اخلاق و رفتار بهمان حال خشونت باقی و دنیا دستخوش آتش و
نشار بود . جانشینان حبر اعظم یعنی ژرر علم دوست تنها بتملک ارواح قناعت
موده (زیرا فوائد و منافع حاصله از ارواح از هواهم خفیف تر و بی حاصل تر است)
ران شدند که اجساد را مالک شوند باین معنی که بهوای سلطنت مطلقه عمومی
فتادند و سند صحت این داعیه را حقی میدانستند « که از یکنفر ماهی گیر دریاچه
لبریه [۲] بانهار سیده بود ندلیل جانشینی این ماهی گیر خود را محقق میشمردند .
قتی یکی از آنها نزدیک شد که در ژررس مهمل که جانشین او گوشت بود غلبه
جوید ولی عاقبه الامر حکومت روحانی ابدی مجبور شد که با حکومت ظاهری
بوقتی مماشاة نماید و مردم بینوا بین این طبقه رؤسای ضد یکدیگر در زحمت
رکشمش بودند و لا ینقطع در زد و خورد و وحشت آوری میزیستند بطوریکه جز
جنگ و قحطی و کشتار عام چیری دیده نمیشد از انجائی که مصائب و الام لانعد

۱ - Gerbert - در ۹۳۵ میلادی متولد شده و کشیش رانس (Reims) و
یکی از محول علمای و ادبای عصر خود بوده است در سنه ۹۹۹ میلادی پاپ اعصاب شده
و نام سبلو ستردوم Sylvestre موسوم شده است در ۱۰۰۸ میلادی در شیر رم مرده
است و او اولین پاپی است که بکرتسلط بر اراضی مقدسه و جنگهای صلیبی افتاده است
۲ - اشاره باینکه پاپ از بطرس حواری ادعای وراثت رتبه خلافت نموده و
بطرس از جمله ماهی گیران دریاچه طبریا یا طبریة فلسطین بوده است .

ولا تحصائی را که بان مبتلا بودند از خدا میسر شدند لکن او را عظیم الرحمة و بسیار نیک بینامیدند نه اینکه من باب طعنه و طعن چنین بگویند بلکه در نظر آنها هر که صریحش از همه قوی تر بود از همه بهتر و نیک تر شمرده میشد بعبارة آخری اقوی احسن گفته میشد در این ایام محن و شدائد برای اینکه وقت خود را هدر نداده از بیکاری استفاده نموده انرا بتحصیل و تعلم گذرانیده ناشم مباشرت بامری نمودم که ممکن است سبب تعجب گردد ولی چون بدقت نظر شود اقدام بسیار عاقلانه ثنی بود .

در مراتب بین سائون و حبال شاروله [۱] تپه پردرختی است که در دامنه آن چمنهای دلگشائی که با چشمه خرمی آبیاری میشود واقع است در این محل صومعه ثنی دیده میشد که در تمام عالم نصاری معروف و مشهور بود . من پاهای متشعب خود را در زیر ردای بلند مخصوص بکشیشان پنهان نموده در این دیر کشیش شد ، راحت و آسوده زندگی میکردم و از شر عساکر و مزاحمة ارباب سیف که با دوست و دشمن علی حد سواء موذی و معاند بودند محفوظ میزیستم . بیچاره انسان که لعالم طفولیت برگشته بود محتاج بود که چون کودکان دوباره هرچیز را بیاموزد و درس معرفت را از الف شروع نماید برادر طریقت و همسایه حجره ام «لوقا» که سرگرم تحصیل عادات و خصوصیات حیوانات بود چنان تعلیم میداد که موش خرمائی از گوش آستن میشود .

من در صحاری ایاتات طبی و عقایر جمع میکردم و بدان وسیله در تسکین درد مرضی میکوشیدم زیرا تا آن زمان یگانه راه استعلاج لمس اشیاء متبرکه و بقایای قدسین بود . چند نفر شیطان امثال و اقران من که از پاهای متشعب و بقرینه کلمات خیرخواهانه شان آنها را شناختم در آن دیر بودند و ما توحید مساعی نموده غایت جهد را در راه ترویج افکار و تصفیة عقول آن کشیشان مبذول

چنان گرم میشدند که مجادله و مباحثه به مضاربه و مشت و لگد منتهی میشد
 من جزو دسته دومی بودم زیرا حرف آنها بیشتر بمقام می چسبید و پترو را
 اقامت میکرد ولی عقیده دسته ما بحکم مجمع مذهبی « سواسون (۱) » تحریم
 و تکثیر شد

در این بین ها ماوک و امرای طوائف و مقاطعات مختلفه از زدو خود در دویین
 خود استوه آمده چنان تدبیر کردند که برای جنگ و جدال بمشرق زمین بروند آنچه
 بخاطر دارم میگفتند که میخواهند بروند قبر پسر خدا را مستخلص سازند (۲)
 آنچه بر زبان میراندند این بود ولی باطنا ولگردی و طمع و حرص بود که آنها
 را بتکاپو انداخته و ادار بان نموده بود که برای بدست آوردن اراضی و زنان
 و غلامان و طلا و مرمکی و عطاریات بنقاط دور دست بروند البته محتاج
 بگفتن نیست که این لشکر کشی ها بسیار شوم بوده اما هموطنان خرف و خیره سر
 ما حرف و هنون شرقیان را آموخته نادوق تجمل و خوشگذرانی آنها مراجعت
 نمودند ، از آن وقت بعد زحمت ما کمتر شده بهتر میتوانستیم آنها را وادار
 بکار کردن نموده بطریق احتراعات سوق دهیم . کلیساهای فوق العاده قشنگ
 بنا نمودیم که قوسهای بسیار منکسر و پنجره های نیشتری شکل و برحهای مرتفع
 و هزاران قبه باقوس و جرس داشتند در قلعه کلیسا هامخروط های بسیار نوک

(۱) — Soissons — نام یکی از بلاد فرانسه .

۲ — اشاره بحروب کبره صلیبیه بین نصاری و مسلمان که قریب دو قرن در اراضی
 مقدسه و سوریا و مصر امتداد داشته و میلیها خون جاری نموده از ۱۰۹۶ میلادی شروع
 شده در ۱۲۹۱ خاتمه یافته است و در طی این مدت هشت جنگ بزرگ واقع شده است
 و این حروب باجته حروب صلیبیه نامیده شده است که داوطلبان مسیحی پارچه گی شکل
 صلیب بلباس خود میدوخته اند .

تیز بنا شده بود که مانند تیر رو باسمان بهوه مرتفع بودند [۱] و در آن واحد ادعیه خاضعین و تهدیدات گردنکشانرا برای او حمل و نقل مینمودند زیرا بهمان اندازه که مردم را باید عامل این بناها شمرد بهمان اندازه هم ما شیاطین دست در کار بوده ایم و واقعا تماشای عربی اود که کسی ابناء بشر و شیاطین را معادربنای کلیساها مشغول کار بنایدوبیند که هر يك سرگرم شغلی است یکی آره میکشد دیگری صاف میکند سومی سنك جمع آوری مینماید جماعتی روی ستونها و افروزها انواع نباتات و خارها و ازهار از قبیل شوکالدواب و گگر و اشترخار و زهرالعسل حجاری مینمایند دستهائی تمثال عذاری و قدیسین مینمایند بعضی صور غریبه مارها و ماهیانی که سر خر دارند و بوزینه هائی که گفل خود را میخارند میکشند خلاصه القول هر يك هر چه در قوه دارد بمعرض شهود میآورد و هر يك بمقتضای قریحه خشن یا ملایم و هوش عالی یا مضحك و ذوق کم یا زیاد خود اثری ابراز داشته و از مجموعه این آثار مختلفه در عین تنافر صور و عدم اتفاق اشکال مجموعه بوزون و زیبایی ایجاد میکنند و نشید شادمانی و دردی بوجود میآورد مجملا انقدر درهم و و برهم و بر از هیاهو بود که «روح نابل [۲]» محسوس میشد در نتیجه تشویق

۱ - اشاره بیک قسم معماری و صنعتی که در قرن وسطی معمول بوده و در اصطلاح سنك گوتیک (art gothique) نامیده میشود و از ربع اول قرن دوازدهم میلادی تا اوائل قرن شانزدهم رواج داشته و شاهکارهای بزرگ معماری ار آن دوره هائی مانده که یکی از آنها کلیسای معروف «نوتردام» پاریس است.

۲ - Tour de Babel، بنا بر آنچه در باب یازدهم سفر تکوین توراة مذکور است اولاد واقفان نوح مصمم شدند برحی بسارند که سرش باسمان برسد خداوند برای اینکه آنها را از این کار باز دارد چنان کرد که آن مردم که با ابوقت يك لغت داشتند از آن پس زبان یکدیگر را نمی فهمیدند در اصطلاح ادنا کتابه بان است که در معنی با در ساختمانی به حدی هیاهو و اصوات مختلفه بگوش رسد که نتوان از آن چیزی فهمید.

و ترغیب ما حکاکان و زرگران و میناگران عجائب صنعتی بوجود آوردند چندانکه میتوان گفت که تمام فنون جمیله و صدایح نفیسه از قبیل مسوجات ابریشمی لیون قالی های «آراس» [۱] پارچه های « راس » [۲] ماهوتهای «روان» (۳) ترقی نمودند سوداگران بر مادیان سوار شده مخمل و زری و پارچه های زرکش و سندس و دیباج و جواهرات و ظروف نقره نئی و کتب رنگ آمیزی شده بیزارهای عمومی می بردند بعضی دستجات خوشحال بساط حقه نازی در کلیسا ها یا در میدانهای عمومی گسترانیده بموجب هوش و استعداد خود تقلید زمین و آسمان و جهنم را در میاوردند تاوان بازیست هان دل فریب خود را آرایش داده بمعاشقه میپرداختند . در فصل بهار موقعبه که آسمان صاف بود عامه مردم از نجباء تا طبقات پست همه بساط زمردین دشت را بزم عیش و نوش قرار داده بر روی میاکاری گاهها نفراموشی دنیا و خوشگذرانی میپرداختند نوازنده آلت موسیقی را بشور و خروش آورده تاوان و مردان و دختران بنداران و زنان روستائی و باکراتشان دست بدست یکدیگر داده پائی کوبان دائره وار برقص مشغول میشدند . اما ناگهان جبک قحطی و طاعون در دائره آنها رخ نموده مرک دست بیرحمی دراز می کرد و عود را از چپک مطرب رسوده دائره گردان محفل رقص میشد لپیپ حریق دهات و صوامع را طعمه بیداد خود میساخت سربازان روستائیان را که قادر نشادیه جزبه و خونبهای خود بودند در چهارسوی ها بدار میاویختند زنان حامله را به تنه درختان می بستند تا هنگام شب گرگان

۲ — Arras : نام یکی از بلاد فرانسه .

۳ — Reims : نام یکی از بلاد فرانسه .

۴ — Rouen : یکی از بلاد فرانسه پای تحت قدیم نورماندی که بر ساحل

ثمرة فؤاد آنها را در شکمشان ندرند . بدبختان بینوا از این اوضاع مدهوش
 بودند گاهی صلح برقرار شده بار دگر روزگار چون شکر بر میگشت ولی
 بدون جهت و سبب در تحت اثر يك قسم ترس جنون آمائی خانه هارا ترک گفته
 دسته دسته نیمه عریان میدویدند و ناقلاب های آهنین خود را شرحه شرحه
 نموده تغنی میکردند . . . البته من یهوه و پسرشرا مسئول همه این مصائب
 نمیدانم و تصدیق میکنم که بسیاری از امور دلخراش و بد بدون اراده او و بر
 خلاف میل او واقع میشد ولی چیزیکه مرا بفکر خدای خوب (چنانکه
 باین وصف مینامیدندش) متذکر میکند اینست که خلفای او یعنی پاپها دایمی
 مقرر داشته و درین همه مسیحیان معمول داشته بودند که مردان و زنانی را که
 در نتیجه تعالیم شیاطین عقاید مخصوصی نسبت باین خدا ابراز میداشتند بانعمه
 ناقوس و تغنی مزامیر زنده زنده بسوزانند (۱) .

۱ اشاره بحاکم اکبرسیون Inquisition که در نرون وسطی و اعصار جدید در
 تمام ممالک مسیحیان دائر بوده و آرائه یعنی متذعین را بحکم آن محاکم میسوزانیدمانند —
 ناپلئون کبیر بکلی این محاکم را الفغانموده است .

معرفت بانها تلقین نماید بلی از آن ساعت بعد از نورستاره سعادت خدای مسیحیان کاسته شده. کوكب اقبالش رو باقول نهاد. يك عده بحر پیمایان بردل وشجاع لكشف دیاهائی موفق شده خلق كشیری در آنها دیدند (۱) كه بكلی از یهوه بی خبر بودند وحتی مظنون آن است كه یهوه هم از آنها خبری نداشت زیرا ابدأ بشارتی از خود و پسر كفاره دهنده اش كه قدیه دنیا بود بانها نداده بود. يكفر كاهن لهستانی (۲) «حرکت زمین را اثبات نموده معلوم شد كه نه فقط مستبعد است كه یهوه بی اسرائیل [عقل فعال] دنیا را خلق نموده باشد بلکه بکیفیت ساختمان دنیا هم آشنائی نداشته است. نوشتجات فلاسفه و خطبا و قضات و شعرای قدما از زیر خاک و قبار شبستانهای صوامع در آمده دست بدست گذشته بمردم عشق و حكمت تلقین نمودند.

خلیقه یهوه حسود یعنی یاب اعظم [۳] خودش هم دیگر از عقیده بكسی كه خود را

۱ — اشاره بكشف بعضی از جزایر و قسمتی از سواحل آمریکا توسط کریستوف كولمب در سنن بین ۱۴۹۲ و ۱۵۰۴ میلادی وكشف جزایر و مقاطعات دیگر توسط ملاحان پرتغالی واسپانولی وغیره در همین قرن.

۲ — مقصود كوپرنیک (Nicolas Copernic) منجم معروف لهستانی است (۱۴۷۳ تا ۱۵۴۳ م) كه اثبات نمود كه سیارات دارای حرکت وضعی و انتقایی هستند و این فرض كه بزم كوپرنیک معروف است از طرف یاب پول پنجم مخالف محتوبات كتب مقدسه شمرده شده تجرم گردید.

۳ — مقصود یاب ژول دوم Jules II است كه در حدود ۱۴۴۲ میلادی متولد شده و در ۱۵۱۳ در دم فوت نموده و از ۱۵۰۴ تا ۱۵۱۳ م یاب بوده است ژول دوم یکی از اكابر سیاست مداران پایبند محسوب است وتوجه مخصوصی بفرهنگ مستظرفه و ادب احرف و جنبه داشته مخصوصا به (برامانت) و (میلر انز) و (رافائیل) سار محبت داشته و آنها را و آثار بكار های صعبی نموده است بدای كاسپینی معروف سن یار (كاسپانی بطرس رسول) در زمان او شروع شده است.

کایدها (۱) رادوبای خدایان انداخته در خفا بخود قرائت آنها با آنها اهداء مینمودند «پولیمنی» (۲) رة النوع شعر و غزل سرائی «اقباله تفکر و تدبیر و آرنج خود تکیه نموده در شت زین افکار خود را بدست میگرفت تاز: «گراس» [۳] های زیبا و نمفها با ساتیرها در بساطین دستجات رقص

اول است که از ۳۱۴ تا ۳۳۵ میلادی پاپ بوده (تیار شبه بکلاه های ایرانی اوائل قاجاریه بود) است قبل از قرن هفم میلادی تیار تاج نداشته از اواخر قرن سیزدهم بعد يك قسم تاجي بتیار منضم بوده است تاج دیگری پاپ بونی فاس هشتم بان اضافه کرد وان کنایه از این بود که سلطنت پاپ دارای دو وجه است دنیا و آخرت یا روح و جسد در قرن چهاردهم ۱۳۴۲ میلادی پاپ بندیکت دوازدهم تیاری دارای سه تاج بسر گذاشت و سه تاج فعلی رمز از آن است که پاپ حکم فرمای بر آسمان و زمین و جهنم است (دایرة المعارف بریطانیا جلد ۲۶ صفحه ۹۱۲) .

۱ — کلید ها از جمله کارهای کشیشان کاتولیکی غنران خطایا است و این عمل «قوة کلیدها» (Potestas clavium) نامیده میشود و قوة غنران خطایا در درجه اول و نحو اتم و اکمل از محضات پاپ است و او است که این قوة را به کشیشان اعطا میکند و اما مدرک پاپ اینست که او جانشین حضرت بطرس است و نص ایه ۱۸ و ۱۹ باب ۱۶ انجیل متی است که : (ومن غیر تورا میگویم که توئی بطرس و بر این صخرة کیسای خود را بنام میکنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت و کلید های ملکوت آسمانرا بنو می سپارم و آنچه در زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشائی در آسمان گشاده شود) . بنا بر این کلید ها رمز از این است که پاپ میتواند خطایای کسی را عفو نموده ابواب آسمانرا بروی مفتوح سازد یا بالعکس کسی را از رحمت الهی محروم نموده باب آسمان را بروی مسدود سازد بعبارة اخري باب جهنم را مفتوح کند .

۲ — Polymnie : یکی از نه موز که رة النوع شعر و آواز و حافظه و قوة ادراك است — امایشی که صنعت گران از پولیمنی داده اند همیشه در هیئت تغیر و تدیر است و غالباً به ستونی تکیه نموده دست زیر زنج گداشته غرق دریای فکراست .

۳ — les Grâces : که یونانیان شاریت (Charites) نامیده اند سه رة النوع اند که شغل آنها ایجاد نکات و لطائف مخصوصه حسن و زیبایی است و اگر آنها می بودند حسن بخودی خود جلوه نمی گذاشت بقول شاعر ایرانی که . هزاران نکته میباید بغیر از حسن و زیبایی آن (هزاران نکته) از فاذک کاریهای گراس ها شمرده میشود .

تشکیل میدادند خلاصه القول زمین درکار بود که دوباره قرح و شادمانی بیاموزد اما تف بر بد بختی و اف بر بد طالعی حادثه شومی که واقع شد این است که یکقر «کشیش آلمانی» [۱] که از بسیاری آب جو و زیادتی علم لاهوت بف نموده و متورم شده بود از ضد این مت پرستی جدید الولاده قیام نموده آنرا مورد تهدید قرار داده بر مخاصمه بر خاسته يك تنه بر همه رؤسای کنیسه ظفرمی یابد و ملل مختلفه را برانگیزانده آنها را ناصلاح دعوت مینماید مختصر کلام آنچه را در شرف انهدام بود نجات میدهد . عبث بعضی ازما شیاطین بسیار زبردست جدو جهد نمودیم که شاید نتوانیم وی را از این کار مصروف سازیم . شیطان ناهوش و و ماهری که در زمین «بعلزبول» (۲) نامیده میشود همدم و

۱ - مقصود از کشیش آلمانی مارتن لوتر (Martin Luther) (لوتیروس) سکوی اراهایی ایسلن (Eisleben) آلمان است (۱۴۸۳-۱۵۴۶ م). لوتر ابتدا در دارالفتویا معلم فلسفه بوده بعد در ساک کشیشان پیروان «سن اوگوستن» درآمد در ۱۵۱۱ میلادی مسافرتی روم نموده در این مسافرت عقایدش است عقام پای متزلزل شده وارد مراحل عرفان و عوالم اسرار گشته نکلی خود را ارکبسه کاتولیکی محزا ساخته علما بر ضد اعتراف سلطه مطلقه حبر اعظم روم و عقان خطایا و عبادت ابقونات و عربیت کشیشان و امثالها قیام نموده است چون از طرف باب تکفیر شد در میدان عمومی یکی از بلاد آلمان فرسان یابرا سوخته (۱۵۲۱ میلادی) و تحت حمایت شاهزادگان ساکس کتاب مقدس را زبان آلمانی ترجمه کرده (دیرآ ترجمه کتب مقدسه در برد کاتولیک ها ممنوع بوده) و عبت دستنهئی دیگر اشرا اصلاحات مذهبی که در نظر داشت پرداخت و خود متزوج شد (زیرا که شاهزادگان کاتولیک از صدر تاسان باید غیر متزوج باشند) . لوتر حنان خیال میکرد که اکثر شیطان تروی ظاهر میشود و بانوایای او مخالفت میوررد.

۲ - Bézébutli ، بعلزبول یعنی رئیس انیاله با رئیس دیوان که در ا بحال متی فصل دهم آیه ۲۵ و فصل دوازدهم آیه ۲۴ و ۲۷ نام بعلزبول ذکر شده در تورات (کتاب دوم پادشاهان باب اول آیه ۱۶) بعل زبول وارد شده است.

مصاحب او شده گاهی از راه دلائل عالمانه از مناظره و مجادله مقهورش می سازد و گاهی بواسطه شیطنت کاری و اذیت بسیار او را بستوه میآورد .
ولی کشیش میرم سمج دوات مرکب خود را بسربعزبول برتاب نموده [۱] اصلاح نحس خود را تعقیب مینماید . خلاصه القول چه بگویم ؟ این کشتیبان تومند قوی البیده سفینه در هم شکسته و معطل کنیسه را مرمت نموده داخل و خارج آنرا اصلاح و آرایش کرده دوباره آنرا در آب انداخت و شاید درست گفته باشم که عیسی مسیح زیاده ازده قرن تاخیر غرق خود را مدیون باین کشیش است . از آنوقت بعد امور از بد بد تر شد و دم بدم بر وخامت اوضاع افزوده گشت پس از این کشیش گردن کلفت می خور جنبال کن غوغا طلب بوت به * مجتهد طویل القامه خشک و قح ژانوی [۲] * رسید که سر ایا معلو بروح یهوه قدیمی بود و با کمال قوی میکوشید که دنیا را بحالت ایام نحس نجس « یوشع بن نون (۳) » و « قضاة اسرائیل (۴) » برگرداند همچنون

۱- اشاره باینکه لوتر خیال میکرد که اکثر شیطان روی ظاهر میشده و با کارهای او مخالفت میکرد است چنانکه خود لوتر میگوید . « چون دیدم که دو تاره او (یعنی شیطان) در کار شروع کردن است کتا.های خود را جمع نموده ریختنواب رفتم وقتی دیگر دیدم که در پشت نام منزلت راه میبرد ولی دانستم که شیطان است و نوحی نمود، خوابیدم « بالاخره

وقتی دوات مرکب خود را با سر رئیس (الانابه) (بعازبول) پرت نمود
۲- کایه به کالون (Jean Calvin) مؤسس طریقه کالونیسیم (۱۵۰۹ - ۱۵۶۴ میلادی)

۳- Josué : خادم موسی و رئیس بنی اسرائیل پس اروفات موسی

۴- Les Juges d Israël : پس از فوت یوشع بن نون متجاوز از چهارصد سال
اور بنی اسرائیل توسط رؤسائی که انتخاب میشده و به قضاة موسوم بوده اند اداره میشده
آنکه توسط سموئیل نبی شائول از سبط بنیامین که در قرآن مجید از او بطاوت
نیز رفته است بسلطنت مقرر شده مستند فضاوت بتحت سلطنت تبدیل گردید . قصه
زای مدت غیر معلومی متجدد میشده اند و عموماً از حجج و بیان بوده اند عده قصه بنی
اسرائیل گفته نفر است .

نابکاری بود که با نهایت خنکی و بیمزگی باتش غضب میسوخست این مبتدع سوزاننده سایر مبتدعین بزرگترین دشمن آراسها بود

بالجمله این رسل دیوانه و خشمگین و بیروان مجنون و لجام گسیخته شان بطوری مایه تنفرو و وحشت خیز بودند که شیاطین مثل من و حتی ابالسہ شاحدار برایام گذشته رشک میبردیم و چون یاد ایامی میافزادیم که عیسی و مادر باکره اش بر مللی که از تجملات و دیدن اشیاء نفیسه مانند حجاریهای بسیار ظریف کلیساها گل و پوته های منقوش بر بجره های شیشه ئی نقاشیهای دیواری پر آب و تاب که هزاران داستان شگفت آور در آن تصویر شده بود طلا کاریهای بسیار نفیس مینا کاریهای متاللی صنادیق اشیاء مقدسه و صندوقچه های آثار متبرکه طلا های صلیب ها و معرض های قربانهای مقدس مجموعه های ستاره مانند شمع ها در تاریکی طاقها صبر موزون و خوش آهنگ ارغن ها خیره و مندهش بودند حکومت میکردند تاسف میخوردیم البته تمام این چیزها در لطف و زیبایی بنا معبد معروف « پارتئون (۱) » و « پاناته (۲) » برابری نمیکرد ولی معبدك

۱ — Le Parthénon — معبد معروف آتن که یکی از بزرگترین شاهکارهای معماری و حجاری نوع بشر بشمار است. این معبد در زمان پریکلس از ۴۴۸ تا ۴۳۸ قبل از میلاد ساخته شده بد یاس (Phidias) حجار درك یونانی (که شاید بزرگترین حجاران تمام ادوار و تمام ملل باشد) آرا مزین عود است. این معبد که اساسا بنام میرو ربه النوع عقل و دانائی و جنگ بنا شده و آطنا پارتیوس (Athéna Parthénos) نامیده میشه است در قرن ششم میلادی تغییراتی در آن بعمل آمده کلیسا شده است بعدها در ۱۴۶۰ میلادی مسلمانان آنرا مسجد کرده اند در ۱۶۸۷ م مخزن باروت و قورخانه شده و در این موقع حرقی در آن واقع شده قسمتی از آن منهدم گردیده است در ۱۸۱۶ م قسمتی از مجسمه های آنرا یکی از اشراف انگلستان بلندن رده است فعلا قسمتی از بنا باقی است و همان مقدار از آثار آن که باقی است نشان میدهد که یونانیان در فنون مستطرفه حائر چه مقام ارجندی بوده اند.

۲ — Panathénées : اعیادی که در آتن با تشریفات بسیار ماهنجا میرو ربه النوع عقل و

بچشم مطبوع و خوش آیند بود و ثقلوب مسرت میبخشید هر چه بود نوعی از جمال بود . ولی این مصالحین ملاحظین بالمره منکر هر چه مطبوع و زیبا بود شدند و گروه گروه که مانند افواج مورچگان سیاه میزدند از سر درها و قاعده بناها بقله معابد و بیروج قشنگ بالا رفته باتیسه بیداد این صور سنگی را که شیاطین بهمدستی اساتید صنعت تراشیده بودند یعنی قدیسین بزرگوار و قدیسات جمیلات و مجسمه‌های محبت آور امهات باکرات که کوچگان شیرخوار خود را برسینه می فشردند همه را درهم میکوفتند . گو اینکه اگر از انصاف نگذیریم کمی بت پرستی خوش ایندی در طریقه پوه حسود داخل شده بود خلاصه مقال آنکه این غولان مبتدع بر آن بودند که بت پرستی را ریشه کن کنند من و رفقایم برای جلوگیری از این اعمال وحشت آور غایت جهد را مبذول داشتیم و من در سهم خود ناین مسرت و سعادت نائل شدم که چندین نفر از آنها را از بالای سر درها و ایوانها روی میدان مقابل کلیسا پرت نمایم و به چشم خود دیدم که چگونه کله های عقن آن ها خرد شده مغز آن‌ها پریشان گردید . بد تر از همه این شد که کلیسای کاتولیک هم اصلاحاتی در خود نموده (۱)

دائمی که حافظ و خدای مخصوص شهر آطن هم بوده بعمل می آمده است و دو نوع بانانته کوچک بوده و یکی اعیادی که هر چهار سال یکبار بعمل میامده و دستجات مفصل لوازم رسوبات و شرفات عید را می آورده اند در کتبه های معبد پارتیون شرح آخرین روز اعیاد کبره را یعنی دستجات و شرفات و غیره را حجاری نموده و معبد را زینت داده بودند و این حجاریها از شاهکارهای جاوید بشمار است.

۱- اشاره مجمع مسکونی تراات (Le concile oecuménique de Trente) است که از ۱۵۴۶ تا ۱۵۶۳ میلادی در شهر تراات از بلاد آیالت تیروول مملکت ایتالیا دائر بوده و کشیشان کاتولیک تصمیم گرفتند که در مذهب کاتولیکی اصلاحاتی بعمل آورند و افتداهاتی نمایند که جاهه کاتولیکی در مقابل مذهب انجیلی پرستانی محفوظ بماند.

بطوری خفیت و موقی شد که تاریخ یاد نمی داد در مملکت لطیف و معتدل فرانسه طلاب مدرسه « سوربون (۱) » و کشیش ها با حرارتی شنیده نشدنی و بدون سابقه نا یکدیگر متحد و یکدل شده کمر بر ضدیت شیاطین هو شمند و مردمان متبهر عالم بسته برای مخالفت با آنها عهد و پیمان بستند . رئیس دیومن که از جمله مخالفین بسیار شدید علوم ادبیه شمرده میشد چندی بود که بواسطه شب زنده داریهای من که صرف تعلیم میشد خاطری مضطرب و پریشان داشت شاید تشعب پای مرهم دیده بود علی ای تقدیر ان مناقق در حجره من کاوش نموده مقداری کاغذ و مرکب و کتب یونانی تازه از طبع خارج شده و یک نی لبك بان (۲) که بدیوار آویخته بود یافته باین قرائن حدس زده بود که من می بایستی روح شیطانی باشم لذا مرا در محبس تمك و تاریکی انداخت اما چه محبسی که اگر بزودی از پنجره خود را نجات نداده و در زوایای جنگل ها بین نمف ها و فون ها پناه نجسته بودم در اینجا جز نان تشویش خاطر و آب تلخکامی چیزی نصیب نمیشد

در تمام اطراف و حواسب آتش گاهها ترا فروخته شد بوی لحوم مشویه فضا را بر میساخت در هر گوشه ئی انواع عذایا و شکنجه ها دیده میشد استخوانها شکسته میگشت زانها مقطوع مشاهده میکردید هیچگاه تا باین درجه آثار ظلم و

۱— La Sorbonne : معهد علمی معروف باریس و یکی از معروفترین مدارس عالی دنیا این مدرسه که نام مؤسس آن Robert de Sorbon سوربون نامیده شده است در ابتدا مدرسه مذهبی بود، مخصوص تحصیل علوم لاهوتی و مباحث دنیات مسیحی در ۱۷۹۳ م انقلاب فرانسه مدرسه را موقوف نمود. در ۱۸۰۸ م ناپلیون این مدرسه را با ویورسیتته باریس داده که صلاحیت داریست.

۲— صدنگران همیشه بان (Pan) را بانی بکی تصویر می نموده اند.

وان از روح یهوه مشاهده نشده بود . با وصف همه این فجایع و مظالم دلخراش که مردم سرپوش از روی تابوت قدیمی برداشته و با گره رومی را سیر و تماشا به بودند بیهوده و بلاثمر نماید زیرا در بین همه این مصائبی که یاب پرستان مباحین کنیسه بیکدیگر روا میداشتند و گویا در میدان ظلم و فشار و سختی بایکدیگر بافته داشتند و در وسط همه این شکنجه و عذابها روح انسانی کسب قوت و جاعت و جسارت میکرد چندانکه چون نظر با سمانها میانداختند بجای کپنه یهوه ردی سرمست از اتمام ربه النوع [۱] [موز] نجوم و خدای نورانی جمال و بیانی را مشاهده میکردند .

باری اوضاع جدیدی پیدا شد و آغاز قربهای بزرگ فرا رسید مردم بدون آنکه علناً خدای اجداد خود را انکار نمایند و بر نار دو دشمن قوی آن خدا بی علم و عقل رفتند و کشتن کساندی ناهستگی و ملایمت وی را به پرتگاه بار دور علق اولی تقی و سرگون نمود . شیاطین خیر خواه که شغلشان بیم و تسلیت مردم بود بخت است به متذوقین و درگزیدگان این زمان مباحث نوحه تلقین نمودند کمدیها و قصص پر از لطف و ادب آموختند . زبان فن دوره و مناظره و آداب معاشرت و حسن سلوک و مکاتیب و رسائل اهلیه تراجم نمودند اخلاق و عادات بحدی لطیف و زیبا و ملامت شد که نکلی در اور سابقه مجهول و غیر معروف بوده است . یکی از بهترین هوشمندان نوزن با فکر و عقل یعنی «ارنا» [۲] که مرد دازین و عزیز بود روزی

۱ - Uranie - یکی از ربه النوع نجوم و هینت است .

۲ - François Berner . - طبیب و سیاح فرانسوی که در طی مسافرت هندوستان

بندی طبیب اورنگ ریب (یکی از اعیان امیر تیمور) نادر شاه هندوستان بوده (۱۶۲۵ -

۱۸۸۸ میلادی) .

گفت که روح القدس برای توهین و تحقیر علما است که بزبان یونانی بد بیان می شود .

با وصف این مباحث لاهوتی وجدلیات هنوز هم بالای میرم جامعه عاقل و با فکر بود در نزدیکی شهر پاریس در دره مشجر تاریکی مرتاضبندی مشاهده میشدند که به «آقایان» موسوم بودند این جماعت خود را بیروان سن اوگوستن میشمردند و بائئات رای و رسوخ عقیده شرافتمندانه‌ای میگفتند که خداوند منزل کتاب مقدس هر که را از او بترسد معدوم میکند و هر که را در مقام وی جسور و بی ترس و واهمه باشد محفوظ میدارد زیرا نظرش باعمال نفوس نیست هر که را اراده قاهره اش تعلق بگردد مستوجب نار و هلاک میسازد و او نا وقتترین و متدین ترین عباد صالحانش باشد زیرا عدل او شاهی بعدل بشر ندارد و طرق رصا و اراده او کلی از حیز فهم و ادراک خارج است . شبی یکی از این (آقایان) در باغ خودش بر نمودم و دیدم که این قطعات اعجبه هائی که در آن کلم و کاهو کاشته بود در بحر تفکر عوطه و راست ییشانی شاخدار خود را زرد بک او برده و دوسنانه این کلمات را باو جاری نمودم :

« ای آقا بهوه پس شمارا محفوظ بدارد واقعا او را خوب شناخته‌اید
آزین تر شما حقیقه خوب می شناسیدش ؛ و چقدر بخوبی اخلاقی او را
شناخته و دانسته‌اید »

بچاره مؤمن مقدس دانست که من میبایستی یکی از رشتگان حبهام و درکات هاوبه داشم و چون خود را در معرض امتحان و افندان دید فوجت از خوف مرد

قرن بعد قرن فلسفه و حکمت بود روح بحث و تحقیق بود وقت احترام کهنه پرستی از میان رفت مفاخر صوری رو بضعف و انحطاط گذاشت و روح

کسب توای جدیدی نمود اخلاق و عادات بحدی مطبوع و دلپسند شد که آنوقت نظیر آن مشاهده نشده بود در مقابل کشیشان همقطار من روزی بر بلید تروچرکین تر میشدند ناری چون امنیت و حسن انتظام در بلاد فرمان بود دیگر یناد گاه دبر هیچوجه برای من متمرثی نبود و بیش از آن توقف نیاوردم اذا طلیسان خود را بگوشه ای انداخته گیسوی عاریه سفید [بود زده شده] بر تارک شاخدار خود گذاشته پاهای بزیم را با جوراب های سفید مخفی داشته عصائی بدست گرفته در حالیکه حیب هایم بمقدار روزنامه انداشته بود در تکاپو اقدام و در گردشگاه های معروف سنای و آمد را گذاشتم در قهوه خانه هائی که اهل ذوق و ادب مجتمع میشدند من خود را پشت کار دار نشان میدادم چندی بر نیامد که مرا در تالار های بر اثر مصوعات خوب جدید کرسی هائی در آن جا گذاشته بودند قالب کعب و کفیل شنیده بود [۱] و جان هائی که مردان و زنان با کمال خوش قریحه تعقل و تدبیر میکردند می پذیرفتند کار ترقی بجائی رسیده بود که حتی علمای علم ماوراء الطبیعه و لاهوتیون هم روشن و واضح صحبت میکردند در تمام صیت شهرت من راجع تبصر در مواضع نهاسیر پیچیده شده بود و بدون خود ستائی نموده باشم قسمت زیادی از میخونات وصیت نامه « ملیه » (۲) آن متعلق بمن است و همچنین در توراتی که عمال کلیسای پادشاه پروس با

۱ — مقصود سکی است که در این عهد کرسی ها و اثاث البیت بان سیات ساخته میشه اند.
 موسوم بسنتد و رة لوی پادشاه و لوی شانزدهم است (les Louis XV et Louis XVI)
 ۲ — Jean Meslier یا Meillier : نام کشیشی از کشیشان قرن هیجدهم میلادی است که در وفاتش در تحت عنوان « وصیت نامه زنان ملیه » نام او آناری رسیده کاتولیکی منتشر شد ولی آنصف اصلی آن در دست است.

و تفسیر نگاشته اند من کمک ذی قیمتی نموده ام .

در این ایام بکهنه یهوه حادثه مصححک و مزعجی واقع شد و این آن بود یک نفر « کوایکر » (۱) امریکائی توسطه ناد بادکی رعد و برق یهوه را از او ربود .

من در این موقع در پاریس ساکن بودم و از جمله حضار شام و ضیافتی که در آن از اختناق آخرین کشیش و اعدام نتایج آخرین پادشاه سخن رانند (۲) بشمار میامدم تمام مملکت فرانسه در هیجان بود و انقلاب موحشی برپا شد رؤسای موقتی مملکت ویران و سرنگون شده در بیخوبه مخاطراتی که بگوش احدی نرسیده بود بقوه زور و سر نیزه حکومت و فرمانروائی کردند اگرچه غالب این رؤسا و زعمای انقلاب در حکومتی که داشتند تساوت قلب و بی رحمی شان

۱- Quaker ، (اثره در انگلیزی یعنی لرزان) کویکر یعنی بیوفرقه مذهبی که « کویکرسم »

نامیده میشود و در دول متحده امریکای شمالی علیه بیروان آن بالغ بر صد و هشتاد هزار نفر است این مذهب در قرن هفدهم میلادی توسط کفش دوزی تاسیس شده و بان جهت کوایکر یعنی لرزان نامیده میشوند که بیروان این مذهب در تالاری جمع میشوند و در حال توحه و سکوت می نشینند تا یکی از حضار محذوب روح القدس واقع شود و علامت انحداب او حال لرزشی است که باو دست میدهد آن شخص لرزان قیام نموده شروع بصحبت میکند و سایرین با کمال خصوع گوش میدهند زیرا او را در تحت تاثیر روح القدس میدانند کوایکرها که یکی از فرق متعدد دیانت مسیحی هستند مخالف جمیع رسمیات و تشریفات مذهبی و دارای عادات و رسوم هستند که دیگر آن حاجتی نیست از جمله بیروان این مذهب بنیامین فرانکلین (Benjamin Franklin) بوده که از جمله طلباه و فلاسفه و رجال سیاست دول متحده امریکاست و در ۱۷۷۷ میلادی از طرف جمهوری تازه تشکیل شده امریکا بعنوان سفارت بدربار لوی شاردهم پادشاه فرانسه مامور بوده است و این فرانکلین مخترع ورق گیر است .

۲- اشاره عجمی که از طرف انقلابیون و رؤسای شورش طلبان فرانسه در دوره سلطنت لوی شاردهم تشکیل می یافته است .

مراتب از ملوک و قضاة بنی اسرائیل که فرستادگان یهوه بودند که تر بود
 معذلتك چون جنبه پیامبری و فرستادگی نداشتند و بنام انسانیت حکومت و قضاوت
 میکردند بیشتر بسببیت و خونخواری اشتهار یافتند بدبختانه این رؤسا مردمانی بودند
 بسیار سریع التاثر و تمیر الشقه و پیوسته دستخوش عواطف و احساسات و
 ندیدی است که اشخاص حساس سریع الهیجانند و اندک چیزی غضب ناک و خشمگین
 میشوند دیگر آنکه آنها مردان صاحب نضائی بودند پابند باخلاق و
 عادات بودند باین معنی که خود را موظف با اصول اخلاقی میدانستند
 و آن اصول را دقیقاً تعریف و تحدید نموده باتنگی فکر و نظری که بالنتیجه حاصل شده
 بود قضاوتشان در اعمال شری نه از نقطه نظر آثار طبیعیئی بود که آن اعمال
 مترتب بر آن است بلکه نقطه نظر قضاوتیشان اصول و موازین مجردهئی بود
 که بان پابند شده آنرا اصول ثابت انگاشته بودند بلی درین همه عیب هائی
 که ممکن است سبب انعدام و هلاک رجال سیاست و حکومت شود فضیلت
 شوم ترین و بدترین عیوب است زیرا فضیلت سائن بجنایت است.

کسیکه بخواهد سعادت بشر خدمت کند و فائدهئی از اعمالش حاصل شود نایدماند
 «ژول (۱)» آسمانی عظیم مافوق هر اخلاق و قضیلتی باشد یهوه که از چندی باینطرف
 بسیار مورد سوء سلوک واقع شده بود رویم رفته رفته بسیاری از این طبقه تازه
 نعرصه رسیده بود زیرا درین آنها حامیال و حفاظی پیدا نموده در تحت اسم

۱ — Jules César . — فیصر یولیوس : یکی از بزرگترین ابطال و حکمجویان و
 رجال سیاست عهد قدیم (۱۰۱ — ۴۴ قبل از میلاد) پس از وصول بمقام قونسول و مع
 گول و غله بر حریف و رقیب خود پمپی در رم فعال مابشاء (دیکتاتور) بوده ولی از طرف
 جامعهی در مجلس سنا مقتول گردیده است.

وجود عالی (۱) «کائن الاسمی» پرستش میشد حتی میتوان گفت که چون وحشت سر نیزه و انقلاب فلسفه را متروک و معطل گذاشته بود بحال یهوه مفید واقع شد زیرا کسی چنانکه باید تفکر و تدبیر نمیکرد و بچنان آنگاشته میشد که یهوه سبب حسن انتظام و رفاه عمومی و امنیت نفوس و اموال خلاق است.

در بین آنکه در آن طوفان حوادث حریت در کار زائیده شدن بود من در «اتوی» [۲] سکنی داشتم و بسیار نزد مادام «هلوسیوس» (۳) رفتم و آمد میکردم در این منزل اشخاصی دیده میشدند که در تمام مواضع فکر می کردند و این از نوادر شمرده میشد زیرا حتی بعد از ولتر هم هیچ چیز کمیاب تر از مردمان حرالفکر و آزادمنش نیست و می بینیم فلان مردی که بدون ترس و لرز با سرک مواجه میشود همان مرد جرأت نمیکند که عقیده شخصی خود را در موضوع

۱ — L' Etre Suprême (وجود عالی یا کائن الاسمی) یعنی خدا در ایام انقلاب

فرانس (۸ ژون ۱۷۹۴) روس پیر و سایر علمای انقلاب در یاق توپلری عید عمومی گرفتند و رؤسای انقلاب هر یک خوشه گندمی یا گلی یا میوه در دست گرفتند و روس پیر نصیحتی نمود که خلاصه آن این بود که ملت فرانسه بخدا و مخلوق نفس معتقد است ولی به خرافات و اعمال یهوده کشیشان پشت با زده است. برای اینکه اصطلاح جدیدی استعمال نمود، باشد عوض کلمه «خدا» کلمه «وجود عالی» استعمال نمود.

۲ — Auteuil : نام یکی از محلات پاریس (ناحیه شانزدهم شهر) که در قسم از توابع پاریس محسوب بوده است. در اوائل قرن نوزدهم در منزل مادام هلوسیوس جمعیه ئی نام Société d' Auteuil در این محل تشکیل میشده که مجمع اهل عمل عصر بوده است.

۳ — Madame Helvetius : زن کلود هلوسیوس (کلود هلوسیوس از ادبا و حکمای فرانسه است ۱۷۱۵ — ۱۷۷۱ م) این زن تشکیل جمعیه ئی داده بنام Société d' Auteuil که مجمع افکار فصلا و منذوقین بوده است . (۱۷۱۹ —

۱۸۰۰ میلادی)

اخلاق و عادات جاریه ابراز نماید و همان احترام نسبت بمقام انسانیکه وی را به میدان مرك میراند همان هم وی را در مقابل احساسات عامه و عقیده عمومی خاضع میسازد . در آن ایام منازمفاوضه و مکالمه با « ولنی (۱) و کابانیس (۲) » و « تراسی (۳) » لذت میبرد اینها از تلامذه « کندياك (۴) » کبیر بودند و عقیده شان این بود که سرمنشأ تمام معارف و دانائی حس است این جماعت خود را

۱— Volney : از علماء و احرار فرانسه (۱۷۵۷—۱۸۲۰م).

۲— Cabanis : طیب و از علمای مادیون فرانسه که در اخلاق و عقاید و افکار معاصرین خود نفوذ بسیاری داشته است (۱۷۵۰—۱۸۰۸م) .

۳— Destutt de Tracy : فیلسوف مادی فرانسوی (۱۷۵۴—۱۸۳۶م) اریروان فلسفه کندياك .

۴— Condillac ، فیلسوف فرانسوی که منشا و منبع وحید معرفت را حس میبرد . است این معنی که بر حسب رای کندياك مصدر جمیع ملذات عقل و قوای ادراک حس است و میگفت : هر صمیم محسه ئی ساخته شود که ترکیب و ساختمان آن تکلی مثل ما باشد و یک قسم عقلی داشته باشد که از هر قسم فکری خالی باشد و هرگاه را آنچه ئی بر دیک این مثال پیآوریم چون این محسه برای شم اهلیت دارد حس شامه او متاثر میشود و تمام ادراک و کیفیات معقوله ئی که در او حاصل میشود فرع بر همین اثری است که در عضو حادث شده بمساره اخیری حس است این تأثیر عضوی را انتباه مینامید (attention) اقتناء مصدری است که جمیع قوای ادراک از آن مشتق میشود باین معنی که مقارنه يك قسم انتباه سردوچ است دایره یعنی آنچه چیزی که از يك احساس گذشته ئی باقی مانده حکم ناشی از مقارنه است و تروی و تعقل عبارت از يك سلسله احکام مختلفه است بنابراین فکر هر حالتی که حلوه گر شود چون تجزیه کنیم يك نوع احساسی است که فقط شکل آن تغییر یافته است . مذاهب فلسفی کندياك را که « منصف حسی » نامیده میشود میتوان مولد « منصف مادی » شمرد .

امای مبحث نظر و فکر (۱) « مینامیدند و با آنکه شراقتمند ترین مردم دنیا
 ند چون در موضوع نقای روح و خلود نفس با عامه مردم هم عقیده نبودند
 آنها معاشاة نمیکردند آنها را نست بخود غضبناک می ساختند زیرا اکثر
 م با آنکه نمیدانند ایام معدود همین حیات را چگونه باید استعمال نمایند و
 فایده همین زندگی چند روزه سردرگم اند باز در طلب و آرزوی زندگی
 بی که هیچ تمامی نداشته باشند . در ایام شورش و انقلاب گاهی
 بی فلسفی کوچک ما دچار تشویش واضطراب میشد و شب گرد ها و گزوه
 وطنیون عیشی را که در سایه های آرام و مطبوع « اوتوی » داشتیم
 ، میگرددند . مرد بزرگ ما « کوندورسه (۲) » محکوم شد حتی خود
 بوجود قیافه روستائی ونیم تنه پیچازی که داشتیم مورد سوء ظن واقع شده
 بر اقام پنداشتند گو اینکه باید اقرار نمود که استقلال فکری از بزرگترین
 م ترین اشراقیت هاست

شبی درین آنکه بگران « دریاد (۳) » های جنگل بولونی اودم و تماشا
 م که آنها چون ماهی که در افق شروع نپهور و طلوع نماید در زیر شاخه

ترجمه لغت Idéologues : — یعنی بیروان فلسفه ایدئولوژی (Idéologie) که
 بحث آن فکر بود و لی نه فقط از نقطه نظر علوم ماوراء الطبیعه و مجردات بلکه از
 نظر مادیات و حس — این فلسفه در آخر قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم میلادی
 در مباحث علمی و فلسفی فرانسه مؤثر بوده است.

Condorcet : جیسوف عالم ریاضی دان و مردم سیاسی فرانسه و از رعمای انقلاب
 است در ۱۷۴۳ میلادی متولد شده و در ۱۷۹۴ برای اینکه از رحمت سر بریده
 زهد در محاس خود را مسموم نموده است.

Les dryades . — از کلمه یونانی مشتق است که معنی آن درخت باوطاست و
 ماطبریونان این اسم به سم های درختان و جنگلها اطلاق میشده است .

های درختان می‌درخشند توقیف شده و بجرم مورد سوء ظن بودن بجهت
افکننده شدم! گرچه این امر سوء تفاهم خالص و اشتباه محض بود ولی ژاکو
های آنروز مانند کشیشانی که خود جای آنها را غصب نموده بودند بموض
اطاعت و انقیاد بسیار اهمیت میدادند. پس از مرگ « مادام هلوسینوس
جمعیت ما در منزل « مادام کندروسه (۱) » انعقاد مییافت و ناپارت خوشش میآمد
گاهی با ما صحبتی بنماید.

چون ناپارت را مرد نزرگی میدانستیم گمان کردیم او هم مثل ما اهل مباد
فکر است. نفوذ ما در مملکت تا اندازه‌ئی بسیار بود این نفوذ را نفع نوناپار
اعمال نمودیم و برای اینکه « مارك اورل (۲) » تازه‌ئی بدیا نشان داده تا
او را بجانب امپراطوری سوق دادیم چنان می‌انگاشتیم که بدست او مد
است دنیا را قرین صلح و آرامش ساخت ولی آنچه پنداشته بودیم علط
و انتظار ویش بینی ما را بعمل نیاورد و انصافاً ظلم بود که اشتباه و غلطی
خود مرتکب شده بودیم از او انتقام کشیدیم.

محل تردید نیست که نوناپارت از جهة سرعت انتقال و نیز هوشی
گتمان ماقی‌الضمیر و مدارا و حسن فعالیت بسیار بر سایر مردمان تفوق و برتر
داشت چیزی که او را سلطان قاهره جامعهی کرده بود این بود که کاملاً
همان لحظه حاضر زندگی میکرد و خارج از حقیقت فعلی و قرب الحد
هیچ چیز ندیدید ذکاوتش يك نوع ذکاوت وسیع و حقیقی بود، عقلش که

۱ — Sophie Condorcet ، زن کو دور رسه سابق‌الذکر که مانند شوهر خود زنی
و دانا بوده و منزلت ملتای آراد میجووان و اصحاب دانش بوده است.

۲ — Marc Auréle — منقحی ترین و صالح ترین امپراطوران روم که از ۱۶۱ تا ۱۸۰
میلادی سلطنت کرده است.

و وسیله او خود را خدای زمین شناسانید و در رسائل تعالیم دیانتی که در
 امپراطوری منتشر شد خود را اله الارض معرفی نمود خلاصه و ناپارت و یهوه رعد
 برق خود را متحد و هم آواز ساخته ضجه و غوغائی راه انداختند که بوصف یا
 در این آنکه العاب و سرگرم های ناپلیون اروپا را زیر و زبر کرده بود
 علم و حکمت خود را خوشدل میساختیم اگرچه از اینکه عهد فلسفه و دانائی
 يك سلسه كشتار و عذاب و جنگ و جدال شروع میشد قدری افسرده خاطر
 بودیم از همه بدتر آنکه ابناء این قرن بکنوع مسیحیت خوش منظر و ادبی فرس
 کردند که واقعاً دلیل بر ضعف عقل بسیار آنها بود و بالاخره این امر منجر
 ظهور مذهب خارق قوانین انشاء [۱] شد جنگ از یکطرف و این مذهب خارق
 قوانین انشاء یا باصطلاح خودشان تجدد ادبی دو نلای مرم و وحشی بودند
 چقد باید بر حال این اشخاص که عشق کودکانه و حادی برای تفنگ و طنز
 اراز میداشتند تاسف خورد! بیوا مردمی که نمی فهمند که جنگ با آنکه قلب
 اقوام و حشیه اشجاع نموده و بلاد قبایل جاهل و وحشی را تشکیل و تأسیس کرد
 حتی برای غالب و فاتح هم جز خسران و بد بختی ثمری ندارد و امروز که ملل مختلف

Romantisme : طریقه نئی که نویسندگان در اوائل قرن نوزدهم میلادی ا
 نمودند و موضوع آن احتمالاً این است که بر روی سبک قدما و تقلید بان باید متروک
 یابیم یعنی که آثار ادبی از احساسات و تصورات شخص کاتب باید حکایت نماید و آیه فر
 و شخصیت او باشد نه تقلید و عکس برداری از قدما . پیشروان بزرگ این عرقه در مقام
 « ژان ژاک روسو » و بعد « شاتوبریان » و « مادام اسائل » اند از مشاهیر این
 لپارژین و یکتور هوگو الفرد وینی لی الفرد موسه آکسندر دوما (پدر) ژورژ -
 بالزاک همیشه سن دو واند سایر شعب فنون مسطره از قبیل نقاشی و حجاری و مو
 هم تحت نفوذ این فکر واقع شده اند ادبیات دوره رومان تیرم دیانت مسیحی و آ
 قرون وسطی را احیا نموده است.

چوب نقاشی شده و از کارهای فرانسه بود میناهای «لیموژ» (۱) فنجانهای کار «بوهم» (۲) و «ونیز» صحن کار «اور سینوه» [۳] دیده میشود. دیگر از چیزهایی که در معرض عامه نهاده شده بود تورها کار انگلستان بود که اگر بحرف زفرین توان اطعمینان حاصل نمود در روزهای پر طراوت بهار عمر از امپراطور ناپلیون سوم باو اهداء شده بود. در داخله دکان مقداری ظروف و آلات طلائی در تاریکی میدرخشید و این طرف و آن طرف متفرقا مسیح ها و حواریون و اشراف و اعظام و حوریات دیده میشد. دیگر از چیزهایی که در داخل دکان دیده میشد تالموئی بود که رو بدیوار آویخته بودند و علت این بود که میخواستند حراهل فن و تابلوشناسان که اتفاقا بسیار نادر اند دیگران آرائینند و این تابلو عبارت بود از تقلیدی از تالموی «فراگونار» که تصویر يك قرص نان قندی کشیده شده و قسمی روشن بود که بیننده خیال میکرد که هنوز مهات داده نشده است که خشك بشود حتی باباگیناردون خودش هم این را میگفت. گنجی که از چوب نقشه ساخته شده بود در عقب مغازه دیده میشد که در جعبه های خود حاوی چیزهای کمباب و نقاشیهای «بودون» با آب رنگ و صنع و کتب مصور قرن هیجدهم و نقاشیهای ریزه کار است.

اما چیزی که از عجایب قیسه بود جواهرگرانیهای محسوب میشد حکم دو شاهواری داشت شاهکاری بود کار «فرا آنژلیکو» که روی خرکی قرار داده شده بود موضوع

۱- Limoges : یکی از بلاد فرانسه .

۲- Bohême : نام مملکتی از ممالک اروپا که پایتخت آن شهر پراگ (پایتخت فعلی جمهوری چک سلواکی) بوده است .

۳- Urbino : نام یکی از بلاد کوچک ایتالیا که موطن رافائیل نقاش معروف ایتالیایی است .

این تابلوی بسیار دقیق که رنگهای طلائی و آبی و پشت گلی در آن بکار رفته بود تلویحاً مریم عذری بود و بنا بر گیناردون آنرا صد هزار فرانک قیمت میکرد در نزدیکی میزی که کار ایام امپراطوری بود و روی آن گلدانی نهاده شده بود اوکتاوی جوان در کرسی بزرگی که بسبک کرسیهای دوره «لوی پانزدهم» (۱) بود نشسته و پارچه‌ئی را که مشغول سوزن زدن بود در دست داشت، اوکتاوی که لباس کهنه‌های قدیمی را در تخت مطبخ منزل کوچک بر تنس بجا گذاشته بود دیگر چون تابلوهای سیاه سوخته «رامبران» بنظر نمیامد بلکه از غایت لطف و نورانیت حکم تابلوهای «ورمرد دلفت» (۲) را داشت و سبب روشنائی چشم تابلو شناسایی بود که نزد بانا گیناردون رفت و آمد میکردند اوکتاوی با آرامی و شرم و حیائی که داشت تمام روز را تنهائی درد بان میگذرانید و بانا گیناردون که زیر سقفها کسی نمیدانند مشغول چه قسم نقاشی هائی بود تقریباً ساعت پنج بعد از ظهر پائین آمده با آشنایان و رفت و آمد کنندگان دکان مشغول صحبت میشد.

یشت کار دارترین رفت و آمد کنندگان مرد بلند قامت لاغر اندام رنگ پریده گوز پشته بود که «گنت دمزون» نام داشت و دائماً دست بلند و لاغر خود را که بحلقه‌های طلائی مزین بود بریش طویلی که عبارت بود از یک دسته مو که از زیر برجستگی هر یکی از دو گونه یعنی از گودی عمیق زیر گونه‌ها روئیده و بتدریج پهن شده مانند سیلی از برف روی چانه و سینه پراکنده میشد فرو میبود. مدت بیست سال بود که گنت دمزون بر فقدان زن خود

۱— Louis XV — پادشاه فرانسه (۱۷۱۰ — ۱۷۷۴ میلادی)

۲— Jean Vermeer de Delft — نقاش هلندی که تابلوهای نقاشش بسیار روشن

و نورانی بظر میاید (۱۶۳۲ — ۱۶۷۵ میلادی).

که در بهار عمر و عقوان شباب جمال بمرض سل دار دنیا را وداع کرده بود
 نوحه و گریه میکرد و عمر خود را یا صرف جستجوی روابط با اموات مینمود
 و با جمع آوری تصاویر و نقاشی های بد میگذرانید و با این تابلو های زشت
 منزل خلوت خود را پر میساخت. اعتماد کنت به گیناردون لایتناهی بود. یکی دیگر
 از اشخاصیکه کمتر از کنت دمزون بدکان گیناردون رفت و آمد نداشت «مسیو
 بلان مینل» مدیر تجارتخانه نزرگی بود. مسیو بلان مینل مرد پتجاه ساله نرو
 تازه و فریبی بود که چندان کنجکاوی برای فنون مستظرفه نداشت و شاید صنعت
 را بخوبی هم نمیفهمید ولی مر او ده اش سببی دیگر داشت بلی او کتاوی رعنا
 که در وسط آندکان حکم کبک ماده ئی را داشت که از درون قفس کبکان نرو را جذب
 و جلب نماید و پرا شیفته و مجذوب ساخته بود.

طولی نکشید که مسیو بلان مینل روابط صمیمانه و سر و سری با او کتاوی
 مستحکم ساخت که جز با با گیناردون همه بر آن مطلع بودند با با گیناردون
 بعلت کم تجربگی خبری نداشت زیرا هنوز آن پیر مرد در عشق او کتاوی تازه
 کار و جوان بود. مسیو گئتان دامپارویو گاهی از راه کنجکاوی نزد با نا گیناردون
 میآمد همیشه و پرامقلد و جعال زبردستی میدانست.

روزی مرد رزمی بزرك «مسیو لوتروك دروفك» نزد پیر مرد عتیقه فروش
 آمده افکاری که داشت با وی در میان نهاد. مسیو لوتروك دروفك که در آن ایام
 در کار بود که در عمارت «پتی پاله (۱)» بِنفع تعلیم و تربیت اطفال مراکش (۲)
 معرضی از اسلحه سرو ایام گذشته ترتیب دهد آمده بود که از با نا گیناردون درخواست
 کرد که از مجموعه آثار عتیقه خود چند قطعه تقیس انتخاب نمود. بوی عاریت
 بعد و چنین میگفت:

۱ - Le Petit-Palais - یکی از تصوریلی پاریس.
 ۲ - Maroc - قسمتی از آفریقای شمالی که در ۱۹۱۲ میلادی پیداست. العجاپه فرانسه است.

جلی ابتدا فکر کرده بودیم معرضی ترتیب دهیم که بنام « صلیب و شمشیر »
 موسوم باشد البته جمع این دو کلمه روح نیت ما را بعد کفایت بشما میفهماند این
 فکر قبل از همه چیز وطنی و مسیحی بود و ما در اطراف شمشیر که رمز مجدد و
 شرافت و صلیب که علامت نجات و رستگاری است متحد میساخت . این کار
 بنا بود در تحت ریاست عالیّه وزیر جنگ و حضرت سماحت ماب کاشپور صورت
 بگیرد ولی بدبختانه اجرای این تصمیم با مشکلاتی مواجه گردید که لازم شد از
 آن صرف نظر نمائیم فعلا در صدد تشکیل معرض شمشیر هستیم ،
 یاد داشتی که نوشته‌ام معنی این نمایش را بخوبی توضیح میدهد .

مسئول تروک در و فک پس از این صحبت دفتر بغلی که انباشته باوراق بود از
 جیب بیرون آورد و در بین انواع و اقسام صورت مجلس‌ها و افلاس نامه‌ها یک
 قطعه کاغذ کوچک بسیار چرکینی را پیدا نموده گفت :
 «ها یاقتم این است یاد داشتی که نوشته‌ام : « شمشیر باکره وحشی غیر دست
 آموزی است و سلاح مخصوص فرانسوی است ، در عهدیکه حس و شعور و وطنیت
 پس از دوره طولانی تاریکی بهتر و مشعشعانه تر از هر زمانی شروع بدرخشیدن
 نموده است الی آخر . . . » ها ملاحظه می کنید ؟

مسئو در و فک پس از قرائت یادداشت تجدید مطالب نموده در خواست
 چند قطعه اسلحه نفیس نمود تا در معرض مخصوص بنفع اطفال مراکشی که در
 تحت ریاست افتخاری ژنرال داسپارویو تشکیل می یافت در صف اول معرض
 نمایش بگذارد .

باباگینار دون که شغلش فروختن تابلو و تصاویر و کتب بود بسیار کم تجارت
 اسلحه میکرد ولی هیچوقت او را بی خبر و بی سر رشته نمی شمردند باری

باباگیناردون شمشیری را که دسته اش نسیبک شمشیرهای دوره «لوی سیزدهم» (۱) و «پاپلیون سوم» (۲) بسیار ممتاز بود آورده بمسیو اوتروک دروفک داد و او باسکونی که حاکی از احتیاط بود انرا گرفته بایننوع احترامی بان مینگریست .
باباگیناردون گفت :

بهتر از این هم دارم .

این بگفت و از عقب دکان خود شمشیر نزرک عجیبی که نقوش گل بر آن منقوش شده بود با یکدسته عصا و چتر بر زمین افتاده بود آورده باو داد . این شمشیر که واقعاً شمشیر شاهانه‌ئی بوده و قبلیپ او گوست [۳] تعلق داشت ویکی از بازیگران تئاتر اودئون (۴) در نمایش های آگنس دمرانی ، (۵) در سنه ۱۸۴۶ انرا بکمر بسته بود گیناردون نوک شمشیر را بر زمین نگاهداشته مثل آنکه بخواهد صلیبی بان درست کند باکمال قدامت مایی دست هارا بر دسته ان گذاشته بود و خود هم اندازه همان شمشیر مرد صحیح العمل و راسته‌ئی بنظر میامد .

باباگیناردون گفت :

۱— Louis XIII : — پسر هزاری چهارم پادشاه فرانسه و پدر لوی چهاردهم (۱۶۰۱ —

۱۶۴۳ میلادی) وزیر معروف ریشلیو صدر اعظم ان پادشاه بوده است .

۲— Napoleon III : برادر زاده ناپلیون اول که از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۲ رئیس جمهور و

از ۱۸۵۲ تا ۱۸۷۰ میلادی امپراطور فرانسه بوده است (۱۸۰۸ — ۱۸۷۳ م) .

۳ — Philippe II یا Philippe Auguste ، پادشاه فرانسه (۱۱۶۵ —

۱۲۲۲ میلادی) .

۴— Odéon ، نام یکی از تئاترهای معروف پاریس .

۵— Agnes de Méranie : نام ترازدی که درینج پرده نوشته شده و صنف آن

فرانسویانست فرانسوی است که در ۱۸۴۶ میلادی نوشته و موضوع آن قصه آگنس دختر

دوک دمرانی و ازدواج غم انگیز اوست .

این شمشیر در معرض خودتان بگذارید . زیرا این شمشیر در حکم باگره
زیبائی است که ارزش آنرا دارد که در معرض عموم جلوه گر شود نام این شمشیر
«بویان (۱)» است .

مسیو لوتریو در ولفك در حالیکه سیلهای درشت خود را بهم میتابید پرسید :
- خوب اگر این شمشیر را بفروشم آیا دلالی مختصری بهم خواهید داد ؟
چند روز بعد از این مقدمات باباکیار دون باوجنات اسرار آمیزی تابلوئی کار
«گرکو» به گت دمزون و مسیو بلال مینل نشان داد و چنان مدعی بود که این
تابلو اخیراً کشف شده و نقاشی جالب توجهی است که باخرین اسلوب کار استاد
تمام شده است . موضوع عبارت از «سن فرانسواداسین [۲]» بود که روی صخره
«آورن (۳)» سرپا ایستاده و در کار بود که مانند ستون دودی رو طرف آسمان
عروج و صعود نماید سر سن فرانسواداسین علاوه بر آنکه «وق العاده کوچک
تصویر شده بود بواسطه فاصله و بعد مسافت کوچکتر از واقع هم بنظر میامد و

۱— Bouvines : نام محلی در نزدیکی شهر لیل و در این موضع فیلیپ اوگوست پادشاه
فرانسه در ۱۲۱۴ میلادی ر امپراطور اوتون غلبه یافته است و در این محل است که فیلیپ
قبل از جنگ تاج سلطنت را از سر خود برداشته ر زمین گذاشت و گفت اسرا و بزرگان هر
کس را قایل تر از او میداند تاج را باو دهند همه اسرا تصدیق کردند که او ابلق از همه
است و تاج را دوباره بر او گذاردند.

۴— Saint François d' Assise : مؤسس فرقه ثنی از رهبانان که فرانسسکن Franciscains
نامیده میشود (۱۱۸۲ -- ۱۲۲۶ میلادی).

۳— Alverne : نام قله زنجیر سلسله جبال آپنین (Apennins) در ایتالیا . در این
محل است که فرشته ساروفن بر سن فرانسوا و اسین ظاهر شد و نیز در اینجا است که بنا بر آنچه
گفته اند علائمی مانند آثار میخ های دست مسیح در درستان او پیدا شد .

با این هیئت در ابرها فرو رفته بود بایا گیناردون اصراری داشت که اصل بودن بابلورا بقبولاند و دمبدم میگفت این کار گرخواست بسیار اصل است بی نهایت اصل است . در حالیکه بایا گیناردون با کمال حرارت از وجنات عالی و ساره های عمیق تابلو تمجید میکرد دو نفر تابلو دوست بادقت هرچه تمامتر به نقاشی تماشا میکرد بایا گیناردوی در ضمن تعریف بازوان خود را در هوا بلند میکرد و میخواست مجسم کند که اگر چه «توتو کوپولی ال گر کو» به شاگرد طنطوره بوده ولی صد ذرع از استاد خود بیش افتاده است و میگفت :

گر کو بسیار عقیف و پاکدا من وی الایش وقوی روح و عارف مشرب و اسرار آمیز بوده است .

گفت دمزون اظهار داشت که اعجاب اونسبت به گر کو بیش از همه نقاشان است مسیو بلان مینل اگر چه ساکن بود ولی باطناً چندان اعجابی نداشت . ناگهان در دکان ناز شد و بدون انتظار مسیو گاتان پیدا شده گاهی به من فرسوا انداخته گفت :

عجبا این دیگر چه چیز است ؟

مسیو بلان مینل که میخواست کسب اطلاعاتی نماید از گاتان پرسید که عقیده وی درباره این نقاش که امروز مورد تمجید بسیار است چه چیز است گاتان بدون درنگ جواب داد که او با اشخاصی که قبلاً خیال میکردند گر کو آدم دیوانه بی شعوری است همه عقیده است و چنان معتقد است که گر کو بعلت مرض چشم و نقص و عیبی که در حس باصره داشته قهراً تابلوهایش را بد شکل میساخته است و در دنباله این صحبت گفت :

حلی باصره اش معیوب و هم احوال بوده است و مسلم است که آنچه را میدیده و بهمان نحوی که میدیده نقاشی مینموده است .

گفت دمزون تبیین اینقدر طبیعی و ساده را برصا و رغبت قبول نمیکرد
برخلاف مسیوبلان مینل که توضیح مسیو گائتان را پسندیده بود و بسیار خوشش آمد.
بابا گیناردون بغضب آمده فریاد زد :

- یعنی چه ! آقای داسپارویو یس شما میگوئید که قدیس یوحنا بدلیل
آنکه در مکاشفات ورژوبای خود زنی دیده بود که آفتاب را در بر کرده خود را
بستارگان مشوج ساخته و ماه را در پاهای خود انداخته است چشمانی معیوب
و ناقص داشته است و یا آنکه چون حیوان هفت سری دیده که ده شاخ داشته
و یا آنکه چون هفت ملک ملبس بکتان دیده که هر یک جامی سرشار بغضب الهی
در دست دارند تقیصتی در قوه باصره داشته است ؟ (۱)
مسیو گائتان بر سبیل اخذ نتیجه از کلام گفت .

- بعد از همه این صحبت ها مردم حق دارند که گرگورا تحسین و تمجید
نمایند زیرا ذکوت گرگو ناندازه نبی بود که توانست مرئیات مختص بعرض
خود را بآنها تحمیل کند علاوه رنج و عنای را که بصورت و قیافه انسان
میدهد سبب رضایت بیسندگان است که طبعاً رنج دوست هستند و دوستداران
رنج و درد بسیار بیشتر از آنند که تصور در آید .

گفت دمزون در حالیکه دست طولانی خود را در محاسن جلال و برابتهت فروریخته
در جواب گفت :

- کسی که ما را دوست میدارد باید دوستش داشت رنج ما را دوست میدارد
و بما علاقه مند است اگر کسی میخواهد تاب تحمل زندگی را داشته باشد باید رنج را
دوست بدارد و همه قوت و خوبی دیات مسیحی در همین نکته است که خوبی این
قضیه را فهمیده است . . . افسوس ! من دین و عقیده ندارم و این است آنچه که مرا

خشك شدن بود قرار داشت نشسته مشغول زردوزی پارچه ایست چون وی را دید چنان بغضب آمد که از خود بیخود شده بدون دکان حمله برده چتر خود را بسر بور رقیه کوبیده او را ماده حیوان و پست ترین بدکاران خواند ، او کتابی با وحشت تمام فرار نموده برای طلبیدن آژان پلیس بیرون دوید زفیرین هم که از بسیاری درد ورنج و عشق دیوانه شده بود با آهن پاره ئی تابلوی فراگونار و سن فرانسوای دودی رنگ گرکو و تصاویر عذاری و حوریات و حواریون را پاره نموده طلا کاری های تابلو های فرا انژلیکو پراکنده و نعره میزد ،

تمام این تابلوها این گرکو این بئاتو آنژلیکو این فراگونار این ژرار دوید این بدون ها پلی این بدون ها همه و همه در خود این گیناردون بدبخت نابکار است این فرا آنژلیکو را بیچشم خود دیده ام که روی تخته اوتوزنی من میساخت این ژرار داوید را روی لوحه کهنه ئی که اعلان يك زن قانله بوده درست میکرد ... خنزیرا همانطور که این تابلوها را سوراخ کرده ام چشم توو این دختره ... ات را بیرون خواهم آورد؟

درین این نعره ها بلباس يك نفر مشتری تابلو دوست که ارزان و ترسان در گوشه تارک دکان عقبی پنهان شده بود چسبیده او را میکشید و شهادت جنابات گیناردون جمال عهد شکن میطلبید . بالاخره چند نفر آژان پلیس او را از دکان درهم ریخته و پاشیده شده بیرون کشیدند و در حالیکه جماعت بسیاری عقب سر او روان بودند نزد رئیس پولیس محله بردندش زفیرین در انجا چشمان اشباری بطرف آسمان دوخته و درین ناله و حنین فریاد میزد :

— مگر شما میشل را نمی شناسید ؟ اگر میشل را می شناختید می فهمیدید که زندگی بدون او از محالات است ، ای میشل ای میشل قشنگ است خوب است

فنان است . میشل یکی از خدایان است . میشل به عشق محض و مثنوی محبت است
 بن عاشق اویم ، عاشق اویم ؛ من مردمان طبقات اشراف را شناخته ام ، بزرگان و وزراء
 رحمتی بالاتر از آنها را شناختم هیچیک قابل پاک کردن کفش میشل نبوده اند .
 ای آقایان محترم میشل مرا بمن باز دهید !



فصل بیست و سوم

فصلی که فضیلت و صفت درخورد تحسین و ستایش بوشوت در آن آشکار میگردد نایم معنی که میبینیم چگونه به عطف و سختی مقاومت نموده سپس بعشق و محبت تسلیم میشود بعد از این فصل دیگر کسی نمیتواند بگوید که مصنف کتاب متذکر از زن است.

پرنس ایستار چون از منزل ماکس اور دنغن بیرون رفت در یکی از میخانه های حال چند دانه صدف دریائی خورده يك شیشه شراب سفید نوشید و بعد از آنجائیکه زور و احتیاط را توأمأ دارا بود نزد رفیق خود تئوفیل بله شدانت تا در دولابچه منزل او بسبب هائی را که در حیب داشت مخفی ساید تئوفیل در منزل نبود و ایستار دید که بوشوت در مقابل دولابچه آینه داری مشغول مشق و تمرین بازی تئاتر است و بازی زن جوانی مسماة نه ریگوی را مشق مینماید زیرا بوشوت میبایستی در «اپرت اجامره و اواناش» که آنوقت در يك نمایشگاه بزرگی بازی میشد معثله باشد و شغل زن بد کاری را بازی کند که بواسطه حرکات وقیح يك نفر عابر را جلب نموده او را بکمین گاهی می کشاند تا در اجابا یکنوع خشم ناشی از شهوت ان بدبخت را که دهان بسته و طناب پیچ نموده اند و ادا را به نجا آوردن اعمال شهوانی که طلب می کنند بنمایند. بوشوت در این بازی میبایست هم خواننده باشد هم مقلد و فعلا که مشق این بازی را میکرد بسیار گرم شده بود.

تئوفیل تازه از منزل بیرون رفته بود پرنس ایستار در پشت پیانو نشست و بوشوت مشق خود را از سر گرفت حرکاتش هم بی شرمانه و غیر نجیب بود و هم مطبوع و دلپسند. لباسش عبارت بود از زیر جامه ئی کوتاه و پیرهنی که قسمت

سر شانه اش روی بازوی راست پائین لغزیده و زیر بغل انبوه و سایه داری را که مانند دخمه مقدس آرکادی [۱] بود مکشوف میساخت و هایش از هر طرف پیرشان شده و تارهای زرد قام و سرکش زلفکان را بیاد میداد از بدن نرم و ملایم نمناکش عطر بنفشه و روائح املاح قلیائی مطبوعی متصاعد بود بقسمی که منخرین را باهتزاز میآورد حتی خورد بوشوت هم بوی آن سرمست شده بود پرنس ایستار نکته مدهوش روائح طویه این بدن نازنین شده پیا خواست و بدون اینکه کلمه ئی بر زبان براند و یا با اشاره چشم بیان اراده ئی کند بوشوت را در آغوش گرفته او را روی نیمکت انداخت همان نیمکت مزین بگل و بوته ئی که توفیل در یکی از دکاکین معتبر باقسط خریداری نموده بود که در مدت چندین سال هر ماهی ده فرانک پیر دازد . باری پرنس ایستار مثل صخره عظیمی روی آن نازک اندام افتاده در حالیکه نفسش مانند دم آهنگران میدمید بادستان دوشت و ضمیم خود چنان گوشت لطیف بدن بوشوت را می فشرد که اثر فشار مانند اثر حجامت دیده میشد هرگاه پرنس ایستار آنچه را میخواست لطیفانه از بوشوت خواهش و تمنا کرده بود شاید مقضی المرام میشد و ممکن بود که باحال هیچان واقلا که در آن دم مشارالیهها داشت وی را بدام اندازد چندانکه از يك اعتناق سریع و حظ بین اثینی سر نیچد و آنچه را پرنس ایستار میخواست مضایقه نماید ولی بوشوت متکبر بود عزت نفس داشت و همان حس تکبر سرکش مانع از آن بود که به تهدید و جبر خاضع و تسلیم شود بعبارة اخری امکان داشت که بوشوت بطیب خاطر خود را تسلیم نماید ولی حاضر نبود که بمنف و جبر تملکش نمایند بوشوت ناسانی تسلیم عشق میشد ممکن بود از راه گنجگای حاضر شود یا بواسطه رحم

۱- Arcadie : نام یکی از مقاطعات کوهستانی یونان قدیم . در یکی از دخمه های این کوه سرس ربه النوع حماد و کشت و کار منزوی شده . (در طی تبیین لغت سرس مذکور شد)

و دلسوزی خود را تسلیم کند شاید بعات کوچکتری هم حاضر میشد ولی در مقام جبر و خشونت و زور مرگ را بر تسلیم شدن ترجیح میداد ناری دهشت و تحجب اولیه اش بزودی مبدل بخشم و غضب شده با کمال قوی در مقابل زور و خشونت مقاومت نمود و با ناخن های خود که گویا در اندم از قرط غیظ و غضب تیز و تند شده بود گونه ها و پلک های آن فرشته کروی را خراشید و بالنگه کوهی از گوشت بروی افتاده بود چنان سخت و تند بر جا نشست و چنان ارنج و زانو فشرد که آن بره گاو انسان صورت را که از خون و درد نابینا شده بود بقسمی پرتاب نمود که به بیان خورده نوای طولانی از آن بیرون آورد بمب هامم از جیب هایش بیرون ریخته باغریوی شبیه بغرش و عد روی کف اطاق میچرخیدند . نوشوت با آیسوانی پریشان و پستانی مرهنه و قیافه ثی مهیب و دلریا آتش کش آهنین بخاری را بدست گرفته نظرف آن دیو مقهور حمله ور شده فریاد می زد :

گمشو یا چشمانت را در میاورم .

پرنس ایستار برای اینکه خود را بشوید بمطبخ رفت و صورت خون آلود خود را در ظرف سفالینی که لوبیاهای سواسون در آن خیس میخورد فروبرده بعد بدون عصب و غصه که حکایت از علو روح او مینمود بیرون رفت دقیقه ثی از رفتن او پیش نگذشته بود که زنگ در منزل صدا درآمد نوشوت بیهوده خادمه منزل را که در آن موقع غائب بود می طلبید و خود مجبور شد که لباس راحتی پوشیده در را بکشاید مرد جوان بسیار طاهر آراسته و تقریباً قشنگی را کمال ادب سلام کرد و از اینکه مجبور شده است شخصاً ندانجا آید معذرت خواسته خود را معرفی نمود این جوان مورس داسپارویو بود .

موریس لایق قطع در جستجوی فرشته حافظ خود بود و در بین همه نویدها
 باز مطمئن القلب در جاهای فوق العاده عجیب و غریب در پی اومیگشت ازرقیه
 نویسان و سحره و صانعین معجزات که در کوخهای بسیار چرکین و متعفن
 آینده نامعلوم و غیر معین را کشف مینمایند و اگر چه بقول خودشان مالک جمیع
 کنوز کره ارضند ولی با این حال هیچوقت تنیانشان خشاک ندارد و جز قطعه‌ئی
 پیرو گوشت خوک غذائی نمی یابند از همه آنها سراغ فرشته گمشده خود را
 می جست . در آن روز موریس در یکی از پس کوچه های مون مار تر نزد
 یکی از اولیاء الشیاطین یعنی ساحری که از روی صور کشف مغیبات مینمود رفته
 بود در ضمن بنا بخوازش مادام دلاور دلیر و النیایه از طرف مشار الیها بمنزل
 وشوت آمد موضوع این بود که مادام دلاور دلیر در آن روزها در این خیال
 بود که نفع تعمیر و نگهداری کاساهای دهات مجلس جشنی ترتیب دهد
 و بخواست بوشوت آواز خوان آن جشن باشد زیرا نغته و بهات غیر معلومی
 وشوت آوازه خوان معروفی شده بود باری بوشوت موریس را روی نیمکت
 آل و بوته دار نشانیده خود هم بخوازش مورس بهلوی وی نشست آواز داده
 محترم موریس موضوع زیارت خود یعنی تمنای مادام کناس دلاور دایر را بیان
 نموده اظهار داشت که مادام کناس مخصوصاً مابل است که بوشوت یکی از قطعات
 و ازهای «اوپرت اجامره و اوپاش» را که همه آفایان میخارم بین لذت بسیار
 شنیدن آن میبرند در آن مجلس بخواهد در پایان صحبت گفت که متأسفانه
 تصدیق و ادعان کامل بهتر او مادام دلاور دایر نمیتواند بیش از منابع مختصری
 بدیم نماید و از آن جا که این مجلس را بجمع نامر خیر با نوابی است باید از
 بی مبلغ چشم پوشید

بوشوت پیشنهاد را پذیرفته با همان سخاوت و بزرگ منشی که فطری قفرا

نسبت باغیا و طبیعی ارباب هنر نسبت به مردم دنیا است مبلغ مختصر را قبول نمود زیرا در این موضوع بخصوص طمعی نداشت و امر خیر را جمع بحفظ کلیسا های دهات را قابل توجه می شمرد زیرا بوشوت همیشه عقیده دینی خود را محفوظ داشته غالب اوقات با ناله و اشک « اولین ولیمة قرآن » (۱) خود را یاد می آورد وقتی از که از جلو کلیسائی میگذشت مخصوصاً در هنگام شب دلش میخواست بدون کلیسا رود ، بواسطه این قیبل احساسات بود که جمهوری را که در پی هدم کلیسا و قشون است دوست نمیداشت و از اینکه مشاهده میکرد که احساسان وطنی دو باره زائیده میشود و معالمت فرانسه باردگر رو ترقی و تعالی می رود باطناً مسرور و شادمان بود مخصوصاً چون میدید که اجتماعات موسیقی چیزی که بیش از همه چیز مورد تمجید و تحسین عامه است سرودهای را جمع به سر بازان عزیز وطن و خواهران نیک سیرت مذهبی است آنها نفال بیک می گرفت و علامت احیای شعور وطنی و مذهبی می شمرد باری در خلال این احوال موریس که روائح آن گیسوان زرد قام را استنشاق میکرد و عطر فریبنده و لطیف آن بدن نازنین و بوی خوش املاح آن پیکر دلفریب را احساس مینمود بطوری سر مست و مدهوش گردید که یکباره اشتیاق تند و تیز گشت و چگونه چنین باشد موریس بوشوت را با یک دنیا لطف و یک عالم حرارت در پهلوی خود در روی آن نیعلت ظریف احساس میکرد مختصر کلام موریس تمجید بسیاری از لطف

۱ — La première Communion : عمل تبریکی که از طرف کشیشان که تولد انشرفات مخصوصه برای هر مسیحی بعمل میاید و بر هر مسیحی این تبریک فرص است و بهانه آنها مسیحی پس از این عمل چند و خون مسیح را شکل بان و شرابی که باو داده میشود دارا است پروتستانت ها هم شیه بهمین عمل را معمول میدارند و با آن شراب اردست کشی های خود در مجلس مخصوصه میگردند.

ذوق و حسن قریحه بوشوت نمود و چون بوشوت سوال کرد که در تمام اوزان و
 مقام موسیقی کدام یکرا او بیشتر میسندد با آن که هیچیک از آنهارا نمیدانست،
 مذاکک جوابهایی داد که موجب رضا و خرسندی بوشوت گردید باینمعنی که
 بوابهایی که گفت همان چیزهایی بود که بوشوت در طی کلام بدون این که
 باعر باشد خود بموریس تلقین نموده بود بوشوت خود نما شرحی از ذوق
 خود صحبت کرد و بطوری که دلش میخواست مردم از تبحر و رستگاری
 بحرف بزنند شرحی بیان نمود و سخن را بطول کشانید از این قسمت که
 لذت بوشوت ساده لوحی محض بود . موریس بتعریف و تمجید جمال بوشوت
 رداخت و صادقانه از طراوت رخسار و تناسب اندام او مدح و تحسین گفت
 بوشوت در جواب این تمجیدات چنان اظهار داشت که طراوت و نازکی شوره اش
 نانجهت است که هیچوقت خود را زیاد نمی آراید و اما راجع بتناسب اندام خود
 م قائل بود که همه چیزش باندازه است و هیچ زیادتیی و نقصانی ندارد و برای
 نکه این ادعارا مصور نماید دستهای خود را بتمام هیکل و اندام لطیف خود مالید
 کمی از جا برخاست تا لطائف و دقائقی که در آن بدن مضر بود دیده
 ود و موریس دلباخته چندان اسیر عواطف رقیقه بود که سرازیر نمیشناخت
 چون روز در کار تمام شدن بود بوشوت خواست چراغی روشن نماید
 روئیس ار او خواهش کرد که چنین نکند

مصاحبه و مکالمه آن دو نفر در ابتدا خندان و بشاش بود بعد خودمانی و بسیار
 برین و دلپسند و کمی يك آهنگ شد بوشوت چنان خیال میکرد که موریس داسپارویو
 مدتها است می شناخته است و چون او را مرد ظریفی می پنداشت اطمینان
 ملی بوی پیدا نموده رازهای درونی خود را بوی نقل میکرد مثلا میگفت که
 برای این زائیده شده است که زن شرافتمند و محترمه بی باشد ولیکن مادری

صحبت باینجا رسیده بود که ثوفیل وارد اطاق شد بوشوت از ثوفیل طلب کرد که از موریس و اسپارویو که محبت فرموده مبلغ قابل توجهی ز طرف لاکتس دلاوردلیر برای او آورده است اظهار تشکر و امتنان نماید.

ثوفیل پس از مشقات روزانه و یک سلسله کارهای بی معنی درس های بی مزه ضجر و کراهت ها و تحقیر ها بسیار مسرور بود که در پایان روز بپیرینی صلح و آرامش زندگی خانه را بچشد در آنروز دو باره سه نفر همکار از او تحمیل نموده قرار دادند که آن سه نفر هم اپرت را با او امضا موده هر یک از حق تصنیف سهمی ببرند و نیز تقاضا کرده بودند که رقص اسپانیولی « تانگو » (۱) را هم در طی نمایش دوبار گویند داخل بند . باری ثوفیل دست موریس داسپارویو را فشرده با خستگی سیار روی بخت کوچک افتاد ولی نیبخت که دیگر طاقش طاق شده بود ایندفعه تاب مقاومت نیاورده هر چهار پایه اش در هم شکست . ثوفیل بر زمین افتاده روی ساعت و اسباب سیگار آتش زنی و قوطی سیگار که از جیب موریس بیرون رفته و روی بمب هائی که پرنس ایستار آورده بود غلطید .

۱ - Tango : نام يك قسم رقص اسپانیولی که اساساً رقص مغربه (بربرهای شمال افریقا) بوده و اسپانیولیا از آنها آموخته و بعد در میان دول اسپانیولی نژاد امریکای جنوب شیوع یافته است در ۱۹۱۲ میلادی این رقص تأثیر و تبدیلهائی دوباره با اروپا آمده و از رقص های بسیار معروف و مشهور شد که امروز در تمام ممالک اروپا از جمله رقص های منواله است .

فصل بیست و چهارم

فصلی که حاوی تفصیل دست بدست رفتن لوکرس رئیس دیر و اندوم است لژه ماسیو جاشین لژه بزرگ که رو بروی منزل کهنه کشیش های « سن ژرمن دیره » [۱] در کوچه آبی جائیکه پر از مدارس مادرانه و جمعیات عالما است صحافی میکرد کارگران بسیار مختاری داشت ولی عده آنها کم بود و با بطئی و کندی بسیار یکعده مشتری قدیمی را که بصبر و مدارا معناد شده بودند جواب میداد شش هفته از موقع ورود کتابهای مسیو ساریت میگذشت و هنوز لژه دست بانها نزده بود فقط پنجاه و سه روز بعد آن کتابها را بموجب ریز مسیو ساریت رسیدگی نموده بین کارگران خود تقسیم نمود . لوکرس کوچک با علائم رئیس دیرواندوم در ریز مسیو ساریت قید نشده بود و بنا بر این خیال کرد که آن کتاب متعلق به مشتری دیگر است بعد چون در هیچ صورتی چنین کتابی قید نشده بود قهراً آنرا در دولا بیچئی گذاشت .

لژه ماسیو پس جوانی داشت موسوم به ارنست و او روزی آن کتاب را محرمانه برداشته و در جیب گذاشت . ارنست خاطر خواه دختر کتابفروشی بود که « روز » (۲) نامیده میشد و در آن نزدیکی منزل داشت « روز » بسیار دشت و دمن را دوست میداشت و گوشش از شنیدن آواز مرغان جنگل

۱ — Eglise de St. Germain — des — Prés : — کلیسای معروف و قدیمی که

در ۸۰۰ میلادی در پاریس بنا شده و ملحقاتی از قبیل دیر و مدرسه و غیره داشته و فعلاً فقط کلیسا باقی است .

۲ — Rose : بنی کز سرح و اسم علم است برای زنان مطابق اسم فارسی گلچهر

لذت میبرد ارادت برای پول ناهاری که میخواست در «شاتو» (۱) به «روز» بدهد آن لوگرس را به سمسار کوچه سن X... موسوم به بابامورائزه بمعلم ده قرانک فروخت. بابامورائزه که برای داستان کم و کیف چیزهایی که میخرید چندان اصرار و کنجکاوی نداشت در همان روز آن کتاب را در بهای شصت قرانک بمسیو بوسار که در کوچه سن ژرمن [۲] در منزل خود حجره کتابفروشی داشت داد بوسار علامت و نمره کتاب را که ممکن بود اصل و منشأ آن نسخه بی نظیر و مانند را معین کند حک نموده آنرا بمسیو ژورف میر که کتابدوست معروفی بود بمبلغ پانصد قرانک فروخت و او فی الحال آنرا در مقابل سه هزار قرانک بمسیو آردون کتابفروش تسلیم نمود طولی نکشید که این مرد نیز بنوبه خود آن کتاب را بقیمت شش هزار قرانک بکتاب دوست معروف و مشهور پاریسی «م.ر» فروخت پانزده روز بعد این شخص هم با منفعت خوبی کتاب را به «مادام لاکتس دگورس» داد این خانم که در طراز اشرف و اکابر پاریس از شهرات بود در عشق بانار ظریفه حکم کنجکاوان تابا و کتاب و ظروف چینی قرن هفدهم را داشت و در عمارت خیابان «ینا» [۳] خود مقدار زیادی اشیاء صنعتی داشت که دلیل بر اطلاعات متنوعه و لطف و ذوق مشار الیها بود در ماه ژویه (۴) تموز لاکتس دگورس در قصر بیلاقی سارویل خود در ایالت نورماندی ساکن بود و در آن موقع که منزل خیابان «ینا» غیر مسکون بود شبانه دزدی که بقریه می گفتند بایستی جزو دزدان معروف به جرم کنندگان اشیاء نفیسه باشد دستبردی

۱ - Chatou : نام محلی در نزدیکی ورسای در کنار رودخانه سن

۲ - Rue Saint Germain : نام کوچه‌ای در پاریس .

۳ - Avenue d'Iéna : نام خیابانی از خیابان های معتبر معروف پاریس

۴ - Juillet : ماه هفتم سال فرنگی .

بالموت زده بود ایندسته دزدان مخصوصاً اشیاء صنعتی و آثار فنون جمیله را میدزدیدند .

بر حسب تحقیقات قانونی که بعمل آمد معلوم شد که دزد از مجرای منجلاب بالا رفته خود را بطبقه اول رسانیده است بعد روی ماهتابی جستن کرده با اهرم کوچکی در پشت پنجره و یکی از شیشه های پنجره را شکسته آهن دریچه را باز کرده وارد تالار بزرگ شده است و در آنجا چندین دولابچه را در هم شکسته آنچه مطلوب و مرغوب دانسته برداشته است غالب چیز هائی که ربهوده بودسبك وزن و سنگین قیمت بودند از قبیل قوطی های طلا چند قطعه عاج کار قرن چهاردهم دو جلد کتاب خطی قرن پانزدهم و يك نسخه کتابی که مشی کتس به اجمال چنین وصف کرده بود : «يك مجلد تذهیب شده و نشان دار» و این مجلد همان لوکرس کتابخانه داسپارویو بود . درد که جلدس میگفتند یکفر آشپز انگلیزی بوده پیدا نشد . خلاصه تقریباً دو ماه از قصیه سرقت گذشته بود که روزی مقارن مغرب مرد جوان خوش لباسی که سر و ریش بکلی تراشیده بود وارد کوچه کورسل شده لوکرس دیرواندوم را در ازای پنج فرانک به بابا گیناردون داد . گیناردون کتاب را بدقت ورق زده بااهمیت و قشگی آن پی برده آنرا در گنجینه چوب بنفشه ئی که عاده چیز های قیمتی را در آن میگذاشت گذارد . این بود تغییرات و تبدلاتی که در ظرف يك فصل بر این نسخه گرانها حاصل شد .



فصل بیست و پنجم

فصلی که در آن موریس فرشته گم گشته خود را پیدا مینماید . از تمام شدن نمایش بوشوت در غرفه مخصوص بخود نشسته مشغول داشتن سر خاب و بزک صورت گردید رفیق قدیمی مسیو ساندرک بملایمت ظل غرفه شده در عقب سراوهم بکدسته تحسین کسدگان وارد شدند بوشوت هجوم جمعیت خوشش نیامد و بدون اینکه رویطرف آنها بر گرداند پرسید که کار داوند و چه میخواهند و چرا دیوانه وار باو نگاه می کنند مگر خیال می ند در چهارشنبه بازار نویی [۱] در چادر عجائب و غرائب اند که زنی میگوید . خانمها آقایان! صد دینار در این قلك برای چهاریه دخترک بیدازید در عوض کن است میچهای پای او را که از مرمر خالص است لمس کنید ؟
بعد نظری غضب آلوده بان جماعت نموده گفت :
- یا البته دور شوید ، زود دور شوید !

همه را از غرفه خود بیرون کرد حتی رفیق و دوستدار صمیمی خود تئوفیل هم که بارنگی بریده و موئی آشفته و چشمانی نیم باز و از خود رفته و قیافه آبی ن زده و وجناتی قم انگیز و لطیف در اینجا ایستاده بود از خود دور نمود بعضی اینکه در بین آن جماعت موریس عزیزش را شناخت به لبسم آمد ریس نزدیک شده در عقب کرسی که بوشوت بران نشسته و د خم شده و بان نمود شروع به تحسین و تمجید نمود و مکرر گفت که بسیار قشنگ بازی رده و بسیار خوب خوانده است و باقیافه و آهنگی تعریف میکرد که گویا از

۱ - Neuilly : نام محلی در نزدیک جنکل بولونی در حوالی شهر پاریس *

آخر هر جمله تبریک و تهنیت بوسهٔ ابتداری میچکید ، بوشوت آقدر بر شنیدن تمجید حریص بود که باین چیز ها دست بردار نبود و بواسطهٔ سؤالان بی درپی تمناهای اکید تظاهر بساده لوحی موریس را مجبور ساخت که دو سه و چهار دفعه عبارات تحسین آمیز خود را تکرار نماید و چون اندکی موریس مکث میکرد چنان از قیافه بوشوت استنباط میشد که هنوز اقناع نشده است لذا دوباره مدح و ثنارا از سر میگرفت . برای موریس که چیزی از شانز سرش نمیشد ادای این تعریف و تمجید ها يك قسم زحمت و عذابی بود اما از دیدن شانه های گرد و قرینه بوشوت که بواسطه اشعه نور زرنگار بنظر میآمد و از مشاهده آن صورت دلفریب که در آئینه کیف بزك جلوه گر شده بود لذت بسیار میبرد و میگفت:

- واقعا بسیار لطیف و دلربا بودید.

بوشوت میپرسید:

- راستی؟ . . . عقیده شما بر این است .

موریس جواب میداد:

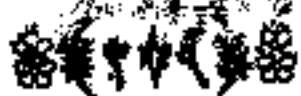
- اوه قابل پرستش بود . . .

موریس ناگهان در بین صحبت فریاد بلندی کشید زیرا در آینه صورتی را که در انتهای غرفه در حرکت بنظر میرسید دید با کمال عجله برگشت و با آغوش گشاده خود را روی آرکاد انداخته او را گشمان گشمان رو بدهلیق برد . بوشوت از غیظ در کار خفه شدن بود ورنجیده خاطر گفت .

- این چه قسم سلوک و اخلاقی است !

موریس از بین یکدسته سگان تربیت یافته بازیگر خانه و یکدستهٔ رسن بازان امریکائی

باتفاق فرشتهٔ خود گذشته او را بطرف خارج تئاتر میکشاند.



در آن تاریکی و طراوت خیابان مثل اینکه هنوز باورش نیاید که بچنان
 حادثی نائل شده باشد و در حالیکه سرمست شادمانی بود میگفت:

...ها یافتمت! یافتمت! مدتها در جستجوی تو بوده ام بالاخره یافتمت
 ای آرکاد تو مرا از داشتن فرشته پاسبان محروم کرده‌ای من فرشته‌ام را از تو می‌خواهم
 رکاد آیا هنوز مرا دوست میداری؟

آرکاد در جواب گفت که برای انجام مهم مانفوق قوای فرشتگانی که در پیش دارد
 بعهده گرفته است میبایست بدوستی و رحم و عشق و تمام احساساتی که سبب
 خاوت روح و مستی قوی است پشت پا بزند ولی از طرف دیگر حالت فعلی
 چنان ویرا در معرض آفتاب و بینوائی و بیچارگی نهاده که او را مستعد برحم و
 شفقت بنوع بشر نموده است و از اینجهت یکقسم محبت و دوستی ناشی از عادت نسبت
 مورس بدبخت احساس مینماید.

مورس فریادکنان گفت:

... بسیار خوب گیرم محبت حزئی بمن داشته باشی بسیار خوب پس بمن باز آ
 رد من بدان من نمیتوانم از تو صرف نظر نمایم مادامیکه نزدیک من بودی
 بدآ ملتفت حضور تو نبودم اما از موقعی که از من مفارقت جسته‌ای احساس
 کسی و تنهایی وحشت‌آوری مینمایم بدون تو حکم جسد بی روحی را دارم تا
 نجاه بتواقرار میکنم که حتی در اطاق کوچه رم در آغوش ژیلبرت هم احساس
 هائی و یکسی مینمایم غصه میخورم میل دارم تو را به بینم کلام تو را بشنوم مثل آنروزیکه
 انقدر مرا غضبناک ساختی تا تو گفت و شنود کنم با ری واجم با روز
 خودت اقرار کن که من محق بودم زیرا در آنروز تو مانند یکنفر شخص نجیب
 سلوک نمودی . انصاف میطلبم آیا سزاوار است که مثل تو اصدیل

و بزرگ نژادی با داشتن این درجه نجابت و بزرگواری مرتکب چنین امر زود
و زشتی شود واقعاً این از چیزهای شنیده نشدنی است که چون انسان در آن
تفکر مینماید گیج و حیران میشود مادام دزدک هنوز هم از شما نگذشته و فراموش
نکرده است و از اینکه در چنان موقع غیر مناسبی ظاهر شده و سبب ترس او
گردیده اید شمارا ملامت و توبیخ مینماید مخصوصاً از اینکه در موقع دکه کردن
لباس و بستن بند کفشایش تا آن پایه و قیچانه سلوک نموده اید بسیار رنجیده
خاطر است من شخصاً همه این چیزها را فراموش نموده و تنها چیزی را که
بخاطر سپرده ام این است که تو برادر آسمانی و مصاحب مقدس ایام طفولیت
منی نلی آرکاد تو نباید مرا رها کنی نمیتوانی از من مفارقت بجویی آخره
تو فرشته منی تو مال من هستی .

آرکاد بموریس اظهار داشت که چون فعلاً از ملائکه در کات هاویه محسوب
است دیگر ممکن نیست که بتواند ملك موکل یکنفر مسیحی باشد و شرحی بیان
کرد که حالا او ملکی است و حشت آور پر از کینه و خشم خلاصه القول از جمله
ارواح جیم است .

موریس در حالیکه چشمانش پر از اشک اود تبسم نموده گفت :

بیهوده مگو .

آرکاد گفت :

اقدس که افکار ما، سر نوشت ما، سر نوشت ما، همه چیز ما را از یکدیگر
جدا میسازد تا این حال نمیتوانم از احساس شفقتی که نسبت بتو دارم صرف
نظر نمایم و همین ساده لوحی تو سبب شده که ترا دوست بدارم .

موریس آهی کشیده گفت :



نه چنین نسبت تو مرا دوست نمیداری هیچوقت هم مرا دوست نمیداشته بی این لایالی گری که نسبت بمن ابراز میداری از طرف يك برادر یا خواهر امری طبیعی است از طرف یکنفر دوست امری معمولی و عادی است ولی از طرف ملك موکلی چون تو جنایت و وحشت آوری است واقعاً آرکاد موجود گریه بدی هستی و من از تو بیزارم.

آرکاد جواب داد:

- موریس من همیشه صمیمانه تو را دوست می داشته ام و هنوز هم دوست دارم تو قلب مرا مضطرب داری من که چنان می انگاشتم که قلبم از آهن و فولاد محکم تر است حالا محبت تو سبب شده که بضغف نفس بخود واقف شوم . وقتیکه هوز طفل کوچک معصومی بودی من تو را همان اندازه که طعم انگلیری « میس کات » درست میداشت و با وحشت و هوای نفس و وحشت فیزی میبوسیدت صاف تر و بیغش تر از محبت او بتو تعلق خاطر و علاقه لمبی داشتم در میلاق در فصلیکه پوست نازک چنارها طبقه طبقه جدا شد . تنه سبز و لطیف درخت را آشکار میسازد و بعد از بارانهاییکه شن نرم روی خیابان های سرایشب باقی میگذارد من بتو یاد میدادم که با آن شنها و طبقه های وست درخت و بعضی گلهای بیابانی و علف و چوب پر سیاوشان پلهای دهاتی سازی کوخهای بیابانی بنا کنی متنزهات و بساتین « آدونیسی [۱] » که طراوت بضارت آن بیش از یکساعت طول نمیکشد بسازی در ماه مه در پاریس هیکل

۱ - Adonis : بحسب آنچه در اساطیر یونان مذکور است آدونیس جوان بسیار زیبایی بوده و بوس ربه النوع حامل بروی عاشق شده پس از آن جوان در شکار گاهی بواسطه گرازی کشته شده است بجوامش و بوس رب آپرلاب او را بشکل شقایقی مبدل ساخته است در اعیاد و تشریفات که بافتنخار آدونیس بعمل میامده از جمله باغهای موفتم ساخته اند .

و مذبح مریم عذرا درست میکردیم و در آن عطری میسوختیم که رائحه اش تمام فضای منزل را پر میساخت و مارسلین طبابخه پیاد کلیسای قریه خود و بکارت از دست رفته خویش افتاده سیلی از اشک بر دو گونه جاری مینمود و سبب صداع مادرت میشد بیچاره مادرت که در بحبوحه ثروت و غنا همان افسردگی را که طبیعی جمیع سعادتمندان و مالداران دنیاست حاصل مینمود. موقعیکه بعد از میرفتی من بسیار مایل بترقیات تو بودم این بود که در کارهای درسی و در العباد ریاضی تو بسیار کمک میکردم و در حل مسائل مشکله حساب معاً غور و تفکر مینمودیم من شخصاً در معنای غامض یکی از جمله مشکله ثول سرار تأمل بسیاری کردم . واقعا چقدر میل بازی و توپ بازیهای قشنگی با همدیگر نموده ایم ! بسیار واقع شد که هر دو لذت فتح و فیروزی را چشیده ایم ! بلی پیشرفت ها و قدرات ایام خوش مدرسه آغشته بخون و اشک نبود . موریس من هر چه در قوه داشتم در راه حفظ بی گناهی و پاکدامنی تو بکار برده ام ولی آنچه کوشیدم که مانع از آن شوم که تو عصمت و بی آلاچی خود را از کف نبازی ممکن نشد و بالاخر در سن چهارده سالگی عفت و پاکدامنی خود را در آغوش خادمه مادرت از دست دادی و آنچه نمیتوانست واقع شد پس از این قضیه متاسفانه دیدم که دوستان زنهای متعدد شدی زنایکه عمرهای مختلف داشتند و همه هم رعنا و قشنگ نبودند و با اقلایچه فرشتگان زیبا و دلریبا نمیامدند از مشاهده این احوال غمگین و اندوهناک شده تا آنکه میخوردم لذا بتحصیل علوم پر داختم و کتابخانه غنی و جامع خانواده تو منابع و ابواب تحصیل و تعلیمی برای من گشوده داشت که نادر آنصیب کسی میشود و سبب شد که در تار ادیان و مذاهب تبحر حاصل نمایم و بقیه سرگذشتم را تو خودت میدانی .

موریس برسیدل استنتاج از همه این مکالمات گفت .

خوب آرداد عزیزم حالا دیگر کاری نداری محل و مقامی ندار

چ قسم وسینه معاشی نداری تو فعلا از مقام خود ساقط شده ئی و آدمی
ئی بدون حیثیت مجعلا شخصی هستی هرزه ولگرد و بی سروپا .

فرشته با آهنگی که کمی بوی رنجش میداد جواب داد که با وجود همه
با حالا لباس و سرو و وضعش بمراتب بهتر از آنموقعی است که بلباس های
باندۀ بیچاره ئی که خود کشی نموده بود ملبس بوده است .

موریس برای اینکه معذرتی طلبیده باشد گفت بلی وقتیکه ویرا بوامانده
ی مرده ئی ملبس ساخته موقعی بوده که بر آن فرشته ییدین بی وفا غضبناک
ده است و اما فعلا شایسته نیست که بگذشته رجوع شود و از مامصی گنه
باری بمیان آید بلکه تنها چیزی که مناسب و پسندیده است آن است که
بخطه نمایند چه قسم تصمیمی میبایست اتخاذ شود و برسید :

- آرکاد بگو ببینم میخواهی چه بکنی ؟

آرکاد جواب داد :

- موریس مگر تا بحال بتو نگفته ام ؟ بر آنم که برضد کسیکه فرمانروای
سناها است جنگیده سرنگونش سازم و شیطانرا بجای او بنشانم .
موریس گفت :

- خیر تو چنین کاری نخواهی نمود اولاً حالا وقت چنین کاری نیست

کسی را با عقیدۀ خود همراه نخواهی یافت باضافه باصطلاح پدرم تو این
برتره را نداری این روزها مردم همه اعتدالی هستند و طرفدار قدرت
قوتند همه میباشان این است که تحت حکم باشند و بهمین جهة است که
ئیس جمهور در خیال مصاحبه با پاپ است آرکاد این همه عناد مورز ایتقدر
مرار مکن تو باین اندازه ئی که خودت مدعی هستی بدجنس و خبیث نیستی
لکه در اعماق قلب و ضمیر تو هم مثل سایر مردم نسبت بایخدای رؤف و

رحیم عابد و ساجدی

۲ رکاد گفت:

— موريس عزيم گمان ميکنم باندازة لزوم پتو گفته ام آنکسي را که شما خدا انگاشته ايد في الواقع عقل فعالی بیش نیست اين عقل فعال مطلقا از عوالم الهی مافوق خود خبری ندارد و نهایت خوش باوري و ساده لوحی است که خود را خدای واحد و حقیقی ميشمارد . اگر بصفحة ۱۶۲ جلد اول تاريخ کيسای تصنيف سماحت ماب « روشن (۱) » مراجعه شود ملاحظه خواهد شد که نام اين « عقل فعال » (۲) خود پسند کوتاه فکر « بالدا باوت (۳) » است

۱ — (Du Chesne (Monseigneur Louis Marie Olivier) : یکی از روحانیون و علمای آگادقده و از مشاهیر مورخین آخیر فرانسه (۱۸۴۳ — ۱۹۲۲ م) که دارای مصنفات بسیار است در خصوص تواریخ کلیسه و حوادث قرون اولیه مسیحیه . از جمله کتاب این شخص کتابی است بنام تاریخ قدیم کلیسه که در ۱۹۰۶ م نوشته است در ۱۹۱۰ م عضو آکادمی فرانسه شد است و در ۱۹۲۲ م در شهر رم وفات کرده است .

۲ — ترجمه لغت دمیورژ (Demiurge) است و آن مشتق از کلمه یونانی دمیور گوس (Demiourgos) است — آجلا موارد استعمال این لغت و اصطلاح پیدا میشود . لغت عقل فعال (دمیورژ) دو مورد استعمال دارد :

یکی در اصطلاح فلسفه ، قدماي فلسفه یونان نقص ذات الوهیت نمیشمردند که خود بنفقه قیلم بر خلق دنیا نموده باشد زیرا مناستی بین مادی صرف و مجرد نیست پس باید امر متوسطی بین ذات الوهیت که مجرد صرف است و عالم کون که مادی صرف است موجود باشد انکسافوروس (Anaxagore) اصول و قوانین عالم ماده را موجد دنیا میشود ارسطو میگفت خلقی که متناسب با کمال ذات الوهیت باشد هر در خودش در عالم خارج واحد ندارد — ایقوریون میگفتند که فرض آنکه این عالم شروع و مساد مخلوق خدا یان باشد مخالف با خوبی و بزرگی خدا یان است این نظریه سبب آن شده که تصور صادر اولی نمایند یعنی فرض کنند که حزمی از ذات الوهیت متجزی شده و آن حزه ماده کارگری شروع بحلق دنیا نموده است این صا در را افلاطون عشق میداد است سایرین

باری شاید تو باین مورخ کلیسایی مذهبی بیشتر عقیده مند باشی تا بمن که فرشته توام ، در هر حال دیگر باید بروم خدا حافظ .

اول مخلوق و اول صادر را عقل دانسته اند یا بروج کون تعبیر نموده اند و هم گفته اند که اگرچه این روح از حقایق و ارواح مجرد است ولی در مقام مادون خالق حقیقی و آفرینی است باطنیه چنان گفته اند که این روح بواسطه تماس با عالم کون و فساد و دنیای مادی خود فاسد گردیده و از ارواح ساقطه محسوب شده است.

ورد دیگر استعمال کلمه دمیورژ (عقل فعال) در اصطلاح لاهوتیون یعنی طهای مذهب است ، و اجمالاً تفصیل آن اینستکه : در قرن دوم میلادی جماعتی بر آن شدند که دیانات نصرانیه را با فلسفه شرقیه و یونانیه مزوج سازند و از این مزج فلسفه سرکی تشکیل دهند و بحثی که مدار گفتگوی آنها بود منشأ عالم و سبب شروری که در آن ظاهر است بود این طایفه نظر نائکه مادی بودند که ممکن است معرفت نامه واصل شد و پس از وصول بحقیقت نامه جمیع قضایا حل خواهد گشت . باین جهت این فلسفه خدیه «الادریه» و پیروان آن «الادریون» نامیده شده اند (الادریه برانسه gnosticisme گفته میشود که مشتق از کلمه یونانی «gnose» که معنی آن «میفهم» و «میدانم» است اشهر و اعظم حکمای ادریون والان ن (Valentin) است و طریقه مباحث او والان نیانسم (Vaentianisme) نامیده میشود . خلاصه آراء والان ن اینستکه : خدا ابدی و آزلی است یعنی ابتدا و اونها ندارد و کمالش فوق ادراک است و آن اب مصدر خیر است (اصطلاح افلاطون «مثال خیر») اما ماده مصدر شر است و ماده هم آندی و بدات خود موجود شده است و خداوند مستقیماً کاری باین عالم مادی ندارد ولی این ذات الوهیت و دنیای مادی عقل فعالی است (Demiurge) ابدنیاً مخلوق عقل فعال است ، لکن «دمیورژ» یعنی «سازنده» و «الان ن» عقل فعال را نقطه مقابل خدای حقیقی مشرد . در مباحث تمام پیروان مذاهب متنوعه ادریه اصل مهم همین فرض است که بین عالم ماده و حقیقت محض خالص الوهیت یک یا چندین واسطه لازم است زیرا چنانکه ذکر شد ادریون خواسته اند بین کتب مقدسه و فلسفه یونانیها توفیق داده باشند و چنانکه مشاهده میشود این فکر شبیه است بانچه بهرثورات بگلاگه تعبیر شده و افلاطون «مثل» نامیده و رواقیون «عقل فعال» نامیده اند .

موريس گفت:

— بمان .

آرکاد جواب داد:

— نمیتوانم .

موريس باصرار والجاج گفت:

— حاشا که ترا باین آسانی رها نمایم خیر ممکن نیست بگذارم تو باین نحو

بروی تو مرا از فرشته موکل خود محروم داشته ئی خودت هم باید جبران خسارات وارده را بنمائی یا الله فرشته ئی دیگر بمن بده .

آرکاد باحال تعرض جواب داد که ابدأ در قوه او نیست که چنین تقاضائی

را پذیرد و از آنجائیکه با موزع کل ملائکه موکلین میانه ئی ندارد در اینموضوع ابدأکاری از او ساخته نیست آنگاه تبسمی نموده گفت:

— نه موريس عزیزم خودت ملك موکلی از یالدا باوت بخواه .

موريس بی طاقت شده فریاد زد :

— نه ! نه ! نه ! یالدا باوتی در کار نیست ، تو فرشته موکل مرا از من گرفته ئی

خودت هم باید اورا بمن باز دهی .

آرکاد گفت:

[ذیل صفحه ۲۸۵] — ۳ — Yaldabaoth : — عقل مال (دمیورژ) صانع و پدید آورنده دنیا را اوفیتها (Ophites) یالدا باوت (Yalda — Balout) مینامیدند (اوفیتها هم یکی از احزاب در یون هستند و از جمله مبتدعین قرن دوم مسیحیت محسوبند) کلمه یالدا باوت یعنی زائیده از هر ج و مرج یا زائیده از ذرات مبنوئه حالت عوالم قبل از خلقت « این عقل فعال را از ارواح ساقطه پنداشته او را خالق و صانع دنیا شمرده و حاکم و نافع بر آن دانسته اند و میگویند که یالدا باوت مثال خود پسندی و حب منافع شخصیه است و او بین خدای حقیقی و عالم ماده حائل و واسطه است .



— افسوس که از من بر نمیاید .

موريس بينوا گفت :

— ها آرکاد چون هصيان ورزیده ئی اینکار از تو بر نمیاید؟

آرکاد :

— بلی .

موريس :

— بواسطه اینکه دشمن خدا هستی؟

آرکاد :

— بلی .

موريس :

— چون روح شیطانی هستی ؟

آرکاد :

— بلی .

موريس جوان فریاد کشید :

— بسیار خوب ! پس حالا من ملك موکل تو خواهم شد بنابر این دیگر ترا

رها نمی کنم .

پس از اینکلام موريس د اسپارویو آرکاد را برای خوردن صدف دریائی

با خود برد که نزد پ

فصل بیست و هشتم

کنکاش

فرشتگان عاصی بر حسب دعوت آرکاد و ریتا در محلی موسوم به «ژون شر [۱]» در کنار رودخانه سن در تالار تئاتر متروک مندرسی که پرنس ایستار از طبخ چرکینی موسوم به باراتان کرایه کرده بود جمع شدند سیصد نفر فرشته روی نیمکت ها و در کرسی ها مجتمع بودند در روی صحنه تئاتر که بقایای زینت های بیابانی بان آویخته بود یک میز و یک کرسی دسته دار و چند کرسی دیگر دیده میشد. دیوارها که باب ورنک و سفیده تخم مرغ و صمغ گلی و میوجبات رنک آمیزی شده بود در شوره پوشیده شده چندین جا شکاف خورده و پوسته پوسته ریخته شده بود و همین خرابی و بدهیبتی تالار هم گویا براهمیت و عظمت و بسیاری شور و هیجانیکه در آن محل دیده میشد افزوده و بیشتر آنرا جالب توجه قرار میداد. موقعیکه پرنس ایستار از جمعیت در خواست نمود که هیئت رئیسه ئی برای خود انتخاب نمایند و بدو رئیس اختیاری جمعیت را معین کنند اولین اسمیکه بقدر جمع حاضر خطور نمود نام کسی بود که صیتش دنیا را پر کرده است ولی یکنوع احترام شبیه به پرستشی بر تمام دهان ها مهر خاموشی زده بود و پس از لمحہ ئی سکوت نکتر که در آن مجلس حاضر نبود باتفاق آراء بریاست منتخب شد. ارکاد که جایش بین ریتا و کنفر فرشته ژاپونی معین شده بود طولی نکشید که باین عبارت شروع بصحبت نمود:

— ای ابناء آسمان! ای رفقا! شما از قید رقیت آسمان رسته اید و نوع عبودیت کسیرا که خود را بهوه مینامد ولی ما اینک باید بنام واقعی او که یالدا بالوت

ویرا بنامیم تکان دادداید ، این یالدا نااوت خالق عوالم نیست بلکه فقط يك فعال جاهل و وحشی است که يك جزء وضع و بسیار كوچك دنيا را در له اقتدار خود آورده و در همان جزء حفير تخم درد و مرگ كاشته است اناء آسمان اكون از شما میطلبم رأی خود را بیان نمائید كه آیا همه قید كه بر ضد این یالدا نااوت صحكیم و ویرا از بیخوبن براندازیم ؟
يك بانك كه مركب از اصوات جميع حصار بود در جواب بگوش رسید:
- بلی موافقیم .

و چندین فرشته بكدهمه بصدا آمده قسم یاد میگردند كه در كوه مقر نااوت صعود خواهند نمود و دیوارهای شب و سنك سماقی را سرنگون نم ساخته جبار آسمانها را در باریکی های ابدی پرتاب خواهند كرد .
وای بانك صاف و رسائی آن اصوات درهم و برهم را شكافته گفت :
- ای كفرة فجرة ای خارقین مقدمات ای دیوانگان نا بكار ترسید خود بارزید ، كه اینك بد قدرت خداوندی بر شما دراز است .

گوینده این كلام مرشته مؤمنی بود كه ايك جذبه ایسان و عشق آرزوی به مجد و مفخرت مؤمنین نابین و شهدا را میکشید و از اینجا كه مانند خود حسود بود میخواست از قشگی و زیبایی فداکاری محروم نماید ز آن حبه شبیه ناسان باشد این بود كه خود را با این كهره طرف نموده بد كه در مقابل كفریات آنها مقاومت و ایستادگی نموده آنها را منجم بسازد و بالاخره مورد ضرب آنها واقع شود .

جميع حصار با نگاه های آماجحه به غیظ و غضب متوجه او شدند و آهائیکه بودند او را زدند

فرشته بالهجه صاف و تندی فریاد میزد .

المجد الله المجد الله المجد الله .

یکی از فرشتگان متمرّد نظوری گردن او را فشرد که اناشید سبحانی و حمد و ثنای خداوندی در حنجره اش شکسته شد خلاصه بینوا بر زمین افتاده یا بعالم حضار گردید .

پرنس ایستار از زمین بلندتر نموده با دو انگشت بالهای او را گرفته بعد خود مانند ستونی از دود بریا ایستاده در بجه ئی را که احدی جز او قدش باز نمیرسید باز کرده آن فرشته مؤمن مقدس را از درز پنجره بیرون انداخت دوباره جمعیت مقرون با تنظیم شده آرکاد دنباله سخنان خود را گرفته گفت :

— رفقاً ایك که در عزم خود حازمیم باید در جستجوی طرق اجرای نقشه خود برائیم و بهترین راهها را انتخاب نمائیم پس لازم است بحث و گفتگو کنیم که چگونه بایست وارد عمل شد آیا باید بقوه قهریه بدشمن حمله نمائیم یا بهتر آن است که تشبث بديك سلسله اشاعات و تبلیغات که مستلزم طول مدت و صبر و حوصله است شده اند بديك ساکنین آسمانها را بامر خود دعوت نمائیم تمام جمعیه يك صدا فریاد زدند :

— جنك ! جنك !

و چنان حرارتی در حضار مشاهده میشد که بخيال میرسید آواز شیور جنك و نانك طبل هم شنیده میشود .

توفیل که دو واقع علی رغم خود لزوم پرنس ایستار در آن جمعیه حضور یافته بود قیام نموده نارنگی پریده و هیئتی ژولیده و حالتی غمزده و محزون گفت . — برادران بچه را که میخواهم بگویم حمل بر سوء نیت من نکنید و بدانید که در این سخن تنها چیزیکه ما هم من است محبت و دوستی نسبت بشما ها است اگرچه من یکنفر موسیقی دان بینوائی بیش نیستم ولی سخن مرا

بپذیرید و یقین داشته باشید که نقشه هائیکه ریخته اید این دفعه هم عقیم و بلا نتیجه خواهد ماند و در مقابل حکمت الله که همه چیز را پیش بینی نموده است کاری از پیش نخواهید برد .

توفیق بله پس از این صحبت در حالیکه باران سخریه و استهزاء بروی میارید بجای خود نشست و آرکاد در تعقیب سخنان خود گفت .

— البته صحیح است و من در این قسمت معارضه نمی ندارم که یالدا باوت همه چیز را پیش بینی میکند ولی در عین این پیش بینی برای اینکه صفت اختیار ما را سلب نکرده باشد و جبری در میان نیاید طوری سلوک میکند که گویا هیچ چیز را پیش بینی نموده است هر دم مضطرب و حیران و متعجب است و حوادث بسیار محتمل الوقوع ویرا نغفلت میگیرد بطوریکه سرگم میشود بلی ایسکه یالدا باوت خواسته است موضوع آزادی و مختار بودن مردمان و فرشتگان را با علم به مستقبل خود یعنی با علم ازای توفیق نهاده است که دائماً دچار مشکلات مغلق و لاینحلی باشد و هر دم دستخوش سرگردانی های وحشت آوری شود علاوه عقیده من یالدا باوت هیچوقت قادر نیست دور تر از نوک بینی خود را ببیند و ابداً قوه پیش بینی ندارد از جمله مطلقاً اظهار نداشت که آدم ابوالبشر نافرمانی کند و عصیان ورزد دیگر آنکه قبل از خالق بشر آنقدر سخنان آنها را کم احساس نموده بود که نزودی از خلقت آنان نادم و پشیمان شد و آنها و جمیع حیوانات را که هیچوجه من الوحوه مستحق سرزنش و ملامت نبودند در آهای طوفان غرق نمود از جهت جنبه تک نظری و گویاه فکری و بی نصیرینی میتوان او را به « شارل دهم » که پادشاه سنجیب و ممتازش محسوب داشت تشبیه نمود باری اگر ما قدری با حزم و احتیاط حرکت کنیم باسانی میتوانیم او را نغفلت بگیریم گمان میکنم نظریات من سبب اطمینان برادرم شده باشد .

شبیهِ تر است تا به یروس (۱) « فردریک کبیر (۲) » و برای اثبات صحبت خود گفت :

— در موقع عصیان اول هم که قبل از ابتدای زمانها بود جنگ دو روز بیش طول نکشیده بود که عرش بالدا با اوت لرزه درآمد البته صحیح است که عقل فعال فائق آمد و بر عاصیان غلبه جست اما باید دانست که چه چیز سبب فتح او شد ؟ علت فتح او پیش آمد و تصادف طولانی بود که در بحبوحه جنگ پیش آمد صاعقه لرشیطان و اعوان و اصاصش باریدن گرفته آنها را خرد و خمیر و سیاه کرده از پا درآورد بلی بالدا با اوت فتح خود را بصاعقه مدیون است صاعقه تنها سلاح او است و گاهی این سلاح را سوء استعمال نموده در غیر موقع بکار میبرد مثلاً در وسط ترقی و وعده است که قوانین خود را جهراً و رسماً اعلان نمود (۳) و چنانکه بی گفته است : « آتش پیشرو او است [۴] »

۱— Prusse : — بهترین دول اتحاد آلمانی که پای تخت آن شهر برلن و

بلاد عمده آن کولون — برسلو — فرانکفورت — هانوفر و ماگدبورگ است و قریب ۳۷ میلیون عوس آن میباشد اهالی یروس چندین قرن است که بصفت رشادت و جنگ حوثی معروفند

۲ — Fréderic Le grand یا فردریک دوم . نورگترین پادشاه سلسله « هوهنر »

و ارن « یروس که علاوه بر آنکه یکی از ابطال و جنگجویان نامدار است مدبر و سانس معروفی شمرده میشود و هم بسیار بعلوم و ادب راغب بوده است .

۳ — اشاره به باب نوددهم سفر خروج تورات آیه ۱۶ و ۱۷ که نص آن این

است . و دانم شد در روز سیم بوقت طلوع صبح که رعدها و برقها ابر غلبط بر کوه پدیدار آمد و آوارگی نسیار سخت بطوریکه تمام قوم که در لشکرگاه بیرون آورد و در بابان کوه ایستادند .

۴ — اشاره به آیه ۱۸ باب نوددهم سفر خروج تورات که نص آیه آن اینست :

« و خامی کوه سینا را دود فرو گرفت زیرا خداوند در آن بر آن برول کرد الی آخر آیه »

باری « سنك » فیلسوف گفته است که چون صاعقه فرود میاید عده بسیار قلبی را در معرض خطر میاندازد ولی همه را میترساند این تبصره برای مردمان قرن اول مسیحیت تبصره صحیحی بود ولی دیگر امروز در موضوع فرشتگان قرن بیستم صادق در نمیاید یکی از ریزهائیکه مدلل میدارد که یهوه با وجود داشتن رعد و برق چندان قوی نیست خوف و خشیت بسیاری است که از ساحتن برحی که از خشت و قبر بود [۱] حاصل نمود مختصر کلام وقتیکه هزاران ارواح آسمانی بادت رس داشتن آلات مستحده از علم جدید باسمان حمله نمایند آیا شما رفقا تصور میکنید که این کهنه دینر منظومه شمسی با فرشتگانیکه هنوز مانند جنگجویان عهد « ابراهیم [۲] » مسلح اند تاب مقاومت خواهند آورد؟ جنگجویان یهوه هنوز تا امروز کلاه خود های طلائی و سپر های الماس بکار میبرند میکائیل که بهترین قائدی است جز جنگهای

۱ - اشاره به باب یازدهم سمر نکون از آیه اول بعد که نص آن این است :
 « وتمام جهانیان را يك زبان و يك لغت بود و وانم شد که چون از مشرق کوچ بگردند
 همواری در زمین شمار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند و بیکدیگر گفتند بیائید خشتها بسازیم
 و آنها را خوب بیزیم و ایشانرا آجر بجای سنك بود و قبر بجای گچ و گفتند بیائید شهری
 برای خود بنمائیم و بر جی را که سرش باسمان برسد نامی برای خوبستن پیدا کنیم مانند
 که بر روی تمام زمین پراکنده شویم و خداوند اروا نمود تا شهر و برحی را که بی آدمی میکردند ملاحظه
 نماید و خداوند گفت همانا قوم یکی است و جمیع ایشانرا يك زبان و این کار را شروع کرده
 اند و این هیچ کاری که قصد آن بکنند از ایشان ممنوع خواهد شد اکنون نازل شویم و
 زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن بیکدیگر را تفهمنند پس خداوند آنها را از آنجا
 بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر باز ماندند از آن سبب آنها را بابل
 نامیدند زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل چهارا مشوش ساخت و خداوند ایشان را
 از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده نمود . »

۲ - مقصود ابراهیم دینر حضرت اسحق و حضرت اسمعیل است.

تن بتن فن دیگری در علم حرب نمیداند هنوز عرابه های جنگی زمان فراغنه را آخرین ادوات جنگ می شمارد و هیچوقت اسم نیزه داران مقدونیه نمی (۱) بگوشش نرسیده است .

آرکاد جوان بدین منوال صحبت مقایسه بین جنگجویان زبان بسته یالدا با اوت واقفاج حساس و باشعور انقلاب را مدتی ادامه داده پس از آن در موضوع متاع ثروت و وسائل مالی بمباحثه پرداختند .

زیتا با اطمینان خاطر میگفت که برای شروع جنگ بحد کفایت پول موجود دارند و مخازن کربائی سفارش داده شده است و علاوه گفت که يك فتح خودش اعتبار بزرگی ایجاد خواهد نمود .

مباحثه و گفتگو با حرارت تمام درهم و برهمی بسیار در جریان بود با صافه در این ککاشستان فرشتگان هم مانند مجامع ننی نوع بشر حرف های بیهوده بسیار گفته میشد هر اندازه که باخذ رأی نزدیکتر میشدند بهمان اندازه هیاهو و درهم و برهمی بیشتر و شدید تر میشد از مسائل مسامه نیکه احدی معارض آن نمود این بود که فرماندهی کل و سپهسالاری سپرده بکسی خواهد بود که برای اولین مرتبه علم عصیان را برافراشته است ولی ار آنجائیکه همه آرزومند بودند که جزو صاحب منصبان زیر دست شیطان باشند هر کسی در ضمن آنکه صفات لازمه مرد جنگی را شرح میداد دلایل انتخاب صاحب منصب قابل را ذکر میکرد در واقع خود را معرفی مینمود و بهمین نظر بود که آلکور جوانترین آن فرشتگان عاصی با سرعت این کلمات را بحضور القانمود :

— خوشبختانه در قشون یالدا با اوت فرماندهی نصیب السابقون السابقون

۱ — La phalange macédonienne — و رشیدترین روح اسکندر کبیر که غالب

انحاف خود را به بساط این فوج قدیون بوده است .

آن خواهد بود که عقل و هوش یکنفر آدم بتواند آنرا ادراک نماید زیرا همان
 ازه که وسائل فنی روز بروز زیادتر و متعددتر میشود راههای خط و اشتباه
 الی مالا پایه بیشتر میشود تقسیمی که هوش و ذکاوت رؤسا را نکلی فالج مینماید
 بلکه توسعه دایره نظام بدرجه معینی رسید تقریباً همان درجه‌ئی که اروپائیان
 مشق ما نزدیک است بان درجه برسد دیگر با هوش ترین قائد و بلند ترین سردار
 يك عرض اند و از نقطه نظر یکفایتی هر دو مشابه و معادل یکدیگرند يك نتیجه
 بر تجهیزات جدیده اینست که روز بروز قانون عدد دقیق تر و منظم تر صدق
 یابد و بر قضایا تحمیل میشود

از مسلمیات است که ده نفر ملك عاصی از ده نفر ملك بالدا با اوت شجاع
 و بهتراند ولی ابداً مسام نیست که يك میلیون فرشتگان عاصی از يك میلیون
 شتگان بالدا با اوت شجاع تر و بهتر باشند. اعداد نزرک در جنگ هم مثل
 ر موارد هوش و مزایای فردی و شخصی را نفع يك قسم روح اجتماعی
 بار ندوی و ابتدائی از میان میبرند.

هباهوی مکالمه و مباحثه حضار بعدی بود که صوت فرشته فیلسوف شنیده
 شد معذک او در وسط بی اعتنائی عمومی خطائ خود را بیایان رسانید.
 فریادهای دعوت عدالت و وعده های فتح و ظفر از منبر خطرات بلند بود
 از هر گوشه مدح شمشیر مدافع حقوق حقه بگوش میرسید او سیله کسب
 نهای پر هیجان نیست بار سلفاً فتح و فیروزی فرشتگان عاصی تقدیر و تحسین
 - فریادهای «زنده باد جنگ» بعد از سموات صم و اکم میرسید.

در بین آن هیجاناتها و قال و قیل ها یرنس ایستار بر منبر خطرات بالا رفته
 حالیکه تمام کف آن صحه در زیر وزن هیکل او در ناله و این بود گفت:
 - رفقا شما طالب فتح و ظفرید و البته این امری اسباب طبیعی و عادی

است ولی اینکه جنک را وسیله فتح و ظفر شعرده اید دلیل بر آن است که
 ها هنوز دستخوش ادبیات و شعرید و مشاعر تان در زیر تنقل ارجوز
 حماسه یوسیده شده است امروز ممکن نیست که فکر جنک در دماغی
 آدمغه سبک مردان متوحش یا افسانه نویسان متأخر داخل شود . آخر -
 چه چیز است ؟ نه این است که يك قسم مسخوره خنده آوری است که .
 تهلیج احمقانه حس شاعرانه جنک نوازان وطن دوست است ، اگر ناپل
 يك قسم هوش عملی و نفعی میداشت بجنک نمی پرداخت ولی ناپلیون مر
 بود خیال بافی و سرمست ارجوزه های « اوسیان [۱] » . عجبا شماها فر
 میزنید : « زنده ناد جنک » ای سبک مغز ان خرافت ماب آخر چه و
 اشخاص صاحب فکر هوشمندی خواهید شد . صاحبان فکر و هوش هیچو
 از خواب و خیالهایی که فن حرب را تشکیل میدهند چشم داشت قوت وقد
 ندارند و علم و فن حرکات عسکریه و علم مصافات و قلعه بندی و توب
 و سایر کارهای عبت و لیهوده را بازیچه می شمارند و اصلا بجنک که يك
 با یوسی است عقیده ندارند بلکه عقیده شان بشیمی است زیرا علم است
 هوشمندان در پی دانستن فنی هستند که وسیله آن فتح را میتوان در يك
 جبر و مقاله ئی مکنون داشت .

پرس ایستار در پایان کلام شیشه کوچکی از حبیب خود بیرون آورده ا
 حضار نشان داد و با تسم حاکی از مسرتی فریاد زد

- فتح این است -

۱-Ossian نام یکنفر شاعر اسگو تلاندی پسر فنگال پادشاه مقاطعه ئی از اسکولا
 که مخورون نامیده میشود این شاعر حماسه سرا که در قرن سوم میلادی سیرسته اش
 رزمی از خود باقی گذاشته که در ادبیات عهدرومان تیسیم بسیار نافذ و مؤثر واقع شده است -

(فصل بیست و هفتم)

فصلی که سر يك امر مرموز مهمی که غالباً دولی را برضد دول دیگر رمی انگیزاند و سبب خراب و دمار غالبین و مغلوبین میگردد در آن آشکار شود و هم دراین فصل قاری عاقل [اگر خواننده عاقلی پیدا شود چیزی له شك بسیاری در آن دارم] در این عبارت مهم تفکر و تدبیر خواهد نمود که . « جيك يکوع تجارت و کسبی است » .

فرشتگان متفرق شدند آرکاد و زیبا در دامنه اتلال « مودون [۱] » روی علفها نشسته و برودخانه سن که در بین درختان بید روان بود نگاه میکردند. آرکاد گفت .

... در این دنیا در این جهان که جهاش میماند و چیزهای پلید و نجس زن بسیار بیشتر از اشیاء طاهر و نقی است هیچ موحود صاحب فکری تصور نخواهد کرد که نتواند بگذرد و يك جبرء لایتهجزای آنرا معدوم و نابود نماید بها چیزی را که میتوانیم معاهد شویم این است که ممکن است نسبت بعضی از نباتات را بیکدیگر و وضع آنها را اینطرف و آنطرف تغییر دهیم و یا ترتیب و اهک بعضی ذرات حیاتی [سلول] را عوض کنیم و اگر دوست تدبیر شود این آنچه از ما ساخته است همین است و در این اقدام بزرگی که در ضر داریم تنها کاری که نتوانیم نکنیم این است که بعضی چیزها را جابجا کنیم پس از آنکه معارض اول یعنی شیطان را بجای یالدا مالوت مستقر سازیم دیگر همه کار خود را کرده ایم و بیش از آن نامری موقوف نخواهیم شد خوب

— Meudon . — نام محلی در کنار رودخانه سن در نزدیکی شهر پاریس و فاصله ۱۱ کیلومتری شهر ورسای .

زیتا حالا باید دانست که فساد در طبیعت و ماهیت اشیاء است یا در ترتیب و وضع اشیاء . این است امری که فهمش ضروری است . زیتا من بسیار مضطرب و پریشان حالم

زیتا جواب داد :

- رفیقم اگر شرط کار و عمل دانستن اسرار طبیعت میبود هیچوقت کسی موفق بکار و عمل نمیشد حتی کسی زندگی هم نمیکرد زیرا زندگی کردن عبارت از کار کردن است خوب آرکاد آیا بهمین زودی در عزم و اراده خود سست شده اید ؟

آرکاد بزینتای مهوش اطمینان داد که در عزم خود تزلزلی پیدا ننموده و بر آنست که عقل فعال را در ظلمات اندیه بیفکند

در آن بین اتومبیلی در حاده میگذشت و یک قطار گرد و غبار در عقب آن دیده میشد آن اتومبیل چون نزدیک دو فرشته رسید ایستاد و بینی نوک برگشته «بارون آوردن» از دریچه آن نمایان شد

آوردن سرمایه دار که خود فرشته آسمانی بود بانها گفت .

- سلام علیکم دوستان آسمانی ام سلام علیکم از ملاقات شما بسیار خوشوقتم موضوع مهمی بود که میخواستم بشما ابلاغ نمایم و همان این است که بی حس و حرکت نمایید نخواید هوشیار باشید تا توانید تظاهر کنید تجهیز کنید از آن میترسم که اگر کاهلی نمائید یالدا نا اوت شما را اخفات بگیرد برای جنگ خزانه و ذخائر بسیار دارید بدون دریع این خزانه و ذخائر را بکار بیندازید . بر حسب اطلاعی که بمن رسیده است ملک مقرب میکائیل مقدار زیادی صاعقه و توپ و تفنگ دو آسمان سفارش داده است بساوند اگر معرفت من اطمینان دارید لازم است بدون درنگ پنجاه هزار مخازن جمع و جذب

ناجی محسوب شود لازم بود خطری حیات مملکت را تهدید نماید این بود که خواستگار يك چنین مخالفه‌ئی بود لذا از رئیس نظمیة از کیفیات و اهمیت آن خبر سؤالانی نمود رئیس نظمیة بتفصیل هرچه میدانست بیان نمود و گفت از قرائن چنان مستفاد میشود که این اشخاص هم پول دارند و هم با هوش و فعال اند ولی بسیار حرف میزده اند و عدد شان بسیار بیشتر از آن بوده که بتوانند در حقا و با توافق نظر کار کنند. وزیر در حالیکه در کرسی بزرگ خود تکیه نموده صندلی را بعقب برگردانیده بود بفکر فرورفت، میز تحریر سبک اقام امپراطوری (۱) که پشت آن نشسته بود قالی های قدیمی که بدیوارها آویخته بود ساعت دیواری چهل چراغهای عهد رستوراسیون (۲) خلاصه همه چیز آن تالار رسمی اصول معظمه حکومت و زمامداری یعنی مکر و جسارت را که در توالی و تنایع انواع و اشکال حکومت ها از اصول لن یتغیث ولن یتبدل است بوی تلقین مینمود پس از مختصری تامل و تفکر چنان از مقدمات فکر خود استنتاج نمود که نایست مهلت داده شود تا آن غائله اضحی بگیرد و قدری ریشه پیدا کند حتی شاید انسب آن باشد که کمکی هم بشود آب و تابی بان داده شود و قدری بر رنك و خال و خط آن افزوده گردد و اقدامی بر رشح و دفع آن عمل نیاید مگر پس از آنکه تمام استفاده های ممکن از آن حاصل شود.

لذا بر رئیس نظمیة توصیه نمود که تا نهایت دقت و مواظبت از نزدیک نگران آن امر باشد و روز بروز خبر حوادث را ابلاغ نماید و فقط بهمین اخبار قناعت کند و

۱— Style Empire. — سبک مخصوص به آنا رصعتی و بدون طریقه دوره امپراطوری نابلیون بوناپارت .

۲— Restauration: — مقصود از عهد رستوراسیون دوره ایست که سلسله بوربون ها پس از سقوط نابلیون کبیر دوباره به سلطنت می‌رسند یعنی از ۱۸۱۴ میلادی که لوی هیچدهم سلطنت رسید تا ۱۸۳۰ که برادرش شارل دهم از سلطنت ساقط شد .

در آخر سفارشها گفت:

— خوب اینکار را با احتیاط و کاردانی شما که بان معروف و مشهورید و آنگذار میکنم: مواظب باشید ولی داخل در قضیه نشوید.

وزیر پس از آن سیگاری روشن نموده چنان آرزومند بود که بیمن آن غائله از مخالفت مخالفین بکاهد و بر قدرت خود بیفزاید اهمیت همقطاران خود را در انظار کم کند رئیس جمهور را تحقیر و خاضع نماید تا جمله خود ناجی منتظر موعود شود.

رئیس نظامیه متحد شد که تعالیم مقام وزارت را پیروی نماید و وعده داد که جز بمراد خاطر سرکار رئیس الوزراء قدمی در ندارد و اشخاصی را که بارانان نام برده بود تحت مراقبت گذاشت و به آژانها دستور داد که در تحت هیچ عنوانی ولو هر چه واقع شود در آن امر مداخله نمایند. پرنس ایستار چون خود را تحت مراقبت میدید بحکم آنکه احتیاط و زور را با هم توأم کرده بود نارنجکهای را که در ناودانهای منزل خود پنهان کرده بود بیرون آورده برای آنکه رد گم کند از اتومبیل های عمومی به ترن های زیر زمینی و از ترن های زیر زمینی اتومبیل های عمومی رفته با هزاران پیچ و خم ماهرانه راه های مختلف پیموده بالاخره نزد تئوفیل رفت و در آنجا نارنجکها را نامانت سپرد.

آرکاد هر دفعه که از منزل «کوچه سن ژاک» خود خارج میشد مردی را که بسیار ذهن میزد با خود مواجه و مقابل می یافت که دستکش های زردی در دست داشت و یک قطعه الماسی که درشت تر از الماس «رژان (۱)» بود

۱— Le Régent: — الماس معروفی که ۱۲۶ قیراط وزن آن و یکی از الماسهای مشهور دنیا و از جواهرات ملی فرانسه و فعلاً در موزه لوور پاریس محفوظ است کله رژان یعنی «نایب السلطنه» و این الماس نامعاست رژان نامیده شده است که فیلیپ دورلئان که از ۱۷۱۵ تا ۱۷۲۲ میلادی نایب السلطنه مملکت فرانسه بوده آنرا در سنه ۱۷۱۷ در دوره نیابت سلطنت خود خریداری نموده و تقاضای فرانسه افزوده است.



بدستمال گردن خود زده بود از آنجا که آرکاد بچیزهای زمینی آشنائی نداشت
 ابدأ التفاتی باین مرد و این برخورد نمیکرد ولی موریس د اسپارویو که حفظ
 ملك موکل خود را بعهده گرفته بود با کمال اضطراب خاطر باین مرد نظر
 میکرد و میدید که وی در پشت کار داری وهم در فطانت و هوش بالا دست
 مسیومین یونی است که سابقاً در حوالی منزل او از سردرهای عمارت سوردرین
 گرفته تاجلوخان کیسای د سن سولیس و را در تحت نظر و مراقبت گرفته
 بود موریس روزی دو یا سه بار برای دیدن آرکاد بمنزل او میآمد و پیوسته
 او را از خطری که متوجه بود مطلع میکرد و بسیار تاکید و توصیه می نمود که
 منزل خود را عوض نماید.

موریس هر شب فرشته را بمیخانه های شبانه برده و در آنجا با مصاحبت
 دخترانی شام میخوردند در این میخانه ها بود که موریس پیش بینی ها و عقائد
 خود را راجع بمسابقه مشت بازی که قریباً واقع میشد بیان نموده بعد میکوشید
 که وجود خدا را برای آرکاد اثبات نماید و لزوم مذهب و قشنگی های دیانت
 مسیحیه را مدلل سازد و در پایان سخن از آرکاد میطلبید که دست از اعمال
 کفر آمیز و جایت کار خود برداشته و یقین داند که جز تلخی و نومیدی
 نمری نخواهد چید

غالباً آن جوان از راه استدلال میگفت :

— زیرا هرگاه مسیحیت امر باطل و غلطی میبود همه میدانستند و بطلان
 آن معلوم میشد .

دختران محض احساسات دریه موریس را تصدیق نموده نا او همراهی
 میکردند و چون آرکاد قشنگ بزنایکه دوخور فهم آنها باشد به بعضی عیسا رات

گفرا آمیز لب میگشود دخترها گوش خود را میگرقتند و او را امر بسکو کردند مبادا با او باتش صاعقه بسوزند زیرا این مهوشان میداستند که در عالم قدرت کامل و خوبی مطابق خود چون اراده فرماید که از این ودشنام ها انتقام بکشد کاملاً قادر بر آن است که من دون سوء نیت و گناهکار را با یکدیگر معدوم نماید .

گاهی فرشته و حافظش موریس برای صوف شام بمنزل ثوفیل ، موریس گاهی متذکر میشد که حبیب و دوستدار بوشوت است و چون که ارکاد نسبت بان مقینه رعنا بسیار گستاخی میکند دلگیر میشد و بدش بود اما بوشوت پس از آن روزی که ثوفیل آن نیصکت گل و بوته دار را نموده و او بلافاصله با ارکاد در روی آن متحد شده آنرا معهد محبت و قرار داده بود این گستاخی ها را باو اجازت میداد موریس که مادام را بسیار دوست میداشت کمی دوستدار بوشوت بود و تا همان اندازه کمی هم بر ارکاد حسد میورزید و حسد که عاطفه طبیعی انسان و است هر قدر اندک هم باشد باز سبب درد سوزان آنها است باری مو بد گمان شد و از طرفی طبیعت حساد بوشوت و اخلاق آرکاد بعد حقایق را بر او مکتشف میساخت این بود که دائماً ارکاد را مورد و بدگوئی و حرفهای تلخ داشت و بدی اخلاق و رذالت عادات او را و تمسخر مینمود آرکاد با کمال خون سردی جواب میگفت که بسیار است که مقتضیات حوائج عضوی را با نند قوانین و اصول معینه اخلاقی و خود علما و باحثین مواضع اخلاق در مورد ترشحات بعضی غدد و مشکلات عظیمه میشوند بعلاوه میگفت .

- از طرف دیگر من کاملاً بر آنم که تقریباً غیر ممکن است باخلاق طبیعی معین و منظمی قائل شد ، طبیعت اصول و قوانین ندارد و هیچوجه من الوجوه دلیلی بر این عقیده نداریم که حیات انسانی قابل احترام و ستایش باشد طبیعت لایابالی ولی اعتنا هیچ فرقی و تمیزی بین خوب و بد نمیدهد و همه برای او یکسان است .

مورس جواب میداد

- ها بس می بینید که دیانت لازم و ضروری است

آرکاد دوباره میگفت :

- این اخلاق را که مدعیان میگویند وحی آسمان و منزل از عالم بالا است چون بحقیقت نظر شود مشاهده مینمائیم که مأخوذ از عادات و تجربه بسیار بدوی و خشن است بلی تنها چیزیکه مدبر اخلاق مردم است تجربه و عادت است آنچه را آسمان نازل میکند عبارت از همان عادات لهنه است این قانون آسمانی که در قلعه فلان سینا در وسط آتش بازی بر مردم اعلان شده جز برین خرافات و عادات مردم چیزی بیش نیست اما بعلمت اینکه اخلاق و عادات مردم دائماً تغییر و تبدیل می یابد و دیانت ها مانند دیانت یهود و مسیحیت بسیار طول میکشند اخلاق این دیانات هم تغییر میکنند .

مورس که گویا هوشش در کار زیاد شدن بود گفت :

- در هر حال آیا با من موافق و هم عقیده ای که دیانت از بسیاری از بی برنسی ها و بسیاری از جنایات جلوگیری مینماید ؟

آرکاد گفت .

- برعکس دیانت مشوق جنایات است مثل قتل ایفیژنی

مورس بفریاد آمده گفت :

— ای آرکاه وقتیکه حسن استدلال و منطق تو را می بینم از اینکه خود اهل علم و منطق نیستم خوشحال میشوم .

در بین این قبیل مباحث بود که تئوفیل پشت پیانو نشسته درحالیکه گیسوان بلند بورش صورتش را پوشانیده بود روی دستانهای پیانو خم شده و انگشتان توانای خود را بر ملامس پیانو نهاده باری میگرد و رساله موسیقی آلبین ملکه گواگونند را از سر تا به بن میخواند .

پرنس ایستار گاهی باین مجامع دوستانه میآمد همیشه جیب های خود را با نارنجك و شیشه های « شراب شامپانی » (۱) ایداشته داشت و این نارنجك ها و شراب ها را بسخاوت و حوانمردی بارون آورد نغم مدیون بود اما بوشوت از آنجا که پرنس ایستار را شاهد و علامت فتح و ظفر خود میشمرد از دیدن او خوشحال میشد و بیاد غله و قیروزی روی نیمکت گل و بوته دار میافتاد بلی پرنس ایستار در مقابل بوشوت حکم سر بریده « جلیوٹ (۲) » را داشت در دست « داود (۳) » جوان ولی بوشوت نسبت به پرنس ایستار اعجابی داشت بدان جهت که در فن موسیقی مهارت بخرج میداد و هم از آن سبب که ایستار قون

۱ — Champagne : — نام مقطعهئی از مقاطعات شمالی فرانسه که شراب آن بسیار معروف است .

۲ — Goliath : — جلیوٹ یا جلیات نام مبارز فلسطینی که شرحی که در باب مقدم کتاب اول صوئیل مذکور است غول فیهی بوده و در مقابل لشکر بنی اسرائیل هل من مبارز میگفته و بالاخره داود بر او غالب آمده سراورا از تن جدا ساخته است .

۳ — مقصود داود بنی دومین پادشاه بنی اسرائیل است که پس از غله رجبان داماد شاول شده و پس از او پادشاه بنی اسرائیل گردیده است . و در قرآن مجید از جلیات به «جالوت» تعبیر رفته است .

و قدرت بسیاری داشت همان قوت و قدرتی که وی بر آن فائق آمده است دیگر از چیزهایی که بوشوت را نسبت به پرنس ایستار معجب ساخته بود این بود که ایستار قادر بر نوشیدن شراب بسیاری بود .

شبی در حالیکه موریس در اتومبیلی آرکاد را از منزل بوشوت بر میگرددانید که بخانه کوچه سن ژاک برود در مقابل منزل در زیر آسمان تاریک العاص جاسوس را دید که مانند فانوس بحری میدرخشید و چون اتومبیل نزدیک منزل شد سه نفر آژان دو چرخه سوار که در اطراف آن جاسوس بودند در جهات مختلفه متفرق شدند آرکاد ابدأ اعتنائی نکرده ولی موریس دانست که تاجه اندازه حرکات آرکاد مورد توجه طبقات مختلفه عمال حکومت است و چنان بنداشت که خطر قریب الوقوع است لذا فوراً تصمیمی اتخاذ نمود .

صبح روز بعد موقعیکه هنوز آرکاد در بستر بود موریس آمد که او را بکوچه رم منتقل نماید و تأکید نمود که زود لباس پوشیده در پی او روان شود و گفت :

— بیا که دیگر این منزل محل امنی نیست تحت مراقبت هستی امروز یا فردا است که توقیف شوی آیا میل داری که در محبس بخوابی ؟ نه پس زود باش ! بیا میخوام ترا در جای امن و مطمئنی جای دهم .

آرکاد با لهجه ئی که حاکی از رحم و دلسوزی بود بناجی ساده لوح خود خندیده گفت :

— موریس مگر نشنیده ئی که درشته ئی از قرشنگان درهای محبس بطرس را شکسته حواری را نجات داد [۱] ؟ خوب موریس جوانم خیال میکنی که

۱ — اشاره بابه ۱۸ و ۱۹ باب پنجم کتاب اعمال رسولان که نفس آیه ایست

۲ در رسولان دست انداخته ایشان را در زندان عام آنداختند شبانگاه فرشته خداوند درهای زندان را باز کرده و ایشان را بیرون آورده گفت الی آخر .

من در قوت و قدرت مادون این فرشته که یکی از برادران آسمانی من است
باشم و تصور میکنی که آنچه را او برای خاطر آن صیاد در یاچه طبریہ بعمل
آورد من برای خود عاجز باشم ؟

موریس در جواب گفت :

- اطمینان بسیاری باین قضیه نداشته باش آن فرشته بر حسب يك معجزه‌ئی
ان کار را کرد .

ارکاد جواب داد :

- یا چنانکه یکی از مورخین اخیر کلیسا گفته است « بر حسب تصادف
و اتفاق » در هر حال اهمیت ندارد دنبال تو می‌آیم همینقدر صبر کنید که چند
دانه کاغذ است بسوزانم و يك بسته کتابهایی را که لازم دارم بر دارم .

ارکاد مقداری اوراق در بخاری انداخته چند جلد کتاب در جیب های
خود گذارده هادی خود را پیروی نموده رو باتومبیلی که در آن نزدیکی
مقابل « کولژ دفرانس (۱) » منتظر آنها ایستاده بود روان شد موریس زمام
اتومبیل را بدست گرفته احتیاط ایستار را سرمشق خود قرار داده آتقدر کج
وراست رفت و آتقدر پیچ و خم دور زد که تمام دوچرخه سواران سریع‌السیری
که در تعاقب او بودند رد نم کرد بالاخره پس از در نوردیدن جهات مختلفه

۱ — Collège de France — معهد علمی معروف شهر پاریس که تاسیس آن

در ۱۵۳۰ میلادی توسط فرانسوای اول بود . و بناهای فعلی آن در ۱۷۷۴ م ساخته شده
است . در این معهد انواع معارف بشریه تعلم میشود و موضوع تعلیمات آن تکمیل و تنبیه
معارف است که در سایر مدارس مختلفه آموخته شده است به‌عبارت آخری بررگترین و عالی
ترین معاهد علمیه است و دروس آن عمومی و آزاد است زیرا این معهد برای آموختن
مقدمات و دادن تصدیقنامه (دیپلم) و درجات علمی نیست بلکه منظور تعلیمات آن فقط بحث
و تحقیق و بهر است .

شهر در کوچۀ رم مقابل همان عمارتی که آرکاد در آن ظاهر شده بود ایستاده.
 آرکاد چون داخل اطاقی شد که هجده ماه قبل برای انجام مهم خود از
 آن خارج شده بود باد گذشته ترمیم نا پذیر خود اقتضا ده مثل اینکه رایجۀ
 ژیلبرت بمشامش برسد منخرینش باهتزاز آمد و فی الحال از حال وصحت مادام
 دژوبل پرسش نمود

موریس گفت .

- حالش بسیار خوب است اما هنوز از بی مالاتی شما دلگیر ورنجیده
 خاطر است امیدوارم چنانکه من از شما گذشته ام او هم بگذرد و روزی شما
 را معفو بخارد و سلوک بد گذشته شما را فراموش کند فعلا که بسیار بر شما
 خشمناک است

موریس با حسن ادبی که از یکفر نجیب زاده زیننده است و با لطائف
 و خوشمزگی هائی که شایستۀ مقام رفاقت است آن منزل را بفرشته خود معرفی
 نمود و باو حالی کرد که تخت خواب را چگونه باید هر شب در اطاق اولی ناز
 نمود و چگونه صبح باید آنرا تا نموده در اطاق خلوت گذاشت و نیز غسل
 و اسباب بزرك و لوله و قفسه پارچه های سفید و دولابچه همه را نشان داد و
 هر اطلاعیکه راجع به اسباب گرم کردن اطاق و چراغ لازم بود بیان نمود
 و نیز گفت که خوراك مرتبا باطاق آورده خواهد شد و دربان باعمال تنظیف
 قیام خواهد کرد و هم باو فهماید که برای احضار خادم بچه نحو دگمۀ زرك
 اخبار را باید فشرود و در پایان همه این تفصیل گفت که آرکاد باید چنان
 تصور کند که منزل متعلق خود اوست و هر چه را مناسب بداند و بخواهد می
 تواند در آن اطاق پذیرد .

فصل بیست و هشتم

راجم بيك منظره در دناي خانوادگی

تا وقتیکه رفیقہ های موريس عبارت از زنان محترمه و شرافتمند بودند هیچگاه سلوک و رفتار مشارالیه مورد سرزنش و ملامت نشده بود اما همینکه با پوشوت سروسری پیدا نمود ورق برگشت . مادرش که همیشه از روابط غیر مشروع اما زیبا و محرمانه پسر غمض عین میکرد پس از اطلاع بر اینکه موريس در مصاحبت يك نفر مغنیه دیده میشود خود را مفتضح و رسوا شده انگاشته غضبناك شد . نرت خواهر جوان موريس بر حسب اتفاق در مجامعی که می بایست در آن اصول دین خود را بیاموزد بسرگذشت های برادر خود اطلاع یافته وبدون خجالت آن قصص را بدختران جوان رفقای - خود نقل میکرد . لئون كوچك كه تازه هفتمین سال عمر خود را تمام کرده بود روزی در مقابل چندین خانم معاصر گفت كه چون بزرگ شود او هم مانند موريس سرگرم عیاشی و هرزگی خواهد شد معلومست این عبارت بچه اندازہ قلب مادران مادام زنہ داسپارویورا مجروح ساخت

در این بین ها يك مسئله خانوادگی و مهمی سبب اضطراب خاطر مسیورنہ داسپارویو شد و آن این بود كه چند فقره حواله های تجارتي بوی ارائه دادند كه از طرف پسر ناسم پدر امضاء شده بود خط پدر بطور ساختگی و جعل تقلید نشده بود ولی واضح بود كه قصد موريس آن بوده كه امضای خود را عوض امضای پدر بكار برد والبته این امر خلاف اخلاق شمرده میشود و دلیل بینی بود بر اینکه موريس زندگی غیر مرتبی دارد و معلوم میکرد كه چون موريس مقروض شده در خط کارهای خلاف اخلاق افتاده است

مختصر کلام پدر عائله در این موضوع نازن خود مشاوره نموده چنان قرار دادند که مسیو داسپارویو پسر را طلبیده او را سخت توبیخ و ملامت نماید و او را بترساند که در صورت ادامه بان قسم رفتار تصمیم‌های ناگوار اتخاذ خواهد شد و چند لحظه بعد مادر موریس با چشمی گریان و هیبتی محزون و وثوق برای میانجی‌گری وارد شده شفقت و عفو پدرانه را درخواست نماید بالجمله چون برای‌تقرار اتفاق حاصل شد صبح روز بعد مسیورنه داسپارویو موریس را به اطاق کار خود طلبید و برای اینکه بر اهت خود افزوده باشد ستره‌ئی هم بدوش گرفته بود موریس باین نشان فهمید که مصاحبه نا پدر جدی و مهم خواهد بود القصه مسیو داسپارویو رئیس خانواده باونکی پریده و آهنگی لوران زیرا آدم جونی بود (گفت که دیگر ممکن نیست بش از این تحمل بی رتیبی هائی را که پسرش در زندگی دارد بنماید و تقاضایش این است که موری و نکلی تغییر سارک و رفتار بدهد و دست از هرزگی و قرض از این و آن و مصاحبت و فقای بد بر دارد و در پی کار و حسن انتظام بر آید و معاشرین خوب انتخاب نماید .

البته ممکن بود که موریس پدر خود که بعد از همه حرقها سرزنشهای بجائی کرده بود مؤدبانه جوابهای بدهد اما بدبختانه موریس هر جیون بود بعلاوه ستره‌ئی را که مسیو داسپارویو بخیال اینکه موقرانه بر آن محاکمه خانوادگی را بعمل بیاورد در بر کرده بود مانع از خودمانی‌گری و محرمیت شده بود باین جهات موریس در عالم بی تجربگی بنحو بد نمائی ساکت ماند نسبی که این سکوت موهن نظر میامد چندانکه مسیو داسپارویو را مجبور کرد که سر زاشهارا تکرار کند و حتی بشکل خشن تری شروع نماید و بالاخره از جبهه میز تحریر تاریخی (زیرا این همان میز تحریری بود که آلکساندر

داسپارویو کتاب «بحث راجع بمؤسسات مدنی و مذهبی ملک» را در روی آن نوشته بود (حواله های تجارتی را که بخط موریس بودیرون آورده گمت - یس کم میدانی که این کار تو يك خیانت مسلمی است ؟ برای حیران تقصیر و خیانت باین مهمی . .

در این موقع بطوریکه قرار داده شده بود مادام رنه داسپارویو با لباس رسمی دید و بازدید وارد اطاق شد و چنانکه متفق‌الرای شده بودند خانم می بایستی میانجی گری نماید و شغل ملک عفو و اغماض را مثل کند اما سرکار خانم نه شکل و قیافه چنین فرشته ئی را داشت و نه اخلاق و صفات او را در عکس بسیار محزون و خشن اود موریس تخم تمام فضائل عمومی و لازم را در خود دارا بود از آنجمله مادر خود را دوست میداشت و محترم بشمارد ولی این محبت نسبت بمادر بیشتر از نقطه نظر تکلیف و فریضه بود تا تعادل طبیعی و نیز احترامش از عادات بیشتر حکایت میکرد تا از عواطف قلبیه مادام رنه داسپارویو مبتلا بیک قسم مرض جلدی بود باینمعنی که عدد جلدی صورت او التهابی داشته، و سبب احمرار رو شده بود آروز برای اینکه در مجلس محاکمه خانوادگی زیبا انظر بیاید و جلب توجهی بنماید قدری سفید آرزو صورت مالیده اود و از آن حجه صورتش شبیه بشاه توتی [توت فرنگی] او که در خاکه قد خوابانیده باشند موریس که جوان صاحب ذوق و سلیقه ئی او علی رغم خود و بدون اختیار مادر را بسیار زشت و کویه العنظر یافت و حتم زشتی او سبب انزعاج خاطر و نفرتش شد مختصر کلام موریس سبب نماد خود خوش بین نبود و چون دید که مادر هم شروع یس زنش و ملامت نموده و مثل پدرش در کار است که خون بدل او کند روی از او برگرداند که صورت شخصیتش از وی مخفی نماید .

که هر شب در تئاتر ها و مجالس نا یکنفر بی سر و پای دل بهم زنی که همه میدادند فاسق او است نگردهد و همچنین خوب است که خواهر کوچکم دژان، رامواذبت نمائی که این همه بخطوط غلط و ساختگی خودش مکاتیب غرام و عشق بخود بویسد و تظاهر نکند که آن مکاتیب را در کتاب دعای خود یافته است و با وجنات بیگماهی تو ارائه بدهد و انهمه ترا دچار هم و عم واضطراب خاطر نکند کدالك ضرری ندارد که برادر کوچکم لئون رامانع شوید که در سن هفت سالگی نسبت به ماد موازل کاپورال مرآتکب فجیع ترین وقاحت ها نشود و نیز ممکن است که به کلفت خودت گفته شود که

مسیبوره داسیارویو که از عصب رنکاش پریده و سفید شده بود نا انگشت

لرزانى در اطاق را نشان داده گفت

۔ بالله اقا بالله گمشو من از ایسخانه بیروت میگذام .



فصل بیست و نهم

فصلی که در آن دیده میشود که چگونه آن فرشته پس از آمدن روشن و رفتار آدمیانرا پیش میگیرد نایمضی که چشم بزن دیگری دوخته برقیق خود خیانت مینماید و هم در این فصل سلوک صحیح و پسندیده موریس داسیارویو واضح و آشکار خواهد شد .

فرشته در منزل جدید زندگی خوشی داشت صبح ها کار میکرد بعد از ظهر ها عالی رنم بایس ها و بدون واهمه از آنها بیرون میرفت و موقع خواب بر میگشت . موریس هم بطریق معمول هفته ئی دو یا سه بار مادام دزوبل را در اطاق ظهور فرشته می پذیرفت . بدین منوال امور بخوبی و خوشی در جریان بود تا آنکه یکروز صبحی برای جستجوی کیف مخملی خود که شب گذشته روی میز اطاق آبی فراموش نموده بود ژیلبرت بان منزل آمد آرکاد را دید که مالباس راحتی روی نیمکت لمبده و سیکار میکشد و گویا سرابا در فکر فتح و تسخیر آسمانها مستغرق است ژیلبرت فریادی کشیده گفت :

... اوه ! شما اقا اینجااید ... اگر دانسته بودم که شما اینجااید یقین بدانید که ... آمده ام کیسه کوچک خودم را که در اطاق مجاور است ... اجازه بدهید ...

ژیلبرت پس از این حرفها با کمال احتیاط مثل آنکه از مقابل کانون آتشی آدرد مانند برق از مقابل فرشته گذشت .
مادام دزوبل که آروز صبح نیم تنه و لباس سبز رنگی ملبس بود در لطف و ملاحظت بی نظیر انظر میامد «ژوپ» [۱] تنک و چسبیده بر آنها لطائف حرکات

۱ - Jupe . که عربها ثوره و انوریه و سلطان ترجمه نموده اند مقصود آبتستی از لباس رتان است که از کمر بیانی آویخته است .

معدلك از یا در آمده تسلیم شد .

در آن حال محرمیت و خودمانی گری شیرینی که متعاقب تعجب و انده‌اش طرفین حاصل شد ژیلبرت بارکاد گفت .

— غالباً از حال و کار شما می‌پرسیدم ، میدانستم که بمیخانه های مون بار تر رفت و آمد دارید اکثر اوقات شما را همراه مادموازل بوشوت که چندان نشنگی ندارد میدیده اند میدانستم که شما بسیار زیبا شده اید پول زیادی تحصیل کرده اید من از شنیدن این اخبار چندان تعجبی برایم حاصل نشده است زیرا خمیره شما خمیره فلاح و نجاج است آرزویکه ...

با انگشت بگوشه اطاق بین پنجره و دولایچه آینه دار اشاره نمود ،

... ظاهر شدید از اینکه موریس لباسهای وامانده یکتفر بدبختی را که

خود کشی کرده بود برای شما آورد بسیار از او دلگیر شدم زیرا از شما خوشم میامد ... او نه از جهت قشنگی و دلربائی شما ، تصور نکنید که زنان نان اندازه ئی که میگویند توجه و التفاتی سر و صورت و ظواهر مردان داشته باشند ، مازنها در معاشقه بجز دیگری ناظریم يك چیز دیگری هست که نمیدانم چه چیز ... مختصر کلام فوراً شما را دوست داشتم ،

تیرگی و تاریکی دمبدم بیشتر میشد ،

ژیلبرت سؤال نمود :

— آیا چنین نیست که شما فرشته هستید ؟ موریس اینطور خیال میکند

که شما فرشته اید اما موریس ناقد در چیزهای عجیب و غریب معتقد است که ... ژیلبرت با نگاه میخواست از آرکاد چیزی بفهمد و چشمانش با شیطنت

و بد ذاتی یکنوع تبسمی داشت و پرسید

— ها ! اقرار میکنید که فرشته نیستید و موریس را تحمیق کرده اید ؟

موريس داسپارويو فقط در جواب گفت:

- گمشو قچه !

و با پا حرکتی کرد که معنی آن این بود که با اردنك او را از درمیراند.
البته بر آرکاد بسیار تلخ و رانگوار بود که ببیند محبوبه اش بدین درجه
مورد تحقیر و توهین واقع شود ولی از طرفی میدید که از او شایسته نیست که
روبروی موريس نایستد امامادام دزویل تمام اہت و وقار خود را محفوظ داشته
بہشت آمرانہ نگاہی بموريس انداخته باو گفت:

- برو اتوموبیلی برای من حاضر کن .

و در بین يك ملت ظریف و لطیف ساطعہ زنان ، ریگفر نجیب زاده تا این
درجه است که آن جوان فرانسوی فی الحال اطاعت نموده رقت بدربان سفارش
کند که اتوموبیلی حاضر نماید مادام دزویل نگاه تحقیر آمیزی که یکزن مدیونہ
مردی است که ویرا گول زده و بریشش خندیده بموريس انداخته توجہی هم
بخود نمود تا از تمام حرکاتش لطف و ملاحظتی نکمال بارز باشد پس از این ناز
کارها از در بیرون رفت موريس ظاہراً ہیئت بی اعتنائی بخود داده لا اہالیہ
باو نگاہی کرد ولی در باطن غیر از این بود پس از خروج مادام موريس رو بہ
آرکاد که لباس خواب گلدوزی شدہ موريس را در برداشت نمود این همان لباس
بود که موريس خودش در روز ظهور آن فرشته در تن داشته است و همین قبا
لباس و او ظاہراً و سخودی خود امر غیر مهمی مینمود ولی چون از وقاحت
بی حیائی فوق العادہ آن خائن حکایت میکرد آتش کینہ موريس را نیز تر
نموده گفت:

ما شاء الله ! واقعاً باید مفاخرہ نمائی که باین درجه از دنائت و بی شرفی

افتاده ئی ! میدانی بچه اندازہ ردیلانہ سلوک نموده ئی عبث که تا این بابہ در

این خیانت بخود زحمت داده، ئی زیرا اگر از این زن خوشتر میامد فقط
 بود بمن اشاره بکنی من دیگر از او خسته شده و ابداً رغبتی با او نداشتم
 مال میل حاضر بودم اورا بتو واگذار کنم

البته موریس تا این لحظ حرف میزد که شاید بتواند درد درونی خود
 مکتوم بدارد زیرا واقم اینستکه بسیار ژیلبرت را دوست میداشت و خیانت
 و قائلی که از او سرزده بود ویرا محزون و دلخون داشت و نیز در دنباله
 نان خود گفت:

- حتی من خودم میخواستم از تو خواهش کنم که چاره ئی اندیشی که من از
 ت این زن خلاص شوم اما بمقتضای طبیعت بحس خود رفتار نمودی و
 زنی پستی نشان دادی که از یک خنزیر زبیده است.

اگر در آن موقع نازک آرکاد بیک کلمه ئی که حاکی از قلب و احساسات
 بد تنوع نموده بود یقیناً موریس میگریست و هم از رفیق خود فرشته و هم
 محبوبه اش ژیلبرت در میگذاشت و بار دگر هر سه راضی و مسرور شده بودند
 و هیات آرکاد که هیچوقت پستان رأفت و رقت و شفقت ننوشیده و هیچگاه
 بچی نبرده بود و رحم و دلسوزی نسبت بر بچ دیگرانرا نمی شناخت با یک نوع
 کمیت و دانائی سختی جواب داد.

- موریس عزیزم مدبر و مدیر اعمال و افعال جمیع موجودات جاندار
 نیاز است و این احتیاج غالب اوقات موجب تسایح و خیمی میشود که ابداً
 شلینی شده و گاهی بکلی لغو و بیمعنی است اینکه من مورد رنجش خاطر و
 عرت شما شدهام از همین راه است اگر شما بخونی بلسفۀ طبیعت آشنا می
 ویدید مرا مورد توابع و شماتت قرار نمیدادند و میفهمیدید که اراده و اختیار
 بهم محض و خیال صرف است و پیمان دقتی که میل ترکیبی ترکیبات شیمیائی

فصل سی ام

فصلی که حاوی تفصیل يك امر شرافتمندانه ایست و در طی این فصل
 قضاوت این مسئله نقاری و اگذار میشود که آیا چنانکه آرکاد مدعی است ارتکاب
 یا انتلای داشتیاه و خطا سبب تصفیه و تزکیه و خوبی مردمان است.
 محل مصاف باغ سرهنگ مانشون واقع در « خیابان ملکه [۱] » در شهر
 « ورسای » (۲) معین شده بود آقایان « مسیودلاوردلیر » و « مسیولوترک دروفک »
 که هر دو از مردان شرافتمند و شرافت دوست بودند علاوه عمرشان در اعمال
 شرافتمندانه میگذشت و قوانین و اصول شرافتمندی را بخوبی میدانستند کمک
 و معاون موریس داسپاریو بودند . در عالم کاتولیک با مبارزه و مصارعۀئی
 [دوئل [۳]] واقع نمیشد مگر آنکه مسیودلاوردلیر داخل آن باشد و اینکه
 موریس در این موضوع با او وارد مشاوره شده و او بر آن کمک طلبیده مطابق معمول
 و مرسوم رفتار نموده بود گو اینکه بی کراهت خاطر هم نبود زیرا معروف

۱ — Avenue de Reine : نام یکی از خیابانهای ورسای .

۲ — Versailles : شهری که در هجده کیلومتری جنوب غربی پاریس واقع
 و قریب شصت هزار نفر جمعیت آن است — قصور بسیار عالی و باغهای باصفا و متاعف
 معروف و سوابق تاریخی و افور سیاسی مربوط باین شهر که از جمله آنها انتخاب رئیس
 جمهور فرانسه است که در این شهر صورت میگیرد و رسای را مورد توجه همه دنیا ساخته است
 ۳ — Du-l : چند تن تنی که در فرانسه باشمشیر و یا طبایچه ممکن است و شروطی
 دارد از جمله دوهر مبارز سانشان از ۲۱ سال کمتر و از ۶۴ سال بیشتر نباشد (بالای شصت
 در صورت تصدیق شهود ممکن است) هر طرف باید دو نفر شاهد حاضر داشته باشد
 یکی از این شهود بعنوان مدیر و ناظم اجاب میشود که فرماده این مبارزه محسوب و احکامش
 مطاع است در پایان مبارزه شهود صورت مجلسی نوشته همه امضا میکنند .

نام میبردند از اینها گذشته اصلاً مبارزاتی که مسیودلاور دلیر بعنوان شاهد
و معاون در آن شرکت داشت جماعتی را جلب مینمود.

در آنروز آسمان رنگ لاجوردی مطبوعی داشت باغ غرق در گل و ریاحین
بود سار سیاهی در درخت سوت و سفیر میزد خلاصه مسیودلاور دلیر عصائی در
دست داشت و چون مدیر و ناظم مبارزه محسوب بود شمشیر طرفین را نوك
بنوك گذارده گفت:

— آقایان شروع کنید!

موریس شمشیر بدست از چپ و راست حمله کرد آرکاد شمشیر را راست
گرفته بعقب نشست اولین مصاف نتیجه نپخشید از همان آغاز مبارزه شهود
احساس کرد که موریس داسپارویو بسیار عصائی و متهیج و فوق العاده غصباتك
است و نیز مشاهده میکردند که برخلاف هم آوردش مردی است خستگی نا
پذیر و خون سرد در مبارزه دوم موریس وحشیانه حملاتی محود از زبان
از هم گشود سیئه خود را مکشوف ساخت بعد در حالیکه راد میرفت ضربت
مستقیمی وارد نموده نوك شمشیرش نشانه آرکاد اصابت کرد همه تصور کردند
که آرکاد محروم شده است ولی شهود بانهایت اندهش و تعجب ملاحظه کردند
که خود موریس حراحتی در میج دست دارد و اظهار میدارد که احساس دردی
نمیکند و چون دکتر « کیل » زخم را معاینه کرد گفت که مشتری او موریس
میتواند مبارزه ادامه بدهد بر حسب معمول ربع ساعت مبارزه متروك و مجدداً
از سر گرفته میشود موریس با کمال شدت و حرارت حمله ور میشود ولی
طرفش واضحاً ویرا نازی میدهد چندانکه مسیودلاور دلیر از مشاهده اینکه
آرکاد چندان توجهی نمدافعه و حفظ خود ندارد برحشت و اضطراب میافتد
در ابتدای مبارزه بنجم سك موانند سیاهی که کسی ندانست چگونه وارد آن باغ

موريس ژيلبرت را روى ستر در کنار خود نشاند و از آرکاد هم خواهش کرد که در کورسى بزرك بنشیند .

آرکاد رو بموريس نموده گفت

رفيق من ملك بودم و معصوم آدم شدم و محض آدم شدن مرتكب معصيت گردیدم از اين راه است که از ملك بهتر شده ام .

موريس جواب داد :

- بهتر ان است که در امور مبالغه نمائيم و عوض گزافه گوئى يك دست ورقى بازی کيم

ولى هنوز درست سه تك خال بازی خود را ندیده و هم بازیها اعلان نکرده بود که چشمانش تار شده ورقها از دستش افتاد و با حال گیجى و دوار بر دوش افتاده از صدام شديدى شکایت نمود مختصرى پس از اين حادثه مادام نزول برای ديدو بازديد هائى که داشت بيرون رفت مخصوصاً در اينموقع لازم ميدانست که در بين مردم دیده شود تا آنکه از راه استراحت خاطر و بلايت رفتار آنچه را نسبت باواشاعت یافته است تکذيب نمايد .

آرکاد تا دم در از او مشايعت نمود و در موقع جدائى چنان بوسه آبدارى از او برگرفت که چون نزد موريس برگشت بعطر ان بوسه تمام قضا را مطر ساخت .

موريس گفت .

من سيار راضيم که قضايا باين شکل خانمه يافت .

آرکاد جواب داد :

المقدر کائن نا گزير ميبايست چنين شود جميع فرشتگاني که چون من نصيبان ورزيده اند البته همين معامله را با ژيلبرت ميگرداند . حواری گويد :

« بعلمت حضور فرشتگان زنان باید در حجاب نماز خود را بخوانند [۱] »
 بدیهی است که سبب گفته حواری این است که میدانسته چون فرشتگان زنان
 را رعنا و زیبا بیابد در زحمت خواهند افتاد . بمحض اینکه پای فرشتگان
 بزمین میرسد بشهوت آمده بهم آغوشی زنان زمین میپردازند . اعتناق فرشتگان
 مقرون تقوت و لطف بسیار است زیرا این ارواح آسمانی در ملاحظه و مباشره
 با دختران باسرار لا بوصفی آشنا هستند که مهرویان زمین را در اعماق دریای
 شهوت و حظ نفس مستغرق میسازد و چون لب لرب این نوعزالان خندان
 بینند چنان شهید آشناری بانها میچشاند و چنان سیلی از شعله های بر طراوت
 جان بخش در عروق آنها جاری میسازند که آن سم تنان از خود بخورد
 شده مجذوب عوالم لطف و فرح و شادمانی میشوند

مورس مجروح فریاد زد :

ایقدر یاره سرائی دکن حیوان نجس !

فرشته گفت

بگذار يك كلمه دگر بگویم ، مورس عزیزم يك طعمه دیگر برای

تبرئه خود میگویم و بعد او را بجزل خود وامیگذارم که استراحت نمائی ، هیچ

چیز از من بخواه ، بگفتی که بی نیست برای اینکه مطمئن شوی که من عقائد

۱ - اشاره به باب یازدهم نامه اول نولس باهل قرنیس (رساله بقرنیان) آیه چهارم

فایه یازدهم که می آید این است : « هر مرد که در دعا یا وعظ سرد پوشیده دارد سر

خود را رسوا مینماید رانرو که چنان است که گویا تراشیده شده است ، پیرا که اگر زن

می پوشد تحید و اگر چیدن یا تراشیدن جهت زن ناسحر منی است ، چنانچه در قرآن و حدیث آمده است

که سر را بپوشاند که صورت او بر او خدا است ورن پرتو مرد است که مرد نیست ، اگر

زن رفتگی چون او سر را تراشید ، و طهر در وجهه وین مخلوق چند سبب است ، بخلق ، شکر زنی بچهره مرد ، و نماز

است که در آن نوع نماز نیست ، که در تقیید بر سر برداشته باشد ، چنانکه در حدیث آمده است : « اگر مردی نماز را بخواند و سرش را تراشیده باشد ، نماز او باطل است »

و افکار مخصوصه‌ای بتو تحمیل نمینمایم و بدانی که من ترا نمی فریبم در این موضوع معاقبات فرشتگان و زنان مراجعه بکتاب استدلالیه « ژوستن » جلد اول و دوم بنما و نیز کتاب فلاویوس ژوزف « آثار عتیقه یهودیت » جلد اول فصل سوم را ملاحظه کن و همچنین کتاب « راجع برستاختیز » آتنا غورس (۱) « و فصل پانزدهم جلد دوم کتاب « لاکتانس (۲) » و رساله « راجع به حجاب با کرات » ترتولین و کتاب « در پسلوس » مرقس افسسی (۳) و فصل چهارم مجلد خامس کتاب « لوازم انجیلی » اوزب (۴) و فصل پنجم کتاب « نوح و کشتی » سن آمبرواز و فصل بیست و سوم مجلد پانزدهم کتاب « مدینه الله (۵) »

۱ — Athénagore یا Athénagoras از فلاسفه آباء کیسه مسیحیت است که در قرن دوم میلادی میزیسته اصلاً از اهالی آتن و از فلاسفه وثنیون بوده پس از اعتناق دیانت مسیحیه کتاب استدلالیه‌ای در مدیح نصرانیت نوشته و آنرا ارد مارک اورل مرقس (اوریلوس) وپسش کمود فرستاده است .

۲ — Lactance : یکی از آباء لاتینی که بواسطه حسن اشاء بلقب « سیرون » مسیحی ملقب است بین سنین ۲۲۵ و ۲۳۰ مسیحی متولد شده در حدود ۳۲۵ میلادی وفات نموده - لاکتانس از تشاهیر استدلالیه نویسان مسیحیان است و کتب بسیاری ضد تعدد آلهه و ضد فلسفه وثنیه نگاشته است .

۳ — Marc d' Ephèse — از کتبی که در دسترس مترجم اود تحقیق و ترجمه حال مرقس افسسی ممکن نشد .

۴ — Eusèpe — از اهالی قیصریه مصنف تاریخ کیسه معروفی است (۲۶۷-۳۴۰ میلادی)

۵ — La cité de Dieu — کتاب سن اوگوستن سابق الذکر که عبارت از ۲۲ مجلد است موضوع اصلی کتاب رد راقوال وثنیون است که سقوط امپراطوری روم را منسوب به اشر مسیحیت میدانسته‌اند دوازده مجلد اخیر راجع به کوشش و جهد مسیحیت است در مقابل اناطیل و تثلیث و این مجلدات بشکل جنگی که بین دو شهر واقع شود نوشته شده است بان جهت این کتاب « مدینه الله » نامیده شده است .

سن اوگوستن و صفحه ۲۱۸ رساله « بحث راجع بشیاطین ، اب ملدونای یسوعی (۱) را مطالعه فرما کذلک کتاب (پیرلوییه (۲)) مشاور پادشاه

موریس فریاد کشیده گفت .

— آرکاد خفه شو ! آخر بمن رحم کن خاموش باش ! خاموش باش !

و این سک را از اینجا بران .

موریس در حالیکه صورتش مانند شقایقی سرخ شده و چشمانش از کاسه

سر بیرون آمده بود در عالم هذیان گمان میکرد که سک مودار سیاهی را روی بستر خود می بیند .

مادام دلاوردایر که پیوسته ایام خود را با جرای آداب مستحسنه اجتماعی

وطنی میگذرانید و در عداد لطیف ترین پرستاران طبقه اشراف و اکار فرانسه

محسوب بود شخصا برای احوال پرسی موریس آمده و ضمنا حاضر شده بود

که خود مواظبت و پرستاری او را عهده دار شود ولی بواسطه اصرار شدید

مادام دزوبال آرکاد در بروی او است از همه طرف نسبت به موریس اظهار

شفقت و همدردی میشد اوراق عیادت ترانین را در صحن بزرگی جمع نموده

و موریس از بستر گوشه های تاه شده آن اوراق را بچشم محبت مینگریست ،

میو لوتروک در وقت یکی از اولین اشخاصی بود که نزد موریس آمده چنانکه زیننده

روابط يك مرد شرافتمند نسبت به شرافتمند دیگر است مردانه اظهار مهربانی نموده

دست جوانمردی باوی مشرد و حمدا . مع بیست و پنج لیره از وی مطالبه کرد تا

قرضی را که بموجب قبول شرافتی که داده اود میبایست ادا کند پردازد و

پس از مطالعه گفت .

— ها موریس عزیزم ! اینها خدماتی است که از هر کسی نمیتوان انجام آنرا توقع داشت ! همانروز مسیو گائتان بدیدن برادر زاده خود آمد و موریس آرکاد را بوی معرفی نموده گفت .

— عمو جان این فرشته موکل من است که تا آندرجه از پهای او خوشت آمده بود مقصودم این است که اثر پهای او را که روی غباری که در منزل پاشیده شده بود دیدی و آنقدر قشنگ بنظرت میاید سال گذشته در همین اطاق بمن ظاهر شد ها باور نمی کنی ؟ ولی بدان که این مسئله بکلی راست و صحیح است !
آنگاه موریس رو به آرکاد نموده گفت :

— ها آرکاد چه میگوئی در این موضوع ؟ پاتویل کشیش که بکنفر متبحر مجتهد علوم لاهوت و کشیش بزرگواری است عقیده ندارد که تو فرشته ناشی عموی من گائتان هم که اصلا دین ندارد و حتی اصول دین را هم نمیداند نیز بیش از پاتویل باین مسئله عقیده ندارد ایندو نفر هر دو منکر وجود تواند بکی بواسطه آنکه دین دارد دیگری بواسطه آنکه دین ندارد باین قرینه باید یقین کرد که اگر روزی شرح حال و تاریخ تو حکایت شود نظر احدی راست نخواهد آمد بعلاوه هر کس نقل این قصه را برعهده بگیرد آدم صاحب ذوقی نخواهد بود و مورد تحسین و تمجید بسیار واقع نخواهد شد زیرا بعد از همه صحبتهای تاریخ تو تاریخ قشنگ و دلکشی بیست آرکاد اگر چه دوست دارم ولی تو را مقصر دانسته و محکوم میشمارم زیرا از روزیک بخط بی دینی افتاده بسیار جانی و پلید شده ئی هم فرشته بدی هستی و هر دوست بدی بعلاوه خائن و آدم کش هستی زیرا گمان میکنم اینکه در فضای مبارزه سگ هودار سیاهی بین پهای من رها نمودی بدان خیال بودی که مرا بکشی .

فرشته شانه بالا انداخته رو بمسیو گائتان نموده گفت :

- آقا از اینکه تا این درجه نزد شما بی قدر و کم اعتبارم متاسفم اما تعجبی ندارم زیرا بمن گفته اند که شما با آسمان یهود و مسیحیت که من از بومیان آن هستم بهم زده و قهر هستید.

گائتان در جواب گفت :

- بلی آقا من بخود یهوه چندان اعتقادی ندارم تا چه رسد بفرشتگانش ، آرکاد گفت :

- آقا این کسی را که شما یهوه میامید در حقیقت يك عقل فعال جاهل و خشنی است بنام یالدا باوت ، گائتان جواب داد :

- اگر چنین است پس حاضریم بوی عقیده پیدا کنیم گفتید جاهل و محدود است در این صورت اعتقاد بوجود او دیگر برای من موجب اشکالی نیست خوب بگوئید بینم احوالش چطور است ؟ آرکاد جواب داد :

احوالش بد است ، میخواستیم تمامه آینده سرنگونش سازیم گائتان گفت :

- خوب آقا زیاد هم مغرور نباشید و بر خود نبالید بلی این انتظار شما مرا بیاد مسیو کویسار شوهر خواهرم میاندازد که مدت سی سال است که هر روز صبح چون از خواب برمیخیزد مترصد است خبر سقوط جمهوریت باو برسد ، موریس خوشحالانه فریاد زد :

- ها آرکاد می بینی عمویم گائتان بمن هم عقیده است عمو میداند که تو پیشرفت حاصل نخواهی کرد

آرکاد از مسیو گائتان پرسید :

— آقا خواهش میکنم بفرمائید بچه دلیل شما چنان می بندارید که من موقی نخواهم گردید ؟
گائتان جواب گفت :

— این یلدا با اوت شما اگر در آن دنیا قدرتی نداشته باشد ممکنست ولی در این دنیا بسیار قوی است در عهد قدیم کشیشان طرفداران و اعوان او بودند یعنی اشخاصی که بوی عقیده داشتند امروز طرفداران و انصار او اشخاصی هستند که باو عقیده ندارند یعنی فلاسفه از جمله در ایام اخیر یکنفر خود پسند کومه نظری بنام « مایخولیائی [۱] » پیدا شده میخواست علم

۱ — با اقتاد مترجم متصود آیاطول فرانس از این عبارت که : « در ایام اخیر یک نفر خود پسند مایخولیائی میخواست علم را دچار ورشکستگی و افلاس نماید باشد که اوضاع و کارهای کلیسا بهتر و رضایت بخش تر گردد » مسیو ادوارد لروا (Edouard Leroy) فیلسوف و ریاضی دان معاصر فرانسوی است که در ۱۸۷۰ میلادی متولد شده است — مسیو لروا مسیحی و کاتولیک معتقد است مجمل آراء او این است که علم ، عبارت از یک سلسله فرضیات و معاهدات و قرارداد های بین علما است و فقط از این نظر است که ظاهراً معطی یقین و قطعی بنظر نیاید بنا بر این فعلیای علمی و بطریق اولی قوانین علم مصنوع و مخلوق عالم است نتیجه این مقدمات آنکه علم نمیتواند حقیقتی بناگشاید نباید فقط ممکن است در عمل مفید باشد زیرا قاعده و قانونی برای کار و عمل (Régie d'action) بنا میدهد . دیگر از آراء لروا که شناخت بسیار بمباحث هائری برگسون Henri Bergson یکی دیگر از فلاسفه معاصرین فرانسه دارد و مسلماً ماتود از صحبت های اوست این است که منطق و استدلال را بسیار موهون می شمارد و اعتماد بعقل را (anti — intellectualiste) جائز نمیداند و لسان حالش این است که : « پای استدلالیان چوین بود پای چوین سحت بی تمکین بود »
نیدمی که می گوید عقل بشری بهر حقیقتی که دست برزند آنرا خراب میکند

را دچار ورشکستگی و افلاس نماید باشد که اوضاع و کارهای کلیسا بهتر و رضایت بخش تر گردد. این روزها هم فلسفه عملیه را اختراع کرده اند و مخصوصاً اختراع این فلسفه برای این بوده که دیانت را حتی در نظر اشخاص صاحب فکر و عاقل هم با قدر و اعتبار جلوه دهند.

آرکاد از گائتان پرسید :

- ما مگر شما فلسفه عملیه امریکائیه را تحصیل نموده اید ؟

گائتان جواب داد :

- باور میکنم من از این صحبتها بیزارم ؛ سابقاً بود سبک مغز خفیف

العقای و دم و عارم ، اورا طبیعت تحصیل میکردم ، هگل [۱] و « ذات (۲)

و شکل و ماهیت آن حقیقت را تعبیر میدهد ، بی شکل و ارادت قلبی و تاجر و احساس و تمیز و عقیده حقایقی ، ما کشف میشود ولی بحدی که عقل پیرامون آن حقایق میشود از میان میروند . پاصافه طلق و بیان که آلت و وسیله اراد و اظهار فکر و عقل است نیز ناتقص است و مانند خود عقل و بیشتر از آن شکل و ماهیت حقایق را تعبیر میدهد و حجاب میکند . اما روا علم را قانون و قاعده عمل (Règle d'action) می شمارد ، ایمنی که میگوید در عین حالیکه قادر بر فهم و درک هیچ حقیقتی نیستیم و علم معطی قطع و یقین نیست ، بلکه مجبور بکار هستیم و نظیر تعادف قوانینی وضع شده که بوسیله آنها هنر پیش از کار کرد و مجموع این قوانین است که علم نامیده میشود .

۱ - Hegel . - فیلسوف آلمانی که در شهر استرترگارت پایتخت ایالت ورنامبرگ متولد شده و در برلین فوت نموده است (۱۷۷۰ - ۱۸۳۱ میلادی) آراء و افکار این فیلسوف که Hegelianisme نامیده میشود مورد بسیاری از افکار طب ألمان داشته است

۲ - Emmanuel Kant . - اشهر فلاسفه آلمان از اهالی کونیگزبرگ

(پروس شرقی) (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴) مصنف کتب فلسفی معروف نقد عقل مجرد

(Critique de la raison pure) نقد عقل عملی (Critique de la raison pratique)

و کتاب نقد الحکم (Critique du Jugement) می نامند

میخواندم در طی مرور سنین عمر آدمی شده ام جدی و عاقل و دیگر بغیر از اشکال محسوسه یومی آنچه با چشم و گوش بی بردن بان ممکن است داخل بحث دیگری نمیشوم زیرا در یافته ام که صنعت و فن و آنچه مخلوق قلب و احساس است عبارت از تمام انسان است با بقی خواب و خیال و وهم و سراب است .

بدینمنوال تا تقارن غروب آفتاب محاوره دوام داشت و در طی آن محاورات سخنان شرم آور و قبحی گفته شد که چنانکه ضرب المثل است نه فقط کافی بود که یکنفر سرباز زره پوش را از خجالت سرخ نماید زیرا این بمبالغه محسوب نیست و مبینم که غالب زره پوشان مردمان با شرم و حیالی هستند بلکه کافی بود که یکنفر خانم پارسی را هم از خجالت سرخ کند .

مسیو ساریت هم برای احوال پرسی نزد شاگرد قدیم خود آمد و چون از در درآمد مانند آن بود که در سر کچل براق او مجسمه آلساندر داسپارویو دیده شود مسیو ساریت نزدیک بستر نشست و در آندم چنان پنداشته میشد که قفسه های مملو بکتاب تالار کرات و مجسمه ها جای پرده های آبی رنگ و دولابچه آینه دار و بخاری را گرفته باشد و هم مثل آن بود که از بسیاری یاد داشت و دسته های اوراق و اسناد هوای آن اطالی سنگین و ثقیل شده باشد بلی جای عجب نیست زیرا تمیز مسیو ساریت از کتابخانه اش غیر ممکن بود و امکان نداشت که بدون تصور کردن مجسم ساختن کتابخانه بتوان مسیو ساریت را دید یا حتی او را بتصور در آورد . بینوا ساریت خود از مجسمه هائی که تذکر میداد رنگ پریده تر و مبهم تر و خیالی تر بنظر میامد موریس که بسیار رقیق القلب شده بود از ابراز دوستی معام قدیمی متأثر شده گفت :

— مسیو ساریت بسم الله بفرمائید . مادام دژوبل را که میشناسید از کاد مالک موکل خود را شما معرفی مینمایم این شخص است که در ایامی که غیر مرئی بود مدت دو سال کتابخانه شما را دستخوش غارت ساخته بان درجه شما را از خورد و خوراک باز داشته تقریباً بسرحد جنون رسانیده بود بلی همین شخص است که دسته دسته کتاب کهنه ها را از تالار کرات باطاق من نقل میداد و روزی در زیر چشم شما نمودم کدام کتاب قیمتی را برداشته بود که بان واسطه در روی پله ها بیهوش بر زمین افتادید وقتی دیگر کتاب مسیو سالومون ریناک را برداشته و چون موظف و مجبور بود که بامن بیرون رود [زیرا بطوریکه بعد ها فهمیده ام هیچوقت از می جدا نشده است] آن کتاب را در رودخانه کوچک پرنسس انداخته است . خوب مسیو ساریت فعلاً از او درگذرید و عفو بفرمائید زیرا چون جیب نداشته چنین کرده است در آن ایام روح مجرد و بچشم غیر مرئی بوده است . ای کاش تمام کتابهای شما طعمه حریق یا معرض طوفانی شده نیست و نابود شده بود زیرا آن کتابها است که سر فرشته مرا از راه در برده او را بضلالت انداخته است و اینک که آدم شده نه دین و مذهب دارد و نه اصول و قوانینی می شناسد حالا من فرشته موکل او هستم و خدا میداند که این قضایا بچه شکل خانمه خواهد یافت .

اما مسیو ساریت در بین آنکه باین حرفها گوش میداد آثار حزن فوق العاده ئی در وجناتش دیده میشد حزن دائمی و ترمیم ناپذیری حزن که شبیه بقیافه اجساد موهبائی شده بود و چون از جابر خاست که برود سر بگوش آرکاد آورده گفت :

— طفلك بينوا بسیار مريض است هذيان ميگويد .

موريس دو باره مسیو ساریت را طلبیده گفت :

— مسیو ساریت بمانید شما هم یکدست ورق با ما بازی کنید . خوب
 است نصایح مرا بپذیرید مثل من نباشید یرامون رفقای بد نگریدید و الا
 معنوزم خواهید شد خواهش میکنم حالا نروید یک مطلب بسیار مهمی هم
 دارم از شما میطلبم و آن این است که چون دو باره بیعت من بیائید یک
 جلد کتاب راجع بحقیقت دیانت برای من بیاورید تا آنکه آنرا تحصیل نمایم
 زیرا لازم است که دیانت از کف رفته فرشته موکل خود را باو اعاده دهم
 و بار دگر او را متدین نمایم .



(فصل بیسی و یکم)

فصلی که در آن با کمال تعجب و انده‌اش مشاهده میشود که یک نفر مرد شریف حیون شیرین و ملایمی با چه آسانی ممکن است مرتکب جنایت وحشت آوری شود .

مسیو ساریت که از حرفهای درهم و برهم موریس سخت محزون و دلخون شده بود سواراتو بوسی شده نزد رفیق خود با بابا گیناردون رفت زیرا او تنها رفیق شفیقش محسوب میشد و در تمام دنیا تنها کسی بود که بدیدن و شنیدن کلامش میل و رغبتی داشت در موقع ورود ساریت بدکان کوچه کورسل گیناردون تنها بود و در يك کرسی بزرگ کهنه‌ئی چرت میزد . بابا گیناردون با گیسوان مجعد حلقه مانند و ریش تر و تازه و صورت سرخ گلدگون هیکل غریبی داشت رگهای بنفش بینی اش چون رشته بنظر می آمد و هم بواسطه شراب بورگونی بینی ارغوانی رنگ شده بود بلی دیگر بر احدی پوشیده نبود که بابا گیناردون شراب خوار بود . در نزدیکی او گل سرخی در فنجان بی آبی که روی میز کار او کتاوی رعنا قرار داشت در کار خشکیدن بود و يك قطعه پارچه گلابتون دوزی شده نا تمام در زنبیلی دیده میشد . اما او کتاوی جوان روز بروز بیشتر غیبت اختیار مینمود مسیو بلان منیل هم هیچوقت در مواقعی که او کتاوی غایب بود در آن دکان دیده نمیشد بعلمت آنکه هفته‌ئی سه بار ساعت پنج بعداز ظهر در ملتقای مخصوصی که نزدیک شانزلیزه واقع بود همدیگر را ملاقات نموده بوصول هم میرسیدند بابا گیناردون ابدأ بر این قضایا مطمئن نبود ولی با آنکه همه بدبختی خود را نمیدانست باز هم رنج میبرد .

باری مسیو ساریت دست رفیق قدیمی خود را فشرده ولی جوابی حال او کتاوی رعنا نشد زیرا بکم و کیف روابطی که این دو را به هم مرتبط میساخته مطلع نبوده البته اگر از زفرین که مظالم مانده مطرود شده بود و ساریت امید داشت که گیناردون ویرا همسر شرعی خود قرار دهد صحبتی بمیان می آورد خالی از مناسبت نبود معذک از آنجا که مسیو ساریت پیر مرد با حزم و احتیاطی بود پیرمیش حال خود گیناردون قناعت نمود.

بابا گیناردون واقعا ناخوش بود اما از موقعی که صحت و قوتش فاسده شده روی به نکس نهاده بود همیشه تظاهر بقوت و صحت مینمود و در اینموقع با کمال اطمینان خاطر در جواب ساریت گفت:

خدارا شکر! صحتم در ذمال خوبی است هم روحا سالم و هم جسد ازیرا عزیزف و پاکدامنم ساریت عقیف اش تا همیشه سالم و قوی اشی .

آن شب بابا گیناردون چند جلد کتاب قیمتی از دولابچه چوب نقشه ای بیرون آورده بود بیگنفر کتاب دوست معروف بمسیو ویکور دیر نشان دهد و پس از رفتن این مشتری خویش برده مجال نکرده بود آنها را بجای خود برگرداند مسیو ساریت که معلوم است تا چه اندازه بکتاب علاقه مند بود چون چشمش بان کتاب ها که روی سنک مرمر دولابچه گذاشته شده بود افتاد بحکم کجکاری بی اختیار شروع بزیر و رو کردن و دیدن آن ها نمود اولین کتابی را که بیچنک آورده ورق زد کتاب « ژان دارک » مجلده بود با شرح و حواشی انگلیزی معلوم است رای مردی فرانسوی و مسیحی این کتاب و این صور بیش از هر چیزی باید جالب توجه باشد و اگر چه دیدن آن کتاب و آن صور میبایستی قلب کانولیکی و وطن دوست او را متأثر و مغموم نماید ولی يك کتاب قشنگ و نفیس هرچه و در هر موضوع باشد بیچشم او خوب و خوش میامد خلاصه در

همان حالیکه با کمال شفقت و مهربانی با گیناردون صحبت مینمود کتابها را هم یکی بعد از دیگری در دست گرفته نگاه میکرد گیناردون هم بصفت شغل عتیقه فروشی هر يك را از نظر صحافی و جلد یا تصاویر یا از جهت منبم و منشا بدست آمدن یا کم یابی آن تسعیر میکرد ناگهان ساریت فریادی کشید که از خوشحالی فوق العاده و عشق و شور مخصوصی حکایت میکرد ملی ساریت لوکرس رئیس دیروان دوم یعنی لوکرس خود را یافته آنرا روی قلب خود می فشرد و در حالیکه کتابرا بلبان خود نزدیک کرده بود گفت:

- بالاخره یافتمش

در ابتدا بابا گیناردون درست مقصود رفیق قدیمی خود را نمیفهمید ولی پس از آنکه ساریت اظهار داشت که آن کتاب از جمله مجلدات مکتبه د اسپارویو و متعلق باوست و بدون گفتگو و مرافعه آنرا با خود خواهد برد و بابا گیناردون مثل آنکه از خواب بپرد برپا ایستاده با کمال وضوح گفت که آن مجلد ملك طاق شخص اوست و خود بنامه خریده و قیمت آنرا بالتمام پرداخته و جز در بهای پنجهزار فرانك پول نقد ممکن نیست آنرا باحدی تسلیم نماید.

ساریت در جواب گفت :

- گویا آنچه را میگویم نمیشنوید یا نمیفهمید بابا میگویم این کتاب متعلق بکتابخانه د اسپارویو است و تکلیف من آنستکه آنرا بمحل خود برگردانم گیناردون گفت :

- شوخی بس است ایس کن ابدأ چنین چیزی نیست . . .

ساریت دوباره فریاد زد .

- میگویم این کتاب متعلق بمن است .

گیناردون جواب گفت :

— عزیزم ساریت شما دیوانه آید .

چون دید که ساریت و جنات بر آشفته و سراسیمه دارد کتاب را از دستهای او بیرون آورده کوشید که موضوع مکالمه را تغییر دهد و سخن دیگری بمیان آورده لذا گفت

— هاساریت دیده آید که چگونه این خنازیر برآند که قصر مازارن (۱) را راب نموده و نمیدانم این نقطه را که قاپ و مرکز شهر قدیم و زیباترین حال پاریس است با چه آئینه عجیب و غریبی پوشانند ؟ حقیقت این است که با از واندالها (۲) بدترند زیرا واندالها بناهای قدیم را خراب میکردند ولی دیگر بای آنها آئینه نحس و نجس و پلهای بد شکل و رذل سبکی مانند پل اسکندر (۳) بساختند بلی کوچ گارانسیر شما هم طعمه هدم و دمار وحشی ها واقع خواهد شد .

آخر دیدید که این ترابره با ماسک مفرغی قشنگ سقاخانه قصر چه کردند ؟

اما ساریت که گوش استماع بر آنچه او میگفت نداشت دو باره گفت :
— آخر گیناردون تفهیمید بد چه گفتم گوش بدهید این کتاب متعلق ن کتابخانه داسپاریو است و در آنجا گم شده است چگونه ؟ بدست کی ؟ نمیدانم

Palais mazarin : — قصر فعلی آکادمی فرانسه که کاردینال ماززان صدر نظم لوی سیزدهم ولوی چهاردهم برای مدرسهائی ساخته بود .

Vandales : — ملتی از ملل قدیمه ژرمانیک و قسمتی از ملل سلاو که در قرن پنجم بلادی برکول و سواحل افریقا و بعضی جزایر بحرالروم تسلط شده آند و از جاه براره ای سند که خراب و قتل و غارت بسیار نموده آند .

Pont d Alexandrell — مقصود پلی است که بنام اسکندر سوم امپراطور روسیه بلندی رودخانه سن پاریس درجده در سال ۱۸۰۰ بنا شد .

امور وحشت آور و اسرار آمیز بسیار در این کتابخانه واقع شده است حالاً دوست عزیزم لازم است که این قضیه را با احساسات منصفانه شخص خودتان واگذار نمایم از طرف دیگر البته راضی نمیشوید که لاسمج الله دزد یا عامل دزدان محسوب شوید بنابراین کتاب را بمن بدهید تا آنرا بمسیو داسپارویو رد کنم مسلم است که مشار الیه خسارت شما را جبران خواهد نمود در این قسمت هیچوجه من الوجوه شك و تردیدی نداشته باشید بلکه باید بسخاوت و جوانمردی مسیو داسپارویو اطمینان داشته باشید چاره همین است سلوک شما هم در اینموضوع بمقتضای فطرت نیکی که دارید سلوکی است که از یکنفر نجیبی بایستی انتظار داشت.

بابا گیناردون تبسم تلخی نموده گفت:

— به به ، ماشاءالله واقعاً عجب نصیحتی میفرمائید که بسخاوت و جوانمردی این داسپارویوی لثیم بست فطرت اطمینان پیدا کنم این داسپارویو که کک را بطمع پوستش دباغی میکند ، خوب ساریت جان درست بمن نگاه کنید و بگوئید بدانم که واقعاً سر مرا شیشه بسر بهلول دیده اید اگر چنین نیست پس چرا مرا دست انداخته اید شما که بهتر از همه میدانید که مسیو داسپارویو همان کسی است که از برداختن پنجاه فرانک به یکنفر سمسار دریهای شیشه جد امجدش آلکساندر داسپارویو که کار « هرسان [۱] » است مضایقه نمود و هنوز تصویر جد بزرگوارش در خیابان « مون پارتاس (۲) » روی قبرستان بر بساط یکنفر پمودی گسترانیده شده است و جمیع سنگهای آن محله روی آن می

۱ — Louis Hersent : نقاش فرانسوی (۱۷۷۷—۱۸۶۰ میلادی)

۲ — Bd du Montparnasse : نام خیابان معروفی در پاریس که ارباب صنعت بسیاری در آن محله ساکنند .

شاشند ... حالا من بسخاوت و جوانمردی این مسیو داسپارویو اطمینان حاصل کنم ... ای والله واقعاً شما آدم ساده لوح بسیار نازنینی هستید ...

ساریت جواب داد :

- بسیار خوب ! گیناردون من شخصاً تعهد میکنم که هر نحو که چند نفر حکم معین کنند خودم جبران خسارت شما را بنمایم . میفهمید چه میگویم ؟
گیناردون گفت :

- رفیقم هیچوقت در غیرموضع احسان منما و بر آن مباحث که با این نمک نشناسان شرط محبت بجا بیآوری این داسپارویو که سنگش را بسینه میزنی در ازای اجری که بکنفر پیشخدمت هم بان مبلغ حاضر خدمت نیست توانائی شما علم شما فعالیت شما خلاصه تمام زندگی شما را از شما گرفته و از آن استفاده نموده است بهتر آنستکه از این صرافت بیفتی ... بعلاوه دیگرکار از کار گذشته و کتاب فروخته شده است ...

ساریت وحشت زده پرسید :

- فروخته شده ؟ ... بکه ؟

گیناردون جواب داد :

- برای شما چه اهمیتی دارد ؟ ما حاصل کلام اینستکه دیگر این کتاب را نخواهید دید حتی دیگر کسی صحبتی هم از این کتاب بشما نخواهد کرد بلی قریباً کتاب با آمریکا خواهد رفت .

ساریت دوباره سراسیمه و هراسان پرسید :

- با آمریکا یعنی چه ؟ چطور ! این لوکرس مزین بعلائم فیلیپ دو اندوم

با حواسی زیاد داشت های دست و لنگر این لوکرس من! با امریکا
با ناگیناردون شروع بختیدن نموده گفت :

ساریت نازینم بی اختیار مرا زیاد پهلوان گریوها [۱] می اندازید که چون
میفهمد که معشوقه اش را به « میسی سیپی (۲) » خواهند برد فریاد میزند :
« معشوقه عزیز من را به میسی سی پی ا »
ساریت بارنگی بسیار بریده گفت :

— خیر ، حاشا و کلا ، این کتاب با امریکا نخواهد رفت بلکه بحکم
حق بکتابخانه د اسیا رویو بر خواهد گشت یا الله گیناردون کتابرا بدهد بمن .
گیناردون یکبار دیگر هم سعی کرد که باین محاوره بیکه از ظاهر احوال
معلوم بود بالآخره شکل بدی بخود خواهد گرفت خاتمه دهد این بود
که گفت :

— ها ساریت عزیزم هیچ از این تابلوی گریو حرف نمیزند حتی نگاه
هم بان نمیکنید در صورتیکه این تابلو کار بسیار ممتاز شایان تحسینی است .
در ضمن این صحبت ها تابلو را هم مقابل روشنائی گرفته گفت :

— آخر این سن فرانسوا را ببینید این فقیر الی الله این برادر مسیح را
درست تماشا کنید جسد سیاه سوخته قدیس مانند دخان ذبیحه مبارکی بطرف
آسمان متصاعد است و حکم « قربانی هاییل [۳] » را دارد .

۱ — Le chevalier des Grioux : — از کتبی که مترجم در دسترس داشته ترجمه حال
و شرح این نصیه ممکن نشده است .

۲ — Mississipi : یکی از ایالات متحده امریکای شمالی که بنام رودخانه معروف همین
نام نامیده شده است .

۳ — اشاره باینکه چهارم فصل چهارم سفر نکون « هاییل بین از اول زاده های
گوسفندان خود و از به آنها آورد و خداوند هاییل و هم هدیه او را قبول فرمود »

ساریت بدون اینکه سر خود را بطرف تابلو برگرداند آمرانه وی را مخاطب ساخت :

گیناردون کتاب : یا الله کتاب را بدهید .

بابا گیناردون نا گهان غضب آمده خون سرش میل نموده بکلی سرخ شده و در حالیکه رگهای پیشانی‌ش حرکت نموده بود فریاد زد :

— بس کن !

و با همان حال بر آشفتنکی کتاب لوکرس را در یکی از جیب های نام تنه اش گذاشت .

ساریت بدون درنگ خود را روی او انداخته با خشم و غضب بسیار با او در آویخت چندانکه با همه ضعف و ناتوانی که داشت آن پیر مرد تنومند را در کرسی دسته دار او کتاری پرت نمود .

گیناردون با حال گیجی و خشم سیلی نا سزا بان دیوانه نثار کرده با ضرب مشت چهار قدم او را دور انداخت بقسمی که سرش به تابلوی «تنویج مریم عذرا» که کار فرا آئرلیکو بود اصابت نموده سبب شد که آن تابلو با غریو بسیار بر زمین افتاد .

ساریت بار دگر دست بکار شده کوشید که آن کتاب را از جیب او در آورد .

البته برای بابا گیناردون مردی ممکن بود که ایندفعه بکلی او را نقش زمین نماید ولی بواسطه میل خون سرش مثل این بود که نا بینا شده باشد و در آنحال دوار سرش بمیز کار معشوقه اش که در آن نزدیکی واقع بود خورد ساریت بحریف از پا در افتاده در آویخته او را در کرسی بزرگ بعقب انداخت و با دستان کوچک لاضر خود گردن او را که بخودی خود هم بسیار سرخ بود بقسمی فشرد که بنفش و کبود شد گیناردون سعی میکرد که خود

را رها سازد اما آن انگشتان ظریف و نحیف که بان گوشت گرم و نرم چسبیده بود با يك قسم احساس لذت و خوشی در آن فرو میرفت گویا توه غیر معلومی دستان وی را بفریسه خود متصل ساخته بود . گیناردون بخرخره افتاده و آب از گوشه دهانش جاری شد در زیر فشار هیكل بزرگش متشنج شده بقاصله های معین دست و پا میرد اما حرکاتش متدرجا غیر منظم و اندک میشد بالاخره با آنکه دیگر حرکتی از وی محسوس نبود باز هم انگشتان آدم کش ساریت دست از فشار بر نعیداشت بلی عاقبت ساریت با کوشش و زحمت بسیار و جد و جهد شدید توانست دست از فریسه خود بردارد . با آنکه طنینی در سر احساس مینمود فهمید که در بیرون دکان باران میبارد و مردمی آهسته در قسمت پیاده روی خیابان روانند و قدری دور تر روزنامه فروشان با هیاهو و فریاد روز نامه میفروشند و نیز در تاریکی های خیابان چترهایی دید که از جلو چشمش میگذرد مختصر کلام کتاب را از حیب میت در آورده فرار نمود .

او کتاوی رعا آن شب بدکان بر نداشت و برای خواب باطاق کوچکی که بالای دکانهای سمساری همین کوچه کورسل واقع بود و مسیو بلان منیل آنرا برایش خریده بود رفت و شب را در آنجا بروز آورد .

کار گری که شغلش بستن مغازه بود چون جسد بی روح ابا گیناردون را که هنوز گرم بود دید فوری زن دربان را که مادام لونن نام داشت طلبید این زن جسد گیناردون را روی نیم کتی دراز نموده دو شمع بر افروخته ذره ثی چوب شمشاد در ظرف آب متبرك گذاشته چشمان میت را بست . طبیعی که مامور معاینه میت و تعیین علت مرگ بود مرگ را در نتیجه احتقانی دانست .

زفیرین چون بواسطه مادام لونن بر حادثه اطلاع یافت سراسیمه دوید بر سر میت بشب زنده داری مشغول شد . گیناردون مثل آن بود که بخواب

فرشته دواره گفت:

- و مناره‌های ناقوس‌ها خانم؟
خانم جواب داد:

آی آقا مناره‌ها!

هرکاه گفت:

— اما مناره‌ها خنم مانند آلات حقه گیر و جسم بر ناپر کشیده رو
گوناپی برهنه کرو بیان عام بالا رامت خواهند ایستاد .
مادام دلاوردلیر دیگر ناپ یاورده معجله از انجا بیرون رفت .

در همان روز انوی پاتویل کشیش هم بعنوان عبادت و دلجوئی هم القای
اج نزد موریس آمد و با اصرار بسیار ویرا نصیحت داد که دست از مراقبت
شیمان بد بر دارد و دو ناره با عائله خود اشتهی نماید و شرحی صحبت
د که مادرش چگونه با چشمائی نمک و بازوائی گشوده بانتظار فرزند دلیند
سته و هر گاه موریس با همت مردانه بزندگی غیر مشروع خود پشت
زده چشم از لذات باطله بپوشد قهراً دوباره آرامش قلب و قوت روح
ایش حاصل خواهد شد و از چنگال اوهام باطله و اضغاث احلام مهلکه
ات یافته گریبان خود را از چنگ روح خبیثی که بر وی مسلط است
بهدر رهااید .

موریس از جناب پاتویل کشیش اظهار تشکر نموده مراجع بیکران او را
اس گفت و پس از آنکه بایک عالم احساسات دینی کلمه شهادت و اعتراف دینی
زبان جاری ساخت عرض کرد:

- هیچوقت تا این پایه معتقد و یا بند بدیانت نبوده ام از طرفی هم
چوقت باین اندازه به عقیده داشتن محتاج نبوده ام . سرکار کشیش چه میفرمائید
ایکه مثل منی باید اصول دین را بملك موکل خودم که انرا فراءوش

نموده است دوباره یاد بدهم .
 مسیو پاتویل کشیش آه طولانی کشیده طفل عزیز خود را بر نماز و
 مناجات ترغیب نموده و گفت که برای روحی که مورد حمله شیاطین واقع
 شده و در معرض خطر است دعا و مناجات بهترین دوا و تنها کمک
 روحانی است .

موریس برسید .

— آقای کشیش آیا میل دارید که ملك موکل خود را بسر کار شما
 معرفی نمایم ؟ يك لحظه صبر کنید حالا خواهد آمد رفته است برای من
 چند دانه سیگار بخرد .

پاتویل از روی تائر و انده اش گفت :

آی طفلک بینوا !

گونه های گرد مسیو پاتویل از غایت حزن پائین افتاده ولی پس از
 لمحّه ئی علائم شادمانی آشکار شده گونه ها بالا رفتند و این شادمانی خالی از
 علت نبود بلکه دلایلی داشت بلی روحیات و عقاید عمومی رو بخوبی میرفت
 « ژاکوبین ها » « فران ماسون ها » « احزاب متحده (۱) » همه جا رسوای
 خاص و عام شده بودند طبقه ممتازة ملت برای سایر طبقات سرمشق روحانیت
 و توسل نجات بودند آکادمی (۲) فرانسه با فکر شده بجاده خوبی افتاده بود

۱- (Les Blocards) - مفسرید از احزاب متحده هیئت مؤتلفه مرکب از احزاب دستچاپ
 پارلمانی فرانسه است که پشینان کابینه والدک روسو (Waldeck Rousseau) و کابینه
 کومب (Combes) بوده اند .

۲- (Académie Française) - که در سنه ۱۶۳۵ میلادی در فرانسه تشکیل شده و در
 ابتدا مجمع ادبا بوده بعدا دارای اصول و تشکیلات مطمح گشته است فعلا دارای چهل
 نفر عضو است که مادام الحیات در جمعیه عصویت دارند و فقط در موقع فوت هر يك تنه
 اعضاء کسی را با اکثریت آراء برای عصویت انتخاب می نمایند و شغل آکادمی رسیدگی به است

مقرون نبود . چون ژیلبرت اصراری نداشت که خوش آیند و دلربا جلوه کند بیشتر داربا وقتان بطر میامد قدری شیر خوردند و بسیار از آن شیر خوششان آمد هر سه نفر معصوم و پاک بودند ارکاد هم درکار بود بی عدالتی های کهنه جبار دنیا را فراموش میکرد ولی طولی نکشید که مجدداً آن بی عدالتی ها بیاد او آورده شد .

چون ارکاد بمنزل موریس برگشت زیتا را دید که مانند مجسمه نیکه از عاج و طلا ساخته شده باشد بانظار وی نیتسته و تا چشمش بارکاء افتاد گفت :
 ای آرکاد دلم بحال تو میسوزد اینک روزیکه از ابتدای خلقت زمانها نیامده و شاید قبل از آنکه منظومه آفتاب و توابعش داخل فلک الجائی شود دیگر چنان روزی نیاید فرا میرسد فردا است که بر یالدا با اوت تاخته ووی را در قصر یاقوتی اش بغفات خواهیم گرفت و تو که در آتش آرزوی بنجات آسمانها میسوختی ، از همه عجله داشتی که فالحانه بوطن خلاص شده خود برگردی ناگهان تمام نقشه های بزرگ خود را فراموش نموده در اغوش دختران مردم بخواب غفلت فرو میروی . آخر در مباشرت باین حیوانات حقیر و پلیدی که ترکیبشان از عناصر آنقدر غیر ثابتی است که میتوان گفت دائماً در تغییر و تحول و حالی بحالی شدن اند چه لذت و مسرتی ممکن است نصیب تو شود ؟
 آه آرکاد ، حق با من بود که بتو اعتماد نداشتم باشم زیرا تو جز بکنفر اهل علم و ادب چیزی نیستی و غیر از کسب کاوی چیزی نداری بلی قدرت و قابلیت سعی و عمل از تو نمیتوان انتظار داشت .

ارکاد جواب داد .

ای زیتا غیر عادلانه در حق من سخن میرانی طبیعت و سرشت اهل آسمان بر آن رفته است که بر دختران مردمان عشق بورزند بلی شکی نیست که

شخص و شکل زنان و گلان غیر ثابت و از عالم فساد است ولی با وجود این نمی توان از آنها چشم پوشیده شیفته و دلباخته آنها نگشت اما ای زینا بدانکه هیچیک از این حیوانات صغیره ممکن نیست مرا از کینه و عشقیکه در دل دارم غافل سازد بلکه پیوسته برای قیام برضد یالدا با اوت حاضرم.

زینا چون ثبات عزم آرکاد را ملاحظه نمود اظهار شادمانی نموده وی را تحریص کرد که بدون ضعف و سستی انجام نقشه وسیع و مهم را تعقیب نماید و بداند که نه بسیار میتواند عجله و شتاب داشت و نه هیچ چیز را میتواند فراموش کرد و نیز گفت:

— آرکاد یک کار بزرگ مرکب از یک سلسله کارهای کوچک است و مهمترین مجموعه ها عبارت از اجتماع هزاران جزئیات فوق العاده صغیر است که هیچیک از آنها بخودی خود اهمیتی ندارد باید از هیچ چیز غفلت نداشته باشیم.

زینا برای این آمده بود که آرکاد را بمجموعی ببرد که حضور او در اینجا کمال ضرورت را داشت زیرا در آن مجمع میخواستند قوای فرشتگان عاصی را احصاء نمایند.

بعد از بیان مقصود یک کلمه بیش تر از آن نپرزود و آن کلمه این بود:

— نکتر در اینجا خواهد بود.

چون موریس زینا را دید او را زن بی جاذبهئی یافت حتی از او خوشش

نیامد بعلمت آنکه زینا کاملا قشنگ و خوشرو بود و جمال حقیقی همیشه برای او ایجاد تعجب و انده اش درد ناکی مینمود پس از آنکه ملتفت شد که زینا فرشته ایست عاصی برای آن آمده که آرکاد را با خود به مجمع متامرین ببرد از وی کراهت و اشمئزاز حاصل نمود. موریس آن طفلک پینوا بسیار کوشید

و بهمه وسائلی که در قوه خود داشت و مناسب ظروف و احوال بود تشبث نمود بلکه بتواند آرکاد را از رفتن منصرف نماید از جمله گفت که اگر ترود و با وی بماند او را بهماشای یکعده نازیهای محیر العقول می-خواهد برد بنمایشی که تجلیل و تکریم و پوانکاره (۱) را نشان میدهند خواهند رفت و نیز او را بمنزلی خواهد برد که در آنجا زنانی دیده میشوند که بواسطه جمال و حسن اندام یا ظرافت و لطیف ذوق یا خبائات و فساد اخلاق یا بد شکلی و زشتی فوق العاده جالب تعجب و اعجابند ولی آرکاد گوش باین حرفها نداده فریفته هیچیک از این وعود نشده در جواب گفت که باید بازیتا برود.

موریس پرسید :

— میروی چه بکنی؟

آرکاد جواب داد:

— برای طرح ریزی فتح آسمان .

موریس گفت :

— هنوز هم دست از این دیوانگی برنمیداری ؟ فتح ... ولی برای تو اثبات کرده ام که این امر از حیث امکان خارج و ابداً چنان انتظاری نباید داشت.

آرکاد گفت :

— شب بخیر موریس . . .

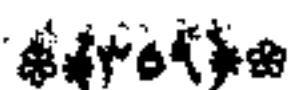
موریس سراسیمه گفت :

— ها میروی ؟ ... بسیار خوب پس من هم با تو میایم

(Raymond Poincaré) : - از علمای حقوق و رجال سیاست فرانسه که در ۱۸۶۰

میلادی متولد شده و در ۱۸۹۳ بمقام وزارت رشیده در ۱۹۰۹ عضو آکادمی فرانسه شده و از ۱۹۱۳

میلادی تا ۱۹۲۰ رئیس جمهور بوده و بعد مکرر رئیس الوزرا شده است.



موريس اين بگفت وبا دست بگردن اويخته تامون مارتير دنبال آرژاد و زيتا
اقتاده با آنها بميخانه كلورو ميرفت و در انجا ديد كه مېزي را در زير آلاچيق
در باغ چيده و حاضر کرده اند.

برنس ايستار و شوفيل با يك نفر قرشنة ژاپوني زرد رنگي كه شيبه بطفلي
بود در انجا بودند.

زيتا گفت :

- جزورود نكتر ديكر انتظاري نداريم.

هنوز حرف زيتا تمام نشده بود كه نكتر بدون سر و صدا پيدا شده
بجاي خود نشست سگش هم در پاي او خوابيد . آشپزي فرانسه بهترين طباطبي
هاي دنيا است و از جمله مفاخر اين مملكت است و هر وقت عالم بشريت عاقل
تر شده سديخ كباب را تر شمشير تر جيح دهد اين مفخرت ما فوق جميع مفاخر
قرار خواهد گرفت ، كلود و مير شورباي كام و گوشت خوكي بفرشتگان و
ان بني ادم كه همراه آنها بود خورانيده بعد كباب خوكي با چند دانه كليه كه
با شراب يخته شده بود آورد اين اغذيه لذينه بر ان دلالت ميكرد كه هنوز
اين آشپز مون مارتري دست امريكائيان كه بر گريده ترين رؤساي پاریس را
كه شهر هوتل و رستوراناش ميتوان ناميد خراب ميكند فاسد نشده است (۱)
كلود و مير يك شيبه شراب ' بور دو ' (۲) باز كرد كه اگر چه در عداد

۱ - اشاره باینکه امريكائي ها كه در هر سال هزاران پاریس بعنوان سياحت ميروند بواسطه
اینکه پول دار هستند اندك اندك سليقه و ذوق خود را شهر پاریس تحمیل نموده و مينمايند و از طرفي
امريكائي ها بواسطه صداقت لهجه و سادگي و عادات مخصوصه مدهاتي منشي معروفند .

۲ - Bordeaux . نام چندین قسم شراب سرخ و سفید معروف و منسوب محدود شهر نوردو.

اولین محصولات شرابی، مدوک (۱) محسوب نبود ولی باز هم بواسطه خوشبوئی و گواوانی از نجات اصل خود حکایت میکرد چیزی که گفتنش ضرور است این است که بعد از این شراب و چند رقم دیگر شرابدار مرزون و موقر خرابیده يك شیشه شراب سرخ بودگونی آورد که در عین تندی سبك و با وجود قوت لطیف بود باده پر مغز و از نژاد اصلی بودگونی مختصر کلام آتش سیالی که کف باب آورده راحت روح و آفت هوش محسوب میشد و عقل و جسم هر دو را بطرب مياورد .

نکته پیر جام خود را از این شراب لبریز نموده انرا بلند کرده گفت:
 - بنام تو ای دیو نیروس اعظم و بیاد تو ای زرگترین خدایان که عهد طلائی ایام قدیم را تجدید فرمائی و خود جلوه گر شده مردمان که بار دگر بروح بسالت و شهامت و قهرمانی قرنهای نزرک گذشته مبعوث و مانوس شوند خوشه انگوری را که سالیان دراز ساکنین جزیره « لسبوس (۲) » از ساقهای مو « مئیمن (۳) » میچیدند عطا نمائی و نیز موهای « تاسوس (۴) » و خوشه های

۱ - Médoc : يك قسم شرابی که مسوب به مدوک است و مدوک از حمله مقاطعات حوی فراسه است .

۲ - (Lesbos) نام یکی از جزایر یونان که امروز میسلی (Mytilène) نامیده میشود و جمعیت فعلی آن ۱۳۰۰۰۰ نفر است و امروز هم بوفور مو معروف و از حمله صادرات آن شراب است .

۳ - (Méthymne) شهری از شهرهای جزیره نسوس که در قرون بیجم و چهارم قبل از میلاد از بلاد معروفه جزیره بوده و بوفور و حوی شراب استقهار داشته است .

۴ - (Thosos) یکی از جزایر یونان واقع در شمال بحر اژه که جمعیت دلی آن دوازده هزار نفر است و بوفور و حوی مو مستهور است .

زیرین تا کستان سواحل دریاچه « مار توتیس (۱) » و محصول خم خمائه های « فالرن [۲] » و « ورزان » « تمولوس [۳] » و هم شراب « قانه (۴) » که باید پادشاه شرابها نامیدش بانها بخشی باشد که آب این انگورها آسمانی و الهی شود و برکت آن بار دگر مانند ایام سیلین عهد قدیم مردم از باده دانائی و عشق سرمه ت شوند .

پس از آنکه قهوه هم نوشیده شد زینا و پرنس ایستار و ارژاد و فرشته ژاپونی یکی بعد از دیگری در وضع و حال کنونی قوائی که بر علیه یالدا باوت قیام نموده بودند مذاکره کردند .

فرشتگان پس از آنکه بدلسوری رنجهای زمین و شقاء زمینیان پشت بسعدت ابدیه نموده عصیان میرزیند عقل و هوششان زیاد میشود و باینجهت طرق خبط و اشتباه و قوه ضد و نقیض گوئی آنها بسیار میگردد و این است سبب آنکه جمعیات آنها مانند جمعیات مردم زمین مقرون بضوضاء و اضطراب و درغم و رهمی است چندانکه اگر فی المثل یکی از آنها عددی را ذکر میکرد سایرین با او معارضه میکردند و هرگاه دو عدد را میخواستند بریکدیگر بیفزایند مباحثه و جدال در میگرفت و علم حساب هم از آنجا که دستخوش بلهوسی آنها شده بود اطمینان بخش نبود در بین این مباحثات پرنس ایستار مشاهده نمود که تئوفیل مؤمن

۱ — Le lac Maréotis : زبانه خشکی که بر ساحل مصر واقع است و روی شهر اسکندریه واقع میباشد.

۲ — Falerne : نام محلی در ایالت کامپانی (Campanie) از ایالات جنوبی ایتالیا که تا کستان و شراب های آنجا در فرد رومیان بسیار مشرف بوده است.

۳ — Tmolos یا Tmolus . نام کوه و نام شهری در آسیای صغیر (لیدی) .

۴ — Le Pâanée : دماغه منتها الیه جنوبی جزیره کیوس (Chios) که جنوبی شراب درین قدها مشرف بوده و از جمله ابدیه تاریخی آن معبد آپولون بوده است.

مقدس که بزور همراه او بان جمعیت آمده بود مشغول حمد و ستایش پروردگار است بر آنس بخشیم آمده پشت گره نموده بشدتی چندین ضربت بس او زد که اگر بس گاوی زده بود از پا در میامد ولی از آنجا که سر بگفر موسیقی دان از جمجمه گاو هم سخت تر است آسیبی بوی نرسید و با وجود آن ضربات در فکری که برای خود از قادر متعال ترتیب میداد تغییری حاصل نگشت ،

باری پس از آنکه ارکاد مدتی با خیال بافیهای علمی خود در مقابل فلسفه عملی زیتا مخالفت و مقابله نمودند ادله ثنی برخلاف نظریات او اقامه میکرد بالاخره زیتا باو گفت که کیفیت تعقل او فاسد و بد است ،

ارکاد باهناک تلخی گفت :

— از اینک من بد تعقل میکنم شما متعجبید ! من هم مثل نوع آشرو بزبان و اصطلاحات آنها تعقل میکنم ، و چیست زبان نوع بشر جز فریاد حیوانات جنگل و گوهستان که بواسطه نساس های متکبر و خود پسندی پیچیده و فاسد شده است ؟ آخر ای زیتا آیا متوقمی که با جمع و ترکیب این اصوات حالی از فحش یا درد تعالی بهتر از این بشود ؟ بلی فرشتگان از عالم بشریت بی خبرند و تعقل ندارند مردمان که بر فرشتگان برتری دارند بد تعقل مینمایند ، ای زیتا اینک حاجتی نیست که از سخافت رأی اساتذتهی که کوشیده اند که بوسیله همین قریادها که از انسان آدمی صورت و بویندگان و حیوانات کیسه دار و خزندگان اجزاد و اولاد خود باوث برده اند حقایق مجرد را تعریف و تحدید نمایند بشما سخنی نگوییم زیرا کوشش آنها يك نوع مضحکه و ملعبه مخصوصی است (۱) والته

۱ — بعضی از فلاسفه بکوشش بسیار خواسته اند عقول مجرد علمی الاطلاق البیان نمایند یعنی عقول که من حیث الادات والفعال مساین از مواد باشد فلاسفه متاخرین از جمله آدامبول فرانسوا و بعضی این کتاب این فرص را از احلام و اوهام میسرند

اگر عقل فعال عاقل میبود چهقدر مشغول و سرگرم این مباحث میشد
در آن شب آسمان غرق در ستارگان بود نکتز باغبان پیوسته ساعت نشسته

سیخنی نمیگفت ، زیتای خوشرو بوی گفت :

سای نکتز اگر از آن نمیترسی که آسمان و زمین بحرکت آیند قدری نی بزنی ،
نکتز فی الحال نی لبك خود را بدست گرفته مهبای نواختن شد مورس هم سیکاری
روشن کرد شعله لحظهئی درخشید و در آن لحظه آسمان و ستارگانش را داخل تاریکی
نموده و خاموش شد نکتز همین شعله و سر نوشت ان را دونی ملهم یا لہامات
آسمانی خود موضوع تغنی قرار داده آهنگ رسای ان نی را بلند نموده و گویا
چنین میسرود :

— این شعله دنیائی بود که خوش درخشید و دو کمتر از يك دقیقه سر نوشت
خود را انجام داد در ان يك لحظه شمس و سیاراتی در ان تشکیل یافت ربه النوع
افلاك مدارهای کرات پراکنده و سرگردانی را در این فضاهاى لایتناهی اندازه
گرفت بدم اولین مولود از خدایان یعنی اروس نباتات و حیوانات و افکاری بوجود
آمدند . در این بیست ثانیهئی که فاصله بین حیات و ممات این دنیا بود تمدنهایی
بر گذار شد و امپراطوری هائی بحضیض سقوط ابدی افتادند مادرانی
گریستند سوی این آسمان های صم و بکم اناشید عشقی و فریاد های کینه
رزفرات مظاومینی متصاعد شدند . این دنیاها در عالم کوچکی شان همانقدر
طول کشیدند که این دنیائی که چند جزء لایجزای آنرا شکل انواری روی سر خود
درخشان می بینیم طول کشیده و طول خواهد کشید . بلای این و آن هر دو
نسبت بعوالم لایتناهی جنوہئی بیش نیستند .

و بهمان اندازه و نسبتی که نوا های صاف و دلپذیر نی لبك در ان فضای
مسحور پراکنده میشد بهمان نسبت هم زمین مبدل با بر ملایمی شده و ستارگان

مسیرهای سریمی اتخاذ مینمودند دب اکبر از هم متفک شده بنات النمش در فضا
 پراکنده میشدند حمائل فلک الجوزاء گسیخته شده ستاره قطب از محور مغناطیسی
 خود دور میگشت الا برق که شعله ملتهب درخشان خود را بفضا میریخت کبود
 و نك شده بعد سرخ گردیده مرتعش میشود و در يك لحظه خاموش میگردد
 بروج منقلب متحرك علامت تازه تی در فضا ترسیم میکنند که آنها نیز بفرقه خود
 از میان میروند، آری این بود سحر ان نی سحر که در کمتر از يك لحظه حیات
 و حرکات این دنیا را که بنظر ان تغییر میاید و مردم و فرشتگان ابدیش میشمارند
 مجسم نموده چون وهم و سیراب جلوه گرش ساخت ، ناگهان نی خاموش
 شد آسمان هم دوباره بشکل قدیمی خود درآمده نکتز ناپدید شد کسلود و میر
 از مهمانان پرسید که ایا از شوربای کام و گوشت خوک که برای اینکه بخوبی
 بقوام بیاید بیست و چهار ساعت روی آتش بوده است راضی و خشنود هستند
 وهم از شراب ، بوژوله (۱) ، تی که نوشیده بودند تمجید بسیار نمود .
 شبی بود ملایم و خوش ارکاد بهمراهی موریس که حالا او ملك موئل
 ان فرشته محسوب بود و ثوقیل و پرنس ایستار و ملك ژاپونی رفتند که زینارا
 بمنزلش برسانند .

۱ — Beaujolais : نام یکی از مقاطعات فرانسه که بوفور و خوبی شراب

فصل سی و سوم

فصلی که در آن مشاهده میشود که چگونه يك جنایت وحشت انگیز شهر پاریس را دچار خوف و خشیت مینماید.

در آن ساعت شهر غرق در خواب ناز بود حرکت روی سنك فرشتهای کوچک های خلوت صدای زیادی تولید مینمود چون آندسته با واسط تپه بوت رسیدند در گوشه کوچه فوتریه (۱) ، مقابل در منزل زینای مهر و متوقف شدند در حالیکه زینا انگشت بر زانک در گذاشته ولی هنوز تصمیم بزنگ زدن نگرفته بود آرکاد از ملائکه حمله عرش وانوار قاهره با او سخن میگفت پرنس ایستار بر روی زمین بانوک عصایش طرح ساختن آلات جدیدی میبخت و امره هائی میکشید که نه فقط اقایان بخواب فرورفته اطراف را بیدار میساخت بلکه سبب آن بود که جوانب و خواصر مهوشان آن حول و حوش از خوف متبض شود تنوفیل بله اواز قایقچیان را که در پرده دوم الدین ملکه گولکوند باید خوانده شود بانک بلند میخواند موریس در حالیکه بازوی راست را بگردن آویخته بود بادهست چپی که بجا داشت با ملک ژاپونی مشق تیراندازی میکرد و با مهابوی بسیار چنان بکف خیابان میکوبید که برق از آن میجهانید آنگاه بانک بلند فریاد میزد « ای هدف خورد ، در این بین ها اثرانی موسوم به گرول در گوشه کوچه مجاور بفر فرورفته بود گرول در چهار شانکی ریخت یکنفر سرباز رومی را داشت وهم تمام اخلاق وصفات این نژاد فوق العاده خدوم و

۱ — La Rue Feutrier : — نام کوچی از کوچی های ناحیه هیجدهم

مطیع را که از یدو ساخته شدن بلاد و شهر نشین شدن مردم امیر اطوری ها را حفظ نموده و سلسله های سلاطین را حمایت و حراست میکنند دارا بود آزان گروول مرد قوی هیکل و زور مندی بود ولی با وجود این بسیار خسته و فرسوده شده بود زیرا از شغل صعب و سخت و کمی غذا رنج میبرد درست است که آدمی بود وظیفه شناس ولی هر چه باشد بشر بود و نمیتوانست در مقابل سحاری و فریبندگی و لطف و دلربائی دختران بر از غنچ و دلالی که دسته دسته در تاریکبهای کوچه ها و در طول خیابانهای خلوت و حول و حوش زمین های مجهول میدید مقاومت و خود داری نماید قهرآ آنرا دوست میداشت و اما بصفت یک نفر سرباز تحت السلاح آنها را دوست میداشت و همین سبب شده بود که احساس خستگی و فرسودگی نماید اما جرات و شهامت بر ملالت و خستگی غلبه می نمود. از آنجا که هنوز با واسطه جاده حیات (۱) واصل نشده بود میان و رغبت بسبب استراحت های دلپذیر و اشغال ملایم فلاحتی داشت باری در آن شب از نام و لطیف در زائیه کوچه مولر [۲] فکرها میکرد فکر خانه و مولد خود را مینمود فکر جنگل کوچک درختان زیتون و زمین پدری و مادر پیر خنیده رنج برده را میکرد همان مادری را که بار دگر دیدارش نصیب او نمیشد باری چون غوغا و هیاهوی آن جماعت بگوشش رسید از خواب و خیال پر برده رو به چهار سوئی که کوچه مولر و کوچه فوتریه بان منتهی میشوند پیش رفت و چون این جماعت بیکار را دید بحکم تمیز و حسن اجتماعی تشخیص داد که میبایست از جمله دشمنان نظام و امنیت عمومی باشند و از این جهت ظنین و هم آورده گشت گروول مردی بود عبور و اعزم این بود که مدت طولانی ساکت مانده

۱ - وسط جاده حیات در اصطلاح نویسندگان یعنی سن چهل سالگی .

۲ - La Rue Muller : - نام کوچه ای از کوچه های ناحیه هجدهم شهر پاریس .

بالاخره باحالت آرامی مهیبی گفت :

- متفرق شوید .

اما موریس و فرشته ژاپونی چنان سرگرم شمشیربازی بودند که هیچ نمیشنیدند تئوفیل جز به تغنیات خود چیزی گوش نمیداد پرنس ایستار غرق در خیالات نسخه های مواد محرقه شده از خود بی خبر بود زینا و آرکاد هم مشغول مطالعه اقدام بزرگ و طرح عظیمی بودند که از ابتدای آنکه منظومه شمسی از ماده مشتعله اصلیه خارج شده تا کنون بفکر احدی نرسیده است مجمله همه آنها از آنچه محیط بانها بود بی خبر بودند.

گروم بار دیگر تکرار کرد:

- میلوبم متفرق شوید .

این مرتبه فرشتگان این امر رسمی را شنیدند ولی خواه بواسطه لاقیدی خواه تحقیر اطاعت نموده بفریاد و آوازه خوانی و مباحثه ادامه دادند .

گروم بیجان آمده فریاد کشید و در حالیکه دست توانای خود را بر شانه پرنس ایستار زد گفت :

- بنابراین میخواستید دستگیر شوید.

پرنس ایستار از این حرکت زشت بخشم آمده و بقوتی ضربت مشتینان حارس وارد آورد که برودخانه پرت شد ولی فوراً آژانی بنام فرزانه بکمک همقطار خود دویده معاً بطرف پرنس ایستار حمله ور شدند و با غضب و برافروختگی ناشی از عادت ویرا زدند و شاید اگر فرشته ژاپونی آن دو آژان را بگی بعد از دیگری بر زمین نینداخته بود با وجود قوت و تنومندی پرنس ایستار وی را خون آلوده بادایره نظایه برده بودند ولی اینک بواسطه کمک ملک ژاپونی آن دو مستحفظ خیابان بخود می پیچیدند و در حالیکه در سنگ

و آب شناور بودند ضجه و ناله میکردند هنوز مورفیس و آرکاد و زیفان
 بکار نموده و داخل مبارزه نشده بودند اما تئوفیل ترسان و لرزان خود
 را بکناری کشیده از آسمان استمداد بیجست در این حیص و بیص دو
 نفر شاگرد نانوا که در آن نزدیکی در زیر زمینی مشغول خمیرگیری بودند
 بهوای بانک بیرون دویده با پیش بندهای سفید و نصف تنه برهنه بانجا آمدند
 و بواسطه حس مخصوصی که میتوان آنرا نیز حفظ امنیت عمومی نامید بکمک
 اژانهای بر زمین افتاده قیام نمودند . تئوفیل از دیدن آنها سخت بوحشت
 افتاده رو بقرار نهاد ولی اندو نقر و برادستگیر نموده میخواستند به مستحفظین
 تسلیمش نمایند که آرکاد و زیفانو راعنقا از چنگ آنها بیرون کشیدند کشمش
 دنباله پیدا کرد و بشکل موحشی با آنکه طرفین غیر مساوی بودند بین اندو
 ملک و اندو شاگرد نانوا چنگ در گرفت . آرکاد که از حیث زورمندی
 و جمال شبیه یکی از پهلوانان لیزیت [۱] بود هم نبرد قوی هیکل را در بازوان
 خود خفه کرد . زیفانو هم با خنجر خود شاگرد نانوای دیگر را که با وی در
 اویخته بود مجروح ساخت بطوریکه خون سیاهی روی سینه پشم الودان بینوا جاری
 شد خلاصه آن دو شاگرد نانوا که از محبت و فدائیان قرانین بشمارند روی سنگهای
 خیابان از پا در آمدند .

فزانده آژان با حال غش و مدهوشی رویش در راه آب بود ولی گریه
 ازجا برخاسته برای اخبار بمامورین آن حول و حوش واستمداد از ایستگاه
 مجاور سوت زده خود را روی مورفیس انداخت . مورفیس که برای مدافعه

۱ - Lysippe مجسمه ساز و حجار معروف یونانی که در قرن چهارم از میلاد
 مسیح در یونان میزیسته و او تنها حجاری است که اسکندر کبیر وی را محاز ساخت
 بود که مجسمه اش را بسازد . مجسمه هایی که از پهلوانان ساخته ظریف تر و چابک تر از مجسمه های
 سایر حجار های عصر خود است.

یکدست بیشتر بجا نداشت با همان دست چپ طپانچه‌ئی روی حریف خالی
نموده و آن ندبخت دست بر قلب نهاده قدی لرزیده و با حال ارتعاش لژ پا
از پا درآمده آهی طولانی کشید آنگاه تاریکی‌های ابدی چشمانش را پوشانید .

پنجره‌ها یکی بعد از دیگری باز میشد و سرهائی از دریچه‌ها بکوچه بیرون
میآمد . صدای ثقیلی که صدای پا بود نزدیک میشد دو نفر آژان دو چرخه
سوار وارد کوچه قوت‌ریه شدند پرنس ایستار چون چنین دید نارنجکی پرت
نمود که زمین را بلرزه آورده چراغهای خیابان را خاموش نموده خانه‌هائی
را واژگون ساخت و چنان دود غلیظی فضای آن کوچه را فراگرفت که احدی
نتوانست بفهمد که فرشتگان و مورس کدام جهت فرار نموده‌اند .

عقیده آرکاد و مورس بر آن بود که پس از این حادثه نسبت مطمئن‌ترین
ج‌ها همان منزل کوچه رم بود یقین داشتند فوری در جستجوی آنها برنخواهند
آمد و شاید هیچوقت هم در جستجو بر نیایند زیرا خوشبختانه نارنجک پرنس
ایستار جمیع شهود آن قضیه را نابود ساخته بود ، هنگام سپیده سحری خوابیدند
و ساعت ده صبح که وقتی که دربان چای آورد هنوز بیدار نشده بودند مورس
در بین آنکه نان برشته و کباب ران خوک را می‌خورد بارکاد گفت :

- عجبا ! من همیشه چنان مینداشتم که جنایت يك امر فوق العاده و
خارق الطبیعه است حالا میفهم اشتباه میکرده‌ام و ارتکاب بی‌جنایت ساده‌ترین و
طبیعی‌ترین اعمال دنیا است ،
آرکاد در جواب گفت :

- و هم قدیمی‌ترین سنن و عادات است ، قرنهای طولانی از اوور طبیعه
و ضروری انسان این بود که سایر مردمان را بکشد و اموال آنها را غارت
برد هنوز هم در جنگ این قضیه امر مستحسنی شمرده میشود باضافه در بعضی
موارد مخصوصه جمله بحیات سایرین را از امور شرافتمندانه محسوب میدارند

چنانکه در موقعی که خود شما تصمیم بر قتل من گرفتید همه شما را حدیق کردند و دلیل این تصمیم این بود که شما چنان می پنداشتید که من با معشوقه شما محرمیت و سر و سری پیدا کرده ام مقصود این است که تصمیم شما را شرافتمندانه میدانستند ولی قتل یکنفر مستحفظ را مکروه شمرده و میگویند که این ارتکاب شایسته یکنفر نجیب نیست.

موریس فریاد کشیده گفت :

— خفه شو خفه شو جانی! من این مستحفظ بد بخت را بحکم تمیز و بدون فکر و تأمل کشته ام بدون اینکه دانسته باشم چه می‌کنم و حالا هم بسیار از کرده پشیمان و شرمسارم ولی من مقصر نیستم مقصر توئی پلی قاتل حقیقی او توئی توئی که مرا براه عصیان و آدم کشی که منجر بدرکات جهنم میشود سوق داده ئی توئی که سبب اضلال من گشته ئی توئی که راحت و سعادت مرا فدای خود بسندی و خیانت خود نموده ئی و بسیار بیجا و عبث چنین کرده ئی زیرا ای آرکاد باردگر هم بتو میگویم که در این اقدام انجام حاصل نخواهی کرد. در این بین دربان جرائد یومیه را آورد و چون چشم موریس آن روزنامه ها افتاد رنگ از رویش برید. روزنامه ها ناخطوط درشت حادثه کوچه فوتریه را باین عبارت نگاشته بودند که يك مستحفظ مقول دو آژان دو چرخه سوار دوشاگرد نانوا سخت مجروح سه عمارت منهدم و چندین نفر هلاک شده اند. موریس روزنامه را از دست انداخته با آهك نجيف و شکایت آمیزی گفت:

— ای آرکاد آخر چرا در باغ کوچک و رسای در وسط آن گلهای موقعیکه سار سپاه مشغول سوت و صفیر بود مرا نکشتی؟

خلاصه خوف و خشیت بر تمام شهر مسئولی بود در میدانهای عمومی و در کجه های جمعیت زنان خادمه در حالیکه کیسه های توری در دست داشتند

بر اخبار مطبوعه در جرأید اشاعات بسیار شومی شنیده میشد در نقاط مختلفه شهر غریب انفجار شنیده شده بود در بسیاری جاها نارنجک ها کشف میکردند در هر گوشه‌ئی اشخاصیکه تصور میرفت شیرین ویدکار باشند بدست مردم گرفتار شده و در حالیکه لباس آنها ریخته میشد تسلیم محاکم عدلیه میشدند یکفرستی واکه در میدان جمهوریت (۱) عربده میکشید و میگفت: «مردد باد پلیس» مردم لچاره گرفته قطعه قطعه کردند.

رئیس الوزواء که وزیر عدلیه هم بود مدتی بارئیس تشکیلات نظمیه مذاکره و مشاوره نموده بالاخره چنان صلاح دانستند که برای اسکات هیجان پاریسیان ازسی هزار نفر لچاره وهرزه مقیم پاریس پنج یا شش نفر آنها را توقیف نمایند رئیس پلیس روسیه چنان می پنداشت که نهیلیست های روسیه در آن جنایت دست اندر کار بوده اند و تقاضا داشت که دوازده نفر از مهاجرین و پداهندگان روس مقیم پاریس را بحکومت روسیه تسلیم نمایند مسئول او فی الحال باجابت رسید و نیز برای حفظ و امنیت پادشاه اسپانی چند نفر مذنب را تسلیم محاکم مربوطه نمودند.

چون اهالی پاریس بر اقدامات مجدانه و قوف حاصل کردند نفسی تازه نمودند و جرأند عصر پایتخت حکومت را تهیت گفته و تحسین کردند . اخبار راجع بحالت مجروحین رضایت بخش و عالی بود زیرا حالت آنها خالی از خطر بود و جمیع اشخاصی را که بانها عرضه میداشتند جانی و حمله کننده بخود تصور مینمودند .

البته راست است که مستحفظ گروول مرده بود اما در عوض دوخواهر راهبه بر سر او شب زنده داری نموده و شخص رئیس الوزراء آمده صلیب شرف و افتخاری بر سینه آن شهید راه وظیفه نهاد .

اما شب آنروز مصائبی واقع شد آژانها در خیابان انقلاب (۱) در يك قطعه زمین وسیعی کالسکه ئی که متعلق بجانبازان بود دیدند و آنرا پناهگاه دزدان تصور کردند لذا عده ئی آژان بكمك طلبیده چون عده شان کافی شد کالسکه را محاصره نمودند جماعتی از مردمان خوب و صالح هم بانها ملحق شدند خلاصه پانزده هزار تیر انداخته شد بالاخره با باروت کالسکه جانبازان را منهدم ساخته و بین بقایا و شکسته های کالسکه جسد يك بوزینه دم درازی یافتند .

۱ - Avenue de la Révolte ، نام خیابانی در پاریس.



فصل سی و چهارم

فصلی که در طی آن تفصیل توقیف بوشوت و مورس و هم شرح حادثه شوم کتابخانه داسپارویو و عزیمت فرشتگان دیده میشود .

مورس داسپارویو شب وحشت آوری بصبح آورد بمحض اینکه کمترین صدائی بگوشش میرسید دست بطپانچه میبرد مبادا زنده بدست عمال عدلیه بیفتد چون صبح شد بحال شتاب زدگی جرائد را از دست دربان روده و حریصانه بستونهای آن نگریست ناگهان از فرط شادمانی فریاد برکشید زیرا چشمش باین خبر افتاد که جسد گروم مستحفظ برای فحص بعد از موت و معاینه تشریحی نه « مورگ (۱) » انتقال داده شده و در آنجا اطباء قانونی عدلیه جز چند فقره لکه‌های کوچک سیاه و علائم کوبیدگی بسیار سطحی چیزی در جسد نیافته و مرگ را مربوط بپاره شدن انور بسماء شریان ابر دانسته اند .

مورس با آهنگ خوشحالانه مثل آنکه فتحی نموده باشد فریاد زد :

— ها می بینی ارکاد می بینی که من قاتل نیستم من بیگناهم هیچوقت بتصور نمی آمد که بی گناهی تا این اندازه پسندیده و مطبوع باشد پس از این اظهار شادمانی لمحی فکر کرد و قهراً چنانکه خاصیت عادی فکر است تفکر شادمانی اش را از میان برد آنگاه سری تکان داده گفت .

— بلی من بیگناهم ولی شایسته نیست که بخودم هم امرا را مشتبه نمایم حقیقت این است که من عضو هیئت بدکاران هستم و نا دردان و بداندیشان محشورم .

۱- La Morgue : — نام محلی در شهر پاریس (در جزیره شهر پاریس)

که در آن اجساد اموات و مقتولینی را که هویتشان معلوم نیست معاینه مینمایند و در این محل دوره های درسی را جم بطب قانونی و طریقه فحص اموات بجانا داده میشود .

کلاهی را بسر بگذار تا اتفاق به کلیسای « نوتر دام (۱) » برویم و نمازی خوانده شمعی در آجا با یکدیگر روشن نمائیم .

باری احساسات عمومی هنوز در هیجان بود مطبوعات مهمه که لسان حال نهضت ملی بودند در سر مقاله های بسیار بلیغ و عمیق فلسفه این جنایت وحشت انگیز را که باطناً همه نفوس را بطغیان آورده مورد مباحثه قرار داده موشکافی ها میکردند اصل و سرمنشأ واقعی آن جنایت را کشف نمودند علل غیر مستقیم ولی مؤثر آن را در مرام انقلابیون که بدون قصاص و جلوگیری منتشر است در سستی روابط جامعه در تزلزل تربیت اخلاقی در تسلیم شدن بمقتضیات شهوات در دلباختن بمناقع و اهواء شخصی تشخص دادند و چون در تشخیص مرض جامعه متیقن شدند برای قطع ریشه فساد و بدی لازم شمردند که هر چه زود تر ممکن شود یخراقات و اوهام باطله و نقشه های غیر ممکن التحقق و خوابهای تعبیر نشدنی از قبیل سندیکالیسم (۲) وضع مالیات بر عوائد و غیره و غیره و غیره پشت پا زده شود چندین روز نامه که از جرائد مهمه هم شمرده میشدند شدت و شیوع جنایات را اثمار طبیعی لامذهبی دانسته از این مقدمه چنین نتیجه میگردانند که نجات و رستگاری جامعه منوط بان است که جمیع مردم یکدل و یکجهت صادقانه بذیل دیانت متشبث شده بان رجوع نمایند و راه نجات را همین می دانستند و اس .

۱ — Notre Dame de Paris : کلیسای رسی شهر پاریس که یکی از بهترین و بزرگترین آثار بناهای گوتیک (gothique) است و در ۱۱۶۳ م در زمان پاپ اسکندر سوم ولوی هفتم بنای آن شروع شده و در اواسط قرن سیزدهم تمام شده است نوتر دام یکی از شامخ ترین بناهای دست بشری است .

۲ — Syndcalisme : نام حزبی از احزاب افراطی و انقلابی کارگران .

یگشنبه بعد از آن جنایت برخلاف عادت جماعت کثیری در کلیساها مشاهده شدند. قاضی سالنو که مأمور فحوص و تحقیق بود شروع باستنطاق افرادی که از طرف شعبه تأمینات توقیف شده بودند نمود و در آثار و قرائن جالب توجه اما غلط و غیر صحیحی که کشف کرد سرگم شده اخباری که از طرف یکی از مخبرین موسوم به مونترمن باو داده شده اندکی قضایا را روشن نموده توجه او را بطریق صواب سوق داده بزودی فهماید که عامل و مسبب اصلی جنایت کوچه فوتریه از زمره دزدان ژون شو است این بود که کس بجستجوی آرکاد و زیئا فرستاده و هم حکم توقیف پرنس ایستار را صادر نمود دو نفر آژان نظمیہ در موقعیکه پرنس ایستار از منزل بوشوت که رفته بود چند دانه نارنجک تازه ساز نوطرح در آنجا امانت بگذارد خارج میشد دست بروی نهاده خواستند دستگیرش نمایند چون مقصد آنها مستحضر شد مخدئه مفصلی نموده از آنها پرسید که آیا اتومبیل محکمی دارند یا نه آژانها جواب دادند که اتومبیلی در آستانه در حاضر دارند ایستار چون جواب بشنید گفت مطمئن باشید که این تنها چیزی است که من میخواسته ام و فوراً هر دو آژان را در روی پله ها نقش زمین نموده نزد اتومبیلی که در انتظار او بر در بود شتافته رانده آنها زیر اتواوسی که در آندم از آنجا میگذاشت انداخته خود زمام اتومبیل را بدست گرفته و در مقابل چشم یکدسته مردم وحشت زده رو براه نهاد.

شب همان روز مسیو ژانکور که از جمله صاحبمنصبان پلیس در هیئت نمایندگان و مامورین قضاة عدلیه محسوب بود بمنزل ثوفیل رفت و این در موقعی بود که بوشوت تخم مرغ خالی فرو میداد که آوازش صاف رسا شود زیرا آن شب میبایستی در تئاتر «الدورا دوی ملی» (۱) تصنیف

تازه و نو در آمد خود را که ترجیحش این بود در آلمان ندارند مانند این .
 بخواند توفیل در منزل نبود بوشوت آن مرد نماینده قانون را باسبک بلند نظری
 و بی اعتنائی مخصوصی که از سادگی لباس پوشیدنش هویدا بود نزد خود
 پذیرفت بلی بوشوت ملبس به پرهنی بود و پس ، صاحب منصب محترم یاد داشت
 های موسیقی آ این ملکه گواگونند و مکاتیب غرامی را که آن مغنیه دلفریب با
 نهایت نظم و ترتیب و با کمال دقت در جعبه میز اطاق خواب خود نگاهداری
 میکرد ضبط نمود همینکه در کار بیرون رفتن بود دو لایچه ئی را بنظر در آورده
 با نهایت بی اعتنائی انرا باز نموده آلائی در آن یافت که برای انهدام نصف
 شهر پاریس کفایت می نمود و نیز یکجفت بال بزک سفید در آن دید که نه
 جنس آن و نه فایده انرا بهمید بالاخره به بوشوت امر کرد که بزک و زرو
 ریور خود را تمام نماید و با وجود قریاد و زاریش بمحبس فرستاده شد .
 مسیو سالو مردی بود خستگی ناپذیر و پشت کار دار پس از رسیدگی
 باورای مقبوضه در منزل بوشوت و هم بموجب علائمی که موثر من تعیین کرده
 بود لرعلیه موریس داسپارویو حکم توقیفی صادر نمود که روز چهارشنبه ۲۷ ماه مه (۱)
 در ساعت هفت صبح محرمانه و با احتیاط بسیار اجرا شد . سه روز بود که موریس
 آرام و قرار نداشت نمیخواستند نمی خورد بکسی عشق نمیورزید مختصر کلام زندگی
 نمیکرد چون بسراغش آمدند هیچ شك و تردیدی در موضوع و ماعتات آن دیدن
 صبحانه نداشت و بمحض اینکه چشمش بصاحب منصب پلیس افتاد یکنوع استراحت خاطر
 غیر منتظری بجمیع حواسش احاطه نمود آرکاد شب گذشته بیامده بود انجا بخوابد ،
 موریس از صاحب منصب پلیس خواهش کرد که قدری صبر کند آنگاه بادقت و مواظبت
 تمام لباس پوشیده در پی صاحب منصب روان شده در اتومبیل گرایه ئی که مقابل دران منزل

متوقف بود جا گرفت آرامی بسیار شامل حالش بود که شاید موقعی که در محبس کونسیرژی (۱) در عقب او بسته شد کسی تغییر یافت، چون در اطاق محبس تنها ماند برای اینکه قضا و هوارا ببیند روی میز بالا رفت و گوشه از آسمان کبود را دیده تبسمی نمود اما آرامی خاطر و فراغ بالش بدان سبب بود که روحش خسته و حواسش خرف و بیحس بود و سبب دیگر آن بود که دیگر واهمه نمی از توقیف شدن نداشت، بدبختی هایش ویرا فیلسوف ماب نموده موجب یک نوع حکمت و دانائی عالی شده بود و چنان احساس مینمود که حالت لطف و سبکروچی در روی حلول نموده است نه بسیار از خود راضی بود و نه فوق العاد خود را حقیر میشمرد و امر خود را بین یدی الله تفویض نموده بود بدون اینکه تقصیرات و معاصی خود را مخفی داشته باشد و آنچه بر خودش عیان بود کتمان نماید در عالم ضمیر و وجدان قادر متعال را مخاطب داشته و میگفت که اگر او راه خلاف و عصیان سپرده بدان جهت بوده که میخواسته فرشته گمراهش را بصراط مستقیم هدایت و بجاده خیر و سلامت دلالت نماید بالاخره با صلح و صفاروی بستر کوچک خود آرمیده و براتحی خوابید.

پس از آنکه ساکنین پاریس و مردم ایالات مسبوق شدند که یک نفر معینه و نجیب زاده نمی محبوس گردیده اند مبهوت و غمزده و مندهش گشته و محق هم بودند زیرا بنابر مندرجات، طبوعات و جرائد مهمه که شرح آن فاجعه را هر روز بتفصیل می نگاشتند عقیده عمومی چنان منتظر بود که هرج و مرج طلبان جسور را که از جرم آنها بوی قتل و حرق میاید و از اعمالشان خباثت و شرارت میچکد بمحکمه جلب شوند نه آنکه مردم صاحب هنر و اصحاب ذوق و نظر قادر آورد

۱ — La Conciergerie — محبس معروف پاریس که از ضحائم عمارت عدلیه پاریس است و در انقلاب فرانسه هزاران گناهکار و بیگناه در آن محبوس شده اند و فعلا هم یکی از محبس های شهر نر بود است .

حبس و نکال در آیند . رئیس الوزراء و وزیر عدلیه که دیرتر از همه بر این اخبار واقف شد بخشم آمده برگرسی خود که به سر ابوالهول [۱] هائی که کمتر از خود او مهول بودند زینت یافته بود قرار گرفته سخت بفکر فرو رفت و در ضمن تفکرات غضب آلوده بلرزه در آمده بر مثال ناپلیون با قلمتراش خود چوب میز شاهانه را میتراشید (۲) چون سالتو که احضار شده بود از در درآمد بتقلید لوی چهاردهم (۳) که موقع تشریف و بار یافتن « لوزون (۴) » عصای خود را از پنجره بیرون انداخت رئیس الوزراء هم قلمتراش را به بخاری پرت نموده باجد و جهد بسیار ضبط نفس نموده با آهنگی خشمناک گفت:

- آیا دیوانه شده اید؟ . . . با آنکه بحد لزوم گفته بودم که بعقیده من این توطئه يك توطئه هرج و مرج طلبانه ضد جامعه است یعنی باطنا و معنا ضد حکومت و ضد جامعه است بعضی انگلستان سندیکالیستی هم در آن حکمفرما بوده است باضافه آنچه لازم بود اراده خود را مخاطر نشان نموده و گفتم که این توطئه در حدود معین نگاهداشته شود بعد از اینهمه توصیه ها حالا در کارید چه میکنید؟ آیا برآید که انتقام هرج و مرج طلبان و آزادیخواهان را بخواهید . عجبا آخر شما چه کسانی را برای من بجنس انداخته اید؟ بکنفر مغزیه محبوبه القلوب عموم ملیون و یسر یکی از نجبا و محترمین را که

۱-Sphinx ، حیوان افسانه که باندن شیر و سر انسان و بال عقاب تصویر میشده است و صریان قدیم آرا مظهر آفتاب تصور میکرده اند .

۲- در حالات ناپلیون کبیر نوشته اند که از جمله عاداتش این بوده که با قلمتراش میز یا کرسی را که بر آن مینشسته میخراشیده یا میخراشیده است .

۳-Louis XIV : - لوی چهاردهم یا لوی کبیر پسر لوی سیزدهم که در ۱۶۴۸ میلادی متولد شده و در ۱۷۱۵ م وفات کرده است و از اعظام پادشاهان فرانسه و دوره سلطنت طلایی و بزرگترین دوره های ادبی و علمی فرانسه نیز محسوب است

۴-Duc de Lauzun ، - از جمله رجال دربار لوی چهاردهم (۱۶۴۲-۱۷۲۳ م)

فوق‌العاده در حزب کاتولیک مقرب و منزلش محط علمای اعلام است و با دو اتیکان (۱) راه و پا دارد مردی که امروز یا فردا ممکن است بعنوان سفارت نزد پاپ گسیل شود توقیف میکنید میخواهید دفعه یکصد و شصت نفر وکیل مجلس دارالشوری و چهل نفر از اعضاء دست راست مجلس شیوخ را ضد و دشمن من نمائید آن هم روز قبل از استیضاح راجع بتأمین دیانتی ماشاء الله قصد دارید که میانه مرا بادوستان امروز ودوستان فردایم بهم زنید آیا شما هم مانند این دزویل سفیه میخواسته اید عام به قلبانی خود حاصل کنید که مکاتیب معاشقات و مغازلات مورس داسپارویو را ضبط کرده اید؟ اگر مقصودتان حصول این علم بوده که من در این موضوع بشما اطمینان میدهم و یقین مینماید که قلبانید تمام پاریس هم میدانند اما بدانید که شما برای اینکار عضو محکمه نشده اید که انتقام شخصی خودتان را از مردم بکشید.

قاضی محممه با آهنکی لرزان و هیجانی بسیار گفت

— سرکار آقای وزیر عدلیه بنده مرد با شرفی هستم .

وزیر به پر خاش آمده گفت :

— شما یکنفر سفیه دیوانه ئی هستید . . . یکنفر دهانی خرفی هستید .

اینک گوش بدهید که هرگاه مورس داسپارویو و مادموازل لوشوت در ظرف نیم ساعت رها نشوند مثل آنکه شیشه ئی را بشکنند شما را هم درهم خواهم شکست

یا الله بروید!

مسیورنه داسپارویو بشخصه سراغ پسر به کونسیرژری رفت و او را

۱— Vatican ، — عبارات پاپ که در روی تبه ئی که رومیان قدر و اتیکانوس میگفتند

بنا شده و عبارت از یک سلسله کلیسا و متاحف و مدارس و قصور و بساطین است که

در ازمه مختلفه و اساسو بهای مختلف ساخته شده است ، در اصطلاح وقتیکه واتیکان میگویند

یعنی « در بار پاپ » یا « حکومت پاپ » .

بمنزل معهود کوچه گارانسیر باز آورد : این رهائی موریس يك قسم فتح و ظفري برای او محسوب بود همه جاشهرت یافته بود که موریس نوجوان با يك قسم بی احتیاطی و جعاعانه ای داخل در اقدامات لازمه ئی برای اعاده سلطنت شده وقاضی سالنو بی ناموس فران ماسون مخلوق کونب و « اندره (۱) » خواسته است این جوان مرد دلیر را در سلك دزدان و تبه گران منخرط سازد از جمله مسیو پاتویل کشیش که ظاهراً عقیده اش همین بود باطمینانی از طرف موریس حرف میزد که شونده خیال میکرد از شخص خودش صحبت میکند علاوه جعلگی بر آن بودند که موریس پس از همزدن با پدر خود که طرفدار جمهوریت بود خط مشی خود را شاه پرستی جامع و کاملی قرار داده است . اشخاصیکه اطلاعات جامع و کاملی داشتند این توقیف را نتیجه انتقام یهودیان میشمردند و مزیداً للتأکیدی گنند که آخر نه این است که موریس در ضدیت با یهود مشارالیه با لبنان است ؟ چندانکه هیئت جوانان کاتولیک اجماع نموده در مقابل پنجره های منزل قاضی سالنو که در کوچه « گنگو (۲) » روبروی عمارت ضرابخانه واقع بود ویرا لعن وطن و شماتت کردند .

در خیابان عمارت عدلیه (۳) یکدسته شاگردان مدارس شاخه نخلی که رمزی فتح و انتصار است موریس اهداء نمودند .

موریس از دیدن منزل پدری که مهد پرورشش بود برقت آمده با گریه زاری خود را باغوش مادر انداخت واقماً برای آن خانواده آنروز از ایام

۱- Louis André : سرتیب فرانسوی که در ۱۸۲۸ م متولد شده و در ۱۹۱۳ م مرده است آندره از ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۵ م وزیر جنگ فرانسه بوده و از منتظران و اعدای کونب محسوب است . با اینجهت کاتولیک ها او را دوست نمیدارند .

۲- Rue Guènegaud : نام کوچه ئی در ناحیه ششم شهر پاریس .

۳- Bd du Palais . نام خیابانیکه عمارت عدلیه پاریس در آن واقع است .

بسیار خوش محسوب بود اما حادثه دردناکی صفای آنرا مگر ساخت و آن این بود که مسیو ساریت پس از حادثه شوم کوچه کورسل دیوانه شده در این روز سخت بهیجان آمده بود باینمعنی که بر اثر دیوانگی درهای کتابخانه را از درون بروی خود بسته مدت بیست و چهار ساعت از آن خارج نشده بود و نعره های وحشت ناکمی می کشید و با وجود همه تهدیدها و التماس و خواهشها از کتابخانه بیرون نمیامد . شبی باحالتی بسیار منقلب و پریشان بروز آورده بود و قرینه این بود که در تمام طول شب از وراء پرده ها دیده بودند که چراغ لایققطع در حرکت بوده است .

صبح هپولیت خادم از صحن حیاطوی را خواند ساریت چون آواز او را شنید یکی از پنجره های تالار کرات و فلاسفه را باز نموده دو یا سه مجلد کتاب سنکین را بسر آن نوکر پیر مرد پرت کرد جمیع خدمه از مرد و زن و اطفال جمع شدند ساریت هم بغل بغل آن کتابها را آورده روی آنها میریخت باین وضع مسیورنه داسپارویو صلاح ندانست که خود مداخله نماید فقط باشب کلاه ولباس خواب بیرون آمده گوشید که آن دیوانه یینوارا بعقل و دانش دعوت نماید ولی ساریت بان مرد که تا آندم ویرا ولینعمت خود می شمرد و بسیار محترم میدانست سبلی از نا سزا و فحش در جواب تثار کرد و باین قناعت ننموده میکوشید که او را بضرب توراتها و تلمودها و کتب مقدسه هندوایران و آثار آباء کنائس یونانی و رومی و کتب «سن ژان کریستوزوم (۱)» «سن گرگوار نازیانز (۲)» و «سن

۱— Saint Jean Chryrtosome : یکی از اباء کیسه که در انطاکیه متولد شده و کشیش اعظم قسطنطنیه بوده است یکی از مشاهیر نصحا و خطبا است که بلقب کریستوزوم ملقب شده است زیرا کلمه کریستوزوم مشتق از کلمه یونانی است که معنای آن « زرین دهان » است (۳۴۷—۴۰۷ میلادی)

۲ — Saint Grégoire de Nazianze از کشیشان علمای لاهوت که در نازیانز (کاپادوسیا) متولد شده و مصنف رسائل بهیاری از مشاهیر لاهوتیون است (۲۲۸—۳۸۹ م)

و گوستن «سن ژروم» و کتب و رسائل استدلالیه نویسان و کتاب تاریخ تنوعات
 اختلافات کتائب پروتستانته (۱) که بوسیله حواشی بان افزوده بود از پا در آورد
 لقصه کتب متنوعه با قطع مختلفه با اجمال مذات روی سنک قرش حیاط پراکنده
 میشد مکانیب گاساندی و رسائل اب مرسن و پائیکال و باطراف می افکند
 خادمه ای چون برای جمع آوری اوراقی که در راه آب افتاده بود خیم شد یک
 جلد نقشه هولاندی نزرگی سرش نواخته گشت مادام رنه داسپار و یواز آهمه
 هیاموی دلخراش اوحشت افتاده در حالیکه هنوز بزکش تمام نشده و ناقص
 مانده بود بیرون بسته پیدا شد چون چشم میسو ساریت بمشار البها افتاد
 گویا دیوانگیش مضاعف شده با کمال عجز به بیرون انداختن مجسمه های
 شعرا و فلاسفه و مورخین قدیم پرداخت هومر اشیل سوفوکل اوری پید
 هردوت توسیدید سقراط افلاطون ارسطو د مسطن سبسون ویرژیل
 هوراس سنک اینکت همه روی سنک فرشهای حیاط خرد و درهم شکسته
 شدند و کره زمین و کره آسمان با صدای مهیبی ریزریز گردیدند جمیع نظار
 از این منظره دچار وحشت و دهشت شده و با حال سکوت مبهوت بر جای
 ایستاده بودند و جز قهقهه لئون کوچک که از پنجره باین نازی تماشا میکرد
 آوازی شنیده نمیشد . بکنفر قفل ساز در کتابخانه را گشوده جمیع اهل منزل
 وارد کتابخانه شدند و دیدند که ساریت در عقب اتلال کتب متحصن گردیده
 لوگرس رئیس دیر و اندوم را همان لوگرس معهودی که بدست ولتر حواشی بان
 افزوده شده بود پاره پاره میکند البته لازم بود که راهی بسنکر او باز شود
 ولی آن دیوانه چون دید مجبور بعقب نشینی است باطاقهای زیر شیروانی
 فرار نموده دام عمارت بر آمد مدت دو ساعت فریاد هائی در آنجا می شنید

۱- Histoire des Variations des Eglises Protestantes: مقصود تاریخی است

که بوسه در ۱۶۶۸ بر رد حزب انجیلی (پروتستانته) نوشته است .

که از مسافت بعیدی صدای آن شنیده میشد جماعت کثیری که دم بدم برعهده آنها میافزود در کوچه گارانسیر مجتمع شده بان بنوا مینگریستند و چون روی سقفهای پوشش عمارت که در زیر اقدامش میشکست میلغزید همه طار از ترس نعره میکشیدند مسیو پاتویل کشیش در بین جماعت ایستاده هر دم انتظار برت شدن او را میبرد و مشغول بخواندن ادعیه‌ئی بود که در بالین اشخاص محتضر خوانده میشود و نیز خورد را مهیا میساخت که همان لحظه یا لحظه‌ئی بعد تلقینی که در حال نزع روان بمشرفین بموت داده میشود و آخرین غفران خطایائی که بعمل میاید اجراء شود آژانهای پلیس منزل را تحت مراقبت آورده و درکار ترتیب و حسن انتظام بودند ، بالاخره عمده اطفالیه طلیدند و طولی نکشید که بانک بوق آنها بگوش رسید و بمحض اینکه در رسیدند نردبانی بردیوار منزل بلند نموده پس از زود خورد وحشت انگیزی آن دیوانه را دستگیر نمودند و دیدند که آن بنوا در حال مقاومت و پایداری مأیوسانه عصله‌ئی از بازوی خود کرده است خلاصه او را بمریضخانه‌ئی گسیل داشتند

موریس میحاط نکسان خود در منزل شام خورد وقتی که ویکتور پیر مرد پیشخدمت ناشی کباب گوساله را روی میز گذاشت همه تبسم شفقت آمیزی بوی نمودند مسیو پاتویل کشیش که در دست راست آن والده مؤمنه مسیحیه نشسته بود با ملاحظت و شیرینی سیر آن عائله مبارکه را که خداوند مورد برکت قرار داده بود میانمود با همه اینها مادام داسپارویو دغدغه خاطر داشت و باطناً خوش نبود زیرا همه روزه مکاتب بدون امضائی ناو میرسید که بعدی وقیحانه و پر از دشام بود که ابتدا آنرا از طرف یکنفر پیش خدمتی که اخراج شده بود میدانست ولی حالا می فهمید که این کاغذها را کوچکترین دخترانش برت که طفلی بیش نبود برای او میفرستاده است ، لئون کوچک

هم از طرف دیگر مایه خون جگر شده بود زیرا تحصیل نمیکرد و عادات بدی پیدا کرده خود را بسیار ظالم کردار نشان میداد از جمله صعوه های خواهرش را زنده زنده پرکنده بود و روی کرسی که ماد موازل کاپورال در آن می نشست سنجاق نصب میکرد چهارده فرانک اندوخته این دختر بیوا را دزدیده ویرا دچار اضطراب و هم‌وغم نموده بود بقسمیکه آن بدبخت از صبح تا شام جز گریه و یال کردن بینی کاری نداشت .

بمحض اینکه شام تمام شد موریس که با کمال بی صبری میخواست فرشته خود را بیابد رو بکوچه روم روان شد چون به پشت در رسید هباهوی بسیاری شنید باری وارد اطاق معهود ظهور فرشته شده آرزو و زینا و تروفیل و پرنس ایستار را گردهم یافت پرنس ایستار روی بستر آرمیده چپنی از زرگی که در دست داشت میکشید و با حال لالایی گری و بی اعتنائی بالش ها و لحافها و روبوش ها را میسوخت همه آنها موریس را بوسیده و قصد عزیمت خود را باو اعلان کردند صورتهایشان بنور شمع و شجاعت میدرخشید تنها تئوفیل مصنف آلسن ملکه گولکوند اشک میریخت و نظرات پر از خوف و هراس بجانب آسمان میافکند پرنس ایستار گوش او را گرفته و عمقاً ویرا بحزب متمردين کشانیده باو بهماننده بود که بین دو امر مخیر است و ناگزیر یکی از دوشقی را باید انتخاب کند یا راضی شود که در محبس های زمین بذلت و خواری ایامی بگذارند و یا دست به آهن و آتش برده بقصر بالدبا اوت حمله نماید .

موریس با کمال درد و اسف مشاهده نمود که دیگر آن فرشتگان هیچ دلبستگی ترمین ندارند و با یکدنیا امیدواری که کاملاً بیجاهم بود در شرف عزیمت هستند شکی نبود که عده جنگجویان آنها در مقابل عساکر لاتعدد و لاتحصای سلطان سموات بسیار کم بود اما امیدواری داشتند که کمی عدد را بواسطه هجوم ناگهانی و شیخون غیر مترقب حیران نمایند باین نکته هم جاهل نبودند که

الدابا اوت که خود را بصفت عالم الغیب والشهادة بودن میستاید گاهی بغفلت گرفته میشود و از بدیهیات است که در موقع عصیان اول هم اگر اخبار و نذار رئیس الملائکه میکائیل نمیبود وی بغفلت گرفته شده مقهور میگشت لشکر سمان از زمان غلبه بر متمردين که قبل از ابتدای زمانها بوده تا کنون ترقیاتی حاصل نموده از نقطه نظر اسلحه و ذخائر و مواد حربیه هم مانند قشون مراکش متاخر و بدوی است صاحبمنصبان قشونی هم غرق ناز و نعمت و جهالت اند و با علومفاخر و وفور غنایمسرآت نزم را باتعاب نزم ترجیح میدهند قائد اعظم و فرمانفرمای کل میکائیل اگرچه همیشه رشید و در مراتب جان نثاری پایدار و ثابت قدم است ولی در طی قرون آن غیرت و جسارت اولیه اش از میان رفته است برخلاف عاصیان و متامرین ۱۹۱۴ میدانند که چگونه باید تازه ترین و دقیق ترین نکات علمی را در فن هدم و خرابی بکار برند خلاصه القول همه چیز مهیا و هر تصمیمی اتخاذ شده بود قشون عاصیان که بشکرهای صدهزار نفری قسمت شده و در تمام بیادانهای کره ارض یعنی صحاری وسیعه روسیه و دشت های علفزار امریکای جنوب و شنزارها و اراضی منجمد غرق در برف پراکنده بودند برای حمله با سمان و ساز جنگ مهیا و حاضر بودند، فرشتگان بواسطه تغییر در وضع و نظام ذراتیکه اندامشان مرکب از آن است میتوانند از وسط های بسیار متنوع و مختلف بگذرند اما ارواح ساقطه از زمین از آنجا که پس از تجسد از ماده بسیار غلیظی تشکیل یافته اند دیگر خودی خود قادر به پریدن نیستند بلکه برای طیران در عوالم کره ائیر و تحول نماده غیر محسوس محتاج بکمک برادرانی هستند که اگرچه مانند آنها عصبان و ورزیده اند ولی معذک در سماء علین و مقر طوایفون باقی مانده اند این ارواح با آنکه مجرد و غیر مادی نیستند (زیرا آنچه در دنیا هست ماده است) فوق

العاده لطیف و شفافند . البته آرکاد و ایستار و زینتا با کمال دغدغه خاطر و نهایت درد والم حاضر شده بودند که از جو غلیظ کثیف کره ارض با عمق صاف و لطیف آسمان بروند زیرا خوض در فلك اثير مستلزم جد و جهد و بذل قوائی است که جسور ترین موجودات هم در اخذ چنان تصمیمی مردد و دودل میشوند ماده آنها پس از دخول باین توسط فرار و لطیف خود هم میبایست فرار و لطیف گردد تبخیر شود و از ابعاد معروفه بشری خارج شده به حجم بیکران ترین ابر هائی که هیچوقت معروف کره ما نیست بدل شود طولی نخواهد کشید که در عظمت و بیکرانی از سیاراتی که جز به رصد دیده نمیشوند خواهند گذشت و از آنجا که غیر مرئی هستند و بحدی سبک و خفیفند که وزن و تقدیرشان غیر ممکن است از مدار آن سیارات بدون اینکه صدمهئی بان برسانند میگذرند در این امر مهم که بزرگترین کاری است که فرشتگان میتوانند بعمل بیاورند ماده آنها متناوباً گاهی داغ تراز آتش و گهی سرد تراز یخ میشود و احساس چنان درد و المی میکنند که بحراتب از مرگ بدتر است .

موریس جرأت و جسارت و خوف و خشیتی را که مقتضی چنین اقدامی است واضحاً در چشمان آرکاد مشاهده نموده اشک ریزان گفت :

— میروی!

آرکاد جواب داد:

— بلی بر آنیم که با نکتیر سراغ رئیس الملائکه اعظم برویم تا او ما را بفتح

بظنر راهبر شود.

موریس پرسید :

— کیست کسیکه باین وصف مینامیش؟

آرکاد در پاسخ گفت :
- اعوان وانصار عقل فعال اورا با هزاران اہمت بتوشناسانده شیطانش
نامیدہ اند .

مورین آہی کشیدہ فریاد زد :
- ای بدبخت !
مورین در حالیکہ سر خود را بدو دست گرفتہ بود بسیار گریست ،



فصل سی و پنجم

در این فصل که آخرین فصول است مشاهده میشود که چگونه خواب عالی و شگفت آمیز شیطان بوقوع می پیوندد.

چون آن بیج فرشته از همت باغچه‌ئی که بر تقاطع مرتفعه ساحل رودخانه کنک (۱) واقع و تا معابد غرق در عشقه و بیچک ارتفاع دارند بالا رفتند از راههای غیر معلوم کهه ئی بیباغ خود رو و وحشی بر از انگورهای معطر و بوزینه های خندان رسیدند و دو آخر این باغ کسی را که سراغ او آمده بودند یعنی شیطان را یافتند که بمتکاهای سیاه رنگی که با شعله های زرین زردوزی شده بود تکیه نموده است شیران و غزالان چندی در زیر اقدامش آرمیده و مار های دست آموزی بدرختان پیچیده چشمان پر از محبت و شفقتی بجانب او دوخته بودند چون چشم شیطان بفرشتگان زائرین افتاد صورتش بر از غم و اندوه گشت . اگرچه ایامیکه جبینش بخوشه انگور متوج بود و عصای مزین به برک رزان در دست داشت و مشغول تربیت و تسلیت نوع بشر بود چندین بار قلبش بحزن غم لبریز شده و د ولی بعد از سقوط مفتخرانه اش تا کنون هیچوقت دیده نشده بود که صورت زیبای فتانش تا این اندازه بیان دود واضطراب نموده باشد زیرا بشیطان عرض نمود که بیرقهای سیاه بسیاری در تمام صحاری وسیعۀ کره ارض گرد هم جمع آمده در آزاد ساختن ممالک آسمان فکرها نموده موجبات نملک ممالک ملکوت را که باوردگر هم تخم عصیان و طغیان در آن کاشته شده تهیه دیده اند و نیز عرض کرد

— ای پادشاه اینک لشکرت در انتظار تو است قدم رنجه فرما و آنها را بفتح و

۱ — Le Gange — : رودخانه هندوستان که ۳۱۰۰ کیلومتر طول آن است و از جبال هیمالیا بائین آمده پس از طی مسافت بنیوده بخلیج بتنگاه میریزد این رودخانه درین هندو ها نهر مقدسی است .

ظفر و هببری کن .

شیطان در جواب گفت :

— ای دوستان میدانستم بچه مقصدی بدیدن من آمده اید . بشنوید اینک زنبیل های پر از میوه و گندوهای عسل در سایه این درخت عظیم چنان است که با انتظار شما باشند آفتاب هم نزدیک است که با پای سرخ قام اهر مقدس فرورود بعد از فارغ شدن از اکل و شرب با کمال خرمی و خوشدلی در این باغ که پس از آنکه روح عقل فعال را از آن رانده ام مقرر عقل و دانش و لذت و کامرانی گردیده است بیسائید فردا شما جواب خواهم داد .

چون شب بالهای ازرق خود را بر آن باغ بگسترده شیطان خوابیده در عالم رؤیا چنان دید که در بالای کوه ارض قرار دارد و تمام سطح زمین را از فرشتگان عاصی پوشیده یافت و مشاهده نمود که این فرشتگان عاصی مانند خدایان زیدایند و از چشمانشان برفی شراره میزند و از یک قطب زمین تا قطب دیگر فریادی که عبارت از مجموع هزاران فریاد بود و از عشق و آرزو حکایت مینمود بطرف او متصاعد است شیطان بالها گفت .

— هان برویم ! و دشمن قدیمی را در مسکن عالی خود بچنگ

آوریم .

شیطان این بگفت و عساکر لا تعد و لا تحصای فرشتگان را در دشت های آسمانی سوق داد . آنگاه شیطان بر آنچه در قلعه محصن آسمان میگذشت اطلاع حاصل نمود و دانست که چون خبر عصیان دوم به قلعه رسید اب به آن گفت .

— ای پسر دشمن اشتی نا پذیر عنود بار دیگر قیام نموده است لابد ببندیشیم و برای دفاع از خود آنچه شرط پیش بینی است تدبیر نمائیم مبادا مستن عالی خود را از دست دهیم .

پسر متساوی الجوهر و متحدالذات با پدر در جواب گفت :

— بیس علامتی که فتح را نصیب « قسطنطین (۱) » نمود بر خصم

غلبه خواهیم جست .

غیظ و غضب بسیار در جیل الرب یدیدار شد ملائکه ساروقین وفا دار که در ابتدا عهد نمودند که وحشتناک ترین عذابها را به متجاسرین بپوشانند دیری بر نیامد که باندیشه کارزار افتاده بفکر مبلوژه با آخان نرو رفتند چنان آتش خشمی در تمام قلوب بر افروخته شده بود که لیسب و شراره ان در هر صورتی دیده میشد هیچکس در غلبه شکی نداشت ولی از خیانت و تفاق مذاقین میترسیدند و چنان میخواستند که جاسوسان و آنهایی که سایرین را مرعوب میسازند قوی الحال دستگیر شده بدرکات جهنم گسیل شوند . القصه فریاد میزدند اناشید قدیمه را میسرودند تسبیح و تهلیل رب مینمودند از شرایبهای معنوی مینوشیدند از آنجا که شجاعت شجعان بسیار منفوخ شده بود نزدیک بود بترکد و ناظناً یک نوع اضطراب خاطری در اعماق تاریک قلوب جای گزین میشد . رئیس الملائکه میکائیل عنان فرماندهی و سپهسالار را بدست گرفته و بواسطه وقار و آرامی که داشت بفرشتگان اطمینان خاطر می بخشید صورتش که حکایت از روحش مینمود بر تحقیر خطر گواهی میداد میکائیل بملائکه کرویین رؤسا و صاحبان منصبان ذخائر حربیه و صاعقه ها که بواسطه صلح طولانی بسیار فربه

۱ — Constantin I : قسطنطن اول یا قسطنطین کیر که در ۲۷۴ میلادی

متولد شده و در ۴۲۰ م امپراطور روم گردیده و در ۴۳۷ م مرده است . این پادشاه

مسیحی شده و در ۳۱۳ میلادی فرمانی صادر نموده است که بفرمان میلان

(Edit de Milan) معروف است و بموجب آن مسیحیان آزاد شده و در تحت

حمایت امپراطوری قرار گرفته اند این پادشاه است که مرکز امپراطوری را مدینه بزنطیه

(یا بیزانطیوم) Byzance (اسلامبول فعلی) نقل داد و بنام وی آن شهر قسطنطنیه

نامیده شده است.

و ضمیمه شده بودند. امر داد که برج و باروهای جبل مقدس را سرکشی و معاینه نمایند و آنها باین کار پرداخته چشمان شبیه بچشمان گاو خود را بر ابرهای پر از برق ربانداخته و میکوشیدند که توبه‌های مجهز الهی را بجای خود بنشانند بعد از سرکشی بوسائل دفاعیه در پیشگاه باری تعالی قسم یاد نمودند که همه چیز حاضر و مهیا است آنکه در موضوع خط مشی و نقشه‌ئی که باید اتخاذ شود نگدگاش و مباحثه پرداختند میکائیل به هجوم رای داد و بعقیده او که رزمی کار آزموده‌ئی بود بهترین خط مشی هجوم بود و بس و میبافت جنگ از دو حال خارج نیست یا باید هجوم آورد و یا در مورد هجوم دشمن واقع شد دیگر شق ثالثی ندارد .

بعلاوه گفت که شایسته غیرت و شورش و حرارت ملائکه حمله عرش و انوار قاهره همان حمله و هجوم است اما راجع به بقیه نقشه جنگ ممکن نشد که حتی يك كلمه از آن قائل کار آزموده رشید شنیده شود و همین سکوت دلیل واضحی بود بر حسن قریحه و اطمینانی که خود بتوانائی خود داشت .

بعرض آنکه دشمن بمد نظر رسید میکائیل سه لشکری را که در تحت فرماندهی اوربیل و رافائل و جبرائیل بودند باستقبال و جلوگیری آنان مامور ساخت . بیرقهای رنگارنگ در صحاری کره اثر معمول آمد و عاصفه‌های بسیار در فضای ستارگان بدور آمدند سه روز و سه شب احدی سرگذشت آن عساکر محبوب دلاور را ندانست در فجر روز چهارم اخبار مهم و گنگی منتشر شد چفته چفته از فتوحات غیر معین و ظنر و غلبه غیر معلوم سخنانی بگوش میرسید ولی این اشاعات ضد و نقیض یکدیگر نظر میرسیدند در ظرف چند ساعت شهرتپائی راجع بوزاران اعمال رشیدانه اشاعت میبافت و طولی نمیکشید که آن شهرتپا از میان میرفت از جمله با اطمینان تمام نقل می کردند که چون صواعق رافائل بر متجاسرین باریده شده افواجی را بآنها

خرد و شکسته نموده است و نیز اشخاص ثقة و مطمئن می گفتند که فساکری که در تحت قیادت زینای پلید بوده اند بر اثر عواصف طوفانی از آتش از میان رفته اند و هم چنین شهرت داشت که ایستار خیره سر چنان ناگهان از سر بچشم افکنده شده که مقعدش در هوا مانده و سلسله کف‌ریات و ناسزاهائی را که از دهان شروع ناستقرایغ نموده تغییر خط مسیر داده به تیز غضب آلودهئی مبدل گشته است همه میخراستند چنان مقیحه داشته باشند که شیطان بزنجیر های الماس مقید شده و دوباره بدرکات هاویه افکنده شده است اما باوجود همه این اشاعات سران سه قشون ابتدا بیخامی نفرستاده بودند از طرفی دیگر در مقابل اشاعات دال بر فخر و مجد زمزمه های گنگ و مبهمی بگوش میرسید از این قبیل که مثلاً نتایج جنگ غیر معلوم است و یا آنکه با نهایت عجله عقب نشینی بعمل آمده است . بعضی از اشخاص بی شرم و حیا چنان شهرت میدادند که یکی از فرشتگان بست متعلق باخرین طراز یعنی يك نفر ملك موکل بی نام و نشان ردلی بنام آرکاد قشون شرافتمند سه ملك مقرب عظیم را در هم شکسته عقب رانده است .

و نیز حرفهائی از خیات های مهمی که در قسمت شمالی آسمان واقع شده بود زده میشد باین معنی که می گفتند که در قسمت شمالی آسمان جائیکه قبل از خلق زمانها عالم عصیان بر افراشته شده بود جماعت کثیری از فرشتگان بیدین را دیده اند که مانند ابرهای سیاهی کوچ نموده بفرشتگان متجاوز زمین ملحق شده اند اما وطن دوستان نجیب باین اشاعات دلخراش گوش فرا نمیدادند و باخبر فتح و ظفریکه چون از دهان بدهان میگذشت یقینی تر و مسلم تر میگشت علاقه خاطر داشتند و بس . سرود و نشید شادمانی اعالی فاک را باهتر از آورده بود ملائکه ساروفین با نوای چنگ و آعود و ارغنون تجلیل رب الجنود و آله الرعد را بجا میاوردند اخیار و ابرار هم با فرشتگان هم آواز شده ذات

لایری را تجلیل و تعظیم مینمودند و چون فکر میکردند که بدست اعمال غضب مقدس الهی کشتارهایی واقع میشود هلهله طرب و سرور از بیت المقدس ملکوت بجانب سلطان سموات سبحانه و تعالی متصاعد میشد . اما شادمانی سعدها و طونا و یون سلفاً تعالی ترین درجات رسیده بود بقسمی که دیگر ممکن نبود زیاده شود علیهذا همین افراط در لذت و شادمانی بکلی آنها را بیخس و مخرف نموده بود

هنوز بانگ سرودها پایان نرسیده بود که قراولان پاسبان قلاع و بروج اولین قراویان لشکر الهی را بنظر در آوردند و نیز مشاهده نمودند که فرشتگان ساروفین با ابدان شرحه شرحه بدون ترتیب و نظام در طیرانند کرو بیان ناقص الهيئة والصورة روی سه پا راه میروند پادشاه جنگجویان میکائیل با وجنات حاکی از قوت قلب و خون سردی سعه ضایعات خود را می سنجید و بنور عقل و دانائی که داشت علل شکست را میجست . عساکر خداوند حی هجوم نموده بودند ولی بر حسب یکی از اتفاقات و تصادفات که در جنگ نقشه های بزرگترین ابطال و جنگجویان را خراب و ضایع میکند قوای دشمن هم مانند آنها هجوم آورده بودند نتیجه این تصادف شکستی بود که مشاهده میشد . تازه ابواب قاعه برای پذیرائی بقایای ناقص الهيئة و مفتخر سه قشون شکست خورده بار شده بود که بارانی از آتش بر جلال الرب ناریدن گرفت جنود شیطان هنوز بچشم نمیرسیدند اما دیوارهای زبرجد و گنبد های زمردین و سقوف العاس بر اثر ضرب آلات جمع و جذب کهربائی با غریب و غوغای موحشی در هم شکسته میشد . ابرهای کهنه میکوشیدند که مقابله بمثل نموده جوابی بدهند اما بسیار کم میخریدند و صاعقه هائی که تولید مینمودند در صحاری خالیه سموات از میان میرفتند .

از آنجا که فرشتگان وقادار در معرض ضرب دشمن غیر مرئی بودند

قلاع و حصون را ترك نمودند میکائیل بخدای خود اعلام نمود که در ظرف بیست و چهار ساعت جبل مقدس بدست شیاطین خواهد افتاد و برای مولای دنیا جز در فرار چاره و نجاتی متصور نیست . فی الحال سرافیان جواهرات تاج آسمانی را در صنادیقی گذاشته مهبای فرار شدند و میکائیل بازوی خود را بملکه سموات عرضه داشته خانواده الهی از راه زیر زمینی فرار نمودند بارش طوفان آتش بر قلعه دوام داشت چون ملك مقرب میکائیل بسا خضر و شرف دوباره زمام جنگ را بدست گرفت چنان اظهار داشت که هیچ گاه تسلیم نخواهد شد و فوراً بیرقهای خدای حی را در جاهای خود نصب نمود در همان شب لشکر عصیان و انقلاب بر شهری که سه مرتبه مقدس و مبارک بود دست یافته وارد آن شد شیطان بر اسب آتشی نشسته جنود ابالسه خود را راهبری میکرد ارتاد و ایستار و زیقا در عقب سرا و روان بودند بقسمیکه در اعیاد و تشریفات دیو نیزوس مرسوم بوده نکتز پیر بر خنر خود سوار و پیش میرفت در عقب آنها از دور بیرقهای سیاه متموج بود فوج مقیم قلعه سلاح خود را در مقابل شیطان بر زمین گذاشتند و رئیس الملائکه میکائیل شمشیر درخشان خود را در پای حریف فاتح انداخت .

شیطان میکائیل را مخاطب ساخته گفت :

- میکائیل شمشیر خود را باز گیر عزازیل آنرا بتو رد میکند تا برای

دفاع از صلح و قوانین آنرا بر کمر بندی .

• آنگاه نظری بر رُسا و قواد جنود آسمانی انداخته با آهنک رسائی فریاد زد :

- ای ملك مقرب میکائیل و شما ای ملائکه مظاهر قدرت و حملاه عرش

و انوار قاهره همه سوگند یاد نمائید که نسبت بخدا و مولای خود ثابت

برعهد و وفادار بمانید .

جميع حضار يك آواز جواب دادند :

- سوگند ياد مينمائيم

شیطان دوباره آنها را مخاطب ساخته گفت :

- ای ملائکه مظاهر قدرت و جمله عرش و انوار قاهره از جمیع جنک های گذشته تنها چیزی را که بخاطر خود می سپارم جرئت و جسارت عظیمی است که ب معرض شهود آورده و ثبوت ابر عهد و وفاداری است که نسبت بسلطه و قدرت ابراز داشته اید و این است آنچه که مرا نسبت بسوگندی که در مقام من یاد مينمائید اطمینان خاطر میدهد .

روز بعد در دشت های آن فلک ائیس شیطان بیرقهای سیاهی را که جنوه بالدار آسمان نوسیده و باشك چشم آغشته نمودند در بین افواج تقسیم کرد .
القصة شیطان تاج الوهیت بر سر گذاشت رسل و حواریون اخبار و اساقفه با کرات و شهداء مؤمنین و اقرار کنندگان به حاصی جمیع اخبار و ابرار که در طی آن جنک دلخراش آرام و آسوده برجای مانده بودند اینک بر دیوار های درخشان بیت المقدس ملکوت هجوم آورده از تماشای تاجگذاری شیطان لذت و قرح بسیار میبرند . ابرار با حالت خلسه و شوق و انجذاب مشاهده نمودند که عقل فعال در اعماق چنین پرت شده شیطان بجای او بر کرسی ربوبیت مستقر گردیده است بر طبق اراده خداوند که درد و رنج را ممنوع داشته بود با سلوب قدیم حمد و ثنای مولای جدید را بجا آورده به تنی پر داختند .

آنگاه شیطان نگاههای عمیقی بجهت مخالفه فضا انداخته این کره حقیر آب و خاکرا که سابقاً مو در آن کاشته و اولین دستجات تراژدی را تشکیل داده بود تماشا و سیر و سیاحت نمود و براین رومیة الکبرائی که بالذات با اوت ساقط از مقام خود با مکرو دروغ اساس قوت و قدرت خود را در آن مستقر ساخته

بود چشم دوخته مشاهده نمود که قدیسی که در آن موقع بر کنیسه فرمانروائی میکرد مشغول نماز و مناجات و گریه و توحه است ، شیطان ویرا مخاطب ساخته گفت :

سامزد (۱) خود را بتو میسپارم باید با کمال امانت و وفا او را مواظبت نمائی حق و قوه اجتهاد در امور شرعیه را بتو افاضه مینمایم تا بر تیب و تنظیم اعمال تبریک و تقدیس کیسه قیام کنی و برای تطهیر اخلاق و عادات وضع قوانین نمائی و چنان مقرر مینمایم که هر مؤمنی بر اطاعت سنن و قوانین تو مجبور باشد کنیسه من ابدی است و ابواب جهنم بر آن فائق نخواهد آمد تو معصوم از خطائی بالجمله هیچ چیز تغییر نیافته و اوضاع بحال خود باقی است .

جانشین حواریون یعنی پاپ اعظم چون این کلمات را استماع نمود احساس لذت و خوشی بسیار نموده بسجده افتاد و در حالیکه جبین تضرع بر زمین میسائید جواب داد :

— ربی و مولای آواز دلنواز تو را می شناسم دم جان بخش چون شنم رحمتی سرپای وجودم را باهتزاز آورده و قلبم را مجذوب ساخته است تبارک اسمک الکریم الهی چنان میطلبم که اراده مقدسهات همانطور که بر آسمانها حاکم فرما است در زمین هم نافذ شود الهی ما را از شرور هوای نفس حفظ فرما و از ندها محافظت کن .

شیطان از شنیدن حمد و ثنا و مشاهده تکریم و تهلیل خودش میامد و ون میدید که حکمت و قدرتش تجلیل و تعظیم میشود لذت میبرد به اناشید رویان که الطاف و نعماء او را می ستودند با نهایت مسرت و انبساط خاطر گوش میداد بر عکس مایل نبود که آواز بی لبک نکتر را که از عظمت

طبیعت حکایت میکرد و برای هر حشره و هر ذره نباتی جزئی از قدرت و عشق قائل بود و بسرور و آرازی نصیحت و دلالت مینمود بشنود . شیطان که در عهد قدیم چون بفکر این میافتاد که درد حاکم و محیط بر دنیا است بر خود میلرزید حالا دیگر رحم و مروای ابراز نمیداشت و گویا فائد این حس شده بود تا آنجا که چنان معتقد بود که رنج و مرگ نتیجه طبیعی و لازمه قدرت محض و خیر کامل اوست رائحه خون فدائیان چون عطر مطبوعی بهشام وی میرسید عقل و دانش را محکوم و مطرود نموده از تسجکوی و تحری اشمئزاز و بیزارى ابراز میداشت خودش هم از ترس اینکه چون علم جدیدی بیاموزد معلوم خواهد شد که در ازل و دفعة واحدة همه علوم عالم نبوده است از اینکه دیگر چیزی یاد بگیرد امتناع میورزید رمز و معما و اسرار را بسیار دوست میداشت زیرا چنان تصور میکرد که اگر مدرک و مفهوم شود از قدر و مقامش کاسته خواهد شد لذا میکوشید که لایفهم و لایدرك باشد علم لاهوت غلیظ و ضخیمی افق دماغ او را مغبر و دود آلود نموده بود وقتی چنان اندیشید که بر مثال من سبق خود خویشتن را خدای واحد بی نیاز ظاهر در سه شخص اعلام نماید در ساعتی که این اعلام را میکرد چون دید که آرکاد لبخند میزند او را از حضور خود طرد و تبعید نمود ایستار و زیئا مدتها بود که بر زمین رجعت کرده بودند بدین منوال قرنها چون توانی میگذشت .

القصة روزی شیطان از اعالی عرش خود باعماق جهنم نظر افکند و در جهنمی که خود مدتهای طولانی در آن مقید بوده یالدا بااوت را دید و مشاهده نمود که یالدا بااوت در تاریکهای ابدی مناعت و تکبر خود را داراست و با هیئتی سیاه و درهم شکسته و قیافهئی موحش و عالی نگاه تحقیر آمیزی بقصر سلطان سموات انداخته بعد سر خود را بر گردانید خدای جدید چون درست

بدشمن نگریست آثار هوش و نیکی در و جنات دردناک او مشاهده نمود **بلی بالداباوت**
 در اوضاع زمین تفکر میکرد و چون میدید که دنیا غرق در دره و رقیق است
 تخم شفقت و خیر خواهی در قلب خود میبکاشت تا گمان قلم **بمورد سید**
 عظیم خود که در حکم دو پاروی جسم بود قضای کره **اثر** **بمورد سید**
 برای تسلیت و تعلیم مردمان لطیران آمد و در کار بود که **این ظلم** **بتوا**
 یعنی کره بدایت زمین سایه می بیند که **چون کب** **عشق و وصل شیرین**
 و جان بخش بود .

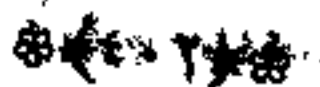
در اینوقت شیطان غرق در عرق سردی از خواب بیدار شد .

نگر ایستار آورد و زینا دوزخ دیکه او بر پای ایستاده بودند و مرغان بنگاله تی
 نغمه سرائی میکردند .

شیطان آنها را مخاطب ساخته گفت .

— ای دوستان نباید آسمان را مسخر نمائیم همین اندازه که قادر بر

تسخیر آن هستیم پس است . جنك جنك بوجود میارود و فتح شکست و
 خواری تهیه مینماید . **یالدا باوت** چون مغلوب شود شیطان خواهد گشت و
 شیطان چون غلبه بجوید **یالدا باوت** خواهد گردید امیدم چنان است که قضا
 و قدر این سر نوشت شوم موحش را نصیب من ننماید ! من جهنم را که سبب
 پیدایش و نمو قریحه من شده است دوست میدارم و نیز این زمینی را که بان
 نیکی نموده ام اگر در این دنیای وحشت خیز که بقای موجودات آن بسته
 بقتل و جنایت است بتوان خیری بجا آورد دوست میدارم . **اینک** برکت وجود
 ما این زمین از دست تملک خدای کهنه خارج شده است و هر کس در روی
 این کره فکر میکند یا از او بیزار است و یا جاهل باوست اما تا روح **یالدا باوت**
 در نفوس باقی است چه اهمیتی دارد که مردمان مطیع او نباشند و تا بر مثال
 او محسود و سرکش و جنگجو و حریص و دشمن فنون بدیعه و جمالند و تابشیا طین



دانشدار خود که حقیقت کلیه تعلیم میدهند یعنی دیونیزوس و آپولون و موژ
ها گوش فرامیدهند چه نمری دارد که عقل فعال سبع را دور انداخته باشند،
اما راجع بخودمان که ارواح آسمانی و شیاطین عالی مقام هستیم هر گاه جهل و
چین را از درون خود براندازیم یا لدا باوت چاروا منهدم و ویران ساخته ایم.

آنگاه شیطان به طرف باغبان برگشته گفت :

— ای نکتز تو قبل از پیدایش دنیا نامن جنك نموده ئی • علت آنکه

مطلوب و مقهور شدیم آن بود که تفهیمیده بودیم که فتح و ظفر امری معنوی

و روحانی است و در خودمان و فقط در خودمان است که باید به لدا باوت جمله

ور شده وی را منهدم سازیم.



فهرست

مقدمه در ترجمه حال مصنف کتاب از صفحه الف ب - پد

صفحه	فصل
۳	اول
۱۳	دوم
۲۵	سوم
۳۳	چهارم
۳۷	پنجم
۵۴	ششم
۵۹	هفتم

فصلی که در طی چند سطر تاریخ، يك عائله فرانسوی از ۱۷۸۹ تا ایلم حاضره در آن مندرج است، در

فصلی که حاوی اطلاعات ناسف و راجع بکتابخانه است که قریباً حوادث عجیبه در آن وقوع خواهد یافت.

فصلی که در آن وارد اسرار عجیبه میشوم.

فصلی که با يك ایجاز سحر مانندی ما را باخرین مراحل عالم محسوس و دنیای حواس برتاب میکند.

فصلی که معبد فرشتگان کلیسای سن سولپیس سبب تعمق و تفکر در صنایع مستظرفه و علم لاهوت میباشد.

فصلی که دیده میشود چگونه باباسارایت بیافتن جواهر نفیسه خود موفق میگردد.

فصل جالب توجهی که امیدوارم عامه خوانندگان آنرا پسندند زیرا اینفصل باین فریاد دردناک تعبیر میشود: « بکجا میکشائیم ای فکر؟ » در صورتیکه از حقایق مسلمه مقبول نزد عامه و متفق علیه است که فکر کردن امری است مضر و غیر سالم و حکمت واقعی حقیقی عبارت از آن است که انسان بهیچ چیز فکر نکند.

صفحه		فصل
۶۸	فصلی که در آن از عشق سخنی می‌رود و از اینجهت فصل دلپسندی خواهد بود زیرا قصه بدون عشق مثل جگرکی است که بدون خردل و فلفل خورده شود و البته چیز بیمزه‌ئی است .	هشتم
۸۱	حالی که سرگرفته شاعر پیربونالی که : «هیچ چیز شیرین تر از ربه النوع شهوت زرین نیست » در آن آشکار میشود	نهم
۸۷	فصلی که از حیث جرأت و جسارت به مراتب ما فوق تصورات دانت و میلتون است .	دهم
۱۰۴	فصلی که در آن مشاهده میشود که فرشته بعد از آنکه بوامانده های بکنفر که خود کشی کرده بود ملبس شد چگونه موریس جوان را ترك نموده ویرا از حافظ آسمانی خود محروم داشت .	یازدهم
۱۱۵	فصلی که حاوی سرگذشت فرشته موسوم به میرا و است و دیده میشود که این فرشته در موقعیکه حامل تائیدات و تسلیت های آسمانی برای محله شانز لیزه پاریس بوده پس از دیدن مغنیهئی مسماة به بوشوت چگونه عاشق و دلباخته او شده است .	دوازدهم
۱۲۵	فصلی که در آن سخنان یکی از فرشتگان مقرب یعنی زینبای جمیله که نقشه های عالی خود را ابواز میدارد شنیده میشود و نیز در این فصل دیده خواهد شد که چگونه در جوف دولابچهئی بالهای میرا را کرم زده است .	سیزدهم

مقاله	فصل	فصل
۱۳۷	فصلی که نشان میدهد چگونه یکی از کروبیان برای سعادت عالم انسانیت میکوشد این فصل بوضعی که اوقوه بیان خارچاست و تا کنون شنیده نشده است بشروح گرامت نی لکی خاتمه می یابد .	چهاردهم
۱۵۱	فصلی که در آن می بینیم که مورس جوان احمق در آغوش محبوبه هم بر فقدان ملک باغبان خود تاسف میخورد و نیز در این فصل دیده میشود که چگونه پاتویل کشیش تصور عصیان در باره فرشتگان را گزاف و کلام فارغ می شمارد .	پانزدهم
۱۶۱	فصلی که در آن میرای قیدگو و زفرین و آمده شوم یکی بعد از دیگری بمعرض نمایش می آیند و نیز بر مثال وحشتناک مسیو ساریت این فکر اورپید که چون ثویتر اراده کند کسی را معدوم و نابود نماید اول او را از عقل بری میسازد مجسم و مصور میشود.	شانزدهم
۱۷۷	فصلی که در آن معلوم میگردد که قرشته موسوم به سوفار چگونه مانند «مامون» اجماع آوری طلا حریص گشته قرانسه را که سرزمین مقدس اندوختن ثروت و اعتبار تجارتی است بروطن آسمانی خود ترجیح داده بار دگر بخوبی نشان میدهد که مرد ثروتمند و دارا از هر تغییر و تبدلی گریزان و هراسان است .	هفدهم
۱۸۷	فصلی که در آن سرگذشت باغبان که حاوی سرانوشته و مقدمات دنیا است شروع میشود و دن طی آن معلوم خواهد شد که بهمان درجه که مقاله بوسوه راجع	هیجدهم

صفحه	فصل
۲۰۶	بذاریح عمومی دنیا در نظریات خود غم انگیز است نظریات این سرگذشت وسیع و عالی است .
۲۱۶	بقیه سرگذشت .
۲۳۲	بقیه سرگذشت .
۲۵۴	بقیه و انتهای سرگذشت . فصلی که در طی آن مشاهده میشود چگونه سعادت و خوشحالی خلاف قانون و غیر مشروع بابا گیناردون بواسطه حسد دلباخته بزرگی در يك دكان عتیقه فروش منقص میگردد .
۲۶۶	فصلی که فضیلت و صفت در خور تحسین و ستایش بوشوت در آن آشکار میگردد باینمغنی که میبینیم چگونه بذنف و سختی مقاومت نموده سپس بعشق و محبت تسلیم میشود بعد از این فصل دیگر کسی نمیتواند بگوید که مصنف کتاب متنفر از زن است .
۲۷۴	فصلی که حاوی تفصیل دست بدست رفتن لوکرس رئیس دیرواندوم است .
۲۷۷	فصلی که در آن مورس فرشته گم گشته خود را پیدا مینماید .
۲۸۸	کنکاش .
۲۹۹	فصلی که سر يك امر مرموز مهمی که غالباً دولی را بر ضد دول دیگر بر میانگیزاند و سبب خراب و دمار غالبین و مغلوبین میگردد در آن آشکار میشود

فصل

نوزدهم

بیستم

بیست و یکم

بیست و دوم

بیست و سوم

بیست و چهارم

بیست و پنجم

بیست و ششم

بیست و هفتم

فصل		فصل
	و هم در این فصل قاری عاقل (اگر خواننده عاقلی پیدا شود چیزی که شك بسیاری در آن دارم) در این عبارت مهم تفکر و تدبیر خواهد نمود که : « جنك يكنوع تجارت و کسبی است . »	
۳۱۳	راجع بلك منظره در دنك خانواده گی .	بیست و هشتم
۳۱۷	فصلی که در آن دیده میشود که چگونه آن فرشته پس از آدم شدن روش و رفتار آدمیان را پیش میگیرد باین معنی که چشم برون دیگری دوخته بر قیق خود خیانت می نماید و هم در این فصل سلوک صحیح و پیسنده مورس داسپاریو واضح و آشکار خواهد شد .	بیست و نهم
۳۲۶	فصلی که حاوی تفصیل يك امر شرافتمندانه است و در طی این فصل تفاوت این مسئله بقاری واگذار میشود که آیا چنانکه آرکاد مدعی است ارتکاب یا ابتلای با شتاب و خطا سبب تصفیه و تزئین و خوبی مردمان است .	سی ام
۳۴۲	فصلی که در آن با کمال تعجب و انده اش مشاهده میشود که یکنفر مرد شریف جبون شیرین و ملایمی با چه آسانی ممکن است مرتکب جنایت وحشت آوری شود .	سی و یکم
۳۵۲	شرح آنکه چگونه در میخانه کلودومیر آواز نی لبك نکر شنیده میشود .	سی و دوم
۳۶۵	فصلی که در آن مشاهده میشود که چگونه یکجنایت	سی و سوم

صفحه		فصل
۳۷۴	وحشت انگیز شهر پاریس را دچار خوف و خشیت مینماید، فصلی که در طی آن تفصیل توقیف بوشوت و موریس و هم شرح حادثه شوم کتابخانه داسپارویو و عزیمت فرشتگان دیده میشود .	سی و چهارم
۳۹۱	در این فصل که آخرین فصول است مشاهده میشود که چگونه خواب عالی و شکفت آمیز شیطان بوقوع می پیوندد .	سی و پنجم

غلطنامہ مقدمہ کتاب

صفحہ	سطر	خطا	صواب
الف	۱۷	لدیعه	بدیعیہ
ب	۲	سلامت	سلاست
د	۲	آنان کہ محیط فضل و آداب شدند	آنان کہ محیط فضل و آداب شدند
		گفتند فسانہ ٹی و در خواب شدند	گفتند فسانہ ٹی و در خواب شدند
		در آستانہ شب تاریک نبردند بیرون	در آستانہ شب تاریک نبردند بیرون
		گفتند فسانہ ٹی و در خواب شدند	گفتند فسانہ ٹی و در خواب شدند
د	۷	یونان در شرق	یونان و شرق
و	۱۲	لسان آناطول	لسان حال آناطول
ز	۱	Chasseur	Chasseur
ح	۶	شود محبت	شود باید محبت
ط	۱۱	و زبان	زبان
ع	۱۷	Darvin	Darwin
ی	۱۲	دیوان اشعار	دیوان اشعار
با	۱۶	مختلفہ	مختلفہ
بب	۶	1792	1892
بج	۲۴	Nautres	et autres
بج	۱۰	Mozière	Nozière
بج	۱۰	F luer	F leur
بج	۳	و بمنزل	و بمنزلہ

* الف *

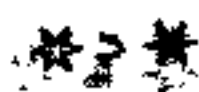
صواب	خطا	سطر	صفحه
می آورد	می آورد	۹	۵
صم	ص	۱۳	۷
مورس	مورس	۶	۹
تحمل	تحویل	۸	۹
ممثل	متمثل	۱۲	۹
فرانسه بافرانسویان	فرانسه فرانسویان	پاورقی ۱	۹
افاضه شده	اضافه شده	۱۱	۱۰
الطبیعة	الطبیعی	۱۸	۱۴
Poincaré	Poncaré	پاورقی ۱۴	۱۶
۳۲۵	۱۲۵	پاورقی ۶	۱۷
مرمت	مرتب	۸	۲۱
کمال	گمان	۱۴	۲۱
روز	زود	۸	۲۲
بغلة	بغلتا	۱۴	۲۸
شیروانی	شیرانی	۱۸	۲۸
شهود	شهور	۱۲	۳۳
میوسد	میوسید	۱۷	۴۰
Rembrandt	Rembrndt	پاورقی ۱	۴۰
یکی از اساتید	یکی اساتید	پاورقی ۲	۴۰
بینید	ببیند	۱۰	۴۳
ننا شد	نباشد	۳	۴۴
ایقونة	ایقونیه	پاورقی ۲	۴۴

☆ ب ☆

صواب	خطا	مطر	صفحه
محقق من	محققوی	۵	۴۷
از آن	ازن	۳	۴۸
خلط	خبط	۲۰	۴۹
عذاری	غذاری	۳	۵۱
حدائی	خدائی	۴	۶۶
تفریح	تفریح	۴	۷۱
سفیہ	سفیہ	۲۱	۷۵
Sophocle	Sophrocle	پاورقی ۱۱	۷۷
کرده در	کرده از	۵	۸۲
می پنداشت	پنداشت	۵	۸۵
پیدا کرده	پیدا کرد	۱	۸۹
دو جنبتین	دو نساین	۱۰	۹۱
شما مثل	مثل شما	۱۴	۹۱
دو آورم	دو آوردم	۹	۹۸
اشقوی	اشقوی	۷	۱۰۴
حمله عرش	عرش حمله	۱۸	۱۰۴
امرا و سادات	امرا سادات	۲	۱۰۵
مبنای	بنای	پاورقی ۱۰	۱۰۶
باز واجنجه	باز اجنجه	۴	۱۰۷
مواد	موارد	۱۲	۱۰۸
با کمال	با کمان	۱۷	۱۱۲
Nihiliste	Nihilise	پاورقی ۱	۱۱۶
مطالعات پر لذت	مطالعات پر	۵	۱۱۷

* ج *

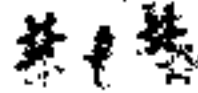
صواب	خطا	سطر	صفحه
سرگردانی	سرگونی	۷	۱۱۸
حول بساط	حول و بساط	۱۳	۱۲۰
زینا	زیا	۱	۱۲۵
رب الارباب است	رب الارباب	پاورقی ۴	۱۲۶
آبولون ساخته	آبولون	پاورقی ۵	۱۲۶
فکری وی	فکر وی	۱۲	۱۲۷
خواهند نمود	خواهید نمود	۱۶	۱۲۸
یگانه وسیله معرفت	یگانه معرفت	پاورقی ۳	۱۲۹
پذیرد	پذیرد	پاورقی ۴	۱۲۹
مینماید که هر	مینماید علاوه هر	پاورقی ۲۳	۱۳۰
حیات ادبی	حیات ادبی را	پاورقی ۳	۱۳۱
وضعی	و وضعی	پاورقی ۷	۱۳۱
Centeures	Sentoues	پاورقی ۷	۱۳۲
آنها را	انهار	۲۱	۱۳۳
اولین شب تجسد	اولین تجسد	۴	۱۳۷
جماعتی	اجتماعی	۱۸	۱۳۷
و شهرت کمتر	شهرت و کمتر	۴	۱۳۸
مستظل	مستنظل	۱۲	۱۳۸
ممتنع التخییر	ممتنع است	۱۳	۱۴۲
حسن ترتیب	حسن ترتیب	۱۰	۱۴۵
طبیعی	طبعی	۲۰	۱۴۵
مائل نیستند	مائل هستند	۱۵	۱۴۶



صواب	خطا	سطر	صفحه
فساد و مشاعر	فساد و مشاعر	۲۱	۱۴۶
یزویالی	یزویالی	۲۰	۱۴۹
جلوه میکند	جلوه کرد	۱۳	۱۵۶
این صور	این صورت	۱۸	۱۵۶
بصحت	بصحت	۴	۱۵۷
بوت	بوست	۸	۱۵۸
حیات نحس	حیات مردم نحس	۲	۱۵۹
سق و جنس	سق جنس	۱۰	۱۵۹
گشتم	گشتم	۱۳	۱۵۹
زراعت	زارع	یاورقی ۱	۱۵۹
میطلبد	میطلبد	۱۸	۱۶۲
متبسم	تبسم	۱	۱۶۳
کتاب فعلا	کتاب فقط فعلا	۱۰	۱۶۴
اما بتفصیل	اما تفصیل	۶	۱۶۷
این دیگر از	دیگر از	۱۹	۱۶۷
هر ششم	هر ششم	۱	۱۶۸
بقرینه آنکه آرکاد	بقرینه آرکاد	۱	۱۷۰
میخندیدند	میخندید	۱۳	۱۷۰
بوده	بود	۹	۱۷۸
جامعه	جامه	۱۱	۱۷۸
میگردد	میگردد	۱۲	۱۷۹
میکنم	میکنیم	۴	۱۸۲



صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۸۵	۵	از اعما	از اعماق
۱۸۵	۱۹	نمود	نموده
۱۹۳	۱۷	و بقسمی	بقسمی
۱۹۴	۲	بنوازه	بنوحه
۱۹۴	۱۵	میکنید	گنید
۱۹۷	۶	ضعیف	ضعیف
۱۹۷	۱۳	توالی اسباب اصوات	توالی اصوات
۱۹۷	۱۶	شبه	شبهه
۲۰۰	۴	تلاقی	تقلای
۲۰۰	۷	متصل	متصلب
۲۰۱	پاورقی ۱۱	توهین تحقیری	توهین و تحقیری
۲۰۱	پاورقی ۲۱	Bacchus	Bacchus
۲۰۱	پاورقی ۳۳	یونانیان است	یونانیان
۲۰۲	۵	بالطف زیبائی	با لطف و زیبائی
۲۰۲	۱	عربستان خوشحال	عربستان خوشحال و خوش بخت
۲۰۳	۱	در دریای	دریای
۲۰۳	۵	شده بود	شده
۲۰۴	۷	بخاطره های	بخاصره های
۲۰۵	۵	بجا میاوریم	بجا میاوردیم
۲۰۵	پاورقی ۸	اساطیر	اساطیر
۲۰۶	۱۵	شیاطین	از شیاطین
۲۰۷	پاورقی سطر ۹	دریا	در دریا



صواب	خطا	سطر	صفحه
مخازن	مخازن	۱۴	۲۰۸
اکلیل الجبل مگلک بودند	اکلیل الجبل بودند	۸	۲۱۰
کنار	کناره	۵	۲۱۱
آزادان	آزاد	۱۱	۲۱۲
افریقای	افریقا	۴	۲۱۳
مصادم	مصادم	پاورقی ۱۱	۲۱۳
بیکنفر	یکنفر	۱۲	۲۱۴
ابتدا	ابتد	۳	۲۱۶
از بدنشان	در بدنشان	پاورقی ۶	۲۱۷
بوهر	بوهر	پاورقی ۹	۲۱۷
و با تازیانه	و اتازیانه	پاورقی ۱۲	۲۱۷
که جای را بگلک شاه پسند	بگلک شاه پسند	۸	۲۱۸
در هم برهمی	در هم برهم	۱۱	۲۱۸
درخت نبع	درخت تیغ	۷	۲۱۹
رومیان	روسان	پاورقی ۱	۲۱۹
بیدرخت	بیدرخت	۱۱	۲۲۱
افتاده	اسا	۱۶	۲۲۱
Burgundtes	Burgnudes	پاورقی ۳	۲۲۱
از آسمان	در آسمان	۱۵	۲۲۲
در روم	دورم	پاورقی ۱	۲۲۲
بادمی	با دامی	۱۷	۲۲۳
حقیقی	حقیقی	۳	۲۲۴

* ز *

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۲۷	۷	جمع	جمع
۲۲۷	۱۳	گونهها	گونهها
۲۲۷	۱۶	متعدد و	متعدد
۲۲۸	۹	وزبان	وزبان
۲۲۹	۹	میتراشیدند	میتراشند
۲۳۰	۸	زینت هان	زینت های
۲۳۳	پاورقی ۱۱	وجمیله	جمیله
۲۳۴	پاورقی ۹	یاب	یاب
۲۳۵	۱	بخود	بخور
۲۳۵	۳	تاز	تازه
۲۳۵	پاورقی ۴	دووجه	دو وجهه
۲۳۶	۹	ووماهوی	وماهوی
۲۳۷	۱	از مناظره	در مناظره
۲۳۷	پاورقی ۶	۵-۹	۱۵-۹
۲۳۹	۱۳	پریشان	پاشان
۲۳۹	پاورقی ۱	دونوع پانانته کوچک	دونوع پانانته داشته اند یکی اعیاد هر ساله که پانانته کوچک بوده
۲۴۳	۱۲	بر خودم	بر خوردم
۲۴۴	۱۲	نشیده	نشیننده
۲۴۴	پاورقی ۲	Touis	Louis

* ح *

صواب	خطا	سطر	صفحه
راندند	راند	۶	۲۴۵
حامیان	حامیان	۱۷	۲۴۶
تدبیر	تدبیر	۳	۲۴۷
رؤعیای انقلاب	علمای انقلابی	پاورقی ۲	۲۴۷
ذاکره	ذاتره	پاورقی ۱۴	۲۴۸
منهپ	مذاهب	پاورقی ۱۷	۲۴۸
غلطی را	غلطی	۱۲	۲۵۰
قاهر	قاهره	۱۶	۲۵۰
کوندورسه	کوندورسه	پاورقی ۱	۲۵۰
میامد	میاید	۵	۲۵۱
مسح	مسیح	۱۲	۲۵۱
در قرآن	دن قران	پاورقی ۷	۲۵۱
ضعف	ضعف	۸	۲۵۲
چقدر	چقد	۱۱	۲۵۲
دواره	دواره	۱۲	۲۵۳
نخواهد رسید	خواهد رسید	۱۹	۲۵۳
مینامید	مینامد	۷	۲۵۴
۱۵۲۳	۴۵۲۳	پاورقی ۲	۲۵۴
معمدانی	معمدانی	پاورقی ۳	۲۵۴
تورهای	تورها	۳	۲۵۵
در شاهوار	دو شاهوار	۱۶	۲۵۵
شباب و جمال	شباب جمال	۱	۲۵۷

ط

صواب	خطا	سطر	صفحه
اسلحه سرد	اسلحه سرو	۱۹	۲۵۷
مارا در اطراف	ما در اطراف	۳	۲۵۸
کاشپو	کاشپور	۵	۲۵۸
بمعرض	بمرض	۱۸	۲۵۸
بزمین	بر زمین	۶۰	۲۵۹
قداست	قدامت	۱۱	۲۵۹
شمشیر را	شمشیر	۱	۲۶۰
میگردند	میگرد	۵	۲۶۱
ساکت	ساکن	۱۱	۲۶۱
معتقد	معتقد	۱۸	۲۶۱
مدت	اینمدت	۱۳	۲۶۳
انژلیکورا	انژلیکو	۷	۲۶۴
داوید	دوید	۹	۲۶۴
ماه	مال	۱۰	۲۶۷
تسلیم	تسلم	۱۸	۲۶۷
وقتی که از	وقتی از که از	۵	۲۷۰
که در اجتماعات	که اجتماعات	۹	۲۷۰
یست فطرت	پس فطرت	۱	۲۷۲
سلوک نمود	سکوت نمود	۵	۲۷۲
داسپارویو	واسپارویو	۲	۲۷۳
علمیه	علما	۵	۲۷۴

کتابخانه

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۷۴	۵	ممتاری	صواب
۲۷۴	۶	با بطئی	ممتازی
۲۷۴	۹	رسدگی	با بطوء
۲۷۵	۱۵	لطف و ذوق	رسیدگی
۲۷۶	۱۴	سر و ریش	لطف ذوق
۲۷۷	۴	رفیق قدیمی	سر و ریش
۲۷۷	۱۲	یا البته	رفیق قدیمی او
۲۷۷	۱۸	تکیه نمود	یا الله
۲۸۰	۱	امر زیبا	تکیه نموده
۲۸۰	۱۴	حیر	امر نازیبا
۲۸۱	۱۱	و با وحشت	جهنم
۲۸۱	۱۳	جدا شد	و با شهوت
۲۸۵	پاورقی ۱۳	Valentn	جدا شده
۲۸۵	پاورقی ۱۴	Vaentianisme	Valentin
۲۸۸	۱۹	و نوع	Valentianisme
۲۸۹	۱۰	باریکی ها	و یوغ
۲۹۰	۱	المجد الله	تاریکی ها
۲۹۱	۱۵	اظهار	المجد لله
۲۹۱	۲۰	محسوب داشت	انتظار
۲۹۲	۶	کم شده و محدود	محسوب است
۲۹۲	۱۲	مجاوره	کم و محدود
۲۹۲	پاورقی ۵	۱۹۸۳	مجاوره

* یا *

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۹۳	۱۰	بطوریکه تمام قوم که در لشکرگاه	بطوریکه تمامی قوم که در لشکرگاه
		بیرون آورد	بودند بلرزیدند و موسی قوم را
			برای ملاقات خدا از لشکرگاه
			بیرون آورد
۲۹۶	۴	یکی از یزهائیکه	یکی از چیزهائیکه
۲۹۷	۷	با دست رس	با دردست رس
۲۹۸	۱۰	تمام درهم	تمام و درهم
۲۹۹	۱۸	میکرد درواقع	میکرد و درواقع
۲۹۹	۱ پاورقی	Macédonienne	Macédonienne
۳۰۰	۲	در زیر تنقل	در زیر ثقل
۳۰۱	۱۹	موفق	موفق
۳۰۱	۱۲	تجهیز	تجهیز
۳۰۱	۱	سفارش	سفارش
۳۰۶	۱۸	در آوردند	در آوردند
۳۱۱	۱۵	حساد	حسود
۳۱۱	۱۴	تا نموده	تا نموده
۳۱۱	۱۵	بزك	بزك
۳۲۰	۱ پاورقی	Longchame	Longchamp
۳۲۲	۹	بحس	نجس
۳۲۴	۱۷	جاهستم	جاهم
۳۲۸	۴	مفیر	صفیر
۳۲۸	۱۳	گشوه	گشوده

*** ایب ***

صفحه	سطر	بخطا	صواب
۳۲۹	۳	حملانی	حملانی
۳۳۶	۸	فہال جاہل	فہال محدود جاہل
۳۳۸	پاورقی ۱۵	نقد عقید	نقد عقل
۳۴۰	۹	از می	از من
۳۴۱	۳	معدوم	معدوم
۳۴۴	۱۱	برد و بابا	برد بابا
۳۴۵	۱۰	کزچہ	کوچہ
۳۴۵	پاورقی ۱	مازان	مازارن
۳۴۶	۱۱	ماشاء الیہ	ماشاء اللہ
۳۴۶	۱۶	شیشہ	شبیہ
۳۴۹	۲۳	خو	خود
۳۵۳	۹	ہم القای	و ہم القای
۳۵۷	۲۱	عاصی برای	عاصی و برای
۳۵۸	۱۵	حیز	حیز
۳۵۹	۲	کلورو	کلودومیر
۳۶۱	پاورقی ۱	وروی	وروی آن
۳۶۱	پاورقی ۲	اسکندریہ	اسکندریہ
۳۶۴	۸	سیراب	سراب
۳۶۶	۸	انرا	آنها را
۳۶۶	۸	واما	اما
۳۶۸	پاورقی ۱	از میلاد	قبل از میلاد
۳۶۹	۱۴	ص	ص

☆ بیج ☆

صواب	خطا	سطر	صفحہ
لا ادری	لا ادری	۱۹	۳۷۵
۱۹۲۹	۱۹۳۱	پاورقی ۱۱	۳۷۶
براحتی	براحتی	۱۴	۳۸۰
معنیہ	معنیہ	۱۵	۳۸۰
طولانی او	طولانی و	پاورقی ۷	۳۸۱
شاگردان	شاگردان	۱۵	۳۸۳
لا تعد	لا تعدد	۲۱	۳۸۷
۳۰۶	۳۲۰	پاورقی ۲	۳۹۳
عقیدہ	عقیدہ	۶	۳۹۵